



BAHA'I WORLD CENTRE
LIBRARY

PH

BP
372.7
-A425
PER
1948
V.2
0.5

جلد دوم

کتاب تیسران و پسران

در بیان حقیقت تیات و انیات

حیات جاودانی انسان

تألیف

شاه ۱۰۰ ح ۱۰ آل

محمد

که حسب الامر محفل مقدس روحانی پهلوانان ایران شهبه الله
از کاتب ابن عبد " اشراق خاوری " آنرا از پیش بنام
ترجمه نمود پس از تصویب لجنه: بلیله نشریات امری پوهینه

لجنه مجلله نشریات امریه

نشر و تکثیر گردیده

۱۰۱ پدید

**

*

(الف)

بسمه تعالی

(مقدمه ترجمان)

حضور محترم اعیان عزیز الهی و تائین بر عهد و میثاق الهی
معرض میدارد :

چندی قبل جلد اول کتاب تیسران و پرتیان تا* لیلی فاضل
چلبیل و دانشمند متبحر الحاج احمد حندی المحدث حسب الامر
مجلس مقدس روحانی طایفه پهلوانان ایران شید الله ارکانه
توسط این عهد ذلیل خاطر از هری بقاری ترجمه و نشر
و تکثیر گردید اینک که مجلد ثانی کتاب مزبور از طرف مؤلف
بزرگوارش نشر و تکثیر گردید و مجلس مقدس روحانی طایفه
پهلوانان ایران شید الله ارکانه باین عهد امر فرمودند که بسمه
ترجمه مجلد ثانی نیز اقدام نمایند * این عهد حسب الامر
مطالع مبارک به ترجمه انستام نمود و با وجود رمه شدیدی که
مواجه بود بتولید الهی در عرض دو ماه ترجمه آن تمام شد و
اینک در دسترس اعیان عزیز قرار میگیرد * مجلد ثانی تریان
و پرتیان بلسان طایفه نگاشته شده و مؤلف محترم بزرگوار
مطالب عالییه مشنگه را با اریسان موجز و فصیح در این تا* لیلی
شریف مندرج فرموده که لفظ اریاب دانش و شایان ...
با اصلا حات مسبوکه میتوانند از آن چنانچه باید و نشاید

استفاده نمایند این عهد دانش با شنگه خوانندگان بسیاری
زبان حد اکثر استفاده را از مند رجات این تا* لیلی منیف
بنامند در ضمن ترجمه کتاب مطالب را مشروح تر بسیاری
ترجمه نمود و در همین حال در توضیح مناسی از حد و موضوعات
خارج نگردیدند آنچه خوانندگان گرامی در این ترجمه ملاحظه
میل نمایند عینا همان مطالب مندرجه در اصل عربی آن -
بدون زیاده و نقصان است نهایت آنکه در مواضع لازمه
مطالب مشنگه را مشروح تر نگاشتم و معروف ترجمه تحت اللفظی
که بقیه و هذات برخی از نگارنده گان است اکتفا نمودم و -
طریق تعدیل را رعایت نمودم و با اصطلاح از اجمال مغل و -
تعمیل مغل خود و احتراز جستم تا خوانندگان با وس زبان
پهلوانیه باید و نشاید از مطالب عالییه تا* لیلی شریف
کمتر لطف متبحر و منبر آن در این کتاب مندرج ساخته
بتوانند فوائد کثیره بردارند امید است که این -
کتاب از هر جهت جالب انداز منصفین و مزین تبصر اریاب
یقین گردد *

مشهد خراسان - شهریور ماه ۱۳۳۱

عبدالحیدر اشراق خاوری *

مؤلف لفرماید :
حاجه اول کتاب تبيان و رهبان در اثبات نزول
مسیح و ظهور مهدی آخر الزمان پنج سال
قبل از این به طبع رسیده و از مسری به فارسی
و هندی نیز ترجمه
و طبع گردیده و طبع ثانیه اصل
مسری آن نیز در
تلاز میگردد

مؤلف لفرماید :

حاجه اول کتاب تبيان و رهبان در اثبات نزول
مسیح و ظهور مهدی آخر الزمان پنج سال
قبل از این به طبع رسیده و از مسری به فارسی

و هندی نیز ترجمه

و طبع گردیده و طبع ثانیه اصل

مسری آن نیز در

تلاز میگردد

**

*

مؤلف لفرماید :
حاجه اول کتاب تبيان و رهبان در اثبات نزول
مسیح و ظهور مهدی آخر الزمان پنج سال
قبل از این به طبع رسیده و از مسری به فارسی
و هندی نیز ترجمه
و طبع گردیده و طبع ثانیه اصل
مسری آن نیز در
تلاز میگردد

"لن اظم من كنتم شهادت دهندہ من اللہ (سورہ بقرہ آیه ۱۷۰)
خداوند مجید در قرآن مقدس (سورہ بقرہ آیه ۱۷۰)
فرمایند :

منگارشین مردمان کسی است که حقانیت امر الهی را
بدانند و آنرا کتمان نمایند و درباره آن گواهی ندهند
پس خداوند پختننده مهربان

پس ای خداوند پراگه خلق را براه رشاد
و هدایت دلالت فرمود . خداوندی که گمراهان پادیده
ضلالت و ناپیدائی را نجات بخشید پسوردگاری که در
قرآن مجید (سورہ حدید آیه ۱۶) برای تذکر و تنبیه
عباد خود این آیه مبارک را نازل کرده و فرموده "الم یا اَن
للذین آمنوا ان یشعق قلوبهم لذكرا لله وما نزل من الحق
ولا یكفوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل نطال علیهم الاصل
فحسب قلوبهم " مضمون اینکه میفرماید " ایسا هنگام آن
نرمبده که قلوب اهل ایمان بد کسر الهی خاشع کردند
و در نهایت آنچه از طرف پروردگار نازل شده خلاصیح
شود ؟ اهل ایمان نفوس هستند که برخلاف پیوسته
و نصاری میباشند که کتاب الهی بر آنها نازل شد پس
ازگشتن مدت طولانی از دور منزلت کتاب ذکر الهی را

فراموش کردند و دلها را آنها سخت شد * از این
جهت در رهپوی مومنان و انجیل الی یوسفین مطهر
امر پروردگار محسوس ماندند و لی اهل ایمان که بذکر الله
مشغول بودند و بساحت حق مشوره هیچگاه مانند پیوسته
و نصاری بقسارت السب مبتلی نشوند و از ذکر الهی امر
نصایند .

رحمت الهی و درود پروردگار بر جمیع رسولان و -
پس امیران حضرت یزید ان باد خصوصا حضرت مجید
المرسلین و پیشوای مؤمنین که دارای وجوه نورانی و مقام
انوار ^{عظمت} و معجزاتی هستند * درود بر آن پیشوای بزرگوار
که علامه شتری در تفسیر خود از آن حضرت روایت کرده که
چون ابن عباس رضی الله عنهما از آن حضرت درباره راه
نجات و وسیله سعادت در روز قیامت سؤال کرد حضرت
در جوابش فرمودند : عليك بكتاب الله مسزوجل فان له
نبا من كان قبلکم و خیر من بعدکم و حکم ما بینکم من دینکم
الذی نبتکم به الله عزوجل * الی آخر
الحدیث * مضمون آنکه حضرت فرمودند راه سعادت و وسیله
نجات آنستکه همواره بکتاب الهی متمسک باشی و زبیر
قرآن مجید شامل اخبار و سوره است اقوام پیشین

و سایر ربه و سن آیندهگان است اهل ایمان را بوسیله
 سرگذشت پیشینان انداز فرموده و بواسطه اخبار
 از آینده بهشارت داده است و نیز قرآن مجید در دوره
 خود احکام دین مکه بر اسلام و آنکه خداوند تعالی را با جزای
 تعالیم و انبیاء تکالیف مندرجه در آن مکتف ساخته است
 بشعیر بیان فرموده است یعنی چون احکام قرآن را
 طاعت کنید و از حال گذشتگان عبرت گیرید و نسبت
 با اخبار آینده بعد از اسلام توجه نمائید خیر دنیا و
 آخرت نصیب شما گردد و راه نجات و طریق سعادت را
 یافته بفرستد مقدود خواهد بود رسید " و درود و رحمت
 الهی بر نفس مندرجه است که در مضارط مستقیم و شریعت
 لوح الهیه ماله نماند و شریعت دین مبین الهی و نشر
 تعالیم ربانی پس از اختتام پس از حمد و ثنای الهی و
 درود بر انبیا " رسولان و اهل ایمان و پیاد مخلصین و
 طبرین درگاه الهی مرور میسازد :

بهائیان را بر حسب تصور مسیحی صادره از قلم
 مبارک حضرت بهاء الله جل اسمع الاطی قلمت ما نکتکه
 مقدود از نیامت مذکور در جمیع کتب آسمانی همانا
 ایام مظهر اموالله بهسط حسن صحت و نشر دعوت

حقیقه است برخی را گمان چنانست که این معتقد بر
 خلاف آیات مبارکه تازله در قرآن مجید است و چنان
 بنمادارند که مقصود از نیامت در قرآن مجید مطلبی
 دیگر سوی نیام مظهر اموالله است این عهد در این
 کتاب مسمی به نیام که حقیقت را آشکار کند و ثابت نماید
 که مقصود از نیامت در اصطلاح قرآن مجید نیز همان
 نیام مظهر موجود بنشر و دعوت و سطر شریعت جدید است
 است این کتاب که جلد دوم کتاب تبیان در زمان
 است در بیان حقیقت معنی نیامت و اثبات حیات
 جاوداتی برای انسان پس از مرگ است *

در ضمن این کتاب بلندار متوجهین بوسیله انامه ادله ...
 محکم و راهین مکنه زائیل گردید و بتفصیل بیان شده
 است که معنی نیامت در قرآن مجید و سایر کتب
 مقدسه آسمانی همان نیام مظهر موجود و ظهور عظمت
 مقدود میباشد *

حقیقتی را که خداوند متعال در یکی از کتب مقدسه خود بیان
 فرمایند در مورد وی حقیقت مسلمه است و تغییر و تبدیلی
 در آن راه نیامست و در جمیع کتب آسمانی از آن حقیقت مسلمه
 طرفداری شده و شرح آن در جمیع کتب بیک مسوال

تاریخ شده است چنانچه در مسوره شوری آیه ۱۳ باین لطیفه
 اشاره شده است "قوله تعالی" لیس ظکمن الدین ما
 ویسی به لوحا والذی ارحمنا الیک وما وصینا به ابراهیم
 موسی وعیسی ان انیمو الدین ولا تنفروا سواقیه "مضمون
 آنکه خداوند برای تمام مردمان در این زمان دینی را که
 تشریح فرموده در حقیقت همانست که بنوح و ابراهیم و موسی
 و عیسی فرموده و سطرش فرموده است آن حقیقت
 در دوران آن تشریح سایقه با آنچه که بحضور رسول
 وحی شده است یکی است و تفاوت ندارد باصل دین
 ناظر باینست و با تمام آن پروردازید و از تفرقه و اختلاف
 خودداری نمائید • ایمان الهی از جهت اصول با هم
 متحد و موافقت و پیوسته در این خصوص اختلافی
 ندارند همه ایمان از طرف خداوند مغان خلق جهان
 را بندگان امر حق و ایمان و اعتقاد بکتاب آسمانی و پیامبران
 سبحانی دعوت کرد و با ما من اعتراض بعباد و بتقای روح و
 ثواب و عقاب در نشئه الهی را تا حکیم نمود موسلم دانسته
 است و معشای هر الهیه در هر دور و زمان مردم را به صفات
 کمالیه آراستار و زود شای مذموم و ناپسندید پیسراستار الهی
 نبوده اند همه فرموده اند که ای مردم راستی و عفت را

پیشه خود سازید و از انصاف و بهرمانی اجتناب
 نکنید بلفظانسل اخلاق خود را بیارائید و از زمانم اخلاق
 بر خرد یائید امثال آنچه ذکر شده اصل تعالیم الهیه
 در هر دوری بوده است و هم تشریح الهیه در این مسئله
 با هم متحد و متفق اند ابا در این خصوص با هم اختلافی
 ندارند •

آری اختلاف تشریح با یکدیگر در فروع احکام است
 زیرا در هر دوری بمقتضای آن فروع مخصوصه در نفس حق
 وضع شده و در نفس متلاحقه برخی فروع سابقه منسوخ و به
 جای آن فروع مطلقه انتهای آن زمان وضع شده است
 و میتوان گفت روی این اصل هر امری در گرای شریعت و
 منبج خاص بوده است چنانچه خداوند مجید در قرآن
 مقدس اشاره باین تشریح فرموده "قوله تعالی" لکن جعلنا
 منکم شریعه و سننها بما (سورمانند آیه ۵۱) یعنی برای هر
 یک از امم شریعت خاص و سننها مخصوصه مقرر فرمودیم •
 و این اشاره بقرآن مخصوصه هر شریعت است و نیز در مسوره
 حج آیه ۶۷ فرموده "لکن امة جعلنا منکام لاکونه قلا یلغاز
 هنک فی الامر" یعنی برای هر امری در هر دوری شریعت
 مخصوصه و فروع و تعالیم مخصوصه مقرر فرمودیم که آن است

پا اجرای آن تکلف بودند بنا بر این کسی نباید با ترویج رسول
 الله درباره مسئله ساز همگند دلائل و مطالبی که در قرآن
 مجید نسبت به این موضوع غافل و مذکور شده بتسام
 یعنی با اصل موضوع منطبق است و بهیچ وجه شک و تردیدی
 در انطباق آن ادله با موضوع مزبور نیست قطع نظر از دلائل
 مزبوره در قرآن مجید علامات محسوسه مذکور گردیده
 که آن علامات بالفعل و تسو جاثیه و حقیقی بوده اند و همین
 حقیقی و بطور علامات مزبوره دلیل بر این است که قیامت
 قیام نموده است و مستحقین بزرگ در جهان به حصول پاداش
 است و تحصیل این مطلب در نهایت وضوح در ضمن مطالب
 مندرجه در این کتاب بنظر خواننده گان گرامی خواهد آمد
 رعیت *

چنانچه گفتم مقصود از قیامت تسام و قائمه و ... و ...
 که در قرآن مجید قائل شده همانا قیام مقهور امر الله
 برای هدایت من فی الامکان است *

خواهید فرمود : اگر چنین است چرا مسلمین
 قیامت رسالت را تصور دیگر تصور کرده و در شرح و
 تفسیر آن مطالب دیگری نوشته اند ؟
 گوئیم "حق سبحانه و تعالی چنانچه در قرآن مجید

مصرح است نظر بامر و مصلحت خاص حقیقت معنی قیامت
 را از مردم پنهان ساخته است و بطور و سرور آن را موعود
 باراد الهیه و وقت معلوم فرموده است قوله تعالی " یحشر
 من الساعة ایام مرما غافل انما علمها عند رب لا یحییها لولیتها
 الا هو " مضمون آنکه مردم از ترویج رسول الله می پرسند -
 هنگام قیام قیامت و حقیقی ما صحت چه وقت است ؟
 بگر مردم که از آن وقت و هنگام فقط خداوند خبر دارد و
 تا از آن محین و اجل محتوم نرسند قیامت را خداوند آشکار
 نکرده از * این آیه مبارکه بصراحت تامه دلالت دارد که -
 حقیقت قیامت برای مردم ظاهر نشود و آشکار نگردد مگر
 که خداوند منان بتسویح بالفعل آن را آشکار نماید *
 (منور مظهر امر الهی بامر خداوند بنشر قدرت انستدام
 فرماید و قیامت را بقیام مبارک خویش پنداریان اعلان
 نکرده) نظر باین حکمت و این امر مذکور در آیه مبارکه
 بود که معنی حقیقی واقعی از قیامت بر مسلمین امر از عالم
 و جاهل تا زمان محین و اجل مقدر مکتفی و مستور بود و جز -
 معدودی قلیل را از این امر عظیم و سر فزاینده اطلاعی نبود و
 مدتی بر این منوال بهتری شد تا اجل محتوم فرارسید و
 حضرت لفظه اولی رب اعلی مبشر جمال قدیم و حضرت

بها الله وجود جیح ملل واد بیان ظاهر شدند
 وبنوالله نیام نموندند ودر ضمن آیات مبارکه که از آسمان
 نازل شد بر آن در وجود مبارک نازل شد اسرار
 بود و در کتب آسمانی مکتوب گردید و روز صحف آئینه
 آشکار شد بر نیامت و معنی حقیقی سعادت بهیام
 مشهور بروردگار ظاهر همان گشت و مفاسد حقیقیه
 از آیات متشابهات نازل در قرآن مجید و سایر کتب
 مقدسه واضح همان گردید پس در باز و جوه اسرار پرده
 شد و هجاب متشابهات مرتفع گشت و صده حصول
 این موافقت عظمی و مشارکت تحقق این فضل عظیم در این
 بحرم همین بلسان وحی در قرآن مجید نازل شده
 قوله تعالی "فإذا قرئناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بیانه
 (سوره نهایت آیه ۱۱ و ۱۲) کلمه تم در اصطلاح اعراب
 برای الاده معنی تراخی است و تراخی بمعنی فاصله
 است کلمه تم که حرف عطف است دلالت بر این معنی
 دارد که بین تحقق طه و معطوف و معطوف علیه فاصله
 و تراخی حاصل است مثلاً و تنسی میگردد چه "زهد تم
 صبر و معنی اول زهد آمد و تنسی فاصله شد و تنسی
 از آسانی سر آمد در این آیه هم خداوند فرموده

است تم ان علینا بیانه یعنی وقتی که قرآن را ما جمیع آوری کردیم
 و در رد مترس و تفرار آیدم آن را به توان و حکمات آنرا میرسد
 فراریده و سر از دست ما خود بیان آیات قرآنیه و معانی حقیقیه
 و مفاسد اصلیه آن را نازل خواهیم کرد نظر باین آیه مبارکه
 که میبایست بر حسب شد ما نسیه بعد از حضرت رسول الله که
 قرآن مجید بآن حضرت وحی شده مظهر صفا می در عالم آشکار
 شود و خداوند بیان آیات قرآن را حسب الوعد بر آن وجود مقدس
 بوحی نازل فرمایند و رایبان الهی جز بوسیله وحی بظاهر
 مقدسه در عالم تحقق نیاید و حق الهی را اراده فرمایند بلسان
 انبیای کریم و مظاهر مقدسه خود برای خلق خویش بیان میفرمایند
 و انبیای الهی همیشه از خود سخن نمیگویند آنچه را بخلق
 خدا فرموده باند بوحی الهی بود ما است و هرگز انکار شخصی و
 مفاسد خصوصی خود را ب مردم نگفته اند چنانچه در قرآن مجید
 سوره النجم در باره رسول الله (ص) فرموده "ان الایحی
 بوحی علمه شدید القوی" یعنی آنچه رسول الله میفرمایند
 بوحی الهی است که شدید القوی بآن حضرت تعلیم داده
 است تا همیشه و سزاوار نیست که تخصص
 مسائل پیشتر از تحقیق و طلب و استقام

بشهری حقیقت بتکذیب پیام نکند و ادعای مدعی مسن
 عند الله را به درین رسیدگی کامل انکار نماید مباد آنکه
 حق را باطل انگاشته و گمان خود تکذیب باطل کند با آنکه
 لی الواقع بتکذیب و انکار حق و حقیقت اقدام کرده باشد
 و شریعت نسود و نیز باید تحقق و تحریر را خود بشخصه
 بهایان رساند و رسول و گفتار دیگری در این خصوص
 اشیاء را کتفا ننماید چه اگر چنین کند ممکن است
 حق را باطل انکاره و بر اثر تکذیب آن در جرگه بگردد پس
 حق و حقیقت و کافرین بخدا و رسول در آید و این
 مکتبهای بد بخش است زیرا در کتب آسمانی مخصوصاً در
 قرآن مجید نسبت بتکذیبین مخطا هر مقدسه و منکرین
 آیات و نایبیه و حد شده و انذار و تنظیه نازل و مذکور
 گردیده از جمله در سوره آیه ۸۸ قرآن مدعیان چنین نازل
 گردیده قوله تعالی "ان العذاب علی من کذب و تولی یعنی
 هر کس از مطهر امر الله امرای کند و بتکذیب آیات
 الهیه پیروی از مستحق عذاب است و از این قبیل آیات در
 باره منکرین و کسب بین بسیار است یکی از بزرگترین عوامل
 مانع تحلیق اشیاء بتعالیه و اوها ماست و تمثیل و تعویض
 آسان را از تحریر حقیقت بلامیدارد و حق را بصورت باطل

جلوه میدهند اگر ام متهاضعفکه امروز در عالم موجودند
 بتحریر حقیقت و تحقیق واقع میسر و اختتام بهایین این
 عداوت و دشمنی که بواسطه پیروی و تقلید اوها م در
 بین آسان ایجاد شده مرتفع میگردد و همه در نهایت
 دوستی و محبت با هم متحد و متفق میشوند باعث اهلی
 و سوجب و انسی چپ این عداوتها و دشمنی ها و هم
 و تقلید است آه گفته اند "الظلمه امی ولو کان بصیر
 یعنی هر کس از تحریر و تحقیق اجتناب کند و بوهم
 و تقلید تمسک نماید اگر چه در ظاهر بیناست ولی
 در معنی و باطن از جمله کوران و ناپایان محسوب است
 صلا حظه بر سر نایب "افراد قبوله قریش که از تحقیق
 و تحریر دور و انقلید و هم خوشد دل و مسرور بوده اند
 در مقابل مطهر امر الله حضرت محمد رسول الله
 چه میگفتند ؟ در سوره زمر آیه ۲۲ در این خصوص چنین
 نازل شده است قوله تعالی "انا وجدنا ابا ناسا علی امة
 و انا علی آثارهم مهتدون یعنی ما عداوت را منحصر
 به پیروی از رویه و رفتار آنها و اجناد میدانیم و بتقلید
 آسان تمسک مینماییم قبوله قریش تا در سخوش و هم و تقلید
 بود در نهایت درجه ذلت و جهالت پیروی میکرد و همین

که با هر چه تعلیق نهاد و حقیقت را تحری نمود به عرفان
 خدا و ایمان بظهور امر الله و آیات الهیه توفیق یافت
 و با بنویسید از مراحل هفت بدرجات رانیده ارتقا جست و
 از ذلت بعزت و حرمت روی نهاد تا آنجا که جهانیا ن
 را متحد ساخت شخص فاضل را سزاوار چنانست که -
 هیچگاه به غلبه و اودام بسای بند نشود و همواره
 بنای کار خود را بر حقیق و تحری قرار میدهد تا همه
 سعادت ها ناسز گردد پس از تمهید این مقدمه آینه
 باسل موعود همیشه از بسبب و از خداوند معبود خون
 و ضایعش را مسئلت مینمائیم

(مؤلف کتاب)

در قرآن مجید سوره مؤمنون آیه ۷۴ - ۷۷ چنین
 نازل شده : قوله تعالى " وان الذين لا يؤمنون بالآخرة
 من الصراط الذي لا يكتفون ولو رحمتنا هم و كلفنا ما بهم من
 ضرر للجواني طغيانهم يعمهون ولقد اخذنا هم
 بالعهود بانفسهم لئلا يفتخروا بهم و ما يتضرعون حتى -
 اذا فتحنا عليهم ابوابنا بعد ان يفتحوا لنا هم يغيبون
 انفسهم " مؤمنون آنکما تخشا هس که با آخرت ایمان
 ندارند در راه راست سیر و سلوک نمی نمایند اگر
 ما بآنها رحم کنیم و ثمرات بسای آنان را به صرف فضل مرتفع
 سازیم بر انغمیزان و گرد نکشی خود ممانزایند ما آنان را
 بعد از گرفتار کردیم و لکن مثله نشدند و در حضرت
 سرور کار بهمضوع و میبود بهت قیام نکردند تا آنکه باب
 صاحب عذاب شدید بر آنها گشودیم ولی آنان بر نیک
 و ریب خود باقی ماندند *

((تفاسیر دامغان))

خوانندگان گرامی در ضمن مطالعه جلد اول این
 کتاب بدانجا رسیدند که در نتیجه محاورات و تلامذات لال
 و راهین محکمه که بین زید و حاتم جریسان پالت خالسد و
 پلوسر و عزرا با مر مبارک حضرت بها * الله مؤ من شدند

و چون روز بیابان رحیم بود هر يك براه خود رفتند صبح
روز بعد آن چهار نفر در همان محلی که روز قبل مجتمع شده
بودند باز گرد هم جمع شدند و در نتیجه نوز بایمان
چونان معطر حسرت مقان هر يك لسان بشکر و ثنا می‌پزد
شغال گشودند که بصورت فضل و نهایت آنان را بصراط
مستقیم هدایت فرموده و معرضان نبا^۱ عظیم توبیخ داد این
چهار نفر گرم گفتگو کردند که شخصی آنان را مخاطب
ساخت و عذاکره پرداخت نام این شخص صابر بود که بعد از آن
آنان گوش میداد و چون دانست که این جمیع سخن از حقانیت
دیانته بهانه گویند و ایمان و علاقه خود را بدان اظهار
میدارند آنان را مخاطب طبع ساخت گفت : چنان دانستم
که شما هر يك دین اجداد خویش را رها کرده و دیانت
بیانیه را قبول کرده اید با آنکه شریعت بیانیه را حقیقتی
نهیست و اساسی بر عقلان نهاده نشده . با این همه چگونه
بدان گرویده اید با آنکه خداوند در قرآن مجید
(سوره نساء آیه ۱۱۰) بصراحت افراد مسلمین را از توجه
با اساس باطل منع فرموده است قوله تعالی * ومن
یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویفتیح قلبه
جهنم المومنین قوله ما تولى و نهله جهنم و ما انت مصیرا یحلی

بعد از ظهور حجت و برهان روشنی مهیبل هدایت و
بصراط مستقیم هر کس با رسول الله ^ص مخالفت و مخالفت
کنند و از راهی که مومنین میروند نروند و پیغمبر سیبل
شدی توجه کنند بجزای عمل خود خواهند رحیمند
و خداوند او را در جهنم کبیده ترین جایگاه ها است
جای خسروا شد داد * ای خاندان مکرر مکرر بود از
راهی که مومنین سالک میشوند غیر از پیروی حضرت
رسول الله ^ص است ملاحظه کن مخالف و تجد او نبوده و نیز باید
هر کس از پیروی حضرت رسول الله محمد ^ص می انحراف کند
بجهنم میرود درست دقت کن آیا مقصود آیه مبارکه
پیروی حضرت رسول است یا پیروی حضرت پها^۱ الله
چگونه مهیبل مومنین را که عبارت از شریعت حضرت رسول
است رها ساختن و مشایعت پها^۱ الله ^{شریعت} پسر اخطی ؟
زیرکه در جواب صابر گفت : مقصود خداوند در این
آیه مبارکه که تلاوت فرمودی محمد و کفران مهیبل المومنین
بشریعت حضرت رسول من نیست خداوند در هر دور و
زمان که پیشمیری را برای هدایت مرد میفرستد و شریعتی
با او مقرر میاید در آن عصر و زمان آن شریعت
مهیبل المومنین محسوب است مثلا کسانی که در دوره حضرت

عینی مومن بان حضرت و عامل بتسبیح آن بزرگوار
 بودند مالک سبیل المومنین بودند در این عصر و زمان
 هم کار بر همین طرز است امروز شریعت مقدسه
 حضرت بها^۳ سبیل المومنین و صراط مستقیم است و
 پیروی آن حضرت چهما مالک سبیل مومنین و راهروان
 صراط مستقیم است و هر کس در این روز زمان از پیروی
 شریعت حضرت بها^۳ الله اعراض کند و ایمان نیاورد
 بنساجد آیه مبارکه که از قرآن مجید تلاوت فرمودی از
 حق و حقیقت برگسار و داخل در نفاق است
 مضمون از مومنین که در آیه مبارکه مذکور شده است
 مفسرین گفته اند که در آغاز انتشار دعوت حضرت
 رسول ص بر اثر تحری و تحلیق آن حضرت رانده کسی
 صادق دانستند پیروی او را بر خود حتم و واجب دیدند
 لهذا بان حضرت عزم نمودند و با حکام بود ستوراتش حاصل
 گردیدند ما بهائیان هم چون حضرت بها^۳ الله را پس
 از تحسری و تحقیق مدعی صادق من عند الله دانستیم
 اطاعت پیروی او را بر خود فرض و واجب نمودیم و دانستند
 مومنین دوره حضرت رسول ص ما هم در این دوره بحضرت
 بها^۳ الله مومن شدیم و با حکام و دستوراتش عامل میباشیم

مگر مقصود از اتباع سبیل المومنین غیر از این است که پس
 اثر اقدام مومنین شد پهره انیم و رفتار و کردار خود را
 مانند آنان قرار دهیم "ای حار" قدری تفکر بفرمای
 و بلا حظه کن که کدام يك از ما و شما مشمول آیه مبارکه قرآنیه
 هستیم ؟ و کدام يك بعد از اب جهنم مزارار تریم ؟ آیا ما
 که مانند مومنین صد را سلام نه ای مظهر امرالله و منادی
 من عند الله را اجابت کردیم پس از تحسری و تحقیق پس
 حقایق او اقرار نمودیم و احکام مبارکه را پیروی عمل گذاشتیم
 مورد تشویق عذاب جهنم هستیم یا شما که اتباع سبیل
 المومنین را فراموش کردید و منادی من عند الله را تشویق
 کرده و احکام و اوامرش بنست سازد و ایست در خور عذاب
 و صدای کامل منادی آیه مبارکه قرآن هستید "تعالوا لعلکم
 هستید که در ره حق اتباع سبیل المومنین به مخالفت با آنان
 برخاستید" مظهر امرالله را ننگه ببگردید و همان رفتاری
 را که مغرورین قریش با حضرت رسول ص داشتند پیروی
 و متابعت نمودید اینجا "و لئن که در باره امر بها^۳ الله دچار
 شک و شبهه شده بود و تحقیق نیام میگردید و تحسری
 حقیقت میسر داشتید اگر چنین میگردید البته راه راست
 را میبانتید و در آن حقیقت فائز میشدید پس زیرا پسرای

و دین الله که در این حدیث ذکر شده است دیانت است
 بهائیه است یعنی هرکس این شریعت را که بواسطه
 حضرت بهاء الله تشریح شده و من عند الله است در
 این ایام که دوره آخر الزمان است بپذیرد و بصورت
 آن کسبام کند و طاعت آنرا تصدیق نماید از بسطی
 سختی کبرای است اسلام در آخر الزمان نازل خواهد
 شد محفوظ در امان خواهد بود اینک ای صابر * بیاینگاید
 جملا تارده در این حدیث شریف را مورد دقت قرار
 دهید تا باصل مقصود رسول الله ص فاتر شوم *

در آغاز حدیث میفرماید * میصیب امتی هلا * شدیدی
 از این جمله میفرماید * لاینجونه الارجل عرف دین الله یعنی
 از برای سختی که برای است من در آخر الزمان مقدر است
 تنها کسی نجات یابد که بهرسان دین الهی فائز
 شده باشد گفته هرسان یعنی این است که انسان در
 باره عقلی که نسبت بآن جاهل بوده است علم و اطلاع
 پیدا کند و بنا بر این در جمله حدیث مزبور مقصود از هرسان
 در پیسن الله است که افراد است نسبت بدین الهی که در
 باره آن علم و اطلاع ندانند یا ندانند عارف رسول و علم
 اطلاع حاصل کنند و بدین است که چنین دینی باید خیراز

دین اسلام و شریعت حضرت رسول عر باشد یعنی دین
 جدید و شریعت جدید باشد و کوله بدین است
 که انفراد مسلمین نسبت بدین اسلام عارف و عالم و مطلع
 و نسبت بآن جاهل نباشند تا هرمان حاصل کنند میفرماید
 در آخر الزمان از امت من هرکس آن دین جدید را بپذیرد
 که گفتیم عارف شد و طلب و زبان بصورت و بشر آن گوید
 از آن برای شدیدی برکنار و محفوظ خواهد بود در حقیقت
 سابقه الهیه شامل حال او خواهد گردید لاینجوا الارجل
 عرف دین الله فبما هد علیه بلسانه و نقلیه فذلک الذی سبقت
 له السوابق یعنی برای چنین سوابق حقیقی و نعم سابقه
 الهیه مقدر و ضرور گردیده است و مقصود از جمله مذکور در حد
 سبقت له السوابق در ضمن این آیه مبارکه قرآن مجید تفسیر
 شده است بقوله تعالی :

ان الذین سبقت لهم من الحسنى اولئك عنها مبعدون -
 لا یسمعون حسیبا وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا
 یحزنهم الفزع الاکبر و تتلقاهم الملائکه هذاهوکم الذی کتمت
 نورهون (موره انبیا آیه ۱۰۱-۱۰۳) یعنی اشخاصی
 که مشمول نعمت سابقه الهیه هستند و عاقبت خیر برای
 آنان ضرور شده از خطا و جهل برکنار هستند این اشخاص

هیچگاه صدای شعله های آتش دوزخ را نمیشنوند و در بهشت میروند با آنچه آرزوی دل و جان است همواره فائزند از فرشتگان و پسر نبیست محفوظ میمانند و فرشتگان با آنها برخورد کرده و میگویند این همان روزی است که خدا پشاور شده و فرموده بود: "پس از این هر چه باین جمله که میفرمایند" "چاهت علیه السلام و لایه" یعنی در باره نصرت آن دین و نشر آن دعوت بزبان و دل بجا دهد کند، این جمله دلالت بر این مطلب میکند که آن دین جدید برای پیشرفت و نفوذ شریعه اتصال و جهاد و جنگ و نزاع شبیه سرد از دوازده زبان و دل بجا دهد در باره آن از ناحیه مومنین انجام میپذیرد و این دلالت دارد که مقصود از این دین جدید همان شریعت حضرت بهاء الله است زیرا جهاد با تفسیر و مقاتله و نزاره کند را سلام و قرآن و سایر کتب آسمانی جزو وظایف مومنین بود در شریعت بهاء الله بگسی مسوخ و منسوخ گردیده و افراد مومنین به حضرت بهاء الله موافقت کما میفلسان و تفسیر بیان و نیت خالص و قلب مطلق بنسب دین و نصرت آئین حضرت پروردگار - پسرد ازند - ملاحظه فرمایید ای مبارک که چگونه این حدیث شریف مشبه مدعای ماست -

صارت گفت "این حدیث که فرمودی در هیچیک از صحاح سته

مذکور نشده و معلوم نیست کفنا چه درجه صحت دارد - (صحاح سته شش کتاب است که بواسطه علمای معروف ما مسلم و خلاصه بخاری و ابن ماجه قزوینی و غیر هم تالیف یافته و شامل احادیث صحیحه معتبره مریده از رسول الله (ص) است و جمیع مندرجات کتب مزبوره در نزد اهل سنت و جماعت مورد اعتماد و اطمینان است) مادام که این حدیث در صحاح سته روایت نشده است چگونه میتوان آنرا مورد اعتماد قرار داد و در چنین امر مهم و موضوع عظیمی بدان استدلال و استناد نمود؟

زیدت گفت - در قرآن مجید همین این مطلب وارد شده و خداوند اهل ایمان را با آنچه که در ضمن حدیث مزبور یلسا و بیضمیر ذکر شده است تحریمی فرموده از جمله در سوره صف آیه ۱۰ - ۱۲ میفرمایند: "توله تعالی" یا ایها الذین آمنوا هل آذ لکم علی تجاره تنجیکم من هذا الیم توؤمنون بالله ورسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم انکنتم تعلمون یخسر لکم ذلکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و ساکنین فیها فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم مضمون آنکه ای کسانی که به حضرت رسول ایمان آورده اید آیا میخواهید شمارا بتجارتی

دلالت کند که سبب خلاصی شما از عذاب سخت و دردناک
 نبود آن تجارت این است که ایمان بیاورید بخدا و رسول
 او و بجای آورده و جانفشانی کنید در نصرت امر خدا اولاد بمال
 و جان خود * این مطلب بهتر از هر چیزی است برای شما
 اگر بدانید * و چون بقتضای این رویه تکلیف حاصل کنید
 خداوند گناهان شمارا میآرزد و در بهشتی شمارا جای میدهد
 که نهرهای آب در آن جاری است و در منازل زیبا و دلپسند
 شمارا مسکن میدهد و آن منازل در بهشت جاودانی میباشد
 و این برای شما لاترین نوز و بهترین دستگاری است این آیه
 مبارکه در حقیقت امر الهی بمومنین است که بحضرت بها ﷺ
 مومن تسویه و شکر دعوت و نصرت تسبیحش بوسیله
 بذل مال و جان اندام نماید تا در نتیجه از عذاب الهی نجات
 یابد .

سارگفت : چگونه میتوان این آیه مبارکه را اینانکه توبیگونی
 تفسیر کرد ؟ * ایسا دلپسندی داری که مفاد این آیه توحید
 مومنین بایمان بحضرت بها ﷺ است ؟

زیدگفت : این مطلب روشن است زیرا در اول آیه
 میفرماید * یا ایها الذین آمنوا یعنی ای مردمیکه ایمان
 بحضرت رسول آورده اید پس بدین است که مومنین پس

حضرت رسول * وهم یا مر حضرت رسول من یجهدون یجهدون
 و بعد میفرماید اگر شما ای مومنین بر رسول الله میجوایید
 از عذاب الهی نجات یابید باید بخدا و رسول خدا
 مومن شوید و بجای آورده در راه دین الهی بوسیله بذل
 مال و جان بپردازید اگر بگوئیم که مقصود از جمله بعد هم
 همان ایمان آوردن بحضرت رسول و اسلام باشد دلپسند
 که آنها ایمان نداشته اند در این صورت خطاب بانان پس
 جمله یا ایها الذین آمنوا بی مورد است و از این گذشته مومنین
 بحضرت رسول که مومن بخدا و رسول او بودند در مثل اسلام
 از عذاب الهی نجات یافته بودند پس معلوم میشود اینک
 خداوند مومنین بحضرت رسول را با وجود حصول ایمان بان
 حضرت مجدد در آیه مبارکه بایمان بخدا و رسولش دعوت
 میفرماید مقصود ایمان و اعتراف بظهور مبارکیت که با
 بعد از حضرت رسول من ظاهر شود میفرماید ای است
 اسلامیه اگر مظهر موجود ظاهر شد و ندای الهیه را شنیدید
 باید بان مظهر بزرگوار که رسول حضرت پروردگار است
 مومن شوید و در راه او بذل مال و جان نمائید تا به بهشت
 وارد شوید و از عذاب الهی نجات یابید زیرا در روز ظهور
 موجود بزرگوار ایمان باسلام و اقرار بر رسول الله شار باسلام

گفتمی نیست نجاته رآن روز منوط با اصرار بخدا و اعتراف به
ایمان برسولش حضرت بهاء الله و بذل مال و جان در راه نجات
آن حضرت است "بها بهاء الذین آمنوا یعنی ای اشخاصی که
برسول الله و اسلام مو' من هستمید بهترین تجارتی که شما
را در آخر الزمان از ذاب الیم نجات میدهید و سبب دخول
در بهشت جاودان میشود آن است که بحضرت بهاء الله که
مظهر اسرار الله و داعی الی الله است پیشتر آن حضرت
حضرت نطقه اولی مو' من شنیدید و در راهش از بذل مسالی
و جان در رخ نمانیدید اگر از این معنی چشم پوشید چطور
میشود خداوند بفرماید که آنان را مو' من خطاب فرموده بود
ایمان آنان شهادت داده است مجددا بگنید که مو' من
شنیدید "مگر آنها مو' من بحضرت رسول الله نبودند؟
اگر مومن نبودند چرا بانها خطاب فرموده "بها بهاء الذین
آمنوا؟ ۰۰۰۰۰ مگر آنها بخدا و رسول اسلام اعتراف
نکردند؟ مگر این ایمان و اعتراف آنان سبب نجات
آنها از آتش دوزخ و دخولشان در بهشت جاودانی نبود؟
پس این که مجددا در همان آیه آنان را کسبین بوده اند
در وقت ایمان بخدا و رسول میفرماید و هتو متکفرون انان
را از ذاب الیم ایمان بخدا و رسول و بذل جان و مال بقر

میفرماید واضح است که مقصود ایمان بمظهر مطلق من غیر از
حضرت رسول است که با اوست بعد از حضرت رسول الله
از طرف خدا در آخر الزمان برای هدایت مردم ظاهر شود
و هر کس بآن حضرت مؤمن شود از ذاب الیم که در ضمن
حدیث شریف سابق الذکر بمصداق خود را در آخر الزمان
بذلول آن اذار فرموده بود نجات میدهید و هر کس که متکفر
آن حضرت شود بعد ذاب الیم دچار گردید و از بهشت محروم
روحش پیروزد اگر محرم ماند "ملاحظه کن عمار" که چه گونه
مضمون آیه مبارکه مو' من شنیدید حدیث شریف نبوی است چگونه
دلالت صریحه بر ظهور حضرت بهاء الله و حضرت بهاء پیشتر
آن بزرگوار و مظهر امر پیروزد گار دارد.

صار گفت آنچه گفتی صحیح و درست و لکن مشکلی برای
من پیش آمد رآن این است که مبین برسول الله که آیه
مبارکه قرآنیه من سور خطاب بانان است از ظهور حضرت
بهاء الله خیر نداشتند و خدمت آن حضرت فرمیدند و
زمان ظهورش را درک نکردند و با این همه چگونه خداوند
در ضمن آیه من سور بانان امر فرموده که در راه آن حضرت
که ندیده اند و زمانش را درک نکرده اند بذل مال و جان
اقدام نمایند؟

زیست گفت: خطاب با ایها الذین آمنوا مختص و مسند در
 بهومنین موجود در دوره حضرت رسول ص و مسامرین آن بزرگوار
 نیست بلکه شامل جمیع انفراد مؤمنین گسسته شده و
 حال است و در این ایام که مؤمنین به حضرت رسول ص در عالم
 بسیارند و همه مؤمنین بآن حضرت و حامل پیمالیم مبارکه
 آن حضرت هستند همه مشمول خطاب صادر در آیه مبارکه
 هستند و ایها الذین آمنوا در این ایام که دوره ظهور
 حضرت پها^۲ الله موهود بزرگوار قرآن مجید و سایر کتب آسمانی
 است متوجه ملت اسلامیة و انفراد مؤمنین با سلام ^{است}
 ایها که امروز هستند آوازه دعوت حضرت موهود را شنیده
 و سوزانش را دیده نالند و آیات و کتب این امر اعظم را مطالعه
 کرده اند بنا بر این بموجب آیه مبارکه مزبوره ما^۲ موهود هستند که
 به حضرت پها^۲ الله مؤمن شوند و باین تجارت سر مسرتیافت
 توجه نمایند تا در نتیجه ایمان به حضرت موهود از ظاب البسم
 برهند و در بهشت جاودانی داخل گردند و در جنات
 تجری من تحتها الانهار مسکن گیرند و خداوند بوجوب
 و هدیه خود گناهان آنان را ببامزد و آنان را مشمول عفو
 و عفو قرار فرماید و این موضعیت برای امت اسلامیة وقتی حصول
 میدهد پسرد که به حضرت باب مظهر خداوند و پیشتر جمال قدم

و حضرت پها^۲ الله موهود کل طوائف و امم مؤمن شوند و مجال
 و جان خود نسرحمت آن بزرگوار را نصرت نمایند از اینگونه
 اطلاعات و خطایات که شامل جمیع افراد نبیل و محمد است
 است در قرآن مجید بسیار است از جمله ملاحظه فرمائید
 این آیه مبارکه که در سوره آل عمران آیه ۱۸۲ نازل شده میفرمایند
 قوله تعالی "الذین قالوا ان الله عهد الیہم ان لا یؤمن برسول
 حتی یاتینا بقریان تا کله النار قل لست جانتکم رحل من قبلی
 بالہینات و وہا الذی قلتم نلم نلتوہم ان کنتم صادقیین" مضمون
 آنکه یہود یسایان گفتند خداوند با ما عهد فرموده که بہر سبب
 پیشگیری ایمان نیاوریم مگر اینکه قرآنی او را ایش بسوزانند
 بگوای محمد پیشمیران پیش از من با بیانات ظاهر شدند و
 آنچه را که گفتید آشکار ساختند پس چرا آنان را مقبول
 ساختید اگر در ادعای خود صادق هستید؟ ملاحظه
 فرمایا یہود یسایان به حضرت رسول عرض کردند علامت نبی
 صادق برای ما آنست که بدرنا عالمی قرآنی تقدیم کند و
 آننسی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند حال اگر تو ای محمد
 در ادعای نبوت صادق هستی قرآنی تقدیم بدار اگر آننسی
 از آسمان آمد و آن را بسوزاند ما بتو یسایان میسوم حضرت رسول
 یہود یسایان که این تقاضا را کردند جواب فرمود پیشمیران

قبل از من این کار را کردند و قربانی تقدیم نمودند و آتش از آسمان آمد و قربانی آنان را سوزانید بگوئید بیستم چرا آنان را کشتید و اگر دواعی خود صادق هستید چرا با آنان مومن نشدید * با آنکه یهودیان معاصر حضرت رسول ص که این تقاضا را از آن حضرت برای حصول اطمینان درباره صحت ادعای حضرت نمودند فیسرا از یهودیان چند قرن قبل از آن ایام بودند و هیچ وجه هیچیک از آنها پیغمبری را نکرده بود و اساسا در دوره آنان مدتها سابق بر آن پیغمبری ظاهر نشده بود که آنان بتنگد پیشتر سرد ازند و با وجود مشاهده سوخته شدن قربانی وی با آتش آسمانی او را به قتل رسانند با این همه این نسبت^۱ پیهودیان معاصر حضرت رسول ص - میدهد با آنکه عامل این موضوع پیهودیان ده قرن قبل از آن ایام بودند و علت این مطلب و انتساب این عمل سابقین به معاصرین حضرت رسول ص بدان جهت است که خطاب با من شامل جمیع افراد آن امت از سابق و لاحق و قبل و بعد است چنانچه معمولا میگویند و میگویند که مثلا فلان آیت در چند قرن قبل از این درجات ترقی و کمال را پیمود و چندی است که دچار انحطاط و سقوط شده است شما در این گفتار ترقی و انحطاط را راجع بامت جمیعاً مینمایید با آنکه واضحست

انفراد این امت که در دوره ترقی و کمال بودند غیر از افراد آن امت هستند که در درکات انحطاط و سقوط سقوط می نمایند و با این همه هیچکس نگفته شماها هر کس که این گفتار را بگوید اشکال و اعتراض وارد نمیشد و روی همین اصل است که خطای با افراد اولیه امتی متوجه نشود و مقصود اصلی افراد و اخیر و لاحق آن است باشد در این آیه مبارکه که فرموده است ایها الذین آمنوا اهل الذکر علی تجارة..... الخ هم همین طور است یعنی هر چند خطا بمتوجه بمومنین معاصر رسول الله و افراد اولیه امت اسلامیه است ولی این در ایام متوجه افراد و اخیر و لاحق آن امت است اینها هستند که بموجب این آیه مبارکه باید بحضرت بها^۱ الله مومن شوند و در راه نصرت امر مبارکش از یدل مال و جان در سبقت نمایند و مقصود از جهاد هم گذر این آیه مبارکه نازل شد جهت و کوشش و یدل مال و جان نفسانی در سبیل نصرت حضرت رحمن است نه جهاد با شمشیر و سیف و مسلمان و این مطلب را پیش از این هم برای شما ذکر کردم خوبست این مطلب را مختصرا شرحی بدیم و مثالی برای شما ذکر کنیم تا مقصود از یدل مال و جان بخوبی واضح شود :

فرض کنید شخصی برای نشر دعوت حضرت بها^۱ الله

از شهری بشهر دیگر توجه نمایند در اول رهله محتاج بمصارف
 و بذل مال است زیرا بدون مصارف و مخارج لازمه عزیمت از شهری
 بشهر دیگر مقدور نیست و چون بان شهر برسد و لبهده صوت
 خلق بکشاید بدیهی است که از هر طرف مورد هجوم و حمله
 مخالفین و ناسایب هم کار بقتل و صلب او منجر شود چنانچه
 عدد بسیاری از بهائیان را در نقاط مختلفه مثل بل و مصلوب
 ساختند ولی این نفوس بیچاره در دست از نصرت امرالله -
 نکشیدند و جان و مال خود را در راه حضرت پسو رد کار فرستاد
 کرد و میکنند و هر که چنین کند بموجب آیات مبارکه در دنیا و آخرت
 نرین سعادت خواهد بود * با این شرح و توضیح که فرمود
 شد آیا باز هم در صحت تهللیق و انطباق آیات مبارکه با حدیث
 شریف نبوی برای کسی شک و شبهه نی باقی میماند ؟
 ای عار چه میفرمائی آیا دشمنون آیات مبارکه و حدیث نبوی با هم
 مخالف نیستند و آیات قرآنیه مؤید مصادیق حدیث نیست ؟
 عصار گشت : شکی نیست کما که حضرت بهاء الله از طرف خدا -
 باشد و در ادعای من عند الله بودن صادق باشد البته
 بیسروی او سبب نجات ما از عذاب الهی است و لکن بحث در این
 است که چگونه میتوان حدیث حضرت بهاء الله را من عند الله دانست
 یا آنکه بر حسب تعالیم او ایستاد عیسارت از قیام رسول الهی

بشهر و دعوت و اظهار امر است در صورتی که نیامت در نزد است
 اسلام مسلم دیگری دارد و آن این است که اهل عالم بواسطه
 صحیح شدیدی همه میبهرند و پس از مدتی در موتبه زنده
 شده از قبور بیرون میآیند و زنده شده شدن مردم بواسطه
 ارتفاع صحیحه ثانیه است پس از آن وضع زمین چند بل -
 میباشد و هراط کشیده میشود و میزان برقرار میگردد و خلق
 جهان برای حساب در ارض محشر محشور میشوند و * و *
 از مطالبی که در نزد مسلمین مشهور و معروف و همه بآن عقیده
 دارند نیامتی که است اسلامیه انتظار دارند این است
 که مختصر بآن اشاره کردم و لکن حضرت بهاء الله چنانچه
 فرمودی قیامت را بقیام مظهر امرالله تفسیر فرمود تا است
 و از این جهت من نمیتوانم در صحت ادعای حضرت بهاء الله
 اطمینان پیدا کنم و او را مدعی صادق و مبعوث من عند الله
 بدانم .

زیاد گشت : اول باید از راه تحقیق و تعمیری حقیقت
 بصحت ادعای مدعی پی برد وقتی که ثابت شد صاحب این
 ادعا در ادعای خود صادق و حقیقه مبعوث من عند الله دیگر
 هر چه میفرماید صحیح است و مناقشه در فرمایشات خود مستورا
 او غلط محض و اشتباه صرف است میزان حقیقی گفته اوست

خواه با معتقدات است قبل مطابقه دانسته باشد و خواستگار باشد
نداشته باشد *

سارگت : مسئله نیامت از احکام نریه و فرائض عبادات
و معاملات نیست که قابل نسخ و تغییر باشد بلکه قیامت
حقیقی است واحد * یعنی یک معنی و منظور از آن با هم
مستفاد شود حال چطور شده است که این حقیقت واحد
بوجود مختلفه تفسیر شده است ؟ است احلامیه آنرا طوری
تفسیر میکند و امت بهائیه مطابق نریایشات حضرت بهاء الله
آنرا طور دیگر تفسیر مینماید این دو تفسیر با هم متناقض است
بدیهی است که نمیتوان گفت طرفین تغییر صادق و قابل
تبدیلست خواه منقسم در این خصوص برای من شرح و تفصیل
بیشتری بفرمائی تا مظهر اکاملا بفهمم * چون علمای امت در
تفسیر آیات الهیه راه خطا پیمایند مظهر موجود الهی که ظاهر
میشود آنان را بخطای خود نشان متوجه ساخته و تفسیر حقیقی
رایبان مینماید *

زیدگت : بدیهی است که امامان ادیان الهی
واحد است مظاهر مشدده در اصول شریعت و اصول فضائل
اخلاقی که مردم تعلیم داد مانند با هم اختلاف نظر و قول
ندارند فقط فرق و اختلاف تسرایح با هم از جهت تسرع

احکام اصاصول تسرایح هیچگاه منسوخ نمیشود و تغییر
تبدیل نمیباشد و لکن فرق احکام بفتنهای هر عصر و زمان
نسخ و تجدید میگردد اما اینکه مشاهده مفرمانی در مسائل
اصطیه ثابت بین پیروان ادیان اختلاف میدهد و نظر موجود
امت این است که جهت آن است که تسرایح الهیه در این اصول
با هم داشته اند بلکه از آن جهت است که علمای هر امت و
پیروان روحانی هر طایفه این گونه آیات نازل در کتاب
آسمانی خود را طوری فهمیده و همان را که خود فهمیده حق
دانسته اند و لهذا اختلاف در بین پیروان ادیان در این
گونه مسائل نسبت بهم باقی شده است پس اصل اختلاف
راجع بانکار علمای دین است و در حقیقت آنان هستند که این
اختلاف را ایجاد کرده اند و گرنه در تسرایح الهیه نسبت با یکدیگر
مسائل اصطیه اختلافی موجود نیست باری چون علمای ملت
در فهم آیات تراء خطا مینمایند و معنی حقیقی آیات و مقصود
اصلی کلمات الهیه را در نیابند و با و همام خود آیات مبارکه
را تفسیر کنند چون مظهر موجود و رسول متمدن الهی در بین
آنان ظاهر شود و شروع سابقه را بفتنهای وقت تغییر دهد
در باره اصول هم حقیقت و انسخ و معنی حقیقی رایبان مینماید
اگر علمای استقامت متحد و متفق شوند که معنی فلا زبانه

کتاب با معنی فلان حدیث چنین است و چنان پس از
 انقضای دوره مغربه آن نسبت مظهر موجود ظاهر شود
 و آن آیه وحدیت را طور دیگری و بخلاف گفته علمای امت معنی
 و تفسیر فرماید واضح و آشکار میگرداند که تمام علمای امت در فهم
 آیه با حدیث را خطا پیموده اند این که گفته و شنیدی هیچ
 گونه فراموشی ندارد و اینک مشائخ برای روشن شدن مطلب
 میآورد ملا حظه بفرما اینک امت حضرت موسی که پیوسته با آن
 مصروفند امروز در جمیع جهان موجودند و همه معتقدند که
 بعد از حضرت موسی پیغمبر صاحب شریعتی ظاهر نخواهد
 شد و صیوح مژده هم میکنند چون ظاهر شود همان احکام
 تورات موسی و شریعتیه بود و باید ترویج کند و انتشار دهد
 این عقیده پیوسته برای آنان از آنجا حاصل شده است که در
 فهم مقصود برخی از آیات کتاب خود اشتباه کرده اند میکنند
 که بعضی آیات مندرجه در اقسام عهد عتیق دلالت دارد که
 شریعت موسی ابدی است آنها این طور فهمیده اند بالذکر
 در فهم خود دچار اشتباه شده اند و برخلاف واقع فهمیده
 اند و در مقابل پیوسته نصاری و مسلمین حاضرند و عقیده انسان
 را در باره ابدی بودن شریعت موسی تخلف نمیکند و آنرا
 باطل می شمارند و دلالت بسیاری را برای اثبات حقیقت حشر

صیح و حضرت رسول ص و صحت شرایع آنان اقامه میکنند
 با آنکه جمیع علمای پیوسته و همه افراد امت معتقدند که
 معنی آیات مندرجه در اقسام عهد عتیق همانست که آنها
 فهمیده اند یعنی بعد از حضرت موسی پشهادت
 آن آیات دیگر پیغمبری که صاحب شریعت و دینی غیر از
 شریعت و دین حضرت موسی باشد ظاهر نخواهد شد.

همان گت آیه که پیوسته در این خصوص پشهادت

نیزد گت در باب ۲۱ سفر خروج آیه ۱۶ و ۱۷ چنین
 وارد شده است باید بنی اسرائیل احترام روز شنبه
 (یوم السبت) را شماره نگاه دارند و در نسل و دوره انسان
 این امر مراعات کنند زیرا این یوم السبت عهدی ابدی است
 که من با آنها بسته ام و باید بنی اسرائیل این عهد را تا
 ابد مراعات کنند پیوسته بدان میکنند که چون عهد یسوع
 السبت ابدی است و هرگونه کار و شغلی در آنروز حرام است
 بنا بر این شریعت موسی هم ابدی است و اگر بنا باشد
 که بعد از حضرت موسی پیغمبر دیگری بیاید و احکام را
 تغییر دهد ابدیت یوم السبت که صریح تورات است محفوظ
 نمی ماند زیرا احترام به السبت جز شریعت موسی است و هرگز

نباید تعبیر کند پس ما چار شریعت موسی ابدی است
 بود این طور میگویند و نشاء این عقیده آن است که
 حقیقت معنی کلام را این نبوده اند و خیال کرده اند که
 مقصود از ایه ابدیت مطلقه و زمان غیر محدود جاودانی
 است بواسطه این وهم چنین عقیده ای دچار شده اند
 با آنکه مقصود از ابدیت ابدیت نسبی و سفید است و دلیل
 بر این مقال جمله (در سلاکه خود و دوره خود این عهد را -
 مراعات کنند) میباشد باین معنی که خنایبلی امراتیل امر
 فرمود تا انقضای دوره شریعت موسی بمحبت را محترم بدانند
 و دوران انقضای شریعت موسی ظهور حضرت عیسی بود و
 گفته اید باین تعبیر از آغاز ظهور موسی تا آغاز ظهور عیسی
 علیه السلام است و از این تعبیرات در کتب آسمانی بسیار است
 مثلا کتعباید در این آیه مبارکه فرآیه از قبل بنی اسرائیل
 نازل شده که موسی چنین گفتند یا موسی انان ندخلها ایدا
 حاد امواتیها (سوره مائده آیه ۲۴)
 یعنی ای موسی ما هرگز وارد ارض مقدسه نخواهیم شد مادام
 که آن مردم متنگار در آن سرزمین هستند * بدیهی است
 که در این جا گفته اید بمعنی ابدیت مطلقه نیست بلکه -
 مقصود ابدیت عقیده و محدود است بعلی معلود و سفید

بزمان خروج قوم چهار از ارض مقدسه است * مثالی دیگر
 بکلم "یسروان حضرت مسیح معتقدند که باستاند آیات
 انجیل و قرآنیات حضرت مسیح درین آن حضرت ابدی است
 و صاحب شریعتی بعد از آن حضرت ظاهر نخواهد شد و
 میگویند که در آخر الزمان نعره بلند بر حضرت مسیح باز این
 عالم برپا گردد و همین شریعت و آئین موجود را اندر میفرماید
 استدلال مسیحیان درباره اثبات این مطلب بایات درجده
 در باب ۲۴ انجیل متی آیه ۱۲۵ است که خداوند میفرماید
 من کن است آسمان و زمین زائل شود و لکن کلام من هرگز
 زائل نخواهد شد * باستاند این آیه انجیل شریعت
 مسیح را ابدی میدانند و قائل بظهور نبی صاحب شریعت و
 احکامی غیر از آنچه در انجیل است نیستند و لکن بدیهی است
 که در فهم خود دچار خطا شده اند و توهم برای آنان حاصل
 شده زیرا اگر معنی این آیه انجیل چنان بود که آنان میگویند
 میباشد هیچ شریعتی در عالم نسخ نشود و اصلاحی بایست
 خداوند جز یک پیشمیشیش نفرستاده باشد زیرا بنحسو
 اطلاق فرموده که کلام من هرگز زائل نمیشود * مگر آنچه
 را موسی فرموده بود کلام خدا نبود ؟ پس چگونه ظهور -
 مسیح نسخ شد و همچنین مگر آنچه را انبیای نبل از موسی

فرموده بودند کلام خداوند نبود پس چگونه به ظهور حضرت مسیح
بنده آنها نسخ و زائل شد ؟

پس بر این معلوم است که علمای مسیحیه در فهم معنای
اصلی این آیه مبارکه انجیل اشتباه کرده و راه خطا پیموده
معنی آیه آن نیست که آنها میگویند بلکه معنی حقیقی آیه
منسوخه این است که قبض الهی هیچوقت از عالم خلق منقطع
نمیشود و خداوند بیسوسه برای هدایت مردم مظاهر
مستند به خود را یکی پس دیگری میفرستد و کلام و هدایت
الهی همچنانکه از جهان زائل نخواهد شد یعنی خدا
هیچوقت مردم را بدون راهنما نخواهد گذاشت مظاهر
الهی بیسوسه ظاهر میشوند و کتب آسمانی به سرف رحمت
از طرف خداوند نازل خواهد شد و این بختنمای رحمت
الهی است چنانچه در قرآن مجید ظهور رسول الله را به سرف
رحمت الهیه تمجید فرموده و در سوره انبیا آیه ۱۰۷ نازل شده
قوله تعالی " وما ارسلنا الا رحمة للعالمین یعنی ما به سرف
رحمت و نازل خود بر بندگان خویش تو را برای هدایت انسان
میفرستد فرمودیم بر راهنمایان ما مأمور ما ختمیم " از آنچه گفتیم
این نتیجه بدست آمد که رسول لاحق خطاها و اشتباهات
امت سابقه را که در فهم آیات الهیه برای آنان پیش آمده است

آشکار میسر ماید و حقیقت معانی آیات روانه را برای آنان بیان
میکنند .

(در بیان اختلاف است درباره حقیقت نیاسمیت) از این گذشته
علمای امت اسلامی در باره حقیقت نیاسمیت با هم مخالفست
دارند و هر یک سخنی گفته اند بعضی میگویند حقیقت
نیاسمیت است و از خداوند کسی نیست الله و برخی هم معنی نیاسمیت
را واضح و اعیان و ظاهر و آشکار دانستند همانطور که طمس
درباره حقیقت نیاسمیت با هم مخالفند در باره حقیقت و اوصاف
و حالات مختلفه در قرآن مجید راجع به نیاسمیت نازل شده
اختلاف نظر دارند بگونه است از طمس جیب آن صفات و حالات
وارد در آیات قرآنی و احادیث منسوخه را صوما به ظاهر الفاظ
قدسی قرآنی نیستند بعضی هم در سرف آن حالات و کیفیات
را به ظاهر روایت کرده و برای هر یک معنی باطنی و تالی
قائل شده اند از جمله علامه راجب اصفهانی در کتاب خود
مقدمه التفسیر که با کتاب تفسیر القرآن عن المعاصم تا الیسف
عبد الجبار بطبع و رسیده است چنین میگوید

قوله " عامة اعیان الصحابه و کثیر من النصارین بعد هدم
لهموا الى الله یصح ان یكون فی القرآن بعض ما لا یعلم تاویل
الا الله قال این عیاس نازل القرآن علی اریمة اوجه و جعل

و حرام لا یسج احد جهاته روجه یخرجه العرب و جهتا واه یعلمه
 العالمون و چه لا یعلم تا اولها لا الله و من التعل فی عملها فکس
 کذب و جعل آیه طی احد و جوه الثلاثة احد ها الله جعل
 التأویل یعنی مایول الیه حقایق الاشیا* من کیفیاتها و از مطالبها
 و اکثر من احوالها و قد علمنا ان کثیرا من المبادیات و
 الاخبار الاقتصادیه کالتقیاسه و البعث و دابة الارض لا یحیل
 لنا انی الوقتی علی حقایقها و ازمانها و هذا هو المراد بقوله
 تعالی * هل یظنون الا تاویلہ یوم یاتی تا* و لہ
 الخ . انہی * خلاصه راغب اصفہانی میفرماید بزود تا روزی
 صحابه رسول ص صوما و بسیاری از مفسرین و علما* چنین
 معتقد بوده و هستند که برخی از آیات مبارکه معنی حقیقی
 آن برای مردم مجهولست و کسی جز خداوند با آن اطلاع ندارد
 و حقیقت آنرا جز خداوند کسی نمیداند چنانچه اینها من
 فرموده است قرآن مجید بچهار وجه تازل شده است
 یک وجه آن عیسارت از احکام و لغوی حلال و حرام
 است که هر فرد مسلم ناچار است بر آن اطلاع داشته
 باشد و چه دیگر آن است که اعراب بدانها فرسود و سوم وجه
 آیاتی است که معنی حقیقی و باطنی آنرا علما* و دانشمندان
 میدانند و چه چهارم آیاتی است که جز خداوند کسی

یعنی حقیقی آن آنگاه نیست و اگر کسی بخواهد از روی علم
 و دانش خود تاویل آن آیات را بیان کند آنچند رایین
 خصوص بگوید کذب صرف و از درجه اعتبار ساقط است .
 آنگاه درباره آیه مبارکه و معنی تا* و سیل مطالبی ذکر میکنند
 از جمله آنکه میفرماید یکی از معانی تا* و سیل عرفان و اطلاع به
 ما* بیوول البصاوت یعنی انعام منی کنند که بحقیقت
 مطالب آیات من پیرو و کیفیت و زمان هر یک را ادراک کنند
 و این قسم تا* و سیل نسبت به آیات قرآنی از عهد بشر خارج
 است زیرا ما بصراحت میبینیم که حقیقت بسیاری از عبارات
 که در نسخ اسلام و قرآن موجود است و هم چنین حقیقت و
 تأویل واقعی بسیاری از اخبار اعتقادی که هر فرد مسلم
 باید با آن ایمان و اعتقاد داشته باشد مانند آیات شامل
 اخبار از تقیسات و معث و حشر و دابة الارض و جز اینها
 برای صوم مردم مجهول است و هیچکس نمیتواند بدان اطلاع
 یابد و فقط خداوند بدان عالم است و باید خداوند
 تاویل آن را بیان بفرماید تا سایر مردم بشناسند چنان
 در قرآن راجع باین مسئله فرموده * هل یظنون الا تاویلہ
 یوم یاتی تا* و لہ یعنی ای محمد
 آیا مردم جز این اندیشاری دارند که تاویل و معنی حقیقی

مسائل موجود در قرآن را خداوند بیان فرماید روزی که
 تا قبل آن ایست از طرف خداوند آشکار شوند
 الخ و نیز اهل بیت کفوی در کلیات خویش در بحث محکم و متشابیه
 چنین فرموده و المتشابه ما است اثر الله به علمه کتیبام السامیه
 و قرن الدجال میفرماید مقصود از متشابه در قرآن
 مطالبی است که علم به حقیقت و واقع آن مخصوص به خداوند
 است و دیگران را از آن نصیب نیست مانند قیامت و خروج
 دجال که از حقیقت و زمان و کیفیت آن جز خدا
 کسی را اطلاعی و خبری نیست *

ملاحظه بشود از طرفی علامه راقب اصفهانی فرموده است
 که هیچکس جز خدا از حقیقت قیامت و بحث و کیفیت و زمان
 و وقوع آن در عالم غیر و اطلاع ندارد و از طرف دیگر علامه
 کنوی فرموده که خداوند علم قیامت و خروج دجال را به خود
 اختصاص داده و کسی را از آن نصیب نیست این را شیخ صدیقی
 حال از علامه شیخ زاهد بنسبتو که برخلاف راقب اصفهانی
 و علامه کنوی عقیده دارد که حقیقت قیامت مسئله واضح و
 آشکار است و هیچچیزه دارای ابهام و پیچیدگی نیست و واضح
 و مسرور است و این عبارت مشارالیه است که در حاشیه شریف
 بر تفسیر پیشاوی در ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف چنین فرموده

است قوله " انه تعالى قد كشف و اظهر نفس قیام الساعة
 به دلائل قطعیة و مخصوص متعاضده الخ
 در بیان اختلاف است در مسئله معاد ملاحظه میفرمائید
 عبار که چگونه علماء اسلام در باره حقیقت قیامت با هم
 اختلاف نظر دارند و چون قول ائمه و بعضی قول اشعری
 شیخ زاهد و غیره مشهور است لهذا مردم همان
 را شنیده و عقیده بدان بسته اند و تالیفات عمار تبیینست
 از قول مشهور فرمودی و چنانچه از سخنان است میباید
 بدان روی عقیده ملک شده ای و نیز مشاهده فرمودی
 که در باره اوصاف و کیفیات نیز بین علماء اختلاف نظر
 موجود بود همین علامه راقب اصفهانی که گفت در کتاب
 خود مسمی به غریب القرآن چنین فرموده است قوله
 و المتشابه من جهة المعنى اوصاف الله تعالى و اوصاف
 يوم القيامة لان تلك الصلوات لا تتصور لنا الا ان كان لا يحصل
 لى نفوسنا صورة مالم نحسها اولم يكن من جنس ما نحس الخ
 ص ۲۵۵ میفرماید آیه در قرآن مجید در باره
 اوصاف خداوند و اوصاف روز قیامت ناظر شده از جمله
 آیاتی است که من جهة المعنى متشابه هستند بعضی
 معنی ظاهری آن مقصود نیست و معنی حقیقی آن مستور

و بعضی است زیرا این صفات را که درباره خدا و نیامست
 در قرآن نازل شده مالم بتوانیم تصور کنیم و ادراک نمائیم
 چه که ما حقیقت آن عالم نیستیم و خدا و نیامست از محسوسات
 نیستند تا بتوانیم صورت آنان را در مخایه خود تصور کنیم
 و در نتیجه برای ما تصور حاصل شود انسان نمیتواند به حقایق
 که محسوس نشوند و از جنس محسوسات نیامستد پس بپردازد
 و نیز علامه این رشد در کتاب خود مسمی به "فصل المقال
 فی مابین الشریعة والحکمة من الاتصال شرحی ذکر کرده
 مفرماید که شرح مفید بر ادرای ظاهر و باطن است یعنی
 یکس از مسائل شرعی را که میدانند که باید به ظاهر معنی کرد
 و قسمتی را هم میدانند که ظاهرش مقصود نیست و باطنی
 آن مضمون است پس از این دو قسمت بگذرد مسائل و محالیه
 هم در نفس علم موجود است که مختلف فیهاست یعنی
 آنرا از مسائل ظاهری باشد اشک و ظاهرش حمل میکنند
 و تا وصل آنرا جائز میدانند و بعضی هم آن را به ظاهر
 حمل میکنند و برای آن معنی باطن و تا وصل قائل هستند
 و این کتب عبارتند علامه این رشد در کتاب فصل المقال است
 نولسه: فان نهل فاذا تبین ان النسج فی هذا علی ثلاث
 مراتب یعنی المراتب الثلاثة هو علم کم ما جاء فی صفا ت

المعاد و احواله فنفی ان هذه المسألة الامر فیها بین
 انما من الصنف المختلف فيه و ذلك انما ترى لوما یستویون -
 انفسهم انما الیوهان بقولون ان الواجب علیها علی ظاهرها
 ان كان لیست علیها یوهان یودی الی استحالة الظاهر فیها
 و هذه طريقة الاشعریة و ثم آخرون من يتعاطى الیوهان
 بتا و تولیه و هو لا یختلفون فی تا و لها اختلافا کثیرا -
 فی هذا الصنف ایو حیا مد معد و هو و کثیر من المتعاطیة و منهم
 من یجمع فیها التاویلین كما یفعل ذلك ابرحامد فی بعض
 کتبه و شبه ان یكون الصغری فی هذه المسألة من العلماء یخذوا
 و المصیب شکرا اویا جورا و ذلك ان الاعتراف بالوجود و تا
 فیها لحرما من الحما التاویل اعنی فی صفة المعاد لانی وجوده
 ان اکان التاویل الی الی نفس الوجود و انما کان جمعه
 الوجود فی هذا یفکر لافاضل بین اصحل الشریعة انتهی
 مضمون آن است که این رشد مفرماید مادام که شرحیست
 ادرای این رتبه است که گفته شد بیینم مسئله معاد و صفات
 و احوال آنرا باید جزو کد امرت بقرار داد بنظر من ایمن
 مطلب در نهایت و شرح است که امر معاد و صفات و احوال آن
 در قسمت رتبه مختلف فیهاست زیرا التاویل و قیاس معاد را بین
 خصوص با هم متفاوتست برخی که خود را از اهل دلیل و برهان

محمربینه ارشد و با شعری معروفند میگویند که امر معاد و
 طبقات و احوالش چیهما بظاهر محصولست و مقصود همان ظاهر
 الفاظ است زیرا در لیلی در دستند از هم که وقوع صفات و احوال
 معاد بظاهر ظاهر مستحیل و مستنبح باشد تا ما چه بنامشوم که
 آنرا تاویل نمائیم بعضی دیگر از علما که پیرو پرا همین بود لا تیل
 هستند میگویند که امر معاد و صفات و احوال آن بظاهر محصول
 نیست معنی ظاهری آن مقصود نیست بلکه معنی باطنی و تاویل
 آن مقصود است و باید بظاهر ظاهر واقع شود پس
 دست از علما در باره تاویل معاد و احوال و صفات آن با هم
 اختلاف سخن گفته اند یعنی در طرز تاویل با هم متفق نیستند
 ابو حامد بسیاری از متصوفه جزو این جرگه هستند برخی هم
 این در تاویل را جمع کرده بر صدق هر دو معتقدند چنانچه
 ابو حامد در برخی از کتب خود همین رویه جمع بین التاویلین
 را ملاحظه نموده یعنی آنرا و نفر در باره این مطلب در تاویل و
 تفاوت ذکر کرده باشند اینگونه هر دو تاویل را معتدل میدانند
 و این معیارند چنان بنظر میرسد که بواسطه صحت مطلب
 فلسفی که در آراء خود نسبت با این مسئله با اصل حقیقت واقع
 بواسطه عدم اطلاع بر حقیقت راه خطا پیموده اند در واقع
 و فلسفه امر معاد و احوال و آنرا که آرائشان در این مسئله با اصل

حقیقت توافق یافته است اگر نشان خدا الله جنیل و محسی
 و گوشش آنان در این راه مشکور است قدر مسلم آن است که باید
 در این امر مهم مسئله اقرار بوجود معاد مورد اعتقاد باشند
 باین معنی که اگر شخصی اصل امر معاد را نائل شد و به
 وجودش اقرار کرد در باره صفات و احوال آن هرگونه راه تاویل
 را بیهوده مورد قبول است بشرط آنکه تاویل در باره صفات
 و احوال معاد منجر ببنی وجود اصل معاد نشود زیرا اکثر
 وجود معاد را منکر شوند تا فرستند چه که معاد اصلی از
 تسبیح است و لکن اگر کسی با حفظ اقرار بوجود معاد در
 باره صفات و احوال آن نائل بتاویل شود و آن را بنحوی
 تاویل نماید اگر تاویلش با حقیقت موافق باشد که محسی
 و گوشش او مشکور و مورد تقدیر است و اگر هم با اصل واقع موافق
 نباشد در راه خطا بیهوده باز خدا الله معذور است و مورد مواخذ
 قرار نخواهد گرفت * و لکن عدم اعتقاد ب معاد و نفی وجود
 آن مستلزم کفر است زیرا معاد از اصول مسلمه تسبیح است
 ملا حلاله بقولها معار که چگونه علمای امت در باره احوال قیامت
 و اوصاف معاد با هم اختلاف نظر دارند بعضی آیات و احادیث
 وارد در این خصوص را بظاهر حمل میکنند و تاویل آنرا جمل
 نمیشمارند و برخی جمیع آن آیات و احادیث را تاویل میکنند و

و سر نهاد آنرا بظاهر جا نیز نمیدانند و ملاحظه فرمودی که
 اینوند طایفه اشعری را که در باره آیات واحادیت معناد
 بظاهر آن معتقدند و وقوع بظاهرا مستحول و مستثنی نشمارند
 چونکه بنظر حارث کفر بسته و آنرا بیسود دلیل و برهانند
 بلکه در باره آنان میگویند که اینها خود را باهل برهان نسبت
 میدهند یعنی اینگونه از مردم صاحب نظر و صاحب تبحر
 و این رشد میفرماید که باین تعبیر آنان را در این اظهارات
 خود تخطئه کند و باین تعبیر از آنان تحقیری کرده باشد و
 پس از آن آنکوهی را که معتقد بتا^۱ ویل آیات و احادیت وارده
 در باره قیامت و معاد هستند اهل دلیل و برهان میخوانند
 و نظریه آنرا در این نحو می نمایند می نمایند و بصراحت میگویند
 که تا^۱ ویل در این گونه آیات و احادیت معناد که ملحق بنفسی
 وجود معاد نشود قطعی و مسلمند و است زیر انفس وجود
 معاد کفر است چه که معاد از اصول تسبیح است معاد است
 منظور از نقل این نومایشات علمای مشهور برای توانست
 که بدانی در مستطیبات بین علما^۲ و صاحب نظران اختلاف
 است و بنسب این نمیتوان عقیده و صوم مردم را که اشاره
 بدان فرمودی در مسئله قیامت اصل مسلم دانست و نمیشود
 گفتگویی در باره معاد و صفات آن بگوید که بظواهر واقع

نمیشود و باید تا^۱ ویل کرد که کفر است زیرا عقیده و معروفه پس
 مسلمین را صوم علمای اسلام مسلم نشمرند و بسیاری معتقدند
 که جمیع آن صفات و حالات از امور معلومه است و دارای معانی
 باطنی و تا^۱ ويلات مخصوصه است و باید اظهار نماید منتظر
 وقوع آن صفات و حالات است باین شرحی که دانم باید
 متوجه شد و بائسی که آنچه را در باره قیامت بیان فرمودی
 و ذکر نمودی که مردم بصیحه اولی^۳ همه میبویسند و بصیحه ثانیه
 همه زنند و میبویسند و صراط کتبه^۴ میشود و میزان نهد
 میشود معانیها صحیح است و درست است ولی چنانچه
 مردم انتظار دارند که بظاهر واقع نشود چنین نیست بلکه
 همه این ها دارای معنی و تا^۱ ویل است مثلا بظاهر صیحه
 از آسمان بگوش ظاهری مردم نخواهد رسید تا مرگ ظاهری
 و معمولی برای همه مردم پیش آید مقصود از موت و حیات
 و صیحه اولی و صیحه ثانیه وحش و بشر و صراط و میزان حقائق
 معلومه است که در نایب این الفاظ گفته شده است
 " مقصود از قیامت تمام رسول الهی و دعوت و اظهار امر است "
 " ما رنگت معلوم حقیقی قیامت و سایر اموری که در آیات وارد
 شده بیان بفرمائید " آیا مقصود از اینها چیست ؟
 زیرا که گفت چون دانستیم که مقصود از قیامت مظهر امر الله

بشود دعوت و الهیاری امر است بنا بر این میدانیم که مظهر
از تلقیح عبرت از آن است که مظهر امر الله مردم را به سوی
خود دعوت نماید خداوند در قرآن مجید (سوره زمر آیه ۱۸)
فرموده و تلخ فی الصبر لضعف من فی السموات و من فی الارض
الا انسا الله ثم تلخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون مضمون
آنست که چون در صبر دمیده نشود همه گمانیکه در آسمان ها و
زمین هستند هلاک شده بر زمین میافتند مگر آنکه را که خدا
بخواهد پس از آن چون در صبر مرتبه دوم دمیده نشود همه
برخی میزنند و نگاه میکنند یعنی در نطفه اولی است سابقه
میرد و نیامتنان است با سینه مشغول شدن در محنت بهمین شود
و مقصود از آنکه صفت هلاکت است همین است و در نطفه ثانیه
مردم مدعی من عند الله و داعی الی الطمأنیة بنی بر نشو و نما و مومن
جوشند امرش را انجام میدهند و حکمش را اطاعت میکنند
و در زمین ریشی است گردگان یعنی است سابقه از قبورشان
برخی میزنند یعنی از معتقدان سابقه و اوهام و تقالیدی که بدان
گوناگون بودند دست میکنند و از گورستان جهالت و نادانی
که در آن مدفون شده بودند رهائی یافته حیات جدیدی
در هدایت ایمان زنده میشوند و مقصود از فرمایش حق
تعالی که فرموده تا اذا هم قیام ینظرون همین است که ذکر شده

یعنی از قبور غفلت و اوهام و تقالید و ضلالت و جهالت نجات
میابند و برمیخیزند و روح ایمان زنده میشوند و بنظر معرفت
و بصیرت ناظر میگرددند زیرا که لدای حق را شنیده و حق را
بسروری کرده اند قیامت نسبت بامت سابقه مرگ آن است
است مثلا وقتی که حضرت عیسی ع ظاهرا رسدند و بدعوت
پسردا شدند قیامت امت موسی ع پیمانند و امت موسی مرگ
و امت جدیدی مبعوث گردید این است معنی قیامت نسبت بامت
سابقه و اما قیامت نسبت بمظهر امر الله عبارت از قیام آن حضرت
بشود دعوت است وقتی که حضرت رسول الله ص ظاهر شدند
قیامت امت عیسی ع پیمانند و آن است مرد و مردن آن است تمام
عالم حکم میتهالت سپس هر کس که دعوت رسول الله را اجابت
کرد و اسلام پذیرفت پس از مرگ زنده شد و حیات جدیدی یافت
از آنچه گفتند واضح شد که موت و حیات دو امر منطوق هستند و
مقصود از آن مرگ و حیات جسمانی ظاهر نیست بلکه مقصود امر
منطوق است حیات عبارت از ایمان آوردن بمظهر امر الهی است
گنا از طرف خدا ابعوث نشد و موت عبارت از ایمان نیارودن به
رسول زمان و مظهر عصر است
در بیان معنی حیات و موت • عمار گفت : برای این گفتار
که فرمودی دلیل هم داری ؟

زند گفت در قرآن کریم نظیر نما که خداوند میفرماید * اوسمن
 كان ميتا فاحياه وجعلناه نور ايمنى به فى التا من
 كرمته فى الظلمات ليس يخرج منها (سوره: ا. ا. آيه ١٧٣)
 ماعين آن است که بفرماید آیا کسی که مرده بود و با او از زنده
 کردیم و قرار دادیم برای او نوری که بین مردم پراه میروند مانسند
 کسی است که شماره در تان یکی است و هیچگاه از تان یکی بیرون
 نیاید * ای صابر بفرمایید مقصود از این که خداوند فرمود و کسی
 کرده بود و با او از زنده کردیم * کیست؟ مگر مقصود از این جمله
 اشاره به حضرت اوسى الله عنه نیست و بدیهی است که حمزه پس
 از تولد تا هنگام نزول این آیه بر حسب ظاهر نمرده بود که خدا
 او از زنده سازد بلکه مقصود خداوند این است که حمزه تا آن وقت
 در کفر و ضلالت بود چون حضرت رسول ص مؤمن شد -
 حیات تازه یافت و انوار ایمان و ایقان بین مردم راه معرفت و این
 مطلب در بین طایفه مشهور و مفسرین معروف اسلام مشهور است
 و در کتب معتبره ذکر شده است صحابه رسول ص یعنی -
 اشخاصی که زمان حضرت رسول (ص) را درک کرده و خد متش
 مشرف شده اند و هم چنین تا همین یعنی اشخاصی که زمان
 حضرت رسول ص را درک نکرده و حضرت مبارکش مشرف -
 نشده اند و این حضرت صحابه آن حضرت مشرف شده اند و

در باره این مطلب که گفتیم و شکی نیست تصریح نمودمانند * علامه
 ابوالثنا * آلوسی در تفسیر خود مسمی بروج المعانی در ردیل آیه
 شریفه از رسول این عباس رض چنین فرموده است *
 ان المراد بالميت الكافر الضال والاحياء الهداية والقور
 القوران وبالظلمات الكفر والضلال الى ان قال من اين عباس
 رض انها فى حمزه و این جمله میفرماید مقصود از بیت در آیه
 مزوره کافر و کفراست و مقصود از زنده ساختن هدایت و
 ایمان است یعنی شخصی که در دوران کفر و ضلالت حکم مرده
 داشت بواسطه ایمان حضرت رسول ص حیات جدید
 یافت و پس از برگ زنده شد و مقصود از زنده رآیه شریفه قرآن
 مجید است و مقصود از ظلمات و تان یکی کافر و کفراست است تا
 اینکه میفرماید * این عباس رض فرموده که این آیه مبارکه در -
 باره حمزه و ابو جهل نازل شده است بعد از این میفرماید قوله
 * وروى روايات اخرى أنها نزلت فى قوسرهما یعنی برخی از -
 مفسرین هم گفته اند این آیه در باره اشخاصی غیر از حمزه و
 ابو جهل نازل شده است بعد میفرماید وایمانا کان قال الميرة بحمى
 اللذات الا باسموس المسهب لهدى لى ذللكل من اتفاق -
 لا مرالذ تعالی وین یلى فى ضلالت و هتوه * یعنی مارا گاری
 نیست که ایین آیه در باره حمزه و ابو جهل باشد یا در باره -

فلان و بهمان * نان نزول آیه و سبب اصلی درباره هر کس
 میخراشد باشد * فرق نمیکند زیرا اصل مقصود و مورد نظر
 نفس مبین کاین آیه در باره اش نازل شده نیست بلکه
 مورد نظر و مقصود اصلی اطلاق مینت بر کافر و احیا* بر ایمان
 و هدایت و ظلمت بر کفر و ضلالت است این اطلاق عمومیت دارد
 و محدود بنحس معین حمزه و ابو جهل یا فلان و بهمان نیست
 بلکه شامل همه است هر کس که امر الهی را اطاعت کرد و به
 امر الله مو* من تسدد ارای حیات است و هر کس از ایمان خود
 را محروم ساخت و کفر و ضلالت خود ادامه داد در ظلمت کفر
 سرگردان است و هیچگاه او را نجاتی نیست * علامه قرطبی نیز
 که از کبار مفسرین است در تفسیر این آیه مبارکه که در سوره
 انعام آیه ٢٦ نازل شده قوله تعالی * والموثی ببعثهم الله
 یعنی مردگان را خدا بر میانگیزاند و زنده میفرماید چنین فرموده
 است قوله * هم الکفار من الحسن و مجاهد ای هم بمنزلة الموتی
 فی انهم یقبلون و یصنون الی حجة یعنی مقصود از مردگان
 کفار هستند چنانچه حسن و مجاهد چنین گفته اند یعنی کفار
 بمنزله مردگانند زیرا حرف حق را قبول نمیکنند و بدلیل و برهان
 مظهره سرالله کوشش نمیدهند و آنرا من پذیرند بعد میفرمایند
 و قبل الموتی کل من مات ببعثهم الله للحساب یعنی بعضی

از مفسرین هم گفته اند که مقصود از مردگان اشخاص هستند
 که هرگز طریقی میبهرند و اجلشان فرامیرسد و مقصود
 از ببعثهم اللعراکة اند آنست که خدا آنان را برای حساب
 زنده میکند * بعد میفرماید * قوله ره ولی الاول ببعثهم
 هدایتهم الی الایمان بالله و رسوله یعنی بنا بر قول اول که
 مقصود از موت کفر و ضلالت باشد مقصود از بعثت و زنده کردن آنان
 آن است که خداوند کافران را با ایمان و عرفان خدا و رسول
 (عی) هدایت فرماید بعد فرموده و من الحسن هو ببعثهم
 من اکریم حتی یوملوا بک یا محمد یعنی حسن در تفسیر این
 آیه فرموده که مقصود از ببعثهم الله آنست که خداوند مشرکین
 را از شرک نجات ببخشد و بر میانگیزد تا بتوای محمد عی
 مو* من تسدد التهی *

ملاحظه فرمودی که چگونه علامه قرطبی کلمه موتی را
 در آیه مزبوره که بمعنی مردگانست تفسیر بکفار و محرومین از
 فیض ایمان فرموده و مقصود از ببعثهم الله راهدایت آنان
 براه حق و ایمان بدین الهی دانست و لا فاصلا تفسیر دیگری
 را هم که مطابق عقیده مردم وارد شده ذکر کرد و لکن قول
 اولی را در تفسیر آیه تسدد ترجیح داد و تفسیر موت و حیات
 را بکفر و ایمان تا* نید کرد و از طرفی هم ملاحظه فرمودی که

حسن مردگان
 و مقصود از بیستم الله را نجات آنان از شرک و دخول در
 ایمان و توفیق تصدیق حضرت رسول صی دانست و برای توضیح
 معنی حیات جمله * حتی یومئوا بک یا محمد * را در ضمن تفسیر
 ذکر نموده . این نفوس که اقوالشان را برای توفیق کردن
 از بزرگان طهرین و معارف علما مستند و مشاهده فرمودی که
 حیات را با ایمان و هدایت تفسیر کردند و برگ را با کفر و ضلالت
 تفسیر نمودند . صراحت * من تصدیق میکنم که برخی
 منامات از ایمان و کفر بحیات و موت تعبیر شده و در بعضی
 ایات الهیه مقصود از موت کفر و ضلالت و مقصود از حیات ایمان
 است ولی این زبانی مسئله قیامت ندارد و نمیتوان گفت که
 مقصود از قیامت حیات معنویه و زندگی گانی حقیقی و باطنی است
 مقصود از قیامت آن است که مردم جهان پس از مرگ طبیعی
 در مرتبه بحیات طبیعی و جسمانی زندگی میشوند و در آن وقت
 هر کس جزای اعمال خود ببرد آنان که اطاعت اوامر
 الهیه را کرده اند جزای اطاعت خویشا میبایند و آنانی که عصیان
 خود را بعمیصیت گردانیده اند تنبیه مذموم عصیان خویش را
 در یافت میبایند و اما مقصود از میزان صراط و تبدیل یافتن
 زمین پسند دیگر و مردم پیچیده شدن آسمانها و سایر

اموری که در باره آنروز مهین معنی قیامت ذکر شده است
 عبارت از امور مخصوصه است که مقتضای آن وقت مخصوص
 آنروز برای تشخیص دقیق احوال و محاسبه نفوس از مطیع و طامع
 میباشد و حالات آن روز عظیم الهیه بایست مقتضای آن روز
 باشد و اوطاع آن نیز بایست در حضور آن وقت و ساعت مقرر گردد
 اگر چه آنچه بگوئیم قیامت را بهیچ آنچه که گفتیم تاویل کنیم
 و بجای معنی ظاهری برای قیامت معنی باطنی قائل شویم
 تا تم میآید که حیات بعد از موت طبیعی انسان را مگر همین
 و بگوئیم که مردم بعد از مردن دیگر زندگی میشوند و جزای
 اعمال خود را نیز خود تعبیر کنند مسئله شواب و عقاب را بایست پسنگی
 منکر شویم زیرا اگر قیامت دارای معنی واقعی باشد معنی
 بگوئیم مقصود تمام اظهار امراللعالیست و بگوئیم که مقصود از موت
 کفر و ضلالت مقصود از حیات و زندگی گانی ایمان و هدایت است
 و همچنین برای تفسیح صور و صراط و میزان و غیرها هر یک را
 قائل شویم همچونیم که بگوئیم دیگر قیامتی که معروف و مشهور
 است لغوی است بود و ثواب و عقاب هم در کار نیست و بعد از مرگ
 طبیعی هم مردم دیگر زندگی میشوند و جزای اعمال خود
 تعبیر کنند .

در شریعت حضرت رسول صی سه قیامت مذکور است *

نشد گفت آنچه فرمودی درست نیست زیرا وهم و پنداری پیش
 نبوده و از درجه اعتبار ساقط است * عزیزمن * چطور میشود
 که برای انسان بعد از مرگ طبعی حیات وزندگانی نباشد ؟
 چطور میشود ثواب و عذاب و حساب و جزای فعل برای مطیع
 و عاصی وجود نداشته باشد ؟ اما من جمیع ادیان الهیه از
 قبل و بعد بر همین مسئله همه حیات بعد از موت طبعی و
 ثواب و عذاب برای مؤمن و مخالف بنا نهاده است همه ادیان
 الهیه در این مسئله با هم متفق اند هیچکس نمیتواند منکر این
 مطالب بنسود و اما آنچه را که تو ای عارف باره قیامت ذکر کردی
 راجع بقیامت صغری است آری عسار * قیامت در اصطلاح ...
 شرح مذکور حضرت رسول صی بحالات مختلفه اطلاق گردیده
 است و نظریه این مطلبست که قیامت در عرف اسلام همه قسمت
 منقسم شده است یکی قیامت کبری روز ستیخیز بزرگ که محسوس
 آن را برای تو از قبیل شرح ندادم یکی هم قیامت متوسطی
 است که عبارت از مرگ و فتنای مردم قرن مبین است و این شامل
 موت طبیعی و موت معنوی هر دو میباشد که در جای خود در باره
 هر یک بحث خواهیم کرد * یکی هم قیامت صغری است و آن
 همین است که الان در باره آن سخن گفتیم .
 در بیان قیامت صغری * قیامت صغری عبارت از آن است

که علقه روح انسان از بدنش منقطع گردد و مرگ عبارت از
 همین انقطاع علقه روح از بدن است و پس از قطع علقه روح
 از بدن روح در محضر الهی محسوس میشود و تعلق روح در
 آن حال بهیچکس است که پیوسته باقی است و فنا و الحلال ...
 هیچگاه بآن راه نمی یابد زیرا عالم بقارا چنین هیکنی شایسته
 و درخور است در آن عالم آنچه برای روح در این جهان مستور
 و مجهول بوده واضح و بیان میگردد و در درجات عدن که مشتمل
 و نظیری در این جهان برای آن نمیتوان یافت وارد میشوند
 و این جنات عالیه ثمر و نتیجه اعمال حسنه ایست که در دنیا
 مرتکب شده است روح انسان در آن جهان با پاران و دوستان
 خود محسوس میشود و با اقربان و امثال خویش ملاقات مینماید
 و نیز بحالات و احوالی که من حیث العقاب از اینست تو و بالا تر
 آگاه میگردد به حقایق جمیع انبیا پس میبرد و نعمت های
 عالیه متنوعه محتویه که بعد و حصر در نباید یافت میگردند اهل
 ایمان و پیران حق را در رحمت خیر از این جهان بجهان دیگر
 چنان سرور و قرحی دست میدهند که بشصورت مردم این جهان
 در نیاید و هم چنین اهل نفاق و ضلال و محرومین از معرفت
 مظهر اسر و الجلال را در رحمت عروج چنان خوف و اضطرابی
 حاصل شود که شرح و تفصیل آن از حدود استطاعت اهل

این جهان خارج است این گروه در آتش دوزخ محذب میشوند
و کثرت آن آتش و آن عذاب را مردم این دنیا نمیتوانند تصور
کنند برادر این دنیا کثرتش که بتواند تسخیر نماید و عذاب
چشم آن جهان بشود وجود ندارد روح انسان پس از قطع
علاقه بدن و عروق بجهان دیگر نتایج اعمال مدد وجه و یا مجازا
اعمال مذمومه خود را که در دنیا مرتکب شده است میباید دید
ثواب و عاقبت دانم جاودانی میرسد اما بدن پس از
الذبح علقه روح بتدریج از هم میباید و ترکیبش بتحلیل تبدیل
میشود و عناصرش از هم جدا شده و دیگر آن روح نه باین
بدن و نه بهیچ بدن بعدی دیگر تعلق نمیگیرد آن ثواب و عاقبتی
که مردم میکنند در قیامت با انسان میرسد همین است که
گفتیم بعضی انسان بعضی این که روحش از بدن قطع علاقه
کرد بلا قاصه بین بدی الله محسوس میشود اگر سو^{کار} من و دیگر
استیلاهم ابدی میرسد و اگر مجرم و جاحد و ضحاکا است
بمذاب ابدی دچار میگردد و بهیچوجه قاصه در حصول
جزای روح بعد از مرگ حاصل نمیشود و ثواب و عذابش تاخیر
نمیانند و برای حصول محاسبه تعیین مکافات یا مجازاتش
مشاوره و تعیین و فرارسیدن روزی ضروریست که این عقیده
بهائیان است و خیال نفریانی که بهائیان در این عقیده

با تعلیمات قرآن مجید و اسلام مخالفت دارند هرگز مخالفی
نیست زیرا عقیده بتسویب و عذاب و بنای روح بملاز انقطاع
علاقه بدن از جمله اصول تعالیم است که در همه شرایع و
ادیان بزرگ متوال است و تشبیه و تسخیر نفس پذیرد
صار گفت: اثبات آنچه بیان کردی محتاج بدلیل و
اسامه براهین متعدد است باید برای اثبات مطالب مزبوره
بگویی با نامه ادله بپردازیم * یعنی اینکه ثابت کنی روح
حقیق است مستقل از بدن که قائم بالذات است زیرا اکثر
این مطلب ثابت نمیشود نمیتوان معتقد شد که آنچه فرمودی
صحیح است و میتوان بفهم کرد که روح انسان پس از مرگ
و قطع علاقه بدن بلا قاصه بدون هیچگونه تاخیر و تراخی
تورا بجزای اعمال میرسد و علم متکم و پایه عذاب الیم دچار
میگردد مگر اینکه با دلیل ثابت شود که روح قائم بالذات
و مستقل از بدن است
در بیان ادله اثباتی صوری * زندگت : برای
اثبات این مطلب دلایل بسیار موجود است و اینکه من ای
صار بذكر برخی از آن دلایل میسرود از ملاحظه بفرمای
و لقب اصفهانی علامه شهیر در کتاب خود مسمی به مفردات
القرآن در ضمن شرح معانی و تا معادله بر اثبات آن -

چنین فرموده است نوله * والساعة الصغرى وهى موت الانسان
 لساعة كل انسان موته وهى المشار اليها بنوله * وقد خسر الذين
 كذبوا بآياتنا * الله حتى اذا جاءتهم الساعة بغتة * وسلم ان -
 هذه الساعة تاتى الانسان عند موته لقوله والله اعلم انما ارسلناك
 من قبل ان جاءتني احدكم الموت * الخ وهى هذا قوله
 قال ارايت ان اتاكم هذا ب الله واتتكم الساعة يروى انه كان -
 اذا هبت ريح شديدة تنهب لونه طيه السلام فقال عوفيت
 الساعة وقال ما امد طرفي ولا انفضها الا واظن ان الساعة قد
 قامت * يعنى موته * الخ مضمون آنستكه علامه راقب اصقها ناس
 ميفرمايد مضمون از قيامت (ماتت) هجرى فرار ميعدن اجل
 طبيعى انسان است هر انساني ساعتى (قيامتى) دارد و آن
 وقتى است كه مركز فرود و هوش در دنيا تمام نشود خداوند
 در قرآن مجيد نيز باين معنى اشاره فرموده انچا كه ميفرمايد
 انما ناسى كه لقاى الهى راقبول ندارند و تكذيب ميكند از جمله
 زيانكارند آنها بخسيران مبتلا هستند تا وقتى كه ناكهائى رسيدون
 انتظار قيامتشان آنكار نشود * يعنى خسيران تمام نشود
 و اجلسان فرار مى دهند و ميعرند و بدبهن است كه حصول حسرت
 زيان و ضرر در هنگام فرار ميعدن مرگ است يعنى بدبهن
 اينكه ميعرند متوجه زيان و خسيران خود شده و دچار

حسرت شديد ميگردد چنانچه در قرآن مجيد ميفرمايد
 اى مردم از آنچه كه خدا بشما هدسا فرموده است در راه رضاي
 او اتفاق كنيد بيش از آنكه مرگ كهيمان شمارا بگيرد و -
 ميعرند و اين آيه مباركه قرآنيه نيز موييد هين مطلب و در
 باره هين موضوع است كه ميفرمايد موطالب با تسديد و تصور كنيد
 چه حالى خواهيد داشت وقتى كه بينيد هذاب الهى
 بر شما نازل شده يا قيامت پراى شما قيامت كرده و در حديث
 وارد شده كه هروقت با د شده بسدى موزيد رنگ حضرت
 رسول ص شهور ميگردد و ميفرمود از فرار ميعدن قيامت بيسم
 دام و نيز حضرت رسول ص ميفرمودند چشم خود را مني بشدم و باز
 نگاهم مگر آنكه در انتظار قيامت قيامت هستم كه شاهد ساعت
 فرار شد * و مقصود حضرت رسول ص از قيامت و ساعت در
 اين بيان مبارك فرار ميعدن اجل طبيعى و وفات آن حضرت
 است * الخ از آنچه گفتيم واضح شد كه كلمه ساعت
 در آيات مزبوره باجل طبيعى و مرگ معمولى تفسير شده
 است و در حديث نيز مقصود از كلمه ساعت همان فرار ميعدن
 اجل طبيعى و قيامت و قيامت يعنى برسان شدن قيامت
 صغرى است و نيز علامه بخارى از هشام روايت كرد كه طيحه
 رض الله عنها فرموده كان رجال من الاربعة عشرين الذين

بها لونه من الساعة فكان ينظر الى اصغرهم ليقرئ
 ان يمض هذا الايدركه اليوم حتى تلو مناهكم ما عنكم قال
 هشام اضى موتهم الخ يمض هايشه فرمود انقلب انفاق
 جاناته که چند نفر عرب پاره شده بحضور مبارك حضرت رسول
 مشرف ميشوند و ميپرسند يا رسول الله قيامت كي برسا
 ميشود حضرت چنانکه در مابين آنها سخن از همه كمترو
 جوانتر از سايرين بود نظر ميگرد و ميپرسد اگر اين شخص که
 از همه نما جوانتر است زنده بماند تا پس هم نزد يك شود
 قيامت همه نما بر سايشود هشام ميگويد مقصود حضرت
 رسول ص اين بود که تا آن جوان به سن پيري برسد
 سايرين که از او بزرگترند خواهند مرد و در زمان پايان
 خواهد رسيد علامه قسطلاني در ضمن شرح اين حديث
 ميفرمايد بقره ان ما في كل انسان موته فهي الساعة الصغرى
 لا الكبرى يعني قيامت هر انساني وقتي پيدا ميشود که هر چه باخر
 برسد و بميرد و اين عبارت از قيامت صغرى است و مقصود
 قيامت کبرى ليست و نیز انس بن مالك از حضرت رسول ص
 روايت کرده که آن حضرت فرمودند ان امانات احدكم فقد قامت
 قيامته و عهد الله كلکم تزوجه و استخفروه ساعته يعني چون
 کسي بميرد قيامتش قيامت ميگردد پس ايمردم بهيها دست خدا

بسرده ازسد و اين بايد چنان باشد مثل اينکه در آن وقت
 خدا را مشاهده ميکنيد و از خدا او را براي گناهان خود طلب
 آمرزش و مغفرت نمائيد و ساعتي را بگذراني الهی بگذرانيد
 اما غزالي در کتابي که بنام "المخطلون به علي غير اهلهم"
 تا لطف کرده پس از آنکه حديث من بهيروا نقل ميکند ميفرمايد
 حرف فاء در کلمه فقد قامت که در اين حديث شريف وارد
 شده مفيد معني تعقيب است (مقصود از تعقيب تحقق
 مفاد معطوف به بلافاصله بعد از معطوف عليه است مثلا اگر
 بگويي چاه زنده سرور يعني اول زنده آمد و بعد از آن بلافاصله
 سرور وارد شد نترجمان) يعني انسان همين که بميرد قيامتش
 قيامت ميکند مانند آنکه اگر کسي دست بر سرت پيالايد
 بلافاصله سزاوار جزاي صل خود ميشود يعني دستش را بايد
 برسد و اين مجازات براي صل مقدر شده و بدون تاخير
 پس از تحقق سرت تحقق قطع دست نيز مسلم است خدا او را
 در قرآن مجيد فرموده که هر کس در حين جهاد از بيدان
 جنگ بدون اذنار بعدر مويي مانند مراعات فتنه جنگي
 و غيره روی برتايد سرور خشم و غضب الهی قرار ميگيرد و اين
 آيه نيز که حرف فاء با کلمه فليس ذکر شده دليل مفيد
 معني تعقيب است يعني بلافاصله پس از ترار از جنگ غضب

این برکس که قرار گرفته است نازل میشود و در تحقق
 این معنی قاعده بین قرار و نزول غضب و خشم الهی نیست
 و این عبارات امام غزالی بودند که خلاصه اش بخاری ذکر شد
 و اینک من عبارت : قوله " الفاء " هي من التثقيب يعني قامت
 قیامة العتق عند موتك مثال ذلك من سرق ثيابا كاملا من حوز
 فقد استحق قطع يده وهذا صواب لا يتأخر عن هذا العمل و
 قال تعالى ايضا ومن يولهم يومئذ دبره الا... لا للقتال
 او حيزا الى فنة فقد يا " بخص من الله . . . الخ مقصود
 این است که هرکس ببرد بمجرد حصول مرگ قیامتش تمام
 میکند (مقصود از ثواب کامل مباداری است که با سرقت
 آن حد نسبی بخاری تعلق میگیرد و ثواب منبسط و کتب فقهیه
 صحت است و کلمه حوزو بمعنی صندوق و امثال آنست که جواهر
 و لغت و انبیا نسیه را در آن میگذرانند و محفوظ نگاه میدارند
 ترجمان) .

و نیز علامه بروسی در تفسیر خود مسمی بروج البیان
 در اول سوره نیاست که از سوره های قرآن مجید است از قول
 مشیره بن شعبه رحمة الله علیه چنین ذکر کرده بتولون القیامة
 و القیامة اما قیامة احد هم موعه بمعنی مردم پیوسته نام قیامت
 را بدان میآورد با آنکه قیامت هرکس عبارت از قرار سپردن

اجل و مرگ اوست بعد میفرماید و تشهد طغمة جنازة فلما دنس
 قال اما هذا ففسد قامت قیامة . . . الخ یعنی طغمة دید
 چمنی جنازه بدوش میکشند و چون آن میت را دفن کردند
 طغمة گفت اما این شخص که مرد و دفن شد قیامتش بر باشد
 این مطلب را بسیاری از مفسرین نقل کرده اند و معنی جمله
 قامت قیامة آن است که آن شخص وارد بهشت شد یا گرفتار
 عذاب و دوزخ گردید علامه بروسی در روح البیان پس از ذکر
 مطلبی که نقل شد این بیت شاعر را ذکر کرده است :

خرجت من الدنيا قامت قیامتی قد آتت اقل الجمالون جنازتی
 یعنی من از دنیا بیرون رفتم و همان روزی که مردم جنازه مرا
 بدوش نهادند و از زمین بلند کرده حمل نمودند قیامت من
 قیام کرد . باری در احادیث اغلب که ذکر قیامت شده مقصود
 از آن قیامت صغری است از جمله علامه بخاری در صحیح حدیثی
 در باب المکتوبون هم المفلون بروایت ابودر رضى الله عنه
 از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود " ان المکتوبین هم
 المفلون يوم القیامة لا من اعطاه الله خيرا فلفخ فيه بینه و
 شماله و بین یدیه و وراثه و حمل فيه خیرا بمعنی حضرت رسول
 فرمودند بسا از ثروتند ان و ارباب غنا و مکت در این دنیا
 هستند که روز قیامت (یعنی روزیکه مرگ آنان فراموش

در جرگه بینوایان و اهل قافه قرار میگیرند (یعنی چون ثروت خود را در راه خدا و اصال نیکو انفاق نکردند در جهان دیگر پادشاه تهن محسور میشوند و از فقر آرزو بینوایان در آن عالم محسورند) مگر تروشدان و ارباب سنگینی که فضل الهی شامل حالشان نشود و خداوند خیر خود را با آنان عطا فرماید و موفق بانفاق و بخشش ثروت خود شود در این صورت چهار طرف او را خیر و برکت احاطه نماید و نیز موفق با اصال خیریه و ...
 اعمال حسنه گردد در این حدیث کلمه نیامت یعنی نیامت صبری و قرار میدهد ناچل طبیعی و سرگ است که مادر باره آن مشمول بحث و گفتار هستیم *

در بیان اینکه روح انسان از بدن مستقل است و قائم بالذات است اینک در باره استقلال روح سخن بگوئیم صحابه حضرت رسول و تابعین بزرگان قدمای امت اسلامه جمیعا معتقد بودند که روح موجود مستقلی است که قائم بذات خود است و وجودش احتیاج به بدن ندارد نظر فرمایند بقرآنه تلی الدین بن بتره در تفسیر سوره اخلاص ص ۶۲ که میفرماید قوله مذ صاب الصحابه و التابعین لهم باحسان و ما ترسلناهم و ائمة السنة ان الروح من نطفة بنتها تفرق البدن و تقممه تمذیب لیست هسی البدن و احزنا من اجزائه . . . الخ یعنی صحابه حضرت

رسول که دوران آنحضرت را درک کرده و خدمتش مشرف شده اند* او تابعین* که دوره رسول الله را درک نکرد و ولی بعلا ثبات و درک فیض خدمت صحابه آن حضرت نمانند شده اند و بر اثر آنان منسی نمودن صحابه را محفوظ داشته اند* و نیز بزرگان قدمای امت اسلامه و علماء و ائمه حدیث (حَسَنَات) جمیعا معتقدند که روح حقیقی است که در وجود خود قائم بنفس و بذات خود بوده و از بدن جدا خواهد شد و پس از مفارقت از بدن سرود شعول نعمت سرور دگار باخشم و غضب و عذاب کردگار خواهد شد روح خیر از بدن است و برای خود مستقل است و نمیتوان روح را هم بدن یا جزئی از اجزای بدن محسوب داشت . . . الخ اما بدن بمنزله الت روحست یعنی روح بوسیله بدن مقصد مراد خود را بمرحله ظهور میرساند حقیقت امر همین است که ذکر شد اینک برای اثبات این مطلب بذکر ادله و ...
 سراهین میسر دازیم و امیر و ائمه ذیل را که مثبت استقلال روح و قائم بالذات بودن آنست در این جا نقل میکنیم :

اول * امام فخرالدین رازی در تفسیر معروف و مشهور خود در ذیل این آیه مبارکه قرآنی * و المدبرات امرا * که در سوره النازعات نقل شده چنین میفرماید * ثم ان هذا

الارواح الشریفة العالیة لا یبعدان بكون فیها ما یكون
 تعزتها وشریفها یظهر من آثاره فی احوال هذا
 العالم فی المدبرات امرا الیسان الانسان قدیری استاذ
 فی المنام فیسأله عن مشکله فیرشده البها الیسان الایمن
 قدیری اباه فی المنام یهدیه الی کلید فون . الیس
 ان جالینوس قال "کتت سریشا فعجزت عن علاج نفسی فرایت
 فی المنام واحدا ارشدنی الی کیفیة العلاج . الیس ان
 الغزالی قال "ان الارواح الشریفة اذا فارقت ابدانها تم
 اتفر انسان مشابه للسان الاول فی الروح والبدن فانه لا
 یبعدان بحصل للنفس المتعلقة لذلك البدن علی اصوال الخیر
 نفسی تلك المعاونة البها

در جمله مفریاد این جانیهای پاک و ارواح شریفه بلند مرتبه
 بواسطه فوت و توانائی و شرف و بزرگواری که در ذات و هویت
 آنان موجود است ممکن است که در این عالم آناری از خود
 ظاهرو آشکار سازند ظهور آثار آنان در این عالم بنظر
 بعید نماید زیرا خداوند در قرآن مجید آنان را المدبرات
 امرا خوانده است یعنی آن ارواح شریفه تدبیر کننده
 امورند بگر سکن نیست که ناگرددی در مسئله مشکلی در ماند

و استاد خود را در خواب ببیند و شکل خود را از او پرسید
 و استاد شاکر خود را بعل مشکل دلالت فرماید ؟ چرا بسیار
 از این گونه امور اتفاق میافتد چه بسا قدری که از این جهان
 رفته و پسرش او را در خواب مشاهده میکند و در پسر او بگویی
 کرانیهها را اعطانی می نماید که در فلان زاویه در رخاک پنهان
 است مگر جالیلوس خود پشخصه اصرار نکرده و نگفته که من مدتها
 مرض بودم و از معالجه مرض عاجز شدم در خواب شخصی را
 دیدم که در میان درد مرا برای من بیان کرد و مرا بکیفیت و طرز
 معالجه مرض دلالت نمود که از این گذشته مگر بیان امام غزالی
 را ننویسد که در مقام فرموده ابروح عالیه و شریفه که از این
 جهان بجهان دیگر رفته است می شود که در این جهان با
 شخصی که از حیث روح و بدن او با خود مشابه می بینند
 علاقه یافتند و تعلق نسبی نسبت به بدن شخص مزبور (که در
 این عالم است) بدانش شباهتی با بدن آن روح که از این
 جهان رفته دارد پیدا میکنند و درند امیر بدن مزبور روح
 متعلق با بدن را معاوضت و باری می نمایند و او را در امور خوبه
 رهبری و مساعدت میکنند و این معنی را در اصطلاح الهام
 میگویند التهی

(مثلا وقتی که میگویند مثل این است که فلان مطلب بفلان

نخمس الهام نسته است مطابق فرموده امام خزالی عبارت
 از این است که نفس منور را در عالم دیگر معاون و مساعدی
 از ارواح مجرد موجود است و چون آن روح کار حسدن قطع
 علامه کرده و بجهان دیگر رفته روح بدن شخص موجود در -
 این عالم را بر روح خود بدن خود که در این عالم داشته مشابه
 میباید باو علامه مخصوص پیدا میکند و در امر اراده و جبری
 و هدایت مینماید و با اصطلاح با الهام میکند (از این گونه
 خواب ها که علامه مغیر رازی بدان اشاره فرموده پسندری
 زیاد بولوع پیوسته و پیروند که نمیتوان ان را تکذیب کرد
 و در واقعیت داد زیرا این گونه ریاها در جمیع افسطار و
 عاالک مختلفه بواسطه اشخاص متعدده کثیره که هر يك از
 طایفه مخصوص و قوم مخصوص هستند مشاهده شده و میشود
 که نمیتوان گفت این همه در کجا با هم مجتمع نسته و قرار داد
 باید بگریم یا نسته که چنین مطلب بی اصل را شهرت
 بدهند و از همین مساعدتها و اشعانی های ارواح نسبت به
 مردم این عالم بخوبی ثابت میشود که روح بذات انعام بذات
 و مستقل و دارای وجود مستقل از بدن است و هرگز نمیتوان
 آن را معن بدن یا جزئی از اجزا بدن دانست و همچنین مسئله
 الهامات که کثیر الوقوع است در اغلب موارد سبب میشود که مردم

این آزان منافعی میروند و بسیاری از مشکلات آنان با بسن
 و سببه مرتفع میشود و این مساعده همان تاه بود که انسان قبل
 از حصول الهام ازحل و فصل آن عاجز بود است و نیز این مطالب
 منوره باین نتیجه میروم که کار روح در فعالیه که قطع علاقه از
 بدن خود کرد و بجهان دیگر رفتن نسبت به مردم این دنیا
 گمشود در قیود حیات جسمانی و رفتار نشین جسمه خود -
 هستند دارای اشوات سهمه میباشد .

د - این مسئله بدیهی است که بدن انسان گرفتار -

تحلیل و تبدیل است بطوریکه هر چند حال (و بنوع بعضی
 هر هفت سال یکمرتبه) بطنی مواد بدن انسان تبدیل میشود
 و از بدنی که قبل از آن داشته است بهیچوجه چیزی نمانده
 و بدن تازه جانشین جسم قبلی میشود حال اگر چه بدن انسان
 تفاوت کرده ولی با این اشعانات ان خود را بیک حال موجود واحد
 میدانند باین معنی که هر کس از اول عمر تا آخر عمرش شخص
 واحد است تا آنکه چند مرتبه بدین شرح تحلیل و تبدیل شده حال
 اگر بگوئیم که روح مستقل نیست و همان بدن یا جزئی از اجزا
 بدنت باید بگوئیم که شخص متولد در چند سال قبل یا آنکه
 امروز موجود است فرق ندارد و بهیچوجه او نیست و کس دیگری
 غیر از اوست با آنکه چنین نیست بدنی آنچه بیک سوال بانس

و سرقرار است با آنچه تبدیل یافته است مغایرت دانست و نمیتوان گفت که سر در یک شئی هستند بنا بر این روح انسان حقیقتی است غیر از بدن که قائم بذات خود میباشد و چون اجل فرارسد از بدنش جدا میشود و در عالم دیگر بر حسب اعمال مدوحه یا مذمومه بنحمت الهی مستقر میگردد و با عذاب الهی دچار میگردد و نمیتوان او را عین بدن یا جزئی از اجزای بدن دانست.

پس بدان اینکه انسان بمحض اینکه از این دنیا می رود بلا فاصله
مکانات اعمال میبرد و مجازات سیئات خود را در آنجا میگذرد.

انگیزه بشر اینست که طلب پیروی از حق را که ثواب و عذاب انسان بلافاصله پس از تراخی و تاخیر پس از مرگش تحقیق میباشد در این جا برای اثبات این مطلب مذکور چند دلیل میسر دانیم.

دلیل اول • خداوند در قرآن مجید (سوره یس آیه ۲۶-۲۸) میفرماید: "وَنُفِثَ فِي الْجَنَّةِ نَالِ يَالَيْتَ نُومِي مَحَلْمُونَ مَاتَقْرَلِي رِي وَجَمَلْتِي مِنَ الْمَكْرَمِينَ وَمَا نَزَلْنَا عَلَي قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جَنَّةٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ" میفرماید بشخصی که از این دنیا رخت بسته و بجهان دیگر رو نهد گفته شد و از بهشت نسوانی شخص گفت ایگاشم من بداند که چگونه خدا او را شعله خیزان خود نرارد و سرور کرامت خویش کرد ایگاشم

بعد از اولشگر آسمانی بقم اولنازل نکردیم و نازل نخواهیم کرد " این آیه مبارکه دلالت تامه دارد که ارواح مؤمنین بمحض مفارقت از بدن وارد بهشت میشوند چنانچه همین شخص منور که در آیه مبارکه اشاره فرموده چون پس از مرگ وارد بهشت شد گفت ایگاشم من بداند که خداوند مرا از زمین و بهشت خلعت کرامت آراست با آنکه قوم او هنوز نمرده بودند و در روی زمین بزندگانی خود ادامه میدادند و دلیل این مطلب معاد آیه بعد است که میفرماید بعد از او برای قوم او لشکری از آسمان فرستاد و منبر خیرا صمیم فرستاد ملا حظه بفرما که آن شخص را میفرماید وارد بهشت شد در حالی که قیامت نبره که تمام مردم منتظرند هنوز بوق نهیوست نمودنیا بحال خود باقی و بر سر او بود و هست و اوضاع چاره آن مطابق معمول بود در میانند و لکن قیامت آن شخص بواسطه فرارسیدن اجل و مرگ طبیعی برسانند و پس از قطع علاقه از بدن به بهشت موهوب ورود کرد.

دلیل دوم • خداوند در قرآن مجید (سوره آل عمران آیه ۱۷۰-۱۷۱) میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون فرحین بمسألتهم الله من فضله و مستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم

من خلقهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون مستبشرون بلحمة
 من الله وفضل وان الله لا يضيع اجر المؤمنين * یعنی گمان نکند
 آنان که در راه خداوند یعنی در جهاد با کفار کشته شده اند
 مرده اند * آنان همه زنده هستند و در ظل رحمت پروردگار
 از نعمت های الهیه مرزوقند آنان یعنی شهدای راه خدا از -
 نعمت های الهی و فضل پروردگار که نصیب آنان شده مسرور
 و شادمان هستند و نفوس که هنوز در دنیا هستند و با سایر
 نفوس و جهان دیگر نرفته اند بشارت می دهند که مطمئن
 باشید و هیچوجه نترسید و اندوهی نداشته باشید چنانچه ما را
 حزن و خوف نیست بدانید که خداوند فضل خود را شامل
 حال شما خواهد فرمود و بدانید که خداوند مزد و مگافات مردم
 با ایمان را ازین تعبیر و ضمایح و هدر نمی سازد از جمله بل احیا
 که در آیه مبارکه وارد شده میتوان فهمید که اشخاص که در
 راه خدا جان داده و شهید شده اند در حیاتشان بواسطه
 شهادت و جدائی روح از بدن خلل و فتوری رخ نداده و پیوسته
 بزندگی و حیات خود ادامه میدهند و برای آنان مرگی واقع
 نشده برشته حیاتشان قطع نشده که باز مجدداً آغاز حیات
 تازه کرده باشند قتل و کشتار فقط پراپدان آنان وارد شده
 و سبب قطع علاقه ارواحشان از ابدانشان گردیده و لکن برود

آنان بواسطه قتل و هیچوجه از هیبت و خرابی و زانی نرسیده و
 آن ارواح مقدس از نعمت الهیه که شامل حالشان شده مسرورند
 و با زمانه گان در دنیا که هنوز با نجهان نرفته اند مرده و نیستند
 فضل مسیبت دهند و نعمت و فضل الهی مستبشرونند با آنکه
 ارواح علاقه بدن های خود ندارند و ابدانشان در تپه های پست
 مدنون کرده اند ماست پس ثابت شد که روح غیر از بدن است
 و در حیضی که بدنها در زبرخاک مدفونست درباره ارواح
 حکم حیات و نطق و طرح و سرور جاری شده است .

صراحت گفت . * ممکن است این موهبت اختصاصی
 بشهدای راه خدا داشته باشد زیرا در این آیه که صریح
 است این همصوا هبوا درباره شهدا فرموده و آیه نبل هم که
 تلاوت فرمودی نیز درباره حبیب نجار از اصحاب حضرت -
 مسیح ع نازل شده و معلوم است که حبیب هم بعد از ایمان
 ب حضرت مسیح بدست مخالفین و انحرار تم خود ب شهادت
 رسید .

زهد گفت . آنچه گفتیم و استماع فرمودی از جنبه
 استدلال شامل صورت و اختصاص ب شهید و غیر شهید
 ندارد هر کس از مؤمنین نیکوکار این جهان برود بلافاصله روح
 او وارد بهشت میشود و از نعم الهیه مرزوق میگردد و نخواهد شهید

باشد یا شهید شده باشد و هر کس از مخالفین و کفار که از ایمان
مصرف و دارای اصال مذموبه هستند پس از خلع یدن ^{صله} بلافا
بجایزات اصال سینه خود میرسند و در جحیم وارد و عذاب الهی
گرفتار میشوند این حکم صریح است و نمیتوان آنرا بهیچ وجه
بینه خصوص داد *

دلیل سوم . خداوند در قرآن مجید (سور مواته

آیه ۸۸-۹۱) میفرماید قوله تعالی *

* فاما ان كان من العفرین نرج ورجان و جنت نعم و اما ان كان
من اصحاب الیمین فسلام لك من اصحاب الیمین و اما ان كان
من المكذبین الظالمین فنزل من حیم و تملیه جحیم * مضمون
آن است که میفرماید هر کس از ایمان باشد پس از انتقال
این عالم بجهان دیگر سرور و شادمانی میرسد و به جنت تعقیب
وارد میشود و اما اگر از اصحاب یمین باشد و نیز سرور و شادمانی
میرسد اما اگر از کفر اهان و تکذیب کنندگان مظهر امر الله باشد
از حیم جهنم نصیب میبرد و جحیم مفریما وی میسازد خداوند
در این آیات نسیح حال اموات عالم از مؤمن و کافر بیان فرموده
و آنرا بسه اسم تفسیر کرده است در باره مؤمن فرموده فرود
و رجحان و جنة نعم حرف فا در کلمه فروح مفید معنی تعقیب
است یعنی روح بدست طرف خدا جعفر اینکه از نفس تن رهائی

باید بلافاصله سرور و شادمانی و جنت نعم یافتن میگردد -
پس از حال مفرین در باره اصحاب یمین فرموده سلام لك
من اصحاب الیمین حرف فا در کلمه فسلام برای تعقیب
است و خدا اخبار فرموده که اصحاب یمین نجات و درود خود
را بحضرت محمد ص میفرستند (با بهر کس کس رجوع ضعیف است
باشد) زیرا از شدت فرح و سرور از نهایت اعتزاز و
سستی که از دریافت پاداش خود بانان دست میدهند
و بلافاصله پس از مرگ و انتقال از این دنیا بآن میرسند
بروان پاک رسول الله درود و سلام میفرستند (در صورتیکه
مرجع ضعیف سلام لك حضرت رسول باشد) پس از این
که حال مفرین و اصحاب یمین را بیان میفرماید با اشاره بحال
سرورال کمر اهان و سعادتین مظهر امر الله پس از آن میفرماید
* و اما ان كان من المكذبین الظالمین فنزل من حیم و تملیه
جحیم مصروف فا در کلمه فنزل من حیم مفید معنی تعقیب
است یعنی کفار و کمر اهان بلافاصله پس از مرگ جدا شدن
روح از بدنشان بعذاب الهی مبتلا میشوند از حیم دوزخ
نصیب میبرند و در جحیم مسکن و ما وی میگیرند ملاحظه میفرماید
که این آیه مبارکه شامل همه مؤمنین و عموم مکتبین است
و نتیجه آنکه مؤمن و کافر همه بلافاصله پس از مرگ بمقام مخصوص

خود را جمع میشوند بجزای افعال خویش میرسند .
 دلیل چهارم . در قرآن مجید سوره الفجر آیه
 ۲۷-۳۰ میفرماید قوله تعالی " یا ایها النفس المطمئنه ارجسی
 انی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عیادی و ادخلی جنتی یعنی
 ای نفس مطمئنه بسوی من ورود کار خود بازگشت نهاد در حالی که
 هم خود راضی هستی و هم مورد رضایت الهیه قرار گرفته ای
 پس داخل شو در زمهره بندگان و داخل شو در بهشت من .
 خداوند در این آیه نسبه نفس را مورد خطاب قرار داده و
 مضمود از نفس در این جاروح است چنانچه علامه راقب احسن^ت
 در کتاب مفردات القرآن در این خصوص میفرماید خداوند
 نفس را مخاطب ساخته و او را امر فرموده که بدنش را رها نکند و
 ترک گوید بسوی خداوند بازگشت کند و مفاد این آیه
 بیان آن است که بگرد و باجل طبیعت از دنیا بیرون بروید پس میفرماید
 حال که از بدن قطع علاقه نمودی جسم را رها کنی تسلیم مرکب
 شدی در زمهره بندگان من در آئی و در بهشت الهی وارد شو
 و این جمله خداوند با حرف " یا " که مفید تعقیب است ذکر
 فرموده باین معنی که ورود نفس مطمئنه در زمهره بندگان خدا
 نشدنیست بیبهشت الهی بلافاصله پس از قطع علاقه اش از
 بدنش حصول پذیرفتنش پس از ترک بدن تراخی با جر

بمزه افعال خود رسید در زمهره بندگان الهی محسوس شود در
 بهشت جاودان ^{جایی} گریسد .
 دلیل پنجم . در قرآن مجید سوره نوح آیه ۲۵ -
 خداوند درباره قوم نوح چنین فرموده " ما خطبناهم الا ان یؤمنوا
 فادخلوا نار ایمنی بواسطه گناهانی که مرتکب شدند لغرق شدند
 پس از آن در آتش جهنم افکنده شدند در این آیه هم حرق
 ناه که در جمله فادخلوا موجود است مفید تعقیب است یعنی
 بعضی اینکه برائت گناهان و خطایای خود غرق شدند بلافاصله
 در آتش جهنم افکنده شدند . این ها تسبیح ازاد است
 محکم در باره اثبات موضوع مورد بحث بود که برای تو ذکر
 کردم اینک چند دلیل هم در اثبات این موضوع برای تو از
 احادیث مرویه (سنت) نقل میکنم .
در بیان اینکه در احادیث مرویه نیز وارد شده که انسان
پس از مرگ بلافاصله بجزای افعال خود میرسد .
 دلیل اول . علامه بخاری بمشخصش از عایشه
 رسی الله عنها روایت کرده که پیغمبر فرمود " لا تسبوا الاموات
 فانهم قد افضوا الی ما قدموا یعنی درباره اموات کلمات ناسی
 از قبول سب و نفرین بر زبان نرانید زیرا آنان بجزای افعال خود
 رسیده اند .

علامه عنی در ذیل شرح این حدیث فرموده است "فسد
النفسوا ای وصلوا الی جزاء اصالحهم من الخبر والنفس ...
الخ ... الخ

یعنی کلمه نداء نفسوا بمعنی آن است که اموات بجزای اصصال
شک و بد خود رسیدند و اندک حظه بفرمانه حضرت رسول ص
فرموده اند نداء نفسوا ... و علامه عینی هم این کلمه
را بمعنی نداء نفسوا ... تفسیر کرده است بمعنی اموات
بجزای خود رسیدند یا آنکه در هنگامی که حضرت رسول ص این
بیان را فرموده نباش که مردم منتظرند وقوع نیابتی بود معذرت
حضرت رسول فرمودند که آن اموات جزای اصصال بدو نیک
خود را دریافتند . از این بیان مبارک چنین برمیآید
که روح موجود مستقلی است و همین روح است که جزای اصصال
نیک و بد را می بیند و بدین راه این خصو ص بهیچوجه نصیبی
نیست و نیز جزای اصصال هر فردی بلا فاصله پس از حصول مرگ
با وجود جسم و حیوانیتش تا شهری در این خصو ص حاصل نمیگردد .
دلیل دوم . علامه مسوطی در کتاب مباحث
المعاد خود چنین فرموده الخ الخ البیهقی فی الیهات -
والطیرانی پسند حسن عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک قال
" لما حضرت کعبا الوفا " انة ام بشریة البرا " فقالت

یا ابا عبد الرحمن ان لقیته کعبا فاقراء منی السلام فقال لها
یفخر الله لك بها ام بشریة من اشغل من ذلك فقالت اما سمعت
رسول الله یقول ان نسمة المؤمن من تسرح فی الجنة حیث
شابت و نسمة الکافر فی سجون قال بلی قالت فهو ذاك . ٥١
قال ابن الاثیر فی النهاية النسمة النفس و السروح . ٥١
خلاصه آنکه بیبقی و طبرانی پسند حسن از عبد الرحمن بن
کعب بن مالک روایت کرده اند که عبد الرحمن گفت چون کعب
را حال احتضار دست داد و در شرف مرگ بود ام بشریة دختر
برای بیبقی وی حاضر شد و بدو گفت ای ابو عبد الرحمن
اگر در آنجا کعب را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان
کعب بام بشریة گفت خدا تو را بیامرزد ام بشریة کعبا باین
مطلب دسترس است ام بشریة گفت ای کعب مگر نشنیدی که
حضرت رسول ص فرمودند روح مؤمن در بهشت سیر و گردش
میکنند و بهرحا که بخواهد بیرون و روح کافر در دوزخ معذب
است کعب گفت چرا این مطلب را از رسول الله شنیدی ام
ام بشریة گفت من هم همین منظور را دارم (یعنی چون تو
به بهشت بروی کعب را هم در آنجا ببینی سلام مرا بدو برسان
این اثیر در کتاب "النهایه" فرموده نسمة بمعنی نفس و
روح است . . . الخ

دلیل حق . علامه سیوطی نیز در کتاب خسوف
 صص بیست و نه روایت کرده که بعضی در دلائل و ایسن
 این حاتم زاین مرده در کتابهای تفسیر خود و همچنین سایر
 محدثین روایت ابو محمد حاتم از این مردن عیدی روایت
 از ابومحمد خدری از حضرت رسول ص روایت کرده اند که
 حضرت فرمودند * اوتیت بالمعراج الذی بیعت علیه ارواح
 بنی آدم ظهره من الخلاء فی احسن من المعراج ما رایت المیت
 حین یشق بصره طامعا الی السماء فان ذلك اعجبه بالمعراج
 فصعدت انا وجبرئیل فاستفتح باب السماء فاذا انا با دم
 تعرض علیه ارواح ذریته المؤمنین فیقول روح طیبه و نفس طیبه
 اجملوها فی علیین ثم تعرض علیه ارواح ذریته الفجار فیقول
 روح خبیثه و نفس خبیثه اجملوها فی السجین . انتهى
 * مضمون آنکه میفرماید * در شب معراج مقامات علیه . واکه
 ارواح بنی آدم صعود میکنند مشاهده کردم هیچکس بهتر
 از آن مقامات نمیتواند مشاهده کند شخصی که در حال
 استغفار است چون چشم خود را با اسمان میدوزد و میگردد * آن
 مقامات عالیه را که باید بدانجا عرض کند میباشد * و از مشاهده
 آن مقامات از صعود روح حق خود از دنیا بجهان دیگر
 مسرور و نادمان میشود آنگاه من و جبرئیل با اسمان صعود

کردیم و با پ آسمان نشوده شد من آدم ابوالبشر را مشاهده
 کردم که تا نظر باحوال ارواح ذریته خود میباشد چون روح -
 شخص نیکوکاری با اسمان صعود کند آدم میفرماید این روح پاک
 و نفس نیکوکاری است او را در فردوس و عریین و علیین جای میدهد
 و چون روح شخص بد فعل و زشتکاری صعود نماید آدم میفرماید
 این روح زشت طبیعت و زشت کردار است او را در دوزخ بیفکنید .
 انتهى .
 دلیل چهارم . اما احمد در مستند خود پیوسته
 خویش از انس بن مالک و او از رسول الله ص روایت کرده که
 حضرت فرمودند ان اصالحکم تصرف علی الناس و حتی ابرکم من
 الاموات فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلك قالوا اللهم
 لا نشتم حتی تشهد بهم کما الدیتنا . آورده السیوطی فی کتابه
 مبحث المعاد ایضا یعنی حضرت فرمود اصالحا و رفتار
 شما مردم برای خویشاوندان و نزدیکان شما که مرده و از ایسن
 عالم رفتگان در آنجهان تسرح داده میشود و چون آنها از شما
 اصالح خیر مشاهده کنند مسرور میشوند و هرگاه برخلاف آن -
 مشاهده کنند در باره شما عامی کنند و میگویند خداوند ما سرگ
 آگان را بتاخیر بپند از تارفتی که بر او راست هدایت نموده
 همانطور که ما را هدایت فرمودی . این حدیث را علامه سیوطی

نیز در کتاب مبحث المعاد روایت کرده است .
 در بیان اینکه انسان پس از مرگ در عالم دیگر انوار و خوشبختی و
 خود را ملاقات میکند و با آنان معاشرت و محبت میجوید .
 برای انبیا این مطلب که انسان پس از مرگ در عالم
 دیگر انوار و خوشبختی و ملاقات با اولاد خود را ملاقات می نماید و ملاقات
 بسیار موجود است در این مقام بدو که چند دلیل از آن جمله میبرد از هم .
 دلیل اول . علامه سیوطی در کتاب مبحث المعاد
 حدیثی را که بزرگواران صحیح روایت کرده نقل فرموده است
 که ایوش بر فرسی الله عنہ گفت ان المرین یثقل به الموت فیحاین
 ما یحاین بود لو خرجت تسع مائله بحبیثا المرین وان المؤمن
 تصعد روحه الی السماء فتأثبه ارواح المؤمنین لیست خبیرونه
 من مکارهن اهل الاخر فاذا قال ترکت فلا تانی الدنیا
 اصعبهم ذلك واذ قال ان فلا تاتهمات فالوا ما جئنی به الینا
 انتهی . یعنی مؤمن چون بحال احتضار افتد و متاع
 عالمه را مشاهده میکند از مشاهده آن درجات رفیعتر دوست
 میدارد که روح از دنیا سرور از کند تا بان مقامات عالمه رسیده
 و خداوند هم دوست میدارد که شخص مؤمن را ملاقات فرماید
 و چون مؤمن بمرد روح او با همان صعود میکند و ارواح مؤمنین
 که طواف او میکنند و در باره بازماندگان در دنیا از او سرمدش

میکند وی در جواب آنان چنین بگوید که فلا ن شخص هنوز در
 دنیا است و من او را در دنیا گذاشتم و آدمم آنان خوشبخت بود
 میشوند و اگر بگوید که فلا ن شخص مرده بود و در دنیا نبود
 که من آدمم آنان میکنند او را نزد ما نیاورده اند . انتهی
 دلیل دوم . و نیز علامه سیوطی در کتاب مبحث
 المعاد از این ابن الدنیات نقل کرده که وی گفت که یحیی بن
 عبد الرحمن بن ابی یبیه از قول چند خود برای ما نقل کرده که
 او گفت چون پیشین بر ما مشور مرد ما درین بسیار محزون
 گردیدند و از این پیش آمدند شطاک شد آنگاه بخدایت حضر
 رسول من مشرف شد و عرض کرد یا رسول الله انرا دنیسه
 بن سلمه یکی پس از دیگری میبوند و میبوند بفرماییم آنها
 در آنجهان مردگان یکدیگر را میباشناستند و با هم ملاقات میکنند ؟
 اگر چنین است بفرمای تا برای بشر درود و سلام بفرستم
 حضرت رسول من فرمودند " نعم والذی نفس بیده انهم
 لیتماونون كما تتعارف الطیور فی رثوس الشجره انتهی .
 فرمود آری نعم بخداوندی که جان من در دست او است اشخا
 از این عالم میبوند با هم ما موسی و محسورند همانطور که
 پرندگان بر شاخه درختان با هم موا نس و محسورند . انتهی
 دلیل سوم . علامه سیوطی نیز در کتاب -

بیت الممات از این ای دنیا روایت کرده و او نیز از هیبت
 این جبرئیل خود روایت کرده است که گفت اذا مات الميت تلقى
 الروح ونفسه بروثها تستخبر الراكب ما فعل فلان وفلان
 یعنی چون شخص میمرد روح او صمد میماند ابراج دور
 او را میگیرند و از احوال نفوس از او جویا میشوند همانطور که
 مسافران از راه و از راه میروند از حالت فلان و همان از جویان
 خود جویا میشود بعد فرمود * ومن الرحمن قال اذا احتضر
 المؤمن حضره خمس مائة ملك يقضون روحه فيمرجون
 بالنساء الدنيا لتتلاءم ارواح المؤمنين الماهين فیریدون ان
 يستخبروه فتقول لهم الملائكة انقلوا به فانه خرج من كرب عظيم
 لبحاله الرجل من اخيه وعن صاحب معنی چون شخص حال
 احتضار درآید بانصد فرشته از آسمان میآید روح او
 با آسمان دنیا بالا میرود در این وقت ارواح مؤمنین بان برخورد
 میکنند و میخواهند از جویای اخبار تسوید فرشتگان بانان -
 میشوند با از مد اراکیده باعث رنج او نشود که از مشقت عظیم
 و هائی یافته (اناره بنف و سختی قطع علاقه روح از بدن و -
 بودن انسان است) آنکه یکی از ابراج از او درباره برادر د
 دوست خود مشوال میکند و جویای چگونگی احوال آنان میگردد
 بعد میفرماید که معبد بن خیر فرمود ما است * اذا مات الميت

استقبله والده كما يستقبل المصابي یعنی چون شخص میمرد
 پدرش در آنجهان او را مانند مسافری که تازه از راه برسد
 استقبال مینماید * بعد فرمود ثابت البیانی گفته که بلغنا ان
 الميت اذا مات احتوشه الله و اتاربه الذين تدموه من الموتى
 فها تفرح بهم و هم افرح بهم المسافر اذا قدم على اهل بيته
 یعنی از آنجا که میت چنین بنشیند با رسیدن او چون شخصی
 میمرد جویان و نزد یکانش که قبل از او از این جهان رفته اند
 روح او اساطیر میکنند و اطرافش را میگیرند شخصی مزبور از
 دیدن انار و جویان خود و آنان نیز از دیدن سرور
 نشاطان جویان بیشتر از سرور جویان ر انار و شخص سا فر
 است که از سفر باز آید *
 در بیان اینکه بهشت دارای درجات عالییه است که بندگسان
 مؤمن را در بهشت از درجه بدرجه دیگر ترقی و کمال حاصل
 شود *
 بندگسان مؤمن چون وارد بهشت شوند از درجه بدرجه
 بالاتر ارتقا مینمایند چنانچه در احادیث این معنی وارد
 شده از جمله امام احمد بن حنبل فرمود از ابو جریزه رضی الله عنه
 روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود انه ان الله
 ليرفع الدرجة للمعيد الصالح في الجنة فيقول يا رب اني لي

هذه ليمقول باستخفار و لك لك يعنى خداوند بلند منبگوگار
 را در بهشت بدرجه بالاتر ارتقا میده و آن بلند ما از خداوند
 میسرند خدا با این موهبت برای من از کجا حاصل شد ؟
 خداوند میفرماید چون فرزندان در دنیا برای توطلب آموزش
 نمود این موهبت بتو عطا گردید (کتاب حساسی الا روح -
 تا لطف این نیم ص ۲۸) مفاد این احادیث در نهایت است
 روشن است و مطلبی که محتاج به شرح و تفصیل باشد در آن
 دیده نمیشود و در هیچ يك از احادیث که تا کنون برای تو گفتم
 ابهامی که محتاج بتوضیح باشد وجود ندارد و از این جمله
 که برای تو استدلال کردم بنیوت رسیدگانسان بلا فاصله
 پس از مرگ بتو اب و اعذاب میرسد و باران و افران خود را در
 آن عالم میبندد و نیز ثابت شد که روح حقیقت و موجود مستقلی
 است و نمیتوان آن را عین بدن یا چیزی از اجزای بدن دانست
 و این از جمله تعالیم شریعه است و بدیهی است که بدن -
 پس از مرگ واقف حلقه روح روی بتخییر و تبدیل نهاد
 پس از چندی پوییده شده و بالاخره جزو خاک میشود و در
 ضمن احادیث مشاهده فرمودی که ارواح پس از مرگ بتسواب
 یا عذاب میرسند و اگر روح را حقیقت مستقل و قائم بالذات ندانیم
 چگونه میتوانیم احواف کنیم که پس از خلع بدن بلا فاصله به جزای

اعمال خوش میرسد و منتقم و یا معذب میگردد و پایداران و
 آبنایان و دوستان خود در آن عالم چنانچه در ضمن
 احادیث مذکور شد رجعت ملاقات و معاشرت بینمایند ؟
 در بیان اینکه حقیقت انسان عبارت از روح اوست و رجعت
 که ثواب اعمال و جزای رفتار خود را در عالم دیگر بینمایند
 بودن جزالتی برای روح نیست
 از آنچه گفتم این نتیجه حاصل میشود که حقیقت انسان
 جز روح او چیزی دیگری نیست روح انسانست که در این جهان
 مکلف بتسایمت احکام الهیه و انجام تعالیم شریعه است روح
 است که بر اثر نوع اعمالی که مرتکب میشود گاهی طبع و زمانی
 عاصی و خطا کار نامیده میشود بدن انسان بمنزله آلتی برای
 اجرای اوامیر روح است روح بدن را برای حصول مقاصد خود
 بتدریج و بواسطه آن در درجات کمال ترقی و صعود بینمایند
 امام عزالی در کتاب معروف خود سعی به احیاء کرده اند
 هم دانستند آن و محل اعتقاد جمیع صاحب نظران است و
 شهرتش جهانگیر میباشد بیانی باین مضمون میفرماید کسی
 مرگ برای انسان فقط عبارت از تغییر حالت است روح انسان
 بعد از مفارقت از بدن بشریاتی و برقرار است و در آنجهان یا بنعمت
 الهیه مزبور میشود یا در رنج و عذاب گرفتار میگردد و معنی نظر

روح از جسم اینست که دیگر روح را در جسد تصور نمیست و
 جسد از جسد اطاعت روح خارج میشود زیرا اعضا بدن
 منزله آلات روح میباشد مثلا روح با دست کار انجام میدهد
 با گوش میشود و با چشم میبیند و با قلب بحقیقت اشیا عارف
 میشود و مقصود از قلب در حقیقت همان روح است زیرا روح است
 که بتفکر و بدون آلت یا اشیا علم پیدا میکند و از این جهت
 است که زمانی بنام و اندوه گرفتار میشود و گاهی بفرح و سرور
 و نشاط میآید همه این حالات متعلق بروح است و بهیچوجه
 ارتباط با اعضا بدن ندارد آنچه سرور یا فکین میشود ضمیمه
 بدن یا خود بدن نیست بلکه روح است که باین حالات مختلفه
 در میآید و آنچه که متعلق بروح و از اوصاف مختصه او محسوبست
 بعد از مرگ برای روح باقی میماند و چون از بدن مفارقت کند
 صفات لازمه خود را با خود میبرد و اما آنچه بواسطه اعضا
 بدن در اوقات می نمود پس از مفارقت از بدن از بین میرود زیرا
 جسد که منبع و اصل این حالات فارضه بود چون برائست
 مرگ از کار بیفتد حالات صادره از او نیز از بین میرود و بسبب
 این حالات اصلیه مختصه بروح در جهان دیگر برای روح مخلد و
 دائمی است و اینکه همین عبارت امام عزالی در کتاب احیاء
 العلوم که مضمون آن بقرص مذکور شد در این جا نقل میشود

قوله ره * ان الموت معناه تغییر حال فقط وان الروح باقیست
 بعد مفارقت الجسد اما معذبه و اما بیختمه و سخی مفارقتها
 للجسد انتطاع تصرفها عن الجسد بخروج الجسد عن طاعتها
 فان الاعضاء آلات للروح تستعملها حتى انها ليطسطن
 باليد و تسمع بالاذن و تبصر بالعين و تعلم حقيقة الاشياء
 بالقلب و القلب هنا عبارة عن الروح و الروح تعلم الاشياء
 بنفسها من غير آلة و لذلك قد تنال بنفسها بانواع الحسن
 والشم و تنعم بانواع الفرح و السرور و كل ذلك لا يتعلق
 بالاعضاء و كل ما هو وصف للروح بنفسها يثبت معها
 بعد مفارقت الجسد و ما هو لها بواسطة الاعضاء فيتمطل بموت
 الجسد . . . ۱ . . . ه .

در بیان اینکه بدن جزالتی برای روح بیشتر نیست
 دلیل برای اثبات این مسئله که بدن آلت روح است در قرآن
 مجید سوره نمل آیه ۷۸ نازل شده قوله تعالی * والله
 اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا و جعل لکم السمع
 و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون * مضمون آنست که میفرماید
 خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که
 شما هیچ چیز نمی دانستید و برای شما گوش و چشمها و قلبها
 قرار داد شاید شما بشکر الهی بپردازید *

این بیان مبارک که میفرماید خداوند برای شما جنم و گوش
و قلب فرار داد دلیل همین وسوسه است که این اعضا و جوارح
مبتزله آلت خروج هستند پس در ارباب آیه میفرماید خدا شما را
از شکم مادران بیرون آورد این اشاره به حقیقت روح و -
حقیقت انسانست پس از آن میفرماید که برای شما چشم
و گوش و دل فرود فرموده و این دلیل است که اعضا مزبور آلات
و ادواتی هستند که روح انسان بواسطه آن در مدارج کمالات
معروض نماید و آنچه علم و ادانانی نداشته عالم و ادانان شود
و لذا دانسته و کمالاتی که بدان محتاج است آگاهی بپایند بدن
انسان برای پیروزی روح مانند روح برای پیروزی جسم
طفل است و مبتزله پسوست تنم برای پیروزی و یافتن جوهر
است یعنی همانطور که طفل و جوهر در پیروزی و کمال محتاج
بروح و پسوست تنم است همانطور هم روح انسان در پیروزی
مخصوص بخواهد احتیاج تام بدن ندارد و همان نحو که طفل
و جوهر پس از دریافت و تحویل کمالات لازمه و قوای متعدد
مخصوصه روح و پسوست تنم را رها میکنند و در زندگی حالت
جدیدی بخود میگیرند و دارای استقلال ذاتی هستند و همین
باجزی از اجزای روح و پسوست تنم محسوب نمیشوند -
همینطور هم روح انسان پس از تحویل کمالات واقعی و

اکتساب قوای لازمه محتویه بدن را ترک میکند و بر اثر مرگ
از بدن مفارقت میکند و در نهایت استقلال ذاتی در ادامه
زندگی و حیات حالت جدیدی بخود میگیرد و بهیچ وجه
احتیاجی به بدن پس از آن ندارد و در نهایت استغناء
از بدن حیات جدا و ادانی خود را ادامه میدهد و همانطور
که مراد طفل پس از خروج از شکم و رحم دیگر تالیفاتش روح
بر نمیگردند همینطور روح انسان هم پس از مرگ و مفارقت
از بدن دیگر نه بدن خود و نه بهیچ بدن دیگری بازگشت و
مراجعت نخواهد کرد بنا بر این مرگ عبارت از این است که
روح بدن را ترک گوید و از آن قطع علاقه کند و از این پس از برای
بدن بهره و نصیبی از ثواب و عاقاب نخواهد بود زیرا بر آلت
روح بوده نه عامل اصلی و حقیقی و آلت در مرحله مکانات و
مجازات حکمی ندارد و مسئول نمردن نمیشود مثلا اگر کسی
شخصی را با تشبیر بقتل برساند بدیهی است که نمیشیرا -
هیچکس مورد عتاب و حیس و زندان و مسئولیت قرار نمیدهند
مسئول حقیقی که مجازات مخصوص او است شخص قاتل است
نه تشبیر و هم چنین اگر شخص در ظرفی چیزی از خوراکی
و غیره بشهد و بظهور محتاجی بدهد ثواب این عمل بهر دو
برای ظرفی که محتوی غذا و غیره بوده محسوب نمیشود بلکه

شواب و نکافات این صل پسندیده متوجه شخص است که این
 صل را انجام داد است همینطور روح که اهل نیک بازشت را
 بواسطه بدن کائنات برای مقاصد آورده است انجام داده -
 حیثیت مذکور با قافله بنعم الهیه میگردند بدن را در این خصوص
 حکم و مویبی مقدر نشده است و علیهذا احتیاجی به مسئله
 هر دو جسم برای دریافت جزای افعال باقی نمیباشد زیرا روح را
 در دریافت جزای افعال احتیاجی به بازگشت به بدن هیچچیز
 نبوده و نیست *

علامه این رسد در کتاب خود سعی به الكشف عن مباحث
 الأدللی عنان الملة در ضمن بحث از مسئله مصاد و احوال
 آنهایی باین مضمون میفرماید "پس روان اسلام از جهت فهم و
 ادراک مسائل تعریفیه که در بار مصاد و احوال آن در تشریح
 اسلام وارد شده همه فرفه ملغی میشوند یعنی درباره حقا
 که بلیا من تعریف بیان شده است همه عقیده متفاوت دارند -
 بعضی را عقیده چنانست که کلیه احوال آنجهان مانند این
 جهان سرمدی است و نعم و آلاء الهیه که بعمومین در آن
 جهان رفته داده شده از حیث جنس و شکل و ماده کاملاً با
 نعم و لذات موجود در این جهان یکی است لذت این جهان
 و آن جهان مانند هم است و نعمتهائیکه وعده فرموده عین

نعمتهای این عالم است و هیچچیز با هم تسریق و اختلاقی
 ندارد و تنها فرق بین آلاء و نعم اینجهان و آنجهان آنستکه
 لذات و نعم اینجهان فانی و زائل میشود و دوام و بقا ندارد
 و لکن نعم و لذات آنجهان همواره باقی و پرتراست و برای
 آن فنا و فساد نیست بعضی دیگر میگویند که لذات و -
 نعم موجود در آنجهان با آنچه ما در این عالم میبینیم چنانکه
 متفاوت و شباهت این گروه هر چند در تباین نعم و لذات
 اینجهان با آنجهان دیگر متفق و همرازی هستند و لکن در
 کیفیت آن با هم اختلاف دارند بلکه سه از آنان میگویند که نعم و
 لذات آنجهان که در احادیث و آیات وارد شده در حقیقت
 امور معنوی و روحانی هستند و از عده سرمدی نیستند و اینکه
 در آیات و احادیث ذکر آن بنحوی موجود است مادی و عنصری
 وارد شده از راه تشبیه است تا که مردم این عالم بتوانند بآن -
 حقایق معنوی موجود در جهان دیگر که سرمدی و روحانی
 است از راه تشبیه آن موجوداتیکه در این عالم هستند تا
 اندازه ای بپرسند و این لفظ از راه تعریف حقایق روحانی
 بدارک و تفهیم مردم این جهانست که ببلعن تشبیه ذکر شده
 و ظاهر آن مقصود نیست و لکن جمعی دیگر از این گروه -
 میگویند که نعم و لذات آنجهان اگرچه با نعم و لذات این

عالم جسمانی است و متباین است ولی هر چه هست منسوخ
 مادی و جسمانی است لفظ از جنبه کیفیت جسمانیت و طرز
 شکل ساختن با هم اختلاف دارند و دیگر آنکه موجودات و
 لذات جسمانی در این عالم فانی میشوند و از بین میروند ولی مسائل
 آنجهان بیوسته باقی و جاودانی است این دو ترفه هر یک
 برای انبیاست و نظریه خود از احادیث وارد و آیات نازل
 داللی دارند که از سادات شریعت حاجتی بذكر شماره آن --
 نیست چنین پیشتر میرسد که این عباس از طرفداران این عقیده
 است زیرا از او این جمله روایت شده است که فرموده "لیس فی
 الدنیا من الآخرة الا ^{ال}اسما" یعنی نام و لذات موجود در این
 دنیا جز در اسم از هیچ راه دیگر شباهتی با نام و آلا موجود
 در آخرت ندارد و میتوان گفت که خواص مومنین و اهل نظر از
 دوران اسلام اغلب تابع همین عقیده هستند زیرا اساس این
 عقیده که نام و لذات این جهان با نام و لذات آخرت جفا
 متباین و متفاوت استند مبتنی بر مطالبی مسلم است که کسی
 را درباره آن مطالب منافعه و محاسن نیست از جمله آن مطالب یکی
 آنستکه نفس انسان پس از ترک باقی و جاودان است و دیگر آنکه
 اگر فانی شود و برکت اجسام موجود در این عالم بشود با هر
 مسأله و مسئله فانی شد با هم ولی اگر بگوئیم که نفس پس از

برگ با جسم دیگر که مناسب آنجهان است تعلق مییابد
 پنداران مستحق و محال بنظر نمیرسد . انتهای آنچه ذکر شد
 مضمون بیان علامه این روشد بقاری است و اینک همین
 احوال اورا نقل میکنیم قوله " نجد اهل الاسلام فی فهم
 التمثیل الذی بناه فی ملتقای احوال المعاد ثلاث تفرق تفرقه
 رات ان ذلك الوجود هو بعینه هذا الوجود الذی ههنا
 من النعم والذم اعنی انهم راوا المعواحد بالجنس و انه انما
 تختلف الوجود بالدوام والقطع اعنی ان ذلك دائم
 و هذا منقطع وطائفة رات ان الوجود متباین و هذه انقسمت
 تعین طائفة رات ان الوجود الممثل بهذه المحسوسات هو
 روحانی و انه انما مثل بمارادة البیان و لهولا حجج كثيرة
 من الشريعة ^{مشبه} فلا محلی لتحدیدها و طائفة رات انه جسمانی
 لكن استند بان تلك الجسمانیة الموجودة هنالك مخالفة
 لهذه الجسمانیة لكون هذه بالية وتلك بائیه و لهذا ايضا
 حجج من الشريعة ^{مشبه} انما این عباس بگویند منوری هذا الراى
 لانه روى عنائه قال لیس فی الدنیا من الآخرة الا الاسما و
 يشبهان بكون هذا الراى هو البقی بالخواص و ذلك لان امكان
 هذا الراى یعنی علی امور لیس فیها منازعة عند الجميع احدھا
 ان النفس بائیه و الثاني ان العلیس يلحق عن عودة النفس الی

اجسام آخر الحال الذی یلحق من عسرة تلك الاجساد
 همیشه ۰ ۱۰ ۰ ۰
 ملاحظه میفرمایند که علامت این رشد فرموده است سلام در ساره
 احوال معاد همه ترسند بر نفس را عقیده مطابق قول مشهور
 در نزد عموم است یعنی میگویند که همین اجسام همیشه عسود
 میگردد و زندگی در آنجهان با نفس و لذت آنست موجود است و این
 عالم اگر سرگشته میشود بر نفس میگویند که جمیع آن آلاء و نعم که
 در آخرت موجود است همه روحانی است و بهر چه امر جسمانی
 در آن عالم وجود ندارد دست جمیع میگویند که روح انسان پس
 از مرگ بیدنی که در این عالم داشت است تعلق نمیگیرد زیرا
 که جنس موجودات در عالم بعد با موجودات این عالم متماثل نیست
 و تفاوت است بنابراین روح انسان پس از مرگ و خلق بدن این
 جهان بیدنی که جنس با این بدن متماثل است و پیوسته با نفس
 و جوارحی است و فنا و زوال و تفسیری بان راه ندارد تعلق -
 میگیرد و نیز ملاحظه میفرمایند که علامت این رشد فرموده است
 اگر قائل بتعلق روح پس از مرگ ببدن دیگری که فنا بدان -
 طر فرمیشود نسیم معتقد با امر محال نشد دعایم ولی اگر
 بگوئیم که پس از مرگ باز در مرتبه همین جسم که متعلق بقلان
 روح بود است بدان روح در آنجهان هم تعلق میگیرد و همین

این جسم در آنجا برچگردد و خود میزند امر محال و متمسک را
 عقیده معتقد شد دعایم یعنی این رشد بصراحت فرموده که خود
 اجسام همیشه محال است در ساره قول ثانی هم فرموده که
 معاد روحانی استند با دلایل و این نسیم است و در ساره
 قول سوم هم فرموده استند با دلایل و هیچ نسیم است که -
 نهایت شهرت را ندارد و احتیاجی بذکر آن نیست این در قول
 را رجحان داده و در ساره قول اول نیز فرموده و لفظ اشارت
 کرد که اگر بفاد آن معتقد نسیم با امر محال و مستغنی عقیده شد
 شد دعایم و این معنی بدیهی است زیرا برای اثبات قول اول
 کفایت آنست هر دلیل روحانی بیارند تا چهار جز او شام
 و مطالب بی اصل و واضی چیزی دیگری نخواهد بود لهذا از طرف
 قول اول را مسکوت عنه گذاشت و فاد قول ثانی و ثالث را در روان
 یکی دانست و طرفداران هر دو قول را اینکه سه محسوب دانست
 یعنی هر دو میگویند که امر عالم بعد با امر این عالم جنس و اما
 تفاوت و متماثل است و نیز هر دو سه از طرفداران این قول -
 میگویند که عذاب و ثواب در عالم بعد بخود روح میرسد و روح
 است که معذب میشود و یا منت پذیرد و نیز طمعی اهل سنت
 و دانشمندان این معذب است این مسئله را ثابت کرده اند که روح -
 انسان پس از مرگ دارای حیات است و روح پس از قطع

علامه از بدن متوسل به عالم ازین نیروی و اگر چه بدن و ...
چسبی که در این عالم بدان تعلق دانستنی میشود و ازین
نیروی و لکن روح باقی در نور آرامت و قبل از فرار سید نیامست
در ستاخیز بکه نزد مردم معروف و مشهور است روح پنجم الهیه
شعظم و با عذاب الهی مذاب میگردد اینک برای اثبات
این مدعا چند دلیل نقل میکنم

در بیان اینکه مذاهب اهل سنت بر این است که روح انسان
قبل از قیام نیامست متلحم و با عذاب میگردد *

علامه خاتون در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه که در سور مآل
سوران آیه ۱۶۱ نازل شده قوله تعالی " و لا تحسبن الذیمن
التلوانی هبیل الامواتا " چند حدیث نقل فرموده
که مانند احادیث سابقه که برای تولد کردن عقید این معنی
است که روح پس از مرگ بلافاصله بشراب و با عذاب نازل میشود
پس از ذکر احادیث مزبوره چنین میفرماید " قوله " و فیه دلیل
علی ان الارواح بانیه لا تلحق بالجسد و ان المحسن -
پنجم و جازای با ...
قبل هم القیامة و هذا مذاهب اهل السنة ایضا
یعنی از احادیثی که ذکر شد این مطلب ثابت میشود که
روح انسان پس از مرگ باقی است و بنمای جسم و زوال بدن

روح را فنا و زوالی دست نمیدهد و نمیتوان پس از مرگ
از قیام قیامت و فرار نیست و در ستاخیز پنجمت الهیه تا اسر
میشود و با جبر و جزای اعمال خود میرسد و این مسئله نیز از
معتقدات پیروان مذاهب اهل سنت است . انتہی
از این گذشته " برای طمأنتی است و دانشمندان درباره این
حیات کذاکر شد اختلاف نظر کنید موجود است بعضی
میکوینند که این حیات یعنی حیات روح انسان بعد از مرگ و
رفتن از این دنیا (عالم روحانی است یعنی حیات پدیده و زندگی
جاریست است و این عقیده مقررین صدق و صوابت بعضی
هم میکنند که حیات روح بعد از مرگ و قبل از پیدایش در ستاخیز
عظیم و نیامتی که همسنتظر هستند عبارت از حیات پرنج است
حیات پرنج را فاصله میان حیات دنیوی و پیدایش قیامت
گویی میدانند که عبارت از ستاخیز اعظم است و نهایت شهرت
و در نزد صوم مسلمین دارد بعضی هم درباره این حیات
که ذکر شد " ارا " و عقاید مختلفه دیگر ذکر کرد مانند که در این
جا احتیاجی بقول و ذکر آنان ندارم " اما مسئله پرنج اگر
چه در قرآن مجید نازل شده ولی معنی آن آنطوری که میگویند
صورت نیست و معنی دیگری دارد " عارفت بیان فرما
که مقصود از پرنج چیست *

در بیان معنی برزخ *

زید گفت مضمون از برزخ زمان و مدت بین ظهور و مظهر
 امر الله است و برزخ و قوتش در این عالمست و در عالم دیگر
 که پس از مرگ برای حق مشهود میشود برزخی وجود ندارد -
 مثلا از زمان و قات و رحلت حضرت رسول ص تا زمان ظهور
 حضرت باب اعظم عبارت از برزخ است بنا بر این برزخ عبارت
 از ما بین الشریعتین است یعنی از صعود مظهر سابق تا بسم
 ظهر مظهر موعود لاحقر برزخ مینامند و این معنی در قرآن
 مجید در سوره مؤمنون نازل شده قوله تعالی "ومن ورائهم
 برزخ الی یوم یبعثون" علامه بخوی در ذیل این آیه مبارکه پس
 از نقل عقاید و آراء مختلفه که درباره برزخ اظهار شده است
 چنین میفرماید قوله "قال قتاده بقیة الدنیا یعنی قتاده در
 باره معنی برزخ فرموده است که مضمون بقیة دنیاست یعنی
 آنچه از دوران دنیا باقی مانده است برزخ نامیده شده این
 گفتار قتاده درباره برزخ نسبت بدوره که خود او زندگی
 میکرده صحیح و درست است زیرا در آن وقت هنوز دور اسلام
 پسر رسیده بود و دوره جدید مظهر حضرت باب اعظم آغاز
 نشده بود لهذا برزخ بقول قتاده عبارت از مدت و مقدار زمانی
 بوده است که از زمان تا دوره ظهور حضرت باب اعظم باقی

مانده بوده است چنانکه مضمون از دنیا دوره نسبت محمد ص
 است و چون دوران نسبت حضرت رسول الله ص به پایان رسد
 و مظهر موعود پس از ختم دوره اسلام ظاهر شود دنیا تمام میشود
 پایان دوره برزخ بواسطه ظهور موعود لاحق اعلان میگردد بنا بر
 این برزخ عبارت از مدت بین دو مظهر امر الله است و اما آنجا
 که میگویند برزخ عبارت از زمان بین مرگ انسان و پیام نبی است
 و قلب مردم هم همین معنی را مستفادند باید گفت که از آیه شریفه
 قرآن که ذکر شده ابتدا چنین معنی و مفهومی بدست نیامد
 زیرا با آنکه بچنین امری معتقدند و حیات برزخ را بدعوی که ذکر
 شد اعتراف دارند میگویند که این حیات برزخ صوری است
 و "من و کافر در آن سر یک هستند با آنکه آیه شریفه قرآنی
 که برای شما خواندم اختصاصی بذکر احوال کفار دارد زیرا ضمیر
 کلمه ورائهم بکفاری بر میگردد که میگویند "اذا مثلا و کفارا بسا
 و هذا ما که در آیه قبل از آیه برزخ ذکر شده یعنی
 کفار میگویند ایا پس از آنکه مردیم و خاک شدیم و جسم
 استخوانی از ما باقی نماند آیا زنده میشویم خداوند
 پس از نقل قول آن کفار میفرماید و من ورائهم برزخ
 الخ مسلم است که این مطلب درباره همین کفار ذکر شده ر
 هر چه نمیتوان آنها درباره صوم افراد مسلم و کافر فرار داد

مقادیر آب و بزم اختصاص بکفاری دارد که انوالشان در آیه
 قبل تازشده و شامل مسلمین نمیشود با آنکه معتقدین بحیات
 بزیم بشری که گفتیم فائزند که این حیات شامل هم انفسراد
 از کافر مسلم است در صورتیکه مقادیر آب و آتیه بهیچوجه طیبند
 آنان را در باره بزم تاثیر نمیکند حال خوبست قدری در این
 باره بحث و تدقیق نمائیم . * گفتیم که بزم مدت بین دو
 مظهر امرالله است مانند شبی است که بین روز قیل و بعد واقع
 میشود و از این جهت اگر دوره بزم با زمانی که رسول قبل در عالم
 بود ماست فرق و اختلاف داشته باشد نمجیب نیست و باید
 این اختلافی حتما وجود داشته باشد زیرا زمان حیات مظهر
 صاحب شریعت بمنزله فصل بهار است و در هر بزم مانند
 فصلهای دیگر حال است * دوره هر یک از شرایح الهیه مانند
 در سال است که دارای فصلی مختلف و ظهور آنها متفاوت است
 باینکه صاحب شریعت و مظهر امر حضرت کردگار در بین
 مردم موجود است مانند فصل بهار جان افزاست اروح و
 نفوس بحیات تاززند میشوند و سرور و نشاط در قلوب و حقایق
 افراد پسر جلوه میکند مردم در بدان کمالات و فضائل ارتقا
 و صعود جفا بلند در درجات عالیه معلوم مخرج میکنند زیرا
 فصل بهار دوران حرکت و نشاط و تکمیل و تکوین موجودات

است هر سوا لاجد آب و انشما نرو حور و حیسات است پس از
 این دور منوبت بفصل تا پستان میرسد در این فصل انیساء
 بدرجات کمالیه خود بالغ میشوند کماله انتشار مییابند و
 شریعت الله جلوس میکند سپس دوره پائیز میرسد یعنی دوران
 انبردگی و ببردگی میشود مردم فضاثل را فراموش میکنند
 و اخلاقتشان عوض میشود و فضاثل بجای فضائل آشکار میگردند و
 است واحد که تابع دین واحد و شریعت واحد بودند بعد از احب
 مختلفه و فرقه های متعدد و متشعب و منقسم میشوند از شریعت
 جزاسی و از تمالیم و اصول دین الله در بین مردم جز رسمی
 بانی نماند قلوب مردم بوجانها انسرده است از این پس فصل
 زمستان بی امان در میرسد هر وقت نادانی و جهالت هم
 را را میگیرد و نا بینانی و سرگردانی احاطه میکند ظلمت خلالت
 آفاق را سخر میسازد و چموندت و خمودت سراسر نفوس را در
 ظل خود در میآورد حیات معلوی و حقیقی از میان مردم رخت
 میندند و برگ واقس بر همه مسلط میشود پس از آن دوباره
 بهار فرامیرسد و حیات جدید در مردم انسرده و سخمود میکند
 در همین نیاس
 از آنچه گفتیم و شنیدیم معلوم شد که دوره انتقال مردم از موت
 بحیات و از ضلالت به هدایت محدود در فصل بهار و تقمینی از

فصل نایبشان است و پس از آن تادیه فرارسیدن بهار دیگر
 حرام در تفرق و اختلاف و شلالت و کفرای میروند و این معنی
 در باره یاد میگردد تا آنکه از فصل بهار برسد و جهان ایسا
 درین جدید میباشد و بنا بر این آن تسبی از زبان که پس از
 فصل ریح شریعت الله مردم در بار شلالت و هوی و هوس
 خود میشوند تا آنکه فصل ریح بعد هجرت از دوره برنج است
 در این مدت مردم را در چینه با هم دین سرورند از هدایت
 و هوایب معنیه الهیه بهیچوجه نمیبیند و اینگونه ناپس
 از حیات و هدایت سرورند * خداوند پس از جمله * و من و
 برنج * که شرحش را شنیدی میفرماید * الی یوم یبعثون *
 یعنی بواسطه ایمان برسول جدید و اعتراف بجنانیت مظهر
 احواله وجود مردم از نو میموت میشوند یعنی خلقت تازه
 مییابند کما اینکه میبندی میشوند در شلالتند بعد ایت مونسق
 میشوند بر دکانند زنده میشوند و این معنی که در باره بعثت
 در کوشه در حدیث شریف مروی از رسول الله هم اشاره شده
 و کلمه بعث در آن حدیث بمعنی ایمان و اقرار بحق است
 رسول الله استعمال گردید تا است علامه بخاری در کتاب
 صحیح خود در باب این سخن در مسجد چنین فرموده که سرور
 عربی در مسجد بیاض است یعنی کرد اصحاب که در مسجد بودند

بال بیت و آزارش سرور الحاشه و او را گرفته سر زش میگردند حضرت
 با صاحب فرمودند * دعوه و هن لقوا علی بوله سجلا من ما او -
 دنیا من ما * قالنا بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین *
 یعنی حضرت فرمودند در هر براهی رها کنید و یک دل بسوزید
 آب با چنگد طرف کرجک آب پر موضعش که از مسجد بول کرد بریند
 زشت و شو دهید شما بمن ایمان آورده اید که هر مشکلی را
 اسان کنید و هر زحمت و مشقتی را بر طرف شما کنید و از آنجهت
 بمن ایمان نیاورده اید که باعث زحمت مردم شود و سبب حصول
 ضرر و سختی در امور گردید * ملاحظه فرمایید کلمه تبعثوا -
 میسرین بمعنی آسسته شما ای اصحاب برای تولید اشکال و -
 صعوبات در امور من مو من شد باید سا با هم در این خصوص
 در ضمن بحث از حیات و موت از فرمایش امام قرطبی در تفسیر آیه
 و العونی یبعثهم الله . . . شرحی برای تبیان کردم حال
 برگردیم به شرح بیان معنی آیه سرفه و من و انهم برنج انس
 بهیچبعثون * خداوند میفرماید ای محمد این مردمیکه گرفتار
 غلالت و امور کفر و نفاقند بهیچوجه در روز محسنت اصلاحیه
 لا یهدایت را نمییابند * ایشان در دوره * که نور رسول الله در
 این عالم هستی راه نجات را نخواهند یافت و همچنان در کفر
 و غلالت باقی خواهند بود تا روزی که دستگیر میباشند و -

و میموت شوند یعنی روزی که حضرت بهاء الله بدعوت تو ساج
نریاید و مردم را بشریعت الله بخواند در چنین روزی این کفرها
راه نجات را خواهند یافت و از ضلالت بیدار آید و از موت بپس
حیات منتقل خواهند شد زیرا در چنین روزی که دوره حضرت
بهاء الله است مقدر شده که جمیع خلق جهان و تمام
جهانیان بدعوت حضرتش راه نجات و ایمان با الله را بیابند
و از کفر و ضلالت خلاص یابند بطوری که کافری در عالم پائسی
نماند بنابراین در قرآن مجید سوره یس آیه ۱ - ۲ یا یس
یعنی اشاره شده قوله تعالی "لم یکن الذین کفروا من
اهل الکتاب و المشرکین منقلبین حتی تاتیهم الیهة رسول من
الله" یعنی مشرکین و اهل کتاب که بتوای محمد مؤمن
نشده اند پس چون تحدید کفر و ضلالت خود باقی خواهند
بود و دست از ضلالت و کفر خود نخواهند کشید و رسالت
تورا پیوسته انکار خواهند کرد تا مومنی که بیند پسرای
آنها بیاید یعنی شاهد بیاید و بحقیقت رسالت و صدق
ادعای تو شهادت بدهد در آنوقت آنان مؤمن خواهند
شد و طریق نجات و ضلالت را ترک خواهند گفت ملاحظه
فرمایید جمله "حتی تاتیهم الیهة در این آیه دلیل و ضمیر
است که تا بیند از طرف خدا نیاید دست از کفر و ضلالت

خود نخواهند کشید و چون آن بیند و آن شاهد اشکار
شود آنگاه دوره کفر و نفاق کفار و مشرکین باختر رسد و ایمان
و ایقان بر همه پسترو افتد و هدیهی است که مقصود از بیند
که یعنی شاهد است رسولی است که از طرف خدا میموت
میشود و مقصود حضرت بهاء الله است که ظاهر شد و در
باره صحت نبوت رسول الله شهادت از جمعی از مشرکین
رسالت حضرت رسول ص بحقیقت و صدق نبوت آن
حضرت مؤمن شدند *

صارت گفت * این دلائل که بیان فرمودی همه محکم
و متین است و مطلب را مانند آفتاب در وسط آسمان برای من
واضح و آشکار ساخت و لکن در قرآن مجید ما با آیاتی می رسمیم
که صراحة دلالت بر محاد جسمانی دارد و نمیتوان آن را -
محاد روحانی که فرمودی تفسیر و تعبیر کرد مثلا خداوند
در قرآن مجید (سوره طیامت آیه ۳ - ۴ فرمود ما است *
أ یحسب الانسان ان لن نجعل عظامه یلی فادرین علی ان
نسوی بنانه *) یعنی ای انسان چنین میبندارند که ما هرگز
استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد چرا * ما توانا هستیم
کسرا نگشتان او را هم بگواخت همانم و یک جور تسویه کنیم
و نیز در سوره اسراء آیه ۷۰ - ۷۱ فرموده قوله تعالی

وَلَا تَأْتُوا مَنَا وَلَا تَأْتُوا مَنَا وَلَا تَأْتُوا مَنَا وَلَا تَأْتُوا مَنَا
 حجارة او مد پدا اولفلاسا با بقرن صد ورتو . بضمون آنکه کنار
 گفته آبا چون باغات شوم و استخوان با بوسید باز در -
 برتبه زنده خواهیم شد و خلقت جدید خواهیم یافت ؟
 برای سجد من با آنها سنگ باشید یا آهن باشید یا مس باشد
 که بشمار شما بزرگ بیاید همان باشید و در سوره یس
 آیه ۲۸ نازل شده من یحیی العظام و هسی ربهم یحیی
 استخوانهای بوسید را چه کسی زنده میکند ؟
 از این گذشته در قرآن مجید آیاتی نازل شده که شامل ذکر
 انواع نم و آله و لذات عالم آخرت است و همان نم و
 لذات را بصورت نم و لذات محسوسه این عالم و با همین
 کیفیت جسمانی ذکر فرموده مثلا در سوره فاطر آیه ۲۲ فرمود
 جنات عدن بدخلوتها یحلون فیها أساور من ذهب ولؤلؤ
 و لباسهم فیها حور یعنی بو شون در باغ های بهشت وارد
 میشوند و در آنجا با دست پر چین های طلا و یاقوت زینت و
 زهره بپایند و لباسشان در بهشت از ابریشم است و در سوره -
 انسان آیه ۱۲ و ۱۳ میفرماید " و جزاهم بما صبروا جنتا و حورا
 متکین فیها علی الاراک لا یرون فیها شمساً لا زهراً یعنی
 در مقابل صبری که بو منین در دنیا کردند خداوند با انسان

بهشت و لباس حور و بهشتید و آنان در بهشت روی تخت ها
 نشسته و تکیه میزنند و در آنجا گویای سجدید و سرمای سخت را
 نم بینند و آسپین با آنها نم برسد از این گونه ایات به راحت
 بر میآید که نمیم و چشم جهان آخرت جسمانی وادی است
 در سوره حج آیه ۱۹ - ۲۱ میفرماید فالذین کفروا لطمست
 لهم قیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم به سوره مائس
 بطولهم و الجرد ولهم مقام من حدید یعنی برای کفار در
 جهنم لباس آهنی برسد و همبها میشود و از بالای سر آنها
 بر سر آنها حمیم مییزد و از دست حرارت حیم که بر سر
 آنان مییزد آنچه در شکم های آنان است و همین پوست
 بدنشان میگذارد و آب میشود و نیز بر بدن کفار در جهنم
 تازیانه های آهنی میزند و در سوره واقعه فرموده ثم انکم -
 ایها الضالون المکذبون لا تکلون من شجر قرین زقم فالتسوی
 علیها الیطون فشانین علیه من الحمیم فشانین شرب الیهیم
 هذا نزلهم یوم الدین یعنی سپس نمای مردمی که گمراه بودند
 و انبیای الهی را در دنیا تکذیب کرده هانا میخورد از -
 درختیکه میرواش زقم است و شکم شما از زقم پر خواهد شد
 و پس از زقم از حیم خواهید آساید و مانند شتران تشنه
 حیم جهنم را از شدت عطش خواهید آساید

المست منزل آنان (یا آنچه برای پذیرائی آنان از خوراکسی
 تهیه شده) در روز قیامت * ملا حظہ فرما از این آیات هم
 برمیآید که عذاب آخرت هم مانند قسم و آلاء آن جسمانی و -
 مادی است و بجز آنچه ذکر شده مطالب دیگر هم در آیات
 قرآنیہ ذکر شده و در احادیث مرویه وارد گردیده و همه بحسب
 ظاهر پیوسته محسوسه بیان شده است از قبیل عذاب قبر
 و ننگه سنگر و تکبیر و مانند اجتماع جمیع مردم با مر خدا در رکوع که
 در سوره و آله آیه ۱۱ - ۵۰ بآن تصریح شده قوله تعالی
 " ان الاولین والاخرین لجمیعون الی میقات یوم معلوم یعنی
 کف نشکان و آیدگان را جمیعا در میقات همین روز همین جح -
 بر خیزد و نیز در سوره مجادله آیه ۶ فرموده " یوم یبعثهم الله
 جمیعا یعنی روزی که خداوند شعرا جمیعا میموت میفرماید
 و در سوره مرسلات آیه ۲۸ فرمود هذا یوم الفصل جمیعا کف -
 و الاولین یعنی امروز روز قیامت است که شما هارا با مردمی که
 قبل از شما بوده اند شعرا جمع کرده ایم و در سوره آل عمران
 آیه ۶ فرموده ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیہ یعنی ای -
 پروردگار ما تو هستی که مردم را در روزی که شکی در فرار رسیدن
 آن نیست مجتمع خواهی ساخت * و نیز در قرآن مجید آیاتی است
 که بصراحت بخرج مردم از قبرها دلالت دارد مانند این آیه

که در سوره یسرا آیه ۵۱ نازل شده * و یخرج من القبور فاعلم
 من الاجداث الی وهم فنیملون یعنی در سوره رسیده شد و
 ناگهان مردم از قبرها بیرون و بجانب پروردگارشان رانده
 میشوند و در سوره قی آیه ۱۱ فرمود بیوم نشقن الارض منهم سراها
 ذلک حشر علینا بسیر یعنی روزی که زمین شکافته میشود و
 مردم با عجله و سرعته از زمین بیرون میآیند و ایست حشر خلائق
 که برای ما خلیق آسان است باری همه این آیات که ذکر شد
 و اشغال آن که از ذکر آن صرف نظر مردم صریحت که
 معاد هم جسمانی است حال تعالیم و آلاء و عذاب و عقاب
 عالم بعد را روحانی میدانند در باره این آیات که خواندم چه
 میفرمایید و چگونه صحابه^{شما} با شما رجعت صریحه قرآن مجید
 تطبیق میکنند (۰) ؟

زیاد گفت : قبل از این گفتیم که فرموده علامه ابن رشد
 آنان که قائل بمعاد روحانی بودند بدو دسته تقسیم شده اند
 و بدیهی است که این قائلین بمعاد روحانی منکر معاد جسمانی
 هستند ایما این نفوس در مقابل اعتراضات قائلین بمعاد جسمانی
 چه گفته اند ؟ آیا میتوان گفت که این دسته از طغیانی یعنی -
 قائلین بمعاد روحانی راه خدا پیسود مانند با آنکه همه آنها
 از طغیای مشهور و بزرگان محققین هستند و همه پهلندی مقام

و علو درجات آنان معتقدند*
 سارگت* اگر این جواب را از خود رایج بنا نپسول کسی
 باید اساس تحری خود را بر تقلید آنان قرار دهد با آنکه
 شرحی بصل در آغاز سخن در باره مذمت تقلید و مدح و
 توصیف تحقیق و تحری حقیقت بیان فرمودی "ابا سزاوار است
 که در این مقام و در باره این مسائل مشکله که فهم و ادراک آن
 نهایت اهمیت و صورت را دارد بر خلاف فراراده فلسفی
 بتقلید این علما اکتفا کند و از تحقیق و تحری حقیقت چشم پووشیم
 زید گفت حق باست "ما هم تقلید این دسته از علما" را کاری
 میگذاریم و خود پیشه به تحقیق میپردازیم و بن اینک برای
 اثبات مطالب و سائلی که مورد بحث بود بدگر ادله و اقامه
 براهین متقنه کاتبه میپردازیم و کاری باین و آن نداریم که چه
 گفته چه عقیده داشته اند - اینک پیشو همه آن آیات مبارکه
 که از قرآن مجید استشهاد فرمودی هیچکدام دلالت بر معاد
 جسمانی ندارد بخصوص آیه ۲۷ و ۲۸ سوره نجات یعنی قوله تعالی
 ایحسب الانسان ان لن نجیع عظامه بلی نادین علی ان
 یسوی بانه* که بهیچوجه دلیل بر معاد جسمانی نیست ای-
 سار یغریا بیستم از کجای این آیه مفهوم میشود که اجسام عسود
 میکنند و معاد جسمانی صورت بگیرد؟

سار گفت مگر جمیع آوری استخوانها با یکدیگر باین -
 بشری نیست که خداوند میسخواهد و مورتبه مردگان رازنده
 کند؟
 زید گفت * معنی جمیع عظام عبارت از بزرگ است
 زیرا مرگ مستلزم جمیع عظام است بواسطه آنکه بدن انسان را
 پس از مرگ کرم میخورند و گوشتهاش را استخوانهاش را و خود
 استخوانها هم پس از آن ریزد و بگر التاده متراکم میشود و
 مجتمع میگردد و این معنی جمیع عظام است اما در حالت زندگی
 و حیات بدن استخوانها مجتمع و متراکم نیستند بلکه هر یک
 در محل مخصوص از بدن قرار دارد و بین استخوانها در حال
 زندگی سبب بدن کونست و بی قرار میگردند و از تراکم بهم آمیخت
 شدن آنان جلو گیری میکنند اجتماع عظام و تراکم
 استخوانهای بدن روی هم فقط پس از مرگ پوسیده شدن
 گوشت و پوست و بی است و این مسئله از لوازم مرگ است و خداوند
 هم در این آیه موثرا بکنایه ذکر فرموده یعنی لازمه مرگ تراکم
 تراکم و اجتماع عظام است ذکر فرموده مواز آن خود موثرا اراده
 کرده است پس معنی ایحسب الانسان ان لن نجیع عظامه این میشود
 که آیا انسان میپندارد که ما مرگ را همینوقت بر او مسلط -
 نخواهیم کرد؟ حال پیسر از هم معنی جمله بحث یعنی پس

فادین علی ان نسوی بنانه * ملاحظه فرمایید یکی دیگر از لغات
 در حدیث و تحقیق صاحب عذاب الخروی برای کفارت در این
 جمله خداوند بدگرا این مسئله بسرد اختصار فرموده * پس فادین
 یعنی آنها کفار منکر مرگ هستند در حالی که ما میتوانیم
 در همین دنیا و قبل از مرگ کافر را بجزای عمل و عذاب الهی
 بکنیم ما نسیم و آن عذاب اینست که سرانگشتان او را میتوانیم
 بکنیم و کنیم (ترجمه لغات - ال - بیستم مقصود از ترجمه انال
 چیست ؟ علامه بنوری در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارک
 (در جلد چهارم تفسیرش صفحه ۱۹۰) چنین فرماید *
 قوله * نسوی بنانه ای انامله فنعمل لها صایع بدیهه و جمله تبتا
 واحد ا کشف الهمیر و حانر الحمار فلا یر تلقی بها بالقوس و
 البسار الا مال اللطیفه کالتنابه والخیا اوتیرها و عذابها
 انترالمسیرین * انتهى

* میفرماید خداوند فرموده نسوی بنانه معنی پستان
 سرانگشتان است و مقصود از ترجمه انامل ان است که خداوند
 انگشتان دست و انگشتان پستای انسان را تبدیل بیک چیز
 کند یعنی مانند سم شتر و سم الاغ قرار بدهد که انسان نتواند
 از انگشتان خود استفاده کند و آنها را بکار بندد و نتواند
 چیزی را با دست خود بردارد و نتواند دست خود را باز دست

کند و نیز از عهد و انجام صنایع و هنرهای زیبا مانند نوشتن و
 دوختن و زایشها نتواند برآید اینست معنی جمله نسوی بنانه
 و این معنی را اکثر لغات تفسیر سندیده و ترکوند مانند اشقی *
 حال علامه معنی آیه مذکور را بدین ترتیب بیان میکنند میفرماید
 آیا انسان چه میداند که ما او را پس از مرگ عذاب نشوایم ما نسبتاً
 بمراتب عذاب و عتاب * انسان چنین بیندازد در حالی
 که ما قادر هستیم در همین دنیا توبل از مرگ انسان را عذاب
 کنیم باینکه انگشتان او را بسم تبدیل نسیم که از بکار بسرد
 آن عاجز باشد و این یکی از عذابهای ما است که میتوانیم
 او را بدان عذاب سازیم * * * ملاحظه فرمایید ای صابر ایضا
 در این آیه صهی تصریح و بنا اشاره بمورد اجسام موجود است
 حال بیائیم در معنی این آیه دیگر که در سوره اسرا نازل
 شد مبدان اناشار مخرم قدری تفرکیم و بقصود اصلی خداوند
 از این آیه می فرماید خداوند در قرآن مجید سوره اسرا آیه
 ۲۹-۳۰ میفرماید و ان لو ان اکتاهظا ما و انانا لیموتون انفسا
 بدید ا یعنی تفکر کنند آیا وقتی که ما مردیم و بدن ما خاک شد
 بچسبند و جز استخوانی از ما باقی نماند آیا خداوند دوباره
 ما را زنده میکند و خلقت جدیدی میدهد ؟ بدین فرماید * قل
 کونوا حجاره او حديد او غلظا ما یخبرنی صد و کسم

سپولون من محمدنا . . . یعنی بگوای محمد با این کفار
 که اینگونه سخنان میگویند . حلقه باشد آهن باشد یا مس
 چه رانه از مسک و آهن بزرگتر و بیشتر میباشد همان باشد
 کسار گفتند چمکس مارا در مرتبه زند میکنند * و حیثیات
 بر میگردد اند * بعد میفرماید * قل الذی فطرکم اول مره *
 یعنی ای محمد در جواب کفار بفرما همان کس که شمارا آفرینید
 بار بار فرستد همان کس باز هم شمارا خلقت جدید میبخشد و به
 حیثیات بر میگردد اند * بعد میفرماید پس ای کسانی که
 و توبه و قبولی منی سو * یعنی کفار چون این جواب را از تو
 ای محمد در شنوند سرهای خود را از روی انکار حرکت میدهند
 و میگویند چه وقت این کار خواهد شد ؟ بعد میفرماید * قل
 پس آن بگویند تقریباً هم بدو گوئید تستجیبون بحدی * یعنی
 ای محمد من در جواب آنان بفرمای که امید است این مطلب
 بزودی و بی عیب باشد یعنی روزی که خداوند شمارا دعوت کند و شما
 دعوت او را استجابت نمائید و شکر و سپاس الهی بپردازید
 در آنروز این مطلب یعنی حیثیات جدید و بحث جدید برای شما
 حاصل خواهد شد * برای اینک مقصود اصلی سخن من
 واضح نبود چند آیه قبل از این آیات مبارکه را که خواندم
 برای توضیح خوانم در آیه ۱۵ - ۱۸ سوره مائده میفرماید قوله

یعنی * و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون
 بالآخرة حجابا مستورا و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه
 و انی اذ انهم و قرأوا اذا نزلت علیهم فی القرآن وحده و لو اطمین
 ان یارهم لغور الیمن اعلم بما یتستخون به ان یتستخون الیک *
 از هم نجوی از یقول الظالمون ان یتهمون الارجلا مسحورا
 انظر کیف ضلوا لك الامثال ففسلوا فلا یستطیعون -
 خیلیا و نالوا اذا کنا عظاما و رفائا . . . ک . الخ میفرماید
 ای محمد من هر وقت گفتو بقرائت قرآن مجید میبرد از میان تو
 و بین کسانی که با خرت با عیان ندارند پرده میاوریم و دل های
 کتار را در سرده ما میبندیم که نتوانند معانی قرآن را -
 بفهمند و گوش کافران را کران و سنگین میسازیم که نتوانند آیات
 الهیه را بشنوند و هر وقت که تو ای محمد در ضمن آیات قرآن
 مجید بوجدانیت الهیه بگویی و خدا ای بی شریک و
 نظیر را تنها مورد ستایش قرار دهی کافران روی خود را از
 تو بگردانند و اظهار نفرت میکنند تا کفران در ظاهر بسختان تو
 گوش میدهند ولی در حقیقت حواسشان جای دیگر است ما
 میدانیم که آنها یکجا توجه ندارند و چه چیز گوش میدهند
 آنها با آیات الهیه که توضیح خوانی تو نمیدهند بلکه بسختان
 آهسته که متفکران در آن هنگام بر زبان میرانند گوش میدهند

سنگاران آهسته بهم میگویند که اگر پیروز محمد ص بشویم
 در حقیقت پیروز شخصی دیوانه و مسحور شده ایم بهین ای
 محمد که سنگاران نور آنچه امور نسبت میدهند و چه امثالی
 زنت از تو یاد میکنند این سنگاران همه کجرا غلط دانید اگر
 راه راست عاجز و ناتوان هستند اینها میگویند آیا چون مسا
 مردم و بد نهای ماهوسیده و خاک شد و جز استخوانی از ما
 باقی نماند الخ . چون دنبال آبا عوا پیش
 از این گفتیم دیگر تکرار نمیکند خداوند در ضمن این آیات -
 مبارکه که ذکر شد آنچه را که مشرکین و کفار بخلط و اشتباه از
 آيات قرآنیه میفهمیدند ذکر فرموده است مشرکین فریض چون
 آيات قرآنیه را که دلالت بر بعث اموات و زنده شدن مردگان دارد
 از قبول آیه ۲ سوره شود " انکم میموتون من بعد الموت و آیه
 ۱۶ سوره مؤنون ثم انکم بوم القیامت تبعثون و آیه ۳۶ سوره انعام
 الموت یبعثهم اللعوبیرها را میشنیدند خیال میکردند که
 مقصود از موت برگ طبعی و فرار رسیدن اجل محتوم و مقصود
 از زنده شدن بسرازم برگ خود ابدان سابقه برگشت همین
 اجسام بالبعاست یعنی خیال میکردند که انسان چون برگ
 طبعی ببرد خداوند بر حسب آیات قرآنیه دوباره همان اجسام
 بسوسیده را استخوانهای بالهرا جمع میکند و مجددا در آن حیات

میدند و همان شخص سابق با همان بدن سابق و همان کیفیات
 سابقه دورتبه زنده میشوند کفار این طسوری نمیفهمند
 زیرا نمیتوانستند تصور کنند و ادراک نمایند که روح انسان -
 حقیقت مستقل و موجود قائم بالذاتی است که بکنش غیر از جسم
 است و احتیاجی به بقای خود به جسم ندارد و بدن و جزئی
 از اجزا بدن نیست بلکه موجود مستقل است آن کافران -
 نمی دانستند که مقصود از موت کفر و ضلالت و مقصود از حیات
 ایمان و هدایت است آنها نمیدانستند که مقصود از حیات بعثت
 از موت ایمان بعد از انکار و انبیاال پیر از امراض است بلکه همه
 این امور بمطالب ظاهره جسمانیست میبویبگردند لهذا وقتی
 میشنیدند که در آیات قرآن نازل شده انکم میموتون من بعد
 الموت و امثال آن این مطلب بخوبی بنظر آنان غریب
 و عجیب میآمد و نمیتوانستند باور کنند که مرده ظاهر
 دورتبه جان بگیرد و از قبر برخیزد و با همان بدن سابق از سر
 با دامه زنده گانی پیروز از داین کافران مقصود الهی در آیات
 مزبور می نمیبودند و بفهم نافع و ادراک غلط خود برای آیات
 مزبوره معانی بی اصل و بی حقیقتی که فکر نان میبرید بیان
 میکردند و مفاهیم آیات را بر حسب ظاهر تعبیر مینمودند و -
 بلافاصله با اعتراض میسرورداختند با آنکه این اعتراض در حقیقت

حال بقیه ناقص و ادراک غلط خود آنها راجع میشد نه
 پایات قرآنیه زیرا معانی اصلی و مقاصد حقیقی آنها را از آیات
 مزبور درک نمی کردند از این جهت خداوند در آیه که قبلا عرض
 کردم در باره ادراک غلط و فهم ناکام و مردود و تکفار باین بیان
 نبوا ناطق شد و فرمود و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین
 الذین لا یؤمنون بالآخره حجابا مستورا یعنی تو ای محمد ص
 شوی که آیات قرآن را میخوانی ما بین تو و کفار پسرده میآید بیزم
 مضمود از سرده در این مقام همان جهل و نادانی تکفار است
 یعنی جهل و نادانی کافران بحقایق قرآن سبب شده که آنها
 از انزال و ایمان محروم شوند و مانند پسرده بین آنان و حقیقت
 حاصل میشود و اینکه میفرماید حجاب مستور یعنی جهل و
 نادانی کفار که سبب محرومیت آنان از ایمان و اقرار بقرآن و
 رسول شده مستور پسرده دیگری است باین معنی که جهل کفار
 جهل مرکب است یعنی جاهل و نادانند و نمیدانند که جاهل
 و نادانند پس حجاب آنان که جهل و نادانی آنان است مستور
 و حقیقی در محروم پسرده دیگری از جهل است که عبارت از جهل
 بجهل باشد یعنی جهل مرکب دارند و بواسطه همین بود که
 نمی توانستند بحقایق عالی بقرآن و کمالات معنویه رسول الله ص
 می پیوستند و بران قرآن حضرت را مسحور و مجنون میخواندند

و این نهایت درجه نقص است و همانطور که کافران بواسطه
 جهل مرکب از فهم مقام عالی حضرت رسول عاجز بودند
 نمیتوانستند قلوب آنان در سرده های شریف پیچیده شده بود
 که نمیتوانستند معانی حقیقی آیات را ادراک نمایند و مدلول
 کلمات الهیه را بفهمند و کونیه های قرآن سنگین بود و نمیتوانستند
 آیات الهیه را از روی فکر و تحفل استماع کنند و از این جهت
 بود که بر حسب آیه قرآن در حینیکه رسول الله ص برای آنان
 آیات مبارکه را تلاوت میفرموده کونر نمیدانند و با هم نجوی
 میکردند و آهسته سخنانی میگفتند و در باره حقایق عالیه با مثال
 مردوده میسر داشتند و از آنجمله باین دو مثال است که بهم
 خطا کار و ادراک ناقص آنانرا مثل و مجسم میبازد یکی آنکه
 در باره عرفان رسول الله ص راه خطا پیموده و آن حضرت
 را مسحور و مجنون میخواندند و آنها آنکه آن حضرت در اعلی درجات
 کمال و در بلند ترین مراتب عزت و جلال بود دیگر آنکه معانی
 آیات قرآنی را نمیفهمیدند و در امر طبعی میدانستند و حیا
 را حیات عنصری جسمانی میپنداشتند و خیال میکردند که
 مقصود قرآن از موت و حیات و بعث اموات مرگ و حیات جسمانی
 و هود اجسام پسوسید باست در حالی که مقصود قرآن از موت
 همتا کفر و خلافتی بود که کفار بدان گرفتار بودند و مقصود

از حیات ایمان و عرفان حق و ظهور امرالله بودن نظر بایستن
 تصور نبود ضعف ادراک و اشتباه در مفاسد اصلیه قرآن
 چون ذکر موت و حیات و معاد را می شنیدند فریاد بر می آوردند
 اذ انکنا ضلانا و لاننا اتاننا لیموتن خلقا جدید؟ پراثر ایستن
 اعتراض که ناشی از جهل و نادانی و اشتباه در ادراک غلط کفار
 بود خداوند در جواب آنان مسئله حیات بعد از موت و معاد را مطلقا
 معنای حقیقی و مقصود اصیل قرآن بیان میفرماید و تا رسید
 میگردد یعنی میفرماید که مقصود از معاد و حیات بعد از
 موت امر ظاهری نیست بلکه عبادت از ایمان و عرفان حق و
 حضرت رسول الله است و این مسئله را در جواب آنان بالحسن
 بخصوصی بیان فرموده قوله تعالی قل کونوا حجاجا لوجهی
 اولی خلقا ما یکفرن صد و یکم ۰۰۰۰۰۰۰ یعنی ۰۰۰۰۰۰۰ شما
 ای کفار منکرین حسن و حیات بعد از موت در سرسختی و
 قسارت قلب و انشاری در انکار قیامت و حیات بعد از موت
 اگر چه مانند سنگ و آهن و یا هر چه از سنگ و آهن صلاست
 و خشونتش بیشتر است بوده باشید و اگر چه در انکار قیامت
 و حسن و انشاری و سرسختی کنید بیستین مبین بدانید
 گفتن بتوانید مانع تحلی و تفریح قیامت و حسن شوید و بالاخره
 خواه تا خواه بان خواهید رسید این جواب که خداوند

منکرین و کافران جدید در اصطلاح مردم متداولست و خداوند
 بلکن نوع سخن گفتن است مثلا مردی بد بگری که با او درسته
 مخالفت میکند تو هر چه میخواهی بگو و هر طوری میخواهی
 باش ولی عشق بخواهی فهمید که آنچه من میگویم صحیح است
 خواه قبول کنی و انبوی نکش حق با من است این جواب -
 خداوند هم بنگار منکرین قیامت و معاد بر همین منوالست و سا
 این سخن خداوند مستلوع و معاد و قیامت را تائید و تاکید
 فرموده است و اینها میگوید شما که در انکار منسرون معاد مانند
 سنگ و آهن سرسختی و پافشاری میکنید بدانید کفار در سرسختی
 و پافشاری در انکار از سنگ و آهن هم گذشته هر چه خیال میکنید
 از سنگ و آهن خشن تر و صلب تر است مانند سحرید بالاخره
 چاره ندانید که خواه و ناخواه ^{و حشر} معاد را قبول کنید و آخر کار حقایق
 قول من بر همه شما ثابت میشود اینست مقصود خداوند از این
 آیه که در جواب کافران و منکران قیامت و معاد فرموده است
 این جواب را تائید و تاکید و سرای فهم ناقص و ادراک کفار
 که موت و حیات را امری ظاهری میپنداشتند دانست زیرا
 سنگ و آهن را بهر چه مناسبتی با مراد مقصود کافران نیست
 چه که سنگ و آهن بزرگ حال باقی میماند و تغییر نمیکند تا
 پودی برای آن قائل شد و با تفسیر و پس از همه در حقیقت

انسان که در عمرش تغییر و تبدیلی است و گفتار میدهد بداند که بدن تغییر میکند و حرکت میشود و میبرد و میسوزد و خاکی میشود | تعجب میکردند و چنین امری را استهزاء و محال میدانستند مگر این است که این جواب خداوند برای تا* کسید و تا* نهد عود بر کشت بدن انسان پس از خاک شدن و نومید شدن بحالت اولیه نیست و مخلوق است بکنان بفرماید که همین اجسام که میبینید پس از سوزیدن و خاک شدن باز بر میگردد و مانند ایل زلزله میشود و شما اگر آهن و مسنگ و نایبیز دیگری محکمتر از آهن و مسنگم باشید باز خدا شما را مجددا بر میگردد انداخته اول حیات جسمانی را شما میدهد - البته مقصود حق این نیست یعنی خداوند در این بیان تأیید معاد جسمانی مینماید در قرآن مراد را نمیفرماید زیرا اگر چنین بود بجای آنکه بگفتار بفرماید آهن و مسنگ باشید حتما میفرمود قهار و خاکی باشید یعنی چیزهایی مثل مس که ثبوت بقا بشتر کفر باشد و حال آنکه ثبوت مسنگ و آهن بزرگ است و سوال امری بدیهی است و اگر بگردد و قهار مثل سوزد برای جواب دادن به شرکین بهتر و موافق تر بود و مقصود اینطور مینماید کفای شرکین و منکرین بحث و حشرونه اگر خالص بود و قهار نشده بهر روید و حیا* -
 مثنویا سوزد باز خداوند شما را از نو حیاتی مانند حیات اولیه

بر میگردد و همین اجسام قبلی را زنده میکند بدیهی است -
 شرکین که عود اجسام بالیه را استهزاء میسوزند از خود خیار و کفر و حاک بیشتر استهزاء و امتناع نسبت به نوع این مطلب بروز میدادند و تا رسید در مسئله معاد جسمانی پس تغییر خیار و کفر و حاک به مراتب بیشتر از آن گراهن و مسنگ بود زیرا ثبات بقای آهن و مسنگ به مراتب بیشتر از کفر و قهار است و خدای که آهن و مسنگ را بحالت اول بر گرداند و حیات تازه بخشد اگر کفر و قهار بودها* منظر را عودت دهد به مراتب در نظر صعب تر خواهد آمد پس واضح شد که مقصود خدا از جواب مزبور تأیید عود اجسام اولیه نیست بلکه تأکید مسئله حیات بعد از موت نیست بمعنای حقیقی است بعد میفرماید فیقولون مسن و میبندنا قل الذی فطرکم اول مرة چون شرکین خیال میکردند مقصود از حیات بعد از موت عود اجسام اولیه و تجدید اجسام بالیه قبلیه است لهذا از رسول الله ص میپرسیدند مسن و میبندنا یعنی چه کسی ما را بدنیایا بر میگرداند و این سوال ناشی از ادراک قلعط آنان در باره حیات بعد از موت بود خداوند به حضرت رسول ص میفرماید که در جواب گفتار حقیقت مطلب را بیان کن و بگو "الذی فطرکم اول مرة یعنی همان کسبند بسائنه فطرت یعنی بر سببه اعطای استعداد قبلی درین و خدا شناسی در از پیشه

گذاشته گرفته و ظاهر اینست که در آن دوره -
 ما* چونند این خلق بود مطلق تود و اتان را بر سران و ایمان فائز
 فرمود سارا نیزای شریفین و کفار بوسیله همین فطرت و استعداد
 قبول حق و دیانت در دروه ظهور حضرت بها* الله مطلق بمرور
 ایمان به حق و حقیقت خواهند فرمود نکته بود توجه در این
 آیه که فطرت است که اناره بظهور اصلیه و استعداد
 بپلی ندوس برای قبول حق و حقیقت است این همان فطرتی
 است که در قرآن مجید سور الموم آیه ۳۰ بدان اشاره فرموده
 تولد انالی * قائم وجهک للذین حنیفا نظر قاله التي فطرت
 الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم
 * یعنی تود و نمودن رایج انب خداوند معطوف دار و با کمال
 ثبوت و رسوخ بدین الهی شمسک شوزی را قبول دین حسی
 عبارت از فطرتی است که خداوند جمیع مردم را بر آن مفسور
 فرموده و این استعداد را در همه نهاد و برای خلق خداوند
 تبدیلی نمیتواند بود اینست دین حقیقی و واقعی در این آیه
 اشاره فرموده که قبول دین و شناختن برای خلق فطری و
 بیلی است مرحوم میرمید شریف جورجانی که از اعظم محققین
 محسوبست در تفسیرات خود فرموده الفطر قال جبله المتهیجة
 لقبول الدین انشهی * یعنی فطرت عبارت از استعداد ذاتی و
 بیلی

است که برای قبول دین و خدا پرستی در مردم بود همه گذاشته
 شده است و نیز مسلم در صحیح خود بر روایت ابو موسی مروی است
 کرده که حضرت رسول ص فرمودند ما من مولود الا یولد علی
 الفطرة ثم یقول اقرنوا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل
 لخلق الله ذلك الدين القيم * یعنی فرمودند هر طفل که
 بدنیایا میاید در وجود او خداوند استعداد قبول دین را مقدر
 فرموده است بعد حضرت فرمودند این آیه قرآنی را در این
 مقام بطور بدویند که فرمود فطرة الله التي . . . الخ کسه
 ترجمه اش ذکر شد * بنا بر این معنی آیه قبل که مورد بحث بود
 چنین میشود که خداوند بکفار و مشرکین منکر بحث و حشر که از
 معنی حقیقی آن غافل بودند و خدا را بر کرده و در ضمن جواب -
 سئوال آنان معنی حقیقی بحث و حشر را که ایمان و عرفان
 الهی است بیان میکند و میفرماید شما هم ای منکرین در دوره
 ظهور حضرت بها* الله بر اثر فطرت و استعداد بیلی که
 برای قبول حق و حقیقت در وجودتان هست براه راست رجوع
 خواهید کرد و سر از موت یعنی انکار و ضلالت بحیات جدیده
 یعنی ایمان و عرفان بخدا و مظهر امرش در ظهور حضرت بها* الله
 فائز خواهید شد چنانچه طوایف و فرقه های قبل از شما هم
 شریک در دوره خود بهیچمیرمخمود خود مؤمن شدند و بواسطه

فطرت با مراد پس در آن ایام ملازم کرده اند این استمعش الذی
 فطرت اول مرتبه * این طرز جواب را مسلوب حکیم میگویند
 ملاحظه کن مشرکین و کفار مسئله هست و حشر و حیات بعد از موت
 را بر خلاف واقع فهمیده بودند و آنرا امری ظاهری و جسمانی -
 جداستند و لهذا از طوطیان تعجب کردند و مستوال میگرددند چه
 کسی مراد و مرتبه زننده خواهد کرد ؟ خداوند برای آنکه حقیقت
 حال را با آنان بفهماند جواب کامل و تمام با سلوب حکیم بشرحی که
 ذکر شده با آنها داد و در میان فهمانید که مود از موت کفر اسی
 و خلالت و مفسود از حیات بعد ایمان و هدایت است و این
 معنی را با ذکر فطرت واضح و آشکار ساخت رویا سلوب حکیم در
 قرآن مجید در مواضع متعدده مراعات شده مثلا مشرکین از
 حضرت رسول در باره شلال کفاول هر شهر قمری ظاهر میشود
 حثوال کردند ولی جواب آنان بجای آنکه در بار صاهیت شلال
 باشد در باره فائده و نتیجه آن نازل شد در سوره بقره آیه ۱۸۶
 میفرماید * یحثلونک من الاله قل هی موافقت للناس یعنی
 ای رسول الله از تو در باره شلال ما گشتوال میکنند با آنان بگو
 که فائده شلال تعیین اوقات برای مردم است مشرکین از صاهیت
 شلال پرسیدند و جواب آنان در باره فائده آن نازل شد *
 مخالفین مشرکین از طرفی نمیتوانستند حقایق مقاصد مذکور چه

در آیات قرآنی را ادراک کردند و ملاحظه پیش خود برای آیات معا
 مجیبه قائل میشدند که جزا و تمام چیز دیگری نبود و از طرفی
 هم مفسودشان جدا له و اشکال تراش بود بدیهی است که
 با چنین روی که ظاهر حقیقت نبودند و بعد از و مناقشه
 میزدند و گفتند بیان حقایق مطالب نفید فائده نبود و نیست حتما
 را باید برای کسی گفت که مطالب حقایق باشد و جدا له و مناقشه
 نماید و مقصودش اشکال تراشیدن نباشد باری پس از آنجه ذکر
 شده ازند در نهاله آیه مزبور فرمود تسبیح من الیک رو^{سپه}
 یعنی چون این جواب را کفار از توای محمد میباشنوند از روی
 استهزا و تمسخر و سرانجامی خود را حرکت میدهد و آشکار خویش
 را به بتوسیده ظاهر و آشکار میسازند و میپرسند این احیای
 اموات چه وقت خواهد بود ؟ در جواب میفرماید * قل عسی ان
 یکن قریبا یوم یدعوکم لتستجیبون بجمعه * یعنی در جواب ایشان
 بگوید است که آن روز نزدیک باشد و آنروزی است که خداوند
 بواسطه مظهر امرو رسول خود شمارا دعوت میفرماید یعنی
 ظهوری عظیم خود حضرت بها * الله را میفرستد تا شمارا بصرا
 مستقیم هدایت فرماید شما هم در آن روز دعوت آن حضرت را
 قبول میکنید و زبان بجمعه و ستایش میکنائید که شمارا بچنین
 نعمت عظمی سرفراز کرده و بچنین موهبت کبری اختصاص داده^د

است از آنچه گفتیم و شنیدیم برای تائید و تاکید گفتارمان چهار
 دلیل پیش نهاده است چنانکه
 دلیل اول . خداوند متعال در جواب مشرکین در
 ضمن آیه چهارم نزل فرمود "گوئید حجاب او حدید است او خلفا
 ما یسکونون ضررکم" معنی این آیه گوارا از زهر که گند است و
 واضحست که این جواب باستوال مشرکین در ظاهر ظاهر
 بهیچوجه تعلیل نمیکند و مقصود آنان را تائید نعلیماید زیرا
 آنها میفکند اذنا کنا عظاما ^{رفاتا} اکتال لمعمونون خلفا جدیدا این
 سوال را از آن جهت میگردند که میبشد انشده مقصود از حیات
 و حیات امری ظاهری و جسمانی است و ابدان پسران پوسیده
 شدن و از هم با شدن دوباره زنده میشود و حیات جسمانی
 خود را مانند دوره سابق از سر میگیرد لهذا در نظر آنان
 وقوع این مطلب بسیار استبعاد دانست و نمیتوانستند وقوع
 و تحقق این مطلب را که جز بنده از خودشان چیزی دیگری نبوده
 و در بعضی معنی اصلی آیات قرآنیه نداشتند باور نمایند لهذا
 اندر آنی تعجب و انکار میسر میدند اذ اکتال عظاما ^{رفاتا} اتنا
 لمعمونون خلفا جدیدا؟ جوابی که مناسب این سوال است
 این است که برای اثبات و تاکید وقوع حیات جسمانی بعد از
 مرگ (چنانچه مشرکین از آیات قرآنیه میفهمیدند) خداوند

میفرمود آری شما ای مشرکین اگر کرد و قیام هم بشوید و همایه
 بخواید بگردید بیقین مبین بدانید که خداوند شمارا در مرتبه
 زنده میکند و از توحیبات جسمانی و امثالند دور سابق عطا مینماید
 تا در این عالم باز زندگی را از مشرکین جدا و اگر این جواب را
 پانان میفرمود استبعاد و غرابت آنان شدید تر میشد و مطلب
 پیشتر از پیش میگردد و تحکیم میگردید چه که سنده و آهن و امثال
 آنها از هم نسی باشند و از زمین نمیروند و این قیام و گوارا بکنی
 فانی زائل میشود البته اگر میفرمود شما اگر کرد و قیام پسران
 خدا شما را از نو زنده میفرماید همیشه به مراتب پیشتر از این
 که فرمود شما اگر آهن و سنده و یا چیزی دیگرانه در سختی و صلا
 از سنده و آهن مقدم است بشوید خدا شمارا با زانو نو زنده
 خواهد کرد زیرا هر دو حیات برای سنده و آهن که از هم نپاشیده
 و از زمین نرفته به مراتب آسانتر از هر دو حیات برای قیام و همایه
 منتر است که بکنی زائل و فانی نشده و این مثل برای تاکید
 حیات جسمانی در جواب گفتار به مراتب مناسبتر از مثل سنده
 و آهن بود " پس از این جواب که خداوند بگفتار در مقابل سوال
 آنان داده است برای ما واضح میشود که مقصود خداوند تائید
 "لا افرح حیات جسمانی پس از مرگ برای مردم نیست و از مشائی
 که سنده و آهن زده است کاملاً واضحست که میخواهد مشرکین

بفرماید مقصود از موت و حیات آنست که شعاعها بلند استند اید
 موت و حیات جسمانی و ظاهری نیست بلکه امری معنوی
 و حقیقی است یعنی مقصود از موت برگشت و هود صفات است نه
 هود و بازگشت اجسام و مقصود از صفات در این مقام هدایت و ایمان
 است لهذا در جواب سؤال آنان میفرماید " کونوا عجماء او
 حیدرا الخ یعنی اگر شعاعی مشرکین مانند سنگ و
 آهن حرکت و تشنگی با نهد و درانگار حیات و معیت یافتار
 کنید و دست از ضلالت نکشید بالاخره نورانی خواهید رسید
 که امثال شما از مشرکین و سنگین بواسطه دعوت الهی و تسلیم
 و ظهور مظهر اموالله (حضرت پیا الله) که من عند الله
 ظاهر میشود راه هدایت را پیدا کنید و از ضلالت و کمراهی نجات
 یابید .

دلیل دوم . خداوند در جواب مشرکین که گفتند
 من یهدنا ؟ در ضمن آیه مبارکه فرموده هوانذی فطرکم انی
 مرد . از این جواب که در مقابل این سؤال داده شده نیز
 بخوبی مستفاد میشود که مقصود از حشر و معیت و حیات بعد از موت
 امری ظاهری و جسمانی نیست بلکه مقصود حقایق معنویه و باطنیه
 است زیرا مشرکین که خیال میکردند مقصود از حیات بعد از موت
 هود اجسام در این عالم است میسر میدهند من یهدنا ؟ و من -

خداوند میخواهد با آنها بفرماید که مقصود از حیات و معیت
 امور ظاهری و جسمانی نیست لهذا بکلمه " هدوت " یا هدایت
 جواب میدهد و مقصود از هدوت هدایت معنوی است که استعداده
 نفوس برای تپیل درین حق و هدای الهی است خداوند در
 جواب مشرکین میفرماید همان کسی که در ذات و حقیقت نفوس
 تپیل از شما استعداده تپیل حق و حقیقت را گذاشته بود کسیه
 یا بواسطه در درجه ظهور انبیا تپیل بود و آن دوره هدای الهی
 را شنیدند و بر رسول زبان بومین شدند همان کسی باز رسولی پس
 از این خواهد فرستاد که مردم را بپنداشناس و درین حق دعوت
 خواهد کرد در امثال شما بواسطه استعداد نظری که در شما
 و ذاتان شمرشده آن ندارد در درجه ظهور آن رسول خواهند
 شنید و ایمان و قبول تاثیر خواهند شد و زبان بشکر شنای الهی
 خواهند گشود . از این جواب که گفته اند بیشترین داده است
 واضح میشود که مقصود از هود هود و رجعت اجسام بالیه نیست
 بلکه هود و رجعت حیات ایمانی منظور است .

دلیل سوم . خداوند در آیه شریفه مورد بحث فرموده
 " یدعوکم فستجبون بجمعه " مقصود از دعوت در این مقام
 دعوت با ایمان است چنانچه در سوره انفال آیه ۳۱ نیز از -
 مظهر اموالله که مردم را با ایمان دعوت میفرماید " به داعی الله "

تعبیر شده بود تعالی "یا تو صلا اجیبوا داعی الله واملوا
 به بفرانگم من ذنوبکم وجرکم من عذاب الیم" یعنی ای مردم
 داعی الله وظهر امر الهیه را که شمارا با ایمان دعوت میفرماید
 قبول کنید وپوری نمائید ویا آنحضرت مؤمن نشوید تا آنکه
 خداوند گناهان شمارا بیاورد و شمارا از عذاب الیم در بناء خود
 حلقه کند بنابراین مقصود از جمله بدیهی آن است که خداوند
 بوسیله ارسال مظهر امر خود شمارا با ایمان دعوت خواهد فرمود
 و مقصود از جمله تستجیبین هم آنستکه شما دعوت او را خواهید
 پذیرفت و موافقت ایمان قائل خواهید شد و مقصود از داعی الله
 در این آیه حضرت بهاء الله است که بتدریج جهان را مسخر
 فرماید و جهانیان مستقیب جمیع ادراقل شریعتش محسوس شوند.
 دلیل چهارم * و گفته بحدیث بعد از جمله
 تستجیبین دلیل است که مقصود از خود بر جمع امر ظاهری نیست
 بلکه ایمان حلقه اوست زیرا اگر مقصود آن بود که مردم را خداوند
 پس از مرتبه باز در همین دنیا از نو زند می کند و اجسام بوسیله
 و استخوانهای پالیه را مجددا عودت دهند تا در این جهان
 زندگی مادی و جسمانی خود را از نو بگیرند گفته بحدیث معلنی
 که است تا پس از استجاب داعی حاصل شود زیرا که کفار و کفران
 بعد از مرتبه طبیعی و لو از میدان اجلشان بعد از عذاب و عقاب الیم

کفرتار می شوند و جزای غیر و حسرت خود را در نیانت به دارند و
 بدیهی است که در ارسال عذاب و عقاب شدید جهانی برای حمد
 و ستایش الهی بانی نیمانند که مشربین در ارسال عذاب و کفرتار
 به جزای اعمال طریقه خود زبان بشنودش الهی بازگردد
 بدیهی است انسان در حال نعج و سرور زبان بشنودش -
 خداوند بگناید برای انکار در حالی که مثل بدیهای اعمال -
 بسته خود استند نعج و سروری وجود نیبواشد داشت که موجب
 حصول حمد و ستایش الهی بود و باری از آنیم که پالمان منتقل
 شن دادیم و استماع فرمودی ثابت شد که این آیه شریفه
 اذا احصانا ۰۰۰ الی آخرتم بهیچوجه منسوخ بود اجسام
 وزنده شدن عظام پالیه و اجسام خاک شده نیستند و رایحه
 معنی حقیقی روحانی و باطنی است که عبارت از حسی ایمان
 و ایمان برای مشربین و تانوران باشد و عزیزیمان در دوه ظهور
 داعی الله یعنی حضرت بهاء الله است و این معنی او را از قبل
 گفته شد * حال بیائیم ببینیم این آیه دیگر که در سوره یس آیه
 ۷۸-۷۹ نازل شده به معنی دارد خداوند میفرماید کفر
 لنا شاکسین: لکه قال من یحیی العظام و هی ریم قرحیهها
 الذی انشاءها اول مرة و سیکل علی علم مشربین و تانوران امر
 و بت آیات قرآنی که شامل جهات بعد از موت است مانند این

آیه * ثم انما نلقونهم اذا لنا الشرة وغيره
 راس شنیدند و میدیدند که فرمود سپس انسان را میبیراند و در غیر
 قرار میدهد سپس هر زمان که بخواهد او را زند میسازد میبندد اشکند
 کسب نمود از موت و حیات امر ظاهری و جسمانی است و همان مرد
 مدفن در گورستان را خداوند مجدداً زنده میسازد و جسم
 پوسیده او را جان میبخشد و او در این دنیا زندگی را از سر
 میگیرد چون چنین میبندد اشکند میبیرد بدن یعنی العظام و
 فی جسم یعنی چه کسی این استخوانهای پوسیده مرا زند میکند؟
 خدا در جواب آنان میفرماید قل الذی انشاها اول مرة یعنی
 بگو ای محمد همان خدائی که در نخستین مرتبه حیات بختید
 باز هم حیات میبخشد و زند میکند و این مطلب را خدا از باب
 تمثيل و تشبیه حیات و زندگی حقیقی و معنوی و حیات و زندگی
 مادی جسمانی ذکر فرموده است کفر مرگ حقیقی است همانطور
 که فرارسیدن اجل طبیعی مرگ جسمانی است همانطور که پس
 از فرارسیدن اجل طبیعی بدن از کار میافتد و میپوسد و استخوانها
 نیز پوسید میشود کفر که مرگ واقعی و باطنی است حقیقت -
 انسان را از کار میاندازد و او را بخلالت و کمراهی گرفتار کرده و -
 به عبارت دیگر میپوساند و خاک میکند و سرچشمه بر مراتب کفر و خلالت
 بجزایر پوسیدگی و خاک شدنش میافزاید خداوندی که همچون

در این بیان مبارک خداوند نشان بلاها و مصائب و گرفتاریها
 را که برای تکذیب کنندگان رسول الله در پیش بود در این
 تشبیه بر فرمود بیان فرموده است یعنی همان رنج و سختی را که
 شخص از عمر دن زخم میکشد کفار و کفار و کفار و کفار و کفار
 و بلاهایی که وارد خواهد شد خواهند کشید و این مصائب و آلام
 بود و بکفار و کفار بین حضرت رسول ص بدست است بوسع
 بیوست و کفار از هر جهت بدان گرفتار شدند و این درد بر رنج
 بود که مسلمین بکفار غالب شدند و کفار بین از مؤمنین بلاها و مصائب
 را دیدند و کشیدند که با خوردن زخم برای آنان برآید بود و
 حکم خداوند در سوره بقره آیه ۱۴۴ درباره عذاب کفار و کفار
 بدین نحو در آن ایام نازل گردید توبه تعالی " تا توبه هر چه بدیم
 الله باید یکم و خنجر هم و منسرحم طیبهم و شفیع و رقم مؤمنین یعنی
 ای مؤمنین هر رسول الله ص کفار و کفار و کفار و کفار و کفار
 زیرا خداوند تدارک فرموده که کفار و کفار بین را بدست شما مؤمنین
 به عذاب الیم مبتلی سازد و آنان را از هر جهت دچار خزی و سزا
 و بدبختی سازد و بیبین بدانید که خداوند شما مؤمنین را بر
 کافران نصرت میبخشد و غلبه عطا میکند تا بر اثر مغلوبیت و ذلت
 کفار و کفار بین توبه مؤمنین که از دست کفار خون شده است
 تشفی بیاید این هم معنی این آیه حال بینیم معنی جمله

از راه نسیان آن حقایق معنویه با امر محسوسه موجود در این
 عالم بان حقایق و معانی باطنیه بی بهمی مگر فرمایش علامه
 این رشد را که پیش از این برای تو خواندم فراموش کردی؟
 در بیان اینکه چه سبب غفلت و فراموشی در قرآن مجید نهم و چه
 آخرت و اولیای صورت امر محسوسه بیان فرموده است
 علامه این رشد فرموده نجد اصل الاسلام فی فهم
 التمثیل الذی جا* فی احوال المعاد الخ
 در این جا این رشد کلمه تمثیل را فرموده بمفهومش آن است
 که آنچه از اوصاف و احوال معاد بصورت اجسام محسوسه
 در این عالم ذکر شده از راه تمثیل استجابت معنی که انبیا^{علیهم السلام}
 که در این عالم موجود است در آن جهان دیگر بهمین نحو و
 بهمینه موجود نیست و فقط از راه تشبیه تمثیل حقایق آن عالم
 در لباس محسوسات در این عالم بیان شده است این رشد در
 همین مقام درباره علمانی که معتقد به معاد روحانی هستند
 میگوید که آنان وجود محسوسات موجود در این عالم را بهمین
 کیفیت و اوصاف در عالم دیگر منکرند و میگویند که مقصود از تمثیل
 حقایق معنویه آنماست بصورت محسوسه و ماده ایستحالی از آن
 جهت است که حقایق مزبور نزدیک بافهام مردم این جهان بیان
 شود تا بتوانند آن را تا انداز حد درک کنند و این معنی از آن جهت

است که حقایق معنویه را بجز در لباس تمثیل بصورت محسوسه
 نمیتوان بیان نمود و فهم معانی باطنیه نزدیک تردهای المثل اکثر
 اشخاص بشر است مراتب حقیق و شدت اندوه خود را نه آری -
 معنوی است برای دیگران همانند که باورش ندارد بخواه از اینکه
 آن معنی حقیقی را در قالب امور محسوسه ببرد و در لباس تمثیل
 بیان کند و بگوید "دل من تنگ است" و همین نمیتواند مراتب فرج
 و شدت سرور خود را از زبان مطالب بیان کند نه بگوید "دل من
 باز شد" بهمین است که وقتی شخصی چیزی بین سینه میگوید
 مشوره شرآن نیست که در ظاهر لشر یا رشد یا تنگ شده زیرا دل
 انسان در ظاهر تنگ میشود و نه باز میشود بلکه با این گفتار
 حقیقت را در قالب آری محسوس افراخ کرده است تا بتواند حقا
 دلش خود را بمانند به بپاید و شاید برای مخاطب خود بیان شود
 تشریح نماید "خداوند حضرت رسول ص را برای آیت مردم
 فرستاد که از اصلی تمدن و سارف بگشای بهره بودند در باب
 سنوت داشتند و بهترین شهرهای آنان هم طریقی از زمین جهت
 ندانست استمداد داد درک معانی را تا که بودند و از فهم حقا
 مقوله بی عیب و محرم نه از علم و سارف مقدار در جهان
 آن در زنجیری داشته و نه بحیات روح انسان پس از برگ عقیده مند
 بودند از عرفان امور محسوسه این جهان عاجز بودند تا چاره

رسید بهرمان نعمت و وسعت ملکوت و عالم پس از مرگ به مشرق
 با مرالین مائوس بود که این مردم سر با جبهل و نادانی را به حقایق
 عالم ملکوت و حیات پس از مرگ و آلاء معنویه جهان دینسر
 آگاه سازد و چون لهم امور محذوره غیر محسوسه جز از راه وصف
 و تخیل و ذکر محله و نموت آنها مرد توجه انسان قرار نمیگیرد و
 شخصی تا چیزی را از قلب حسد بدان علاقه بود نمیتکند و اهمیت
 نمیدهد و از طرفی هم وصف و تخیل حقایق محذوره جز از راه
 تشبیه یا نور محسوسه برای انسان ممکن نیست لهذا در قرآن مجید
 از این جهت تعبیر و جبهیم بعد از مرگ را خداوند متعال بصورت امور
 محسوسه و در لباس تشبیه به مطالب موجوده در این عالم بیسان
 فرموده تا فهم آن به عقل بشر نزدیک گردد و تصور حقایق معنویه
 در راه تلباس با محسوسه برای مردم سهل و آسان شود و پس از
 تصور نسبت به آن علاقه پیدا کنند و توجه نمایند و بدان امر اعتنائی
 کامل کنند و بشر احترام بنگرند و البته مقصود این نیست که همین
 انبیا محسوسه در این عالم با همین کیفیت و شئون مادیه در آن
 جهان هم معینه موجود است بعد بهی است که عذاب و ثواب و نعم
 و جحیم آن عالم حقایق معنویه و امور روحانیه است و سعادت و
 نقاوت نفوس و ارباب را در عالم بعد خداوند بدین گونه بیسان
 فرمود تا تصورش آسان باشد در جمیع ادیان الهیه این مطلب

ممن است که انسان پس از مرگ مائوس به سعادت یا گرفتار
 نقاوت خواهد شد و لکن ما در این عالم بکیفیت حقیقی سعادت
 و نقاوت آن جهان نمیتوانیم بهییم مانند جنین در شکم ما در
 نماز تصور و ادراک لضم و آلاء و امور مختلفه این جهان عاجز و ناقص
 است و هر چه برای جنین از امور این جهان سخن گویند و شرح
 و تفصیل دهند اهدا و اصلا نمیتواند ادراک و تصور آن نماید
 و بر همین قیاس هر چه گفتند که هاتی که هر خود را در تنه مهجوره گذرانید
 و هیچ وجه از ظلم شهر و عملیات شهر نشینان او را اطلاع
 نیست و از محترقات جدا بدید بکنی بی خبر است اگر شما برای ارد
 باره را دیو چراغ برقی و امثال آن مدالین بگویند و شرح و تفصیل
 بدید اهدا چیزی نمیتواند تصور کند و محسوس و کوشش
 شما در تفهیم او بهر میروند این دهاتی بی خبر از دنیا چگونه
 میتواند تصور کند که کسی در اطاق خصوصی در مقابل چیزی
 کوچکی بنشیند و در اطاق را ببندد و در مقابل آن چیز سخن بگوید
 و در تمام جهان مینویسند ها نفر سخن او را بشنوند در صورتی که اگر
 کسی در خارج همان اطاق باشد بدون استفاده از راهی -
 نمیتواند از سخنان او استفاده کند و چیزی ادراک نماید!
 این دهاتی از همه جای اطلاع چطور میتواند باور کند که بواسطه
 حرکت دادن یک تکه کوچکی هزاران هزاران غریب در صارت

و هزاران خانه روشن شود؟ همه این مطالب در نظر آن مرد
 دهاتی محال است و از امور منتحیه محسوب است با آنکه این
 امر همه مادی و جسمانی است و آن مرد دهاتی هم موجودی مادی
 و جسمانی است با اینهمه از ادراک آن عاجز است وقتی که در امور
 مادی و جسمانی گمان بر این متوالست چگونه ممکن است انسان در
 این دنیا بتواند حقایق عالم آخرت را که بیرون از عالم جسم و ماده
 و سرور روحانی است و انسان از کیفیت آن مطلع نیست
 ادراک کند و تصور نماید؟ چنانچه در قرآن مجید نسبت
 بحال انسان در عالم بعد میفرماید: **و لن نشئکم فی ما لا تعلمون**
 (سوره واقعه آیه ۶۰ - ۶۱) یعنی ما شمارا پس از فرارسیدن
 اجل محتوم و برگ طبیعی در نشاء که درباره آن چیزی نمیدانید
 و از کیفیت آن مطلع نیستید مبعوث خواهیم کرد قوله تعالی **نحن**
ندرنابینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم
و لن نشئکم فیما لا تعلمون و چون از اطلاع بر آنچه که در
 آن مبعوث میشوم عاجزیم و درباره آن نشئکم فی ما لا تعلمون
 فرموده نمیتوانیم مدار سعادت و شقاوت در آن شمارا -
 بیم **علاء زبیدی** در شرح **احیاء العلم** امام غزالی
 از قول امام غزالی در جزء دوم ص ۷۱ نقل فرموده است که امام
 فرمود **واقول لا یعرف احد حقیقه الموت و حقیقه الجنة و النار**

الا یحسد الموت و لا یحسد النور یعنی **هیچکس نمیتواند**
تاوان را بداند عالم است از حقیقت مرگ و حقیقت بهشت و دنیا
شود بنابراینکه بعین و پس از برگ حقیقت مرگ را درک کند و بهشت
 از روی در بهشت یا در دنیا به حقیقت بهشت و دنیا آگاه گردد
 انشالله

در قرآن مجید **عشاء** وند در بهشت تمام اشاره فرموده که آنچه
 در باره نعیم و جحیم بعد از برگ ذکر شده از راه تشبیل و بیابان
 مثل بوده است و این گونه آیات مؤید گفته های ما است از جمله
 در سوره مدحت ص آیه ۱۵ فرمود **مثل الجنة التي وعد المتقین**
فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لیس یغیر طعمه و انهار
من خمر لذه لشاربین و انهار من حسل سلسلی و لهم فیها من
کل الثمرات و منغرة من زهم کمن صرنا الدنئی النار و ستوانا -
حیما نقطع اسماعهم میفرماید ما برای تشریح و توصیف بهشتی
 که بینندگان پروردگار و داده ایم میخوانیم مثالی و تشبیلی
 ذکر نمائیم آن بهشت آخرت مثلثی مانند باغی است که در آن
 چندین نهر آب گوارا و شیرین که اوصاف ثلاثه در آن جاری و
 طعمش تغییر نمیکند جاری باشد و در آن نیز چند نهر شیر جاری
 باشد که مزه آن تغییر نکند و عطرش نشده باشد و نیز در آن باغ
 چند نهر شراب جاری باشد که هر کس از آن بنوشد لذت

بسیار بود و هم چنین چندین نهر شهد چکیده باشد و نیز در آن باغ از انواع میوه ها و از این گذشته امروز سرور نگار نیز شامل حال عباد پر هیزگار است. بعد میفرماید آیسا میتوان حال پر هیزگاران را که در این همه نعمت و موهبت پیر میگرد با حال نگار که در دوزخ گرفتارند قیاس کرد و بکسان نرسد؟ نگار در دوزخ از حیم جهنم میاشامد و آن حیم روده های آن را پاره پاره میکند ملاحظه بفرماید در این آیه - بصراحت ذکر شده است که نعم و جحیم آخرت که بصورت محسوسه ذکر شده از راه ذکر مثل است و همچنین در سوره رعد آیه ۲۵ میفرماید "مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الأنهار اكلها دائم وظلها تلك مقى الذين اتقوا و قى الكافرين النار در این آیه شریفه مواهب الهیه را که در آخرت نصیب بندگان پر هیزگار میشود بیاض تشبیه فرموده که نهرهای آب در آن جاری باشد و همیشه پسر از میوه یابند و بسوسه دارای سایه باشد و حالت روحی نگار را بکس مثل زده است که در میان آتش افتاده باشد از این آیات بخوبی واضح میشود که آنچه از آله و نعم آن عالم بصورت الاء و نعم محسوسه این عالم ذکر شده از راه ذکر مثل بوده است و نعم و جحیم عالم بعد از مرگ را با امور محسوسه این عالم تشبیه فرموده است

این مباحث فرموده است لیکن فی الجنة الا الا سما یعنی نعم و آله بهشت و آخرت فقط در اسم بالعم و آله موجود در این عالم نمیکنند و اما از حیث کیفیت و حقیقت غیر از هم میباشند از این جهت که در خود قرآن مجید آیات نازل شده که اوصاف بهشت و دوزخ در آن از هر جهت اوصاف روحانیه بیان شده است و از جهت در آن آیات تکاملا این معنی بدست میاید مثلا در سوره نبراهه ۵۴-۵۵ فرموده است ان المتقین فی جنات و نهر قی حمد صدق عند ربك مقتدر یعنی پر هیزگاران در بهشت ها و در کنار رودخانه ها بروی جایگاه های عالی قرار میگیرند و فرزند خداوند مقتدر توانا تکلم کنند در این عالم مقید معنی تقرب معلوی و تقرب حقیقی است و مقصود تقرب مکانی و تقرب جسمانی نیست یعنی خداوند از آنها کمال رضایت را دارد و آنها را بکرامت و موهبت خود اختتام میدهد و گفته تصویر تقرب مکانی برای خداوند مستحیل و مستطیع است و نیز در سوره سجد آیه ۱۷ فرموده "فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من نوره العیسن یعنی هیچکس نمیداند که خداوند برای او از امور پنهان است لاشنائی چشم اوست چه چیز مختلفی و مستور نگاه داشته است و در سوره توبه فرموده بر رضوان من الله اکبر یعنی مقربان درگاه الهی بر رضوان اکبر خداوندی ناشز میشوند این القم

جزیه در کتاب خود معنی به سادی الانواع ص ۱۶۷ جفریاید
 در معنی پنداری و سبوح مسلم از ابوهریره روایت شده که
 پیشور فرمودند که تسبیح است یا تسبیح یا تسبیح یا تسبیح
 تسبیح و لا خیر فی قلبه بشر یعنی داد او ندهد مگر بسوی
 پندگان نیکو کردار شود نعم و الا و سوا هم چه نیاید مگر رفتن با هم
 که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشتی نشنیده و قلب هیچ کس
 خدایت نکرده از این بیان چارک پشیم استفاده میشود که نعم و
 الا آن جهان عین همین نعم و الا این جهان بسیار شده که
 دیده و شنیده و محسوس میکنند و اینکه فرموده هیچ چشمی ندیده
 و هیچ گوشتی نشنیده و قلب هیچ کس خطون نکرده و لایست که
 الا و نعم آن جهان روحانی و عقلانی است تعبادی و جسمانی
 برآید این حدیث نبوی همان آیه * لا تسلم نفسنا الا علی لیس
 من قره الحین جزا بما کانوا یسلمون * است که برای توحید کردن
 اشغال این حدیث را این آیات و آنچه ذکر شد دلیل بر روحانسی
 بودن نسبه و الا نشانه آخرت است و نیز در قرآن مجید در ضمن
 آیهائی اشاره بر روحانی بودن عذاب و عتاب اخروی مذکور شد
 است از جمله آیه ۱۹۱-۱۹۲ سوره آل عمران است قوله تعالى
 و الذین یدعون الله تبارکاً و تعالیاً و هم یستغفرون لیس
 السوات و الارضینا ما خلقناهم الا بالصلح و انکفنا عذاب

النار و ما انک من تدخل النار فقد اخرجتہ * یعنی بلندگانی
 که خداوند را در جمیع احوال در حال تمام و در حال نشستن و در
 هنگام خوابیدن ستایش میکنند و ذکر و تثنای او سپردارند و
 چون با سمان و زمین میگویند و در خلقت آن تفکر میکنند میگویند
 خداوند! شهادت میدهیم که تو این عالم را بیپسوده و بی نتیجه
 و قیامت نیافریدی من خداوند! ما را از عذاب آتش محفوظ بدار -
 خداوند! هر کس را که در آتش بیندیشی بنام منی او را گرفتار خیزی
 و زیان خواهی فرمود مقصود آن است که حیثیت خیزی
 و زیان عبارت از عذاب نار است با این معنی که خداوند در این
 آیه خیزی و روحانی و زیان ابدی تقاریر در عالم بعد از حیات
 شدت و حدت و اثر بعد از آتش تشبیه فرموده است و چون
 تقاریر خیزی و زیان در آخرت میثلی شوند مثل این است که نور کرم
 در این جهان با آتش افکنده شوند و همان عذاب روحی را که شخص
 در آتش افکنده شد ما حساس میکنند تقاریر نشاء! آخرت از حاصل
 خیزی و حرمان از روضه انوار الهی احساس میکنند و نیز خداوند
 فرموده نار الله المولود مالتی تطلق علی الاخذة (سوره المزمز آیه
 ۸۷) خداوند در این آیه میخواهد شدت عذاب آخرت را
 برای مردم در این دنیا مجسم سازد و شرح دهد لهذا میفرماید
 آتش آخرت مقدری شدت دهد است که دل تقاریر را میسوزاند

و حال آنکه آتش در نقاط بدن را میسوزاند حال باید ملاحظه
 کرد آتش که دل و روان را بسوزاند تا چه اندازه از حیث سوزندگی
 و حرارت و اثر بر آتش این جهان که فقط جسم را میسوزاند -
 نسبدید تریسخت تر است و بعلاوه خداوند در هر دو روی مردم
 نور صبری را مطابق مدارک و افهام آنان از نعم و جحیم اخروی
 باخبر ساخته برای هر طایفه و قوم بطرز مخصوصی بیان
 مطلب فرموده است مثلا ملاحظه فرما حضرت مسیح ع د ر -
 فرمایشات خود اوصاف نعم و جحیم ملکوت را کاملا بطور روحانی
 ذکر فرموده و از ذکر صور محسوسه جسمانی خود داری کرده است
 طت این مطلب آن بود که مردم آن عصر که طرف خطاب -
 حضرت مسیح بودند صالحی در از قبل از ظهور مسیح ع
 در ظل شریعت تورات و کتب انبیا هدایت یافته بودند و لهذا
 افهام و مدارک آنان بدرجه رسیده بود که بیک اشاره میتوانند
 نعم و جحیم روحانی را تصور کنند و استعداد قبول حقایق روحانی
 برای آنان در ظل شریعت تورات و نصایح و مواظبت انبیا
 پس امیرائیل حاصل شده بود امروز هم که دوره ظهور -
 حضرت بهاء الله است بر همین منوال است یعنی جهان به
 مدارک توفیق صعود کرده و مدارک و افهام توفیقات حیرت بخش
 کرده و از هر جهت استعداد فهم و قبول حقایق عالی را دارا

نده از این جهت است که حضرت بهاء الله پس در از -
 اسرار کتب الهیه برداشتند در رمز آیات و ناسخ و
 آشکار ساختند رمز نیامت و سرمد را با نصح بیان ذکر فرمودند
 و حقیقت نعم و جحیم و عذاب نیران را بیان کردند و محاسن
 دیگر حقایق مطالب اسرار کتب الهیه را واضحا مشهودا در
 معرض مدارک و افهام بشر قرار دادند . حال پس در این به
 شرح آیاتی که در قرآن مجید درباره جحیم شدن جهانیا
 در مکرز محبین نازل شده و از قبل اشاره بدان نمودیم از بیسی
 بن آیه مبارکه که در مورد موافقه (آیه ۱۱) - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱ -
 تعالی * ۰۰۰۰۰۰۰ قل ان الاولین و الاخرین لجمیعین الی -
 موافق بود معلوم شد انکم ایها الضالون المتکذبین لا تکانون -
 نجره من زقم لعل لکن منها الباطن فشار بین علیه من الحیم
 نسا بین سرب الهم هذا نزلهم هم الدین ۰۰۰۰۰) یعنی
 بکرای محمد ص که جمیع کف نشکان و آنا نکهف من از این خواهند
 آمد در روز محبت و بیقات مغرور معلوم مجتنب خواهند شد سپس
 شعای مردم که مظاهر الهیه را تکذیب کردند همانا از درخت
 زقم خواهید خورد و شک های شما از زقم پسر خواهد شد
 پس از خوردن زقم بجای آب از حیم جبهه خواهید نوشید
 و مانند شتران تشنه که با آب پر شد حیم را پس از زقم خواهید

آشاید اینست چنانکه در یادای که برای پذیرائی آگراها
و تکذیب کنندگان ظاهر شده الهیه در پیغم فوهم شده و
چون کرده است
در بیان معنی آیتی که درباره اجتماع جهانیان در یکروز
ممن در قرآن نازل شده است.

حال خوبست جمالت وارده در آیات مزبوره مبارکه رایگان
بود بدت و ته تهب قرارید هم مقصود از جمله اولین و آخرین که
خداوند نافرموده افراد بشر نیست بلکه مقصود فرقه هسا و
جماعات هستند یعنی فرقه ها و اوائلی که در هر دوری از اهل
ایمان وهم بنین از گمراهان و تکذیب محسوب بوده اند
خداوند بفرماید که جمیع این فرقه ها و جماعات را جمع خواهم
ساخت برای شرح این مطلب عرض میکنم که در دوره رسول
بناموس مؤمنین باحضرت دارای هیات ایمانی و درجه وجود
مشعوص بودند و چون بعد از آن رسول و شایسته یافتن دور
شریعت رسول موعود او ظاهر شد آنزمین مؤمنین به رسول
قیل از ایمان برسول موعود بعدی خود داری گشت بدیهی
است که در ره تکذیب گمراهان و جزو فرقه های تکذیب
قیل از خود قرار میگیرند و همه حکم واحد میکنند و

در حقیقت فرقه واحد را تشکیل میدهند یعنی در جرگه تکذیب
و گمراهان قیل محسور میشوند و مقصود از جمله جمعا^{لین}م و الا^{لین}
که در قرآن مجید نازل شده همین مطلب و معنی است و این
گروه تکذیب و گمراهان را که با هم مجتمع و محسور شده و تکذیب
را تشکیل داده اند بیجا نامعین و هیفات تقرری است یعنی زمانی
میآید که دست از تکذیب میکشند و دوره سابقه آنان منتهی میشود
و بجای گمراهی هدایت مییابند و در حضور تکذیب تمدین و اقرار
بحقانیت شریعت الله مییابند و دوران اجتماع بر تکذیب آنان
خاتمه پیدا میکند و این معنی وقتی تحقق مییابد که رسول الهی
و سایر مقلد مرئیاتی و مظهر کبرای خلاق عالم برتر شده و بعد
اولاد آدم جمال قدم حضرت بها^{لله} ظاهر شود و دعوت
خلق قیام فرماید اینست معنی بیان مبارک ان الاولین و الاخرین
لمجموعه من الی میقات یوم معلوم که شرح بیان آن را استماع
فرمودی حال بیاتیم بجمعه مندرجه در آیه بعد که فرموده
ثم انکم ایها الضالون العکذبون در جمله قیل اشاره بحال
مستخرج و وبال صم تکذیب و گمراهان بود و در این آیه خداوند
گمراهان و تکذیب کنندگان حضرت محمد ص را مورد خطاب
قرار داده و میفرماید گمراهان و تکذیب کنندگان رسالت
حضرت محمد بن عبد الله ص شما از قوم خواهید خورد.....

تأثیر گمراهی که روح و حقیقتش پیوسته و خاک شده است
ایمان و هدایت عطا فرماید او را زنده و بسازد و حیات جدید
ببخشد و از پیوستگی و زوال معنوی نجات ببخشند و اخلاق
عالیه و صفات راقیه را در معرض کفر و جهل و ذمائم با عطا میکند
و این خداوند همانست که مردم از غم گذشته این مواهب را
عطا فرموده است (یعنی همانطور که خداوند برای هدایت گمراهان
در سال‌های منازعه فرموده خود را فرستاده و با اهل ضلال حیات
ایمان بخشیده است بعد از این هم مظهر امر خود را خواهد
فرستاد و اهل ضلال و گمراهان را حیات ایمانی خواهد بخشید
حال درباره آیات مبارکه که در قرآن مجید راجع بنعمیم
و جحیم و ثواب و عذاب نازل شده و توالی عبارات در ضمن بیانات
خود بدانها اشاره فرمودی قدری بحث و تدقیق نمائیم :

البته از این قبیل آیات که نسیم و جحیم را بصورت امور محسوسه
این جهان ذکر فرموده در قرآن مجید بسیار است ولی مقصود
این نیست که از حیث جنس و کمیت و کیفیت پالذاتند و نسیم
موجوده در این جهان یکی هستند بلکه خداوند متعال برای فهم
و ادراک آن حقایق معنویه روحانیه جهان آخرت را از راه تشبیه
تشبیه در لباس محسوسات این جهان ذکر فرموده است و این از
برای تقریب این حقایق روحانیه بفهم و ادراک آنهاست که بتوانیم
اندازه

هذه انزلهم يوم الدين چیست ؟ معنی این آیه در نظر ما
اینست که خداوند میفرماید ای محمد سر وای مؤمنین به محمد ص
همین بلاها و مصائب و ذلت و خزی و زبانی که در دوره تولد نصیب
کنار میکند بین تو ساختیم در يوم الدين یعنی در روز ظهور موعود
بزرگوار خداوند که عبارت از حضرت بهاء الله است همیشه
جیب این بلاها و مصائب و خزی و زبان نصیب کند بین و خالی
دوره آن حضرت خواهد شد و در عثمان و مکه بین حضرت -
بهاء الله در روز ظهور آن بزرگوار از عذاب و خزی که نصیبشان
میشود حالت کسی را خواهند داشت که شکم خود را از زمین بر سر
کند و روی آن غذا ای کنند بجای آب حیم بیاخند همانطور
که شتر تشنه آب را میاشامد ای برادر عزیز
در این آیات که دوره حضرت بهاء الله است ملاحظه فرمایید
چگونه این ویرست مهیب و آزار شد بد چنانچه خداوند در
قرآن فرموده بود مصداق صفات شر در باره مکه بین حضرت -
بهاء الله ظاهر و آشکار شد ماست و آن غذای که خداوند دهد
کرده بود چگونه بر سنگین و مکه بین حضرت بهاء الله در این آیات
بشکل جنگ های مهیب و اثرات مذمومند دیده آن نازل شده
است هیچ استوفوس را نمیتوانی در این جهان بیایی که نه پس
از این عذاب الیم برنگرفته باشند و این عذاب مهیب بر هر طایفه

و ايش برنگي و صورتى...
 ملكيون و انرا همان ام در اين عصر و زمان بتعاليم حضرت بهاء الله
 نائل ميشود و رتبه اى حضرتش را ميشنيدند و بايمان و برتران
 حضرت مقصود نائل ميشوند. هرگز باين مطالب و الام و جنگها
 و تحلى و امواس و فلان و بيهان كه نتايج مانده حروب است
 گرفتار ميشنند زيرا تعاليم بهاء الله منادى صلح و سلام و
 امنيت و سلامتى است جهانها را صلح عوسى و سلام عالم دعوت
 فرموده است اگر اهل عالم اين دعوت الهيه را مپذيرند
 پديهي است كه هيچوقت اين جنگ ها وجود آنها و
 بصيبت نادر عالم رائق نميشد زيرا پراثر ايمان بحضرت بهاء الله
 اهل عالم مجبور با برآي تعاليم آن حضرت بودند چه ايمان
 بدون اجواى تعاليم معنى ندارد و از جمله تعاليم مسلمة سر
 حضرت بهاء الله صلح عوسى و توك جنگ و جدال و نزاع است -
 اگر اهل عالم سر من بحضرت بهاء الله ميشدند پديهيست كه
 ديگر با هم جنگ و جدال نداشتند و سراسر دنيا در امن و امان و
 صلح و سلام بسر ميرود حال بپيوشم معنى آيه مباركه زينا انك جاح
 الناس ليم لاريب فيه كه در سوره آل عمران آيه ۹ نازل شده
 هست ؟ بيش از آن كه معنى آيه اين نكته را بايد دانند ترديد هم كه
 حرف لام در كليميم بمعنى حرف نى است و معنى ليم نيم است

چنانچه در آيه ۳۸ سوره يس نيز معنى لام در جمله والشمس
 نجرى مستقر لها بمعنى نى است و مستقر بمعنى نى مستقر
 ميانند و بنا بر اين معنى آيه مزبوره چنين ميشود كه اى پروردگار
 ما همانا جمع خورشى فرمود جميع مردم را ام از كافرو صوم من در
 ياروز كه شكى در بين در وقوع اين امر نيست و آن روز موهود همين
 دوره ظهور حضرت بهاء الله است .
 در بيان معنى قير و محلى متوال تكبير و تكبير .

علماء اسلام بمعنى پيشوايان شريعت محمد پسر كه قاتل
 بهماك جماعات هستند در بار عذاب قير و متوال تكبير و تكبير و
 پسر من از بيت در قهر با اختلاف سخن گفته و اظهار عقيدت -
 نموده اند بعضى از علماء جميع اين مطالب را با ظاهر ظاهر
 حمل کرده و گفته اند كه مقصود ظاهر مطلب است و تعلم اين
 مسائل امور ظاهرى و بحسب معنى ظاهرى الفاظ واقع خواهد
 شد از جمله اين علماء يكى فاضل ايجى است كه در موافق
 باين معنى اقرار کرده و هيچ عبارتش اين است " قوله احيا الموتى
 نى قير هم مسئله تكبير و تكبير لهم هذا اب النير لكافرو الفاسق
 كلها حق عندنا . انتهى
 يعنى ما معتقديم كه مردگان در قير زنده ميشوند و تكبير

و تکبر از آنان درباره جسد و مسأله سؤال میکنند و اشتیاق -
 کافر و منافق به عذاب تهریبتی میشوند و جمیع این مطالب حق
 راست است. انتهى *
 جسم دیگر از علما متکرف و متکبر و این طالب گردید و
 فرموده اند که اگر نوع این سائل را ظاهری بدانیم با مشکلات
 بسیار مواجه میشویم زیرا در این صورت لازم میاید که بدن شخص
 پس از مرگ دوباره دارای حیات گردد و زنده شود زیرا اگر زنده
 نشود نمیتواند مورد سؤال و جواب قرار گیرد و نمیتواند طرف
 خطاب و گفتار واقع گردد زیرا او در آنجا نمیتواند سخن
 بگوید و نمیتواند عذاب یا ثواب و فن و سرور یا غم را ندیده و ادراک
 کند با آنکه مسئله حیات بعد از مرگ پس از مرگ امری محال است
 هرگز ندیدند و نشدند که بدن مرده مجدداً حیات را از سر بگیرد و
 از طرف دیگر اگر بدن در مرتبه زنده شود باید در مرتبه هم بماند
 و بنابراین لازم آمد که برای هر کسی در مرتبه مرگ پیش بیاید
 با آنکه خداوند در قرآن مجید در سوره دخان آیه ۶۷ فرموده
 که شرف شخص بجز کمرتبه نمیبرد قوله تعالى * لا یذوقون فیها
 الموت الا الموتة الاولى * بجز این معنای که ذکر شد گروهی عقیده
 دارند که سؤال نکبر و عذاب تهر و غیره جمیعاً متوجه
 روح است نه جسد پس از مفارقت از پیکر

مورد سؤال نکبر و عذاب تهر واقع میشود و بپدن تهری -
 نیست خواه در تهره فن شده باشد یا نشده باشد زیرا مسأله
 بی بینیم که بعضی اشخاص را درندگان پاره میکنند و میخورند
 و بعضی هم در دریا غرق میشوند و نصیب ماهیان و بانوان
 دریا میگردند و بعضی در آتش افتاده شده و پیسوزند و بدنشان
 پختن پیسوزد و خاکستر میشود اگر عذاب تهر و سؤال نکبر و منکر
 درباره بدن باشد لازم آید که این گونه ابدان از این حکم
 مستثنی باشند زیرا ابدان منزه از اجزای در شکم حیوانات پیری
 و بحری است و خاکستر میشود و در تهر کدشته نمیشود که مورد
 سؤال نکبر و عذاب تهر باشند بعضی از علما در این خصوص
 سخنان دیگری هم گفته اند که چندان بود اصعب و امتناعیست
 این بود چندی از اختلاف آراء و نهایت علمای شریعت بحمدیسه
 نسبت به عذاب تهر و سؤال تهر و تهری که برای توحیح دادند و
 گفت بنظر تو کدام یک از این آراء عقاید صحیح و درست
 است زید گفت آنچه را که منکرین وقوع ظاهری این امر از
 ایرادات و مشکلات ذکر کرد و متوجه نمودند اند همه درست و
 صحیح است و به عبارت دیگر تمام ایرادات آنان وارد و محاسن و
 نیز مسئله سؤال و عذاب تهر هم درست است و نمیتوان منکر
 آن شد و این امر هم شکی نیست که متوجه اجسام مردم است

عبارت گفت اینها که با هم نفی است چگونه میتوان بین آنها را
 جمع کرد و چطور میشود همه آنها معتقد بود بطوری که تباہین
 و اشتقاقی در بین نباشد؟ زید گفت مسئله سؤال تکوین منکر
 و عذاب قهر در همین عالم واقع میشود یعنی قبل از آنکه انسان
 بمورد و از این دنیا برود تکوین منکر از سؤال میکنند و عذاب قهر
 هم مبتنی میشود و مقصود از ظلمه قهر که در احادیث وارد شده
 نموده اند که در قهر سؤال از انسان میشود و در قهر مورد عذاب
 قرار میگیرد و معنای ظاهری این کلمه نیست بلکه مقصود از قهر
 که مذکور شد معنای دیگری است که از راه تشبیه و تشویش بتفسیر
 ظاهری آزان بکلمه قهر تعبیر شده است و این معنی مجازی
 است نه حقیقی عبارت شرح این مطلب بگونه است زید گفت
 برای تشریح مطلب قسمتی از فرمایشات علامه راغب اصفهانی
 را که در کتاب مفردات القرآن در ذیل آیه اذ ابحت مافی القبر
 درباره قهر نموده است برای تو میخوانم میفرماید * اذا -
 ابحت مافی القبر اشاره الی حال البحت و قبل اشاره الی
 حین كشف السرائر فان احوال الانسان مادام فی الدنيا
 مستورة کانه مقبورة فتكون القبور علی طریق الاستعارة و قبل
 بمناه اذا زالت الجهالة بالموت تکان الکافر و الجاهل مادام
 فی الدنيا فهو مقبور فاذا مات فقد انشروا و خرج من قبره ای من

جهالته و ذلك جسا روی الانسان قائم فاذا مات انتبه والی
 هذا المعنى اشار بقوله و ما انت بسبح من فی القبر ای الذین
 هم فی حکم الاموات انتهى میفرماید مقصود از قهر در این آیه
 بیان است و بعضی گفته اند که مقصود از بخت مافی القبر کشف
 سرائر و ظهور اسرار پنهانی انسانی است زیرا انسان مادام که
 در این دنیا بسر میبرد در حالات مستوره پنهانست مانند آنکه
 در قهر نهفته است و پس از مرگ سرائر او و حالات مستوره اش
 آشکار میگردد و لهذا کلمه قهر در این آیه از راه استعارة
 استعمال شده است و بعضی میگویند اشاره بآنست که پس از
 مرگ جهل و نادانی از آنفردان و مردم نادان بر طرف میشود و
 چون بعیند بختایق او را گناه میگرد و پنهان است کفایت کافر و
 جاهل تا در این دنیا بسر میبرند در قهر کفر و کور جهل بدون است
 و پس از مرگ طبیعتی جهل و کفرش زایل میشود و حقیقت حال بر
 ملال خود بی میبورد و از قبر جهل و کور کفر بیرون میآید چنانچه
 در حدیثی وارد شده که انسان تا در این جهان است مانند
 شخصی است که بخواب رفته باشد و چون بمیرد از خواب بیدار
 میشود و خدا او را در قرآن مجید بهمین معنی اشاره کرده و
 فرموده ای محمد ص تو نمیتوانی کسانی را که در قبرها هستند

هدایت می زیرا اهل قیور نیستند در این آیه کفار را که از استماع قول حق و عرفان حقیقت محرومند هم در میان قیور تشبیه نموده بعد میفرماید کفار حکم اموات بر آنان جاری است. البته در ضمن این بیان که از جمله اصغیان نقل کس درم تدریج شده که هزاره استماره با مرسته اطلاق گردید و این سخن واضحست زیرا جسد در حقیقت برای انسان حکم قیور را دارد و انسان وقتی از این دنیا می رود که از جسد خود قطع علائق نماید بنا بر این میتوان آنرا استماره کلمه قیور را بمعنای جسد و جسم بنام برد و گفت که انسان تا در این دنیا است در قیور جسد خود مدنون است و نیز میتوان آنرا استماره کلمه قیور را بجای جهل و کفر بنام برد و گفت که قیور جاهل در این دنیا در قیور کفر و جهل و نادانی خود مدنون است و نیز میتوان کلمه قیور را بمعنی مترسختی یا خشن چیزی بنام برد و گفت فلان شخص دارای امور مشوره است یعنی مطالبی دارد که از انظار سستی و مستور است و کسی را بر آن اطلاعی نیست چون باین مطلب در تفسیر می پردیم حل مسئله قیور برای ما آسان میشود زیرا پیشتر — بدانیم که مقصود از قیور آنکه نکیر و شکر سؤال میکنند قیورهای ظاهری و کورستان معمولی نیست و بنا بر این جمیع اشکالات و ایراداتی که درباره سؤال قیور از ناحیه بعضی از دانشمندان

منوجه شده بود بر طرف میشود زیرا که معنی قیور کورستان یا جهلی نیست تا آن ایرادات وارد باشد زیرا استنباطی نیست که مانند دسته دیگر از علما برای حل و قرار از ایرادات منسوره بگوئیم که سائل منسوره همواره این برین است و متکرر جمیع آن پرسید بشوم بلکه میگوئیم که سؤال و جواب در تفسیر صحیح و درست است و رایج باشد است و لکن مقصود از قیور قیور ظاهری نیست و معنی باطنی دارد که از امتثال و استماره بلکه قیور میبوشد است و این سؤال قیور در عالم آخرت نیست بلکه در همین عالم است و بعد از برگشت بلکه قبل از برگشت حال پیشتر تا شرح آن را بگویم مقصود از سؤال نکیر و شکر آن است که پیروان حضرت بهاء الله در دوره دعوت سری آن حضرت از مردمی که در قیور غفلت و بیخبری از طلوع شمس حقیقت خوابیده اند از دین و ائین آنان میبرسند و نظامات هدایت آنان را بصراط مستقیم فراهم میکنند زیرا شروع این امر مخصوص بدوره دعوت سری حضرت بهاء الله است و بهیچوجه در دوره رسول الله ص و دوره حضرت باب اعظم سؤال نکیر و شکر از خفتگان در قیور تحقق نیافته است و میتوان گفت که این مطلب در حقیقت اخبار و اشارت بظهور مبارک حضرت بهاء الله است اما اینکه در دوره رسول الله ص سؤال نکیر و شکر در تفسیر تحقق

نیابت وازان جهت است که احادیث وارد در باره سؤال تیر
 به از دوره دعوت سری آن حضرت ازلسان مبارکش جاری گردید
 واین مسئله بضمیمه داستان عذاب تیر و غیرها در دوران دعوت
 عتی رسول الله بخلق اعلان شد وهرچند دوره دعوت سری
 حضرت رسول من مدت سه سال طول کشید ولی چون احادیث
 مزوره در باره این مطالب هنوز گفته نشده بود لهذا در آن دوره
 جریان نداشت در دوره حضرت باب هم دعوت سری تحقیق
 نیابت لفظ مطابق بتدرجات تاریخ نبیل حضرت باب اعظم
 در دوران اولیه خود دستور نموده اند که درجه تبلیخ امرالله و
 دعوت خلق یا برالله نام و نشان حضرت را نگیند و فقط بسردم
 زده بداند که باب اعظم الهی مقرر گردید و آن حضرت با
 حجج کامله و براهین قاطعه ظاهر شده و حرکت را بیپذیرد و
 بحضرتش مؤمن شود بجمیع انبیا و رسل الهی مؤمن شده و هر
 که او را انکار نماید مانند آن است که جمیع رسل و انبیا الهی را
 انکار نموده است و این مطلب درص ۷۶ کتاب مطالع الانوار بعد
 بتاریخ نبیل مسطور است تنها حضرت بهاء الله دارای دوره
 دعوت سری بودند که مدت یا زده سال طول کشید و حضرت باب
 اعظم در باره ظهور حضرت بهاء الله با اسم من بشهره الله و ده
 دعوت سری آن حضرت در کتاب بیان بشارت فرموده اند و این

بشارت حضرت باب از ظهور مبارک من بشهره الله و ده دعوت
 سری او یعنی از منجزات حضرت باب اعظم محسوب میشود و نیز
 حضرت محمد من در احادیث کرمه شریفه باله ان ماثلته از ظهور
 حضرت بهاء الله بشارت دادند و این هم از جمله منجزات حضرت
 حضرت محمد من محسوبست که آنگونه را از حد باید شوق ببینند و
 از لیل ظهورش بشارت فرموده و این منعی را از منجزات
 حضرت باب اعظم و رسول اکرم من ندانیم بگوئیم که اشعار و
 بشارت آنان را در باره این شهر باید بدهد چیزی مثل تم الکبر
 این منعی از طرف اندا حضرت رسول اکرم من و حضرت باب
 اعظم وحی نشده بود آن در سزگوارا زده باید استند که چنین
 و در مبارکی با اسم بهاء الله من بشهره الله ظاهر خواهد شد و
 از برای اورد و دعوت صحت سری خواهد بود بدتی آن دوره
 اول خواهد کشید ؟

عبارکت خواهد شد بکنم از احادیث وارد عریه برای تائید
 گفتار عقیده خود بیان فرمائی و لذا احادیث را با گفتارهای خود
 تطبیق نمائی ؟ زید گفت ایود اولی من خود در باب عذاب
 تیر و سؤال تیر حدیثی روایت کرده و اینک همین بیان او را
 تونقل بکنم * حدیث ثامن این این شبیه حدیث تاج بر من ساق
 سند آخر قال و حدیث ثامن این السری قال حدیث ما و یسه

وهذا القطع من الاعتراف من النبيال عن زاهدان عن الهراء ابن
 عازب قال * خرجت مع رسول الله (ص) في جنازة رجل من
 الانصار فاشبهنا الى القبر ولما بلغنا فجلس رسول الله صلى الله
 عليه وسلم وجلسنا كما علمي رؤسنا الظيروني يدعه عود ينكت في
 الارض فخرج راسه فقال * استعجذوا بالله من عذاب القبر مرتين
 اولئنا زاهد في حديث جبرئيل عنها وقال * انه ليسمع نفس
 حالهم اذا اولوا يدبرين * حين يقال له يا هذا من ربك وما يدريك
 ومن نبيك قال * نادى قال واتيته ملئان فيجلسانه فيقولان له
 من ربك فيقول ربي الله فيقولان له ما يدريك فيقول ربي الاملا
 فيقولان له ما هذا الرجل الذي بهت فيكم قال فيقول هو رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فيقولان وما يدريك فيقول قرأت كتاب
 الله فاشت به وصدقت زاهد في حديث جبرئيل لك قول الله عزو
 جبل يثيت الله الذين آمنوا الايه ثم اتفقا قال فينادي مناد
 من السماء ان قد صدق عبدي فافرشوه من الجنة واليسره من
 الجنة وانتحواله بابا الى الجنة قال فياتيها من روحها و
 طيبها قال ويفتح له نهباء بسره * قال وان الكافرون كرمته
 قال تمام روحه في جسده واتيها مكان فيجلسان فيقولان من
 ربك فيقول * انا هاهنا هاهنا لا ادري فيقولان له ما يدريك فيقول
 انا هاهنا لا ادري فيقولان ما هذا الرجل الذي بهت فيكم فيقول

اهاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب فانرشوه
 من النار واليسره من النار وانتحواله بابا الى النار قال فياتيها
 من حورها وموسياتها فيضيئ عليه نوره حتى تختلف نوره
 اسلامه زاد في حديث من وقال ثم يتوضئه امني ايكم منه مرتبة
 من حديث لوصوب بها جليل لما ارتوا بانقال فيضرب بها سرية
 يسمها ما بين العنبر والمضرب الا الثلجيين ليعبر نوابها قال ثم
 تمام فيه البرج * (روى الحديث ۱۷۵۳ في سنن ابن داود
 الطبري في حبر) * يعني بواسطه هذه الزوايا ان حديث كسه
 اما يشان وان ذكر كرهه ازها * حارب روايت فرموده كه حضرت
 رسول من جنازه يكي از انصار و اما شايست فرمودند و با نيزه رعد
 حضرت رسول من بوديم همچون بغير رسيديم پيش از اينكه ميت را
 در لحد پنهان كنند حضرت رسول من نشستند و اتيه در برامون
 حضرتش را مستقيم همه سالت و يسر و صد ابوديم و مانند جسم
 بيداني شده بوديم حضرت رسول من باره جوي در دست
 مبارك داشتند و آنرا بزبين چزدند و بقرصيتي نورفته بودند و از
 تمام سر و صوب بازيون انوار روي ناك پيدا ميشد انشاء حضرت
 سر مبارك را بلند کردند و فرمودند انخذ اب قهرند اوند پناه ببرند
 و اين جمله را در رساله سوتيه تکرار فرمودند و اين جمله در حديث
 من روايت شده است فرموده كه ميت در قبر خود صد اي نقش

بردم را که از خواب بیدار گردیدم و میگویم در آنجا که در راه از آن
 میروند ای فلان برو کار تو چیست؟ این تو چیست؟ پیشتر
 تو چیست؟ بنام میگوید که پیشتر فرمودند که در نوشته داخل قبر
 بهشت میباشند و از آنجا میروند و از آنجا میروند برو کار تو چیست بهت
 در خواب آنان میگویند برو کار من خداوند است بعد میروند
 این تو چیست؟ میگوید این من اسلام است میروند این
 شخص که در میان شما محبت شده و دعوت تمام کرده است و
 چه مانی دارد؟ میگوید آن بزرگوار رسول الله است میروند
 از کتابت میگوید که رسول الله من عند الله است میگوید کتاب
 این را خواندم و این شدم و رسالت آن حضرت را تصدیق
 کردم (در حدیث چندی در این مقام روایت شده که فرمود فرمود
 خداوند که در قرآن مجید فرمود همیشه اللعالمین آمنا ۰۰۰ الخ
 اشاره به همین مطلب است و در سایر مواضع حدیث چندی در این
 متفق اند؟) بعد فرمودند ای از آسمان میروند که بنده من
 راست گفت او ای بهشت میروند و لباسهای بهشتی بر او پوشانند
 و در آنجا بهشت بر وی اویزانند و چون در بهشت باز میشود بهت
 بوی بهشت میخاشد میروند بعد فرمود تا چشم کار میکند در برابر
 نظریت نظاره بهشت آشنا میشود میگوید بعد رسول الله در
 باره مرگ آنرا بیانی فرمود که روح کافر از بیدار نشد بر میگردد و

و ملک میبایند و او را میباشانند و میروند برو کار تو چیست تا سر
 میگوید شاه شاه شاه نهدانم میروند این تو چیست میگوید
 شاه شاه شاه نهدانم میروند این شخص که در بین شما
 دعوت کرده چه مانی دارد؟ میگوید شاه شاه نهدانم ندانی
 از آسمان میروند که این بنده دروغ گوئی است او را بدوخت
 میکشند و لباسهای آتشین بر او میپوشانند و در آنجا
 بر وی اویزانند و چون در جهنم بر وی کشتن شود حرارت آتش
 را هیچ رستم دروغ با او میروند و فرمود در این وقت قبرش نشان
 تشییع شود و شدتی او را بهم میخارند که ندانم هایش از صم
 گسیخته شده در دم میزند (این جمله در حدیث چندی در حدیث
 است) فرمود سپس فرمود که او را میباشانند و میروند
 آتش (گوز) در دست دارد که اگر آنرا بر کوهی فرود آورد غسان
 میشود پس آن غصا را بر فرقی است که فرمودند میفرود پاره که
 سداى آن مشرق و مغرب میروند و این جن و انس آن را میشنوند
 و استکان بر ایشان خوریت خاک میشود و فرموده پس از آن روح بدن
 او بر میگردد
 (این حدیث در کتاب سنن ابوداؤد که در حدیثین رسیده -
 است در ذیل شماره ۴۷۵۳ مسطور است) این جمله که شنیدید
 ترجمه حدیث شریف بود که بدین معنی آن را برای توفیق کردم

حال بشنو مضمون این حدیث را با آرا* و معتقدات غسود
 تطبیق نسیم از آغاز گفتگوی نوشته با بیت شروع میکنیم* قبل از
 این نویسنده علامه راغب اصفهانی را برای توشیح کردم که سرود
 انسان تا در این دنیا است و مرگ طبیعی از دنیا نرفته است
 در قبرش و گوشت خود خود مدفونست و کلمه قبر از راه استعاره
 برای بدن و جسم انسان استعمال شده است و چون انسان
 از دنیا برود و در آنجا خاک نشین شود از بدن خارج میشود یعنی از
 دنیا میرود و میرود بنا بر این دنیا و بدن برای انسان با هم
 ملازمند هر انسان تا در قهده بدن است باید در این دنیا باشد
 و چون ترک بدن کند و از گوشت خارج شود از این دنیا خارج
 شده و بیرون رفته است حال بشنو اینکه در ضمن حدیث شریف
 فرموده که در نوشته بیاید و بیت را بینشانند مقصود اینست که
 سپردن پاتنه بکلمه تیر بر میگردد یعنی در نوشته نزد قبر بیاید
 مقصود از نوشته روشن کردن حضرت بهاء الله هستند که نزد کفار و
 بیخبران از امر الله که در قبر پادان خود مدفونند یعنی در
 این دنیا هستند و هنوز سرده اند میروند و او را از ظهور حق و
 ظهور امر الله آگاه میکنند و ایمان دعوتش بینمایند و بر صحت
 ایمان خود بر آن حضرت اقامه آله و بر همین میکنند و حقیقت
 این معنی را ثابت بنمایند کلمه طک بمعنی رسول و فرستاده

است که از کلمه الزکة گرفته شده و الزکة بمعنی فرستاده است
 بنامی شاعر گفته.

الذکی الیه بالسلام فانه یخفف الامی بهما و حبیب.

مضمون اینکه هوا با پیام بیت بنزد معشوقم بفرست زیرا به خاطر
 عشق او آلام من تخفیف میباید* و در درونج در نظر من
 پناطرا و محبوبیت پیدا کند در این جا کلمه الذکی بمعنی ارسلتی
 است حال بمعنی این جمله توبه میکنم که فرموده و طک نزد او
 بیاید و در برخی احادیث یک طک مذکور شده و این از آن جهت
 است که رسولان حضرت بهاء الله گاهی یکی و گاهی دو پیام
 بتخلیج میبرد از بند و اما معنی جمله (بیت را بینشانند) این است
 که او را از غفلت و بی خبری نجات میدهند و نزد ظهور حق را که
 از آن غافل است با و ابلاغ بینمایند و او بیگردد کار تو چیست؟
 از آن شخص از ظالمین حقیقت باشد و میل بتحقیق داشته باشد
 در جواب مؤمنین حضرت بهاء الله میگوید برو کار من خدا
 بعد از او میبرند دین تو چیست؟ در جواب میگوید دین من
 اسلام است یعنی من تامل بند ابرستی و معتقد بودم انبیا
 الهیه هستم و بدیهی است که مقصود از اسلام دین آن زبان
 است یعنی شریعتی است که هنوز در آن زبان معنی است
 و نسخ و تبدیل نشده است و مقصود دین مخصوص شریعت

مشتبه حضرت رسول می‌نویسد چه که جمیع ادیان و برای مسیح
 الهیه در مورد روزمان اسلام بوده است و اسلام یعنی اقرار
 بوحث الهیه و اطاعت احکام و اعتقاد او ابراهیمی و خلوص می
 نیت در اتوال و افعال است و اساس جمیع ادیان همین است
 و لهذا همه ادیان در مورد روزمان اسلام نتواند میشوند و اسلام
 باین معنی دین ازلین و آخرین است و اساسی است که ^{بصحت} کفر
 در رسولی در عصری برزیر آن نهاده شده است و جمیع انبیا
 الهی در آن یا هم اتفاق دارند دین همه اسلام بوده و پیروان
 همه آنها از مسلمین بود اند بنابراین در قرآن مجید هم باین
 معنی تصریح شده است از جمله در سوره یونس آیه ۱۰۱ در باره
 حضرت موسی و پیروانش میفرماید قوله تعالی و قال موسی یا قوم
 ان کتم انتم باللّه فعلیه توکلوا ان کتم مسلمین یعنی حضرت
 موسی ع بنی خود فرمود اگر شما بخواهید او را ^{مؤمن} مستقیم با او اعتماد
 و توکل داشته باشید اگر چنانچه از خدا پرستان میباشد و در
 سوره مائده آیه ۱۱۱ فرموده قوله تعالی و اوحیت الی الحواری^{ین}
 ان انشوا بی و رسولی قالوا انما و اشهد باننا مسلمون یعنی من
 و من فرستادم بحواریین که پیروان حضرت مسیح بودند و گفتند
 که من و پیغمبرین ایمان بیاورد حواریین گفتند که خدا یا ما پیشو
 رسول ^{تسلی} ^{من} هستیم و تو شهادت بده که ما از خدا پرستان

و اطاعت کنندگان او امرتوبهاشم از این آیات که در قرآن مجید
 درباره پیروان و نصاری نازل شده و بنویس بر بیاید که همه انسان
 مسلمین بوده اند با آنکه زمان هر یک از آنان پیشرفت حضرت
 رسول می مقدم بوده است تا فرط در پیروان ادیان الهیه هم
 بر اینین قیاس همه مسلمین بوده اند و هر دینی در دوره خود و
 زمان تعیین خود دین اسلام بوده و پیروان هر یک هم در دوره
 خود مسلمین بوده اند و باین دین اسلام دین اطمینان و
 آخرین بوده است یعنی از وی خلوص نیت بر اطمینان کامل
 باید آورد مستند و با حکام بنا و احکام در هر عصر و زمان مایل بود و
 نیت بیهوشست که خلوص نیت و نیت ب خداوند و متابعت احکام
 الهیه جز از راه ایمان بر رسول و متابعت فرمایش ناپسند ^{تدی} خدا و
 تحقق پیدا نمیکنند بنابراین در قرآن مجید باین مطلب در سوره
 نسا آیه ۸ تصریح شده قوله تعالی و من ینع الی الرسول فقد
 اناع الله یعنی هر که پیغمبر خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت
 کرده است بنا بر این هر پیغمبری که در هر عصر و زمانی بعثت
 شد بر دینی که او را اطاعت کردند و او بر سر را از دل و آن پذیر
 و سر تسلیم در مقابل او فرود آوردند آنان از مسلمین محسوب اند
 و در حقیقت بدین اسلام که دین ازلین و آخرین بوده و خواهد
 بود معتقدند زیرا اسلام پسندانی نگشته شد و در قرآن هم بیان

تصریح شده اساس صحیح ادیان الهیه در هر عصر و زمان بود و خواهد بود.

حال چه بود ازیم باین جمله دیگر از حدیث که فرموده در وطن بهیت میکنند این شخص که درین زمان بدعت قیام کرده چه مقامی دارد؟

این که در حدیث مزبور فرموده که در وطن از بیت این سؤال را بنمایند از آن جهت است که بدانند آیا او مؤمن بر رسول و نسبت است یا نه؟ زیرا اگر مؤمن بر رسول زمان خود باشد در گفتار خودش که بگوید دین من اسلام است صادق خواهد بود و دین جهت در جواب فرشتگان بگوید که این شخص که قیام بدعت کرده رسول الهی است و مقصودش حضرت بهاء الله است پس از این جواب فرشتگان از او بپرسند بهمه دلیل حضرت بهاء الله را در ادعای خود صادق بدانند و در جواب بگوید کتاب الهی را خواندم و آیات الهیه را تصدیق نمودم و آنحضرت مؤمن شدم و در این جواب اشاره دقیقه موجود است و آن این است که هر کتابی که در هر دوری برای امتی توسط پیغمبری فرستاده میشود شاهد بر صحت ادعا و صدق گفتار متعلقه است و مقدسه ایست که بعد از نزول آن کتاب ظاهر میشوند فی المثل کتب که از آسمان قبل از حضرت رسول ص پانچویں الهی

نازل شده بمنزله پیغمبر و شاهدی بر صحت ادعای حضرت رسول ص بوده و لهذا وقتی که مشرکین از حضرت رسول ص برای اثبات ادعایش آیت و معجزه میطلبیدند در جواب آنان میفرمود مگر نمی بینید که صحف اولی و کتب آسمانی قبل چهها بمنزله پیغمبر و شاهد صدق گفتارین است و این مسئله در قرآن مجید سوره طه آیه ۱۳۳ نازل شده قوله تعالی و قالوا لولا یا تینا بایق من ربه ازلما تاتینهم بینة عالی الصحف الاولی بر همین تیس که در فرشته بیند و شاهد صدق ادعای حضرت بهاء الله هم در جمیع کتب آسمانی که قبل از ظهور حضرتش براتنیهای قبل نازل شده موجود است و از همه کتب واضحتر این مطلب مهم در قرآن مجید نازل شده است زیرا اکثر آیات ترانیه در باره اثبات و تاکید در صدق ادعای حضرت بهاء الله است بنا بر این هر کس که بهر کتابی از کتب مبارکه مستفاد است چون آنرا با دقت بشنود و مقصودش تعری حقیقت و تحقیق و مجاهد در راه حق باشد ناچار صراط مستقیم را خواهد یافت و به مطلوب خود خواهد رسید و مقصود خوشتر نائل خواهد شد و حق تعالی در قرآن مجید باین معنی اشاره فرموده قوله تعالی ان الذین جاهاوا لیتالفتهم بینهم سهلنا وان الله لمح الحسنین این آیه مبارکه در سوره نکهوت

آیه ۶۹ نازل شده و مشهور آن است که بفرمایید عرض با
 نیت خالص و خنده تمام در راه ما بجایند مکنند و تحری حقیقت
 بردارد ما البته او را براه حق و حقیقت خود دلالت بینمائیم
 و خداوند سواره با نیکوکاران است از این جهت وقتی کسی
 مؤمنین حضرت بهاء الله از ایشان میپرسند که از روی چه
 دلیل حضرت بهاء الله معتقد شده اید در جواب میگویند
 شما ما کتاب الهی را خواندیم و از روی کتاب الهی که پیوسته
 تائیه است صدق ادعای حضرت بهاء الله معتقد شدیم و
 سخن است که بگوئیم مقصود از کتبی که میگویند آن را خوانندم و
 حضرت بهاء الله مؤمن شدم یکی از کتب نازله پر حضرت
 بهاء الله باشد زیرا کتبی که پر حضرت بهاء الله من عند الله
 نازل شده دلیل کافی بر صدق ادعای آن حضرت است و
 شاهدی متین بر صحت گفتار آن بزرگوار محسوبست و آن شخص
 کتاب حضرت بهاء الله را خوانده و تصدیق کرده و لهذا در
 جواب ترشنگان میگوید "کتاب الهی را خواندم
 به همین نکته مسلم است که از جمله ادله واضح بر صدق -
 گفتار و صحت ادعای سریشهری کتابی است که از طرف
 خدا ابراز نازل میشود و در قرآن مجید در مواضع متعدده با این
 مطالب مهم تشریح شده است از جمله در سوره عنکبوت آیه (۱)

خطاب حضرت محمد (ص) میفرمایند اولم یکتهم انا انزلنا
 علیک الكتاب یثقل علیهم یعنی ای محمد ص
 آیا برای کفار و مشرکین در صحت انعام و صدق گفتار تو همین
 مطالب کافی نیست که سایر تو کتابی نازل کرده ایم که آنرا
 برای کفار میخوانند؟ و اما اینکه در ضمن حدیث مزبور روایت
 جریب بآیه مبارکه یتبت الله الذین آمنوا الخ
 ذکر شده بود اشاره بآیه مبارکه فرآیه است که در آیه ۲۸ سوره
 ابراهیم وارد شده و تمام آن آیه این است قوله تعالی -
 یتبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا
 و فی الآخرة و یتبت الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء
 یعنی خداوند مؤمنین را بآیه مبارکه و براهین متقنه در دنیا
 و نفس ظهور رسول الله و آخرت (یعنی ظهور حضرت بهاء الله)
 بر او بر الله و شریعت الله ثابت و پایدار و مستقیم بسازد
 و مستکاران را گمراه میفرماید و خداوند هر کار که بخواهد
 میکند (مقصود از قول ثابت در این آیه مبارکه براهین توبه و
 دلایل و حجج باهره ایست که در اعنای قلوب مؤمنین اثر -
 میکند و آنان را در حیات دنیا بر شریعت الله و ایمان ب حضرت
 رسول ص و نیز در آخرت آنان را با ایمان ب حضرت بهاء الله و
 اطاعت شریعت الله ثابت و مستقیم میفرماید و بنان ثبات و

استقامتی بودین عطا فرماید که هیچ صاحب استبدادی
 نمیتواند بهی عنوان آنان را از صراط مستقیم شریعت الله
 منحرف سازد و هیچ ظالم جباری بوسیله تمل و قارت و رسیج
 وادیت مؤمنین قادر نخواهد بود که آنان را با نکار ایمان و عرفان
 و ادراکند نه تمل و تعذیب مؤمنین بشریحه الله را از راه راست
 منحرف بکنند و نه سرکونی و القای شبهه و شکوک میتواند در
 ایمان محکم آنان اثر کند ملاحظه فرماید در دوره حضرت رسول
 ص که از آن در آیه شریفه به جمله فی الحیاة الدنیاء تمییز
 شده است مشرکین قریش و کفار عرب و غیرهم نسبت به مسلمین
 و پیروان آن بزرگوار تا چه اندازه اذیت و آزار و ادا شدند از
 هیچ عذاب و رنج رشتنی کوتاهی نکردند کشند و آزار رسانیدند
 تا آنکه در نتیجه آن همه اذیت و جفا پیروان پیغمبر خدا -
 مجبور شدند که در صورت بحیثه مهاجرت نمایند و پس از مدتی
 هم بیهوشتر مگر مهاجرت پیدا پنه شدند و همیشه طور نسبت بحضرت
 بهاء الله که در آیه مبارکه به جمله فی الاخرة از ظهور مبارکتی
 تمییز شده است و نیز نسبت به پیروانش مردم ایران تا چه حد آن
 و آزار و ادا کشند بعضی را مذب داشتند و برخی را بقتل رسانیدند
 و در هنگام کشتار مؤمنین شد بدترین عقوبات را در قتل آنان بکار
 می بستند فرزندانش را در روی سینه پدرانش سر پیچیدند و خفیف

رج و هذا این که نسبت به پیروان حضرت بهاء الله بکار پیوستند
 آن بود که آنان را از وطن و تن و فرزندان جدا کرده سرکون بلاد -
 چسبوندند و شهیدان که بدست ایرانیان بدرجه شهادت رسیدند
 پیش از بیست هزار نفر است با اینهمه پیروان آن بزرگوار تا زیاده
 خود صرف نکرده اند و نه در عقیده و صورتان بظهور امر رسیده -
 کو بکثر المل و رفته وارد شد یعنی و نه را که خداوند منان در
 آیه شریفه یشیت الله الذین آمنوا بالقیل الثابت فی الحیات
 الدنیاء فی الاخرة داده بود با نجاز بیست نه در دوره ظهور
 رسول الله - بالقیل الدنیا - مؤمنین بآن حضرت دست از
 محبت و ایمان خود پانحضرت کشیدند و نه در دوره ظهور حضرت
 بهاء الله - فی الاخرة - پیروان آن مظهر عظیم الهی از استقامت
 و ثبات صرف نکرده اند بلکه ثابت و مستقیم در امر الله یاقی ماندند
 و با ملامت و انزاد خود نسبت بشریعت الله و مظهر امر الله داده
 دادند و هیچ نفس نتوانست آنان را از راه زور و ستم و نه از راه -
 ایجاد شبهه و شک از شریعت الهیه منحرف سازد بحدی بفرماید
 و نقل الله العالمین یعنی خداوند مستکاران را گمراهی فرماید
 مقصود از مستکاران در این مقام نفوس هستند که بواسطه تعصب
 کورانه تقلید جاهلانه بنفس خود ظلم کردند و بدوشتن ستم روا
 داشتند در عهد و تحوی حقیقت پرتیادند و حضرت بهاء الله

مومن نشدند و در نتیجه این ستمکاران بلفس خود در گمراهی و
 ضلالت باقی ماندند و یاد الهی را فراموش کردند و پیراهین متقنه
 حضرت پیراهین الله گوش ندادند تا بتوانند حق را باین وسیله از
 باطل تمیز دهند بلکه بتقلید رؤسا و بزرگان دین خود از استماع
 حق و حقیقت استماع ورزیدند و طریق استخباره را پیش گرفتند و
 بعضی هم از ترس زوال ریاست و مقام خویش چشم از مشاهده آیات
 بیانات پوشیدند و سخنان و سخالفت با امرالله و مظهر امرالله
 گوشیدند و در باره خود ستم روا داشتند بننانچه در قرآن فرموده
 و ما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون یعنی ما با آنها ظلم و ستم
 روانداستیم بلکه آنان خودشان در باره خود ستم کردند و
 ظلم نمودند که خود را بواسطه تقلید بزرگان رؤسا یا ترس از زوال
 منصب و ریاست از ایمان و فرمان الهی محروم ساختند و اما بانی
 حدیث که فرموده آوازی از آسمان می رسد که بند من راست گفت
 او را بپهشت ببرد و لباس بهشتی با او پوشانید و دری از بهشت
 بروی او گشاید پس از آن بوی خوش بهشت به شما می آید و بوی
 چشمش کار میکند مناظر بهشتی را مشاهده شما کنید همه اینها
 کتابه از فضل و موهبت الهیه است که در نتیجه ایمان و ایقان شما
 حال بندگان در زمین خواهد شد و اشاره پنجم و الا معنویه است
 که در همین پاراگراف از آن مرزوق و بهره مند خواهند گردید حال

پشتوانانکه دیگری برای تو تکمیل و این است که جمله آل و ان
 الکا فرتد کرمونه نال و تمام روجه فی جسد و در رساله حدیث
 و جمله تمامه نیه الروح که در آن حدیث وارد شده و بشر می رسد که
 جزو حدیث است از جملة اشرفه است که را همان حدیث از رسول
 انزود و اند و جزو حدیث نیست زیرا اگر حضرت رسول مسئله اعاد
 روح را بچسبید بیان فرموده باشد میبایست در ضمن شرح حال
 مومنین هم که در اول حدیث بیان شده اعاده روح مومنین بیدان
 را هم بیان فرماید یا آنکه در باره مومنین در حدیث وقتی که
 میفرماید و نوشته می آیند و از برای نشانند ۰۰۰ الخ ذکر می شود
 روح بیدان نیست با آنکه مومنین و انور چون بمرگ طبیعی از دنیا
 بروند در هنگام مخاطبه با نوشته خود و محتاج به روح بیدان
 هستند تا بتوانند طرف خطاب و گفتگو واقع شوند همانطور که کاتب
 محتاج به اعاده روح بیدان است تا بتواند با نوشته ها گفتگو کند
 که ازین بیرون کاری ساخته نیست همینطور مومنین هم پس از
 مرگ برای گفتگو و فرشتگان محتاج به روح بیدان یا بدان خود
 هستند زیرا بدن بی روح قادر بر مکالمه نیست و آن همیست که در
 حدیث مزبور حضرت رسول ص در حین شرح حال مومنین و گفتگویش
 با تکبیر و منکر اید اب بود روح بیدان اشاره فرموده است و نفس
 فرموده اند که فرشتگان می آیند او را می نشانند ۰۰۰۰۰ الخ

ولی در باره کافران چه بینیم در حدیث مزبور تصریح شده که چون کافران میگردند و در قیامت خون میشوند ارواح آنان باید ایشان عود میکنند و بعد میفرمایند فرشتگان آنان را می نشانند . . . الخ مقصود این است که اگر مسئله عود ارواح بایمان در قیامت از قول حضرت رسول می بود میبایست که این مسئله در باره مؤمن و کافر شریک ذکر شود یا باشد این که میبینیم در باره کافران تنها ذکر شد واضح میشود که گفته حضرت رسول می نیست بلکه را بیان حدیث برای تشریح مطلب از نزد خود این بسط مراد توسط او آخر حدیث افزوده اند و این اضافه ناشی از طرف زقیهم آنان بود ما است یعنی از میان حدیث این طور فهمیده اند که بایست روح بپسند برگردد لهذا برای تشریح مطلب این جمله را افزوده اند

و در این خصوص فرمایند من حرم که در کتاب الفضل فی الطل والنحل فرموده است مؤید گفتار ما است علاوه این جزء در کتاب مزبور در فصلی که شامل گفتار در باره شغلعت و میزان و خوش است بفرماید در هیچ یک از اخبار صحیحه که در باره سؤال تهر از حضرت رسول (ص) پیدا نموده است ذکر عود برگشت ارواح بایمان نشده است و از این معنی از احادیث صحیحه نبودیم بویامد

بین ما بان معتقد بودیم و چون صحت سند در این بیان از رسول الله می مشهورتر نمیداد ما است لهذا هیچکس حقیقت ندارد که چنین مطلبی را بر رسول الله نسبت دهد و بان معتقد باشد تنها در یک مقام ما مشاهده میکنیم که این جمله عود ارواح بایمان در سؤال تهر در این حدیث موجود است و فقط مطالب این صریح (مقصود را وی همین حدیث مورد بحث است) اثر در محسن حدیث روایت کرد موثقت نمود ما است با آنکه را بیان دیگر این حدیث وهم چنین ما بر اخبار صحیحه من از رسول الله می این مطلب را ذکر کرده اند و طبیعتا روایات معنیها را اعتباری نیست و مورد اعتماد نتواند شد زیرا صحابا به رسول الله می عواما میباید گفتار ما هستند و هیچکدام فاضل محمود ارواح پس از برگشته اند و همه آنچه را که ما معتقدیم معتقد بود ما است و احادیث صحیحه را که ما مستند خود ساختیم آنان نیز بصحت آن شهادت داد ما است پس از این گفتار حدیثی را بیان کرد اسناد از صاهیه بنت شیبه نقل کرده است و فرموده است "دخل این صومرا المسجد فابصر ایمن الزبور مطروحا قبل ان یصلب فقبل له هذه اسما بنت ایمن بکر الصدیق فقال ایها معزها وقال ان هذه البنت لیست بـ بنتی وان الزور عند الله فقالت اسما وایمطعنی وقد اهدی را می یحیی بن زکریا الی بنتی من بنتایا پیش اسرائیل"

یعنی پسر من مسجد وارد شد و بد بد بدن پسر من پیش از
 طلب پرویز من گفتند که ما است جمعی پسر هر گفتند ایستاد
 اسما دختر این پسر صدیق در این جا است پسر هر نزد اسما
 رفت و او در آن صحبت سر ملاقی داد و عنایت گفت و فرمود ابد
 را از صحبت و بیعتی نیست و آخره قائلی من بود همانا قیمت و اهمیت
 منصور ارواح است که بحضور الهی مشرف میگردد اسما
 دختر این پسر هر هر گت مرا از مشاهده این منظره پاکسی
 نسبت برادر این هم که بدن پسر زهرا پروی خان مشاهده
 بینم بیاد صحبتی آورده بر حوی بن زکریا میاتم همانطور
 که در آن ایام مرد زشت کار و فاسق از زشتکاران رفاسقان ^{تبل} بنی اسرا
 امر کرد بعضی بن زکریا را کشند و سراها نزد وی بردند امروز مردم
 زشتکار پسر زهرا ^{تبل} رمانند و پسر این صحبت و ماتم زده و سوگوار
 ساختند ۰۰۰۰ الخ این جنم در بالا حدیث را گرفته و بحث
 مفصل در این خصوص بیان کرده ام در این جا بهمین قدر اکتفا
 میکنم بارها آنچه گفتم ثابت و مدلل شد که مستلزم بود ارواح در
 سؤال لبر باشد آن که در حدیث من پرویز کور شده و جزو حدیث
 و جزو کتاب حضرت رسول من نیست و از احادیث را و این حدیث است
 و این مطلب را از این جهت گفتم که مشاهده در جمله من بود در حدیث
 مورد بحث تو را پیش تو سپه نهند از بدانی که پیش پسر من آسرا

نموده و از این حدیث آنرا از خود افزوده اند حال بر کرد بسم
 بیعت در باره بقیه حدیث من هر نموده "دو فرشته میباید و کافر
 را پیشانند یعنی او را از خواب غفلت میخوانند پس در ار کنند و
 بحقیقت آشنا سازند پسر یا میگویند پسر و کافر تو کیست کافر که
 بخدا عقیده ندارد و معظهور است اعتراف نیست از روی استهزا -
 خنده بی میکند و دیگر بد شاه شاه نمیدانم و بر همین تها من
 و شبکه در باره بن و پسر و فریاد از سوال میکنند در جواب با
 خند مسخره آمیز یا تنها جواب میدهند نمیدانم
 نمیدانم حیرت نموده آواز از آسمان بگوش میرسد که فری از
 جهنم برای او مهیبا نیک و دری از دوزخ بر پیش بگفتارند
 و چون در جحیم بروی کافر کشاده شود از لیب سوزان و سم دوزخ
 زحمت فراوان و عذاب الهی با و میرسد و فری بسیار تنگ مینود
 و بنان او را میفشارد که ندانم ما پسر از هم میگذرد ۰۰۰ همه
 این بیانات اشاره بان است که در نتیجه استهزا و تمسخر بدین
 و مظهر امر اللعوا یسات و بنیات ختم خدا اولد بگافران تعلق
 میگرد و غضب الهی بر آنان ^{تبل} کشود و گرفتار عدل خداوندی میگردند
 این است مقصود اصلی و معنی واقعی سؤال تیر و تیر و سنگر و خد
 تیر که انسان در نتیجه امرات از مظهر امر اللعوا و کافیات الله
 بدان گرفتار میشود یک نکته دیگر از حدیث من هر باقی ماند که

در اطراف آن باید بحث کرد و آن اینست که در آخر حدیث مزبور
 روایت چهارم این جمله مذکور بود ثم یتفرقه اهل اهل کم
 مرزیه ۰۰۰ بینم مقصود از کور و کنگد که با کافر فرین و مسلم میشود
 و صدای آهن را بر سر فرود میآورد چیست ؟ کوری و کنگی از
 صفات مخصوصه کافران است چنانچه خداوند در قرآن مجید
 در باره کفار فرموده هم یک صی فهم لا یملکون یعنی کفار مردمی
 نرونگد و کورند که چیزی نمیتوانند و معنی حدیث این است که چو
 کافر نصیحت فرشتگان را نمیشنود و در جرگه اهل ایمان در نیاید
 و با مؤمنین همراز و مسلم نمیشود ناچار با کافری مثل خود که کور
 و کور معنی منور و متکراست معانی و مجالس میشود و آن را بوق کر
 و کور که در اراضی و انگار مانند خود اوست او را از معاصرت با
 اهل ایمان تحدیر میکند و بقای در کفر و استقامت در انکار تشو
 میغاید یعنی بر او تکیه و شدت ضلال او بسیار زیاد میماند
 آن است که کوری آهنی بر او میزنند و او را در روز انکار و کفر
 پیش از پیش سوئگون بسازد چنانچه از شدت اهرار و کفر ناپود
 میشود و با خاک یکسان میگردد و اما اینکه فرموده صدای آن ضرت
 را همه چیز که در مشرق و مغرب است غیر از انس و جن میشود -
 مقصود آنستکه این ضرت ضرت معنوی است و بدیهی است
 که ضرت حقیقی و معنوی را صدای ظاهری نیست تا کسی از

تخلین بتواند آن را بشنود و سایر موجودات هم که غیر از تخلین
 هستند بدیهی است که دارای گوش نیستند تا بتوانند بشنوند
 و این نحو بیان در حقیقت تا کیدی است بر اینکه ضرت مذکور در
 حدیث بعضی ظاهری نیست بلکه معنی باطن و حقیقی آن -
 بنسرحیکه ذکر شده مقصود است در تقاضا حدیث من ویرا است
 چو سر این جمله مذکور بود که صوت صدای گفتن مردم را میپزند
 میشود ۰۰۰۰ خود این جمله را بلیست که میت مزبور باید در
 این عالم باشد و بعد از آنجا صدای معنی میت ظاهر میماند تا
 بتواند صدای گفتن زورقت و آمد مردم را که در اطراف او هستند
 بشنود و کرمیت ظاهر می شود با شد بدیهیست که چیزی را -
 نمیتواند بشنود حال ببینیم مقصود از اشخاص کسب میفرماید از او دور
 میشوند و اصدای گفتن های آنان را میشنود کیست ؟
 مقصود از این اشخاص روحها و درستان شیطانی هستند که فرشتگان
 یعنی مؤمنین با مرالهی با او بیعت و گفتار میشوند زیرا در صورت
 ظهور در حالی انجام میگیرد که مخاطب و متکلم با هم بدون وجود
 نام در دیگری باشند و مجلس از اخبار با اصطلاح خالی باشد
 تا متکلم هر چه باید بپرسد بپرسد و مخاطب هر چه باید جواب
 بدهد بدهد زیرا چنانچه گفتیم این بحث و سؤال بین فرشتگان
 و اشخاص در دوره دعوت سوری انجام میگردد و در مجلس خالص

انوارها و تقارین آن در دل داده سخن از صفات چهار و گفتگو از -
 اوصاف و مدار بیان می آید .
 این بود آنچه لازم بود در اطراف این حدیث برای توضیح
 بدهم ایضا بیک حدیث دیگر هم برای تمیخ و شرح میدهم
 " روی آورد بپسند من انس بن مالک قال ان الله على
 الله عليه وسلم (دخل ليخلأ لهن التجار تسمع صوتا فتنزع فقال
 من اصحاب هذه النهر قالوا يا رسول الله نام ما توافي الجاهلية
 فقال تموت وباللهم من مذاب النار من فتنة الدجال قالوا وما
 ذلك يا رسول الله قال ان المؤمن اذا اوضح في قبره ما ملك فيقول
 له ما كنت تعبد فان الله هداه قال كنت اعبد الله فيقال له ما
 كنت تقول في هذا الرجل فيقول هو عبد الله ورسوله فما يزال -
 عن شئ غيرها فينطلق به الى بيت كان في النار فيقال له هذا
 بيتك فان لك في النار ولكن الله عصمك ورحمك فابدلك به بيتا من
 الجنة فيقول دعوني حتى اذهب فابشر اهل فيقال لعاسكن وان
 الكفار اذا اوضح في قبره ما ملك فيقول له ما كنت تعبد
 فيقول لا ادري فما قال له لا دريت ولا تلبث فيقال له ما كنت تقول
 في هذا الرجل فيقول كنت اقول ما يقول الناس فيضربه بعطراق
 من حديد بين اذنيه فيصيح صيحة يسمعها الخلق غير الثقلين " .
 (۲۵۱) رقم الحديث في سنن ابى داود المطبوع بمصر .

یعنی ابوداود در کتاب خود که شامل احادیث صحیحه
 و سنی بعضی استهند خود از ابن مالک روایت کرده که
 حضرت رسول روزی وارد فلسطان بنی النجار شدند و
 تا که بان آوازی را شنیدند که آواز بیم و هراس در چهره مبارک
 ظاهر شد و فرمودند که در اینجا چه اشخاص دفن شده اند
 و این قبرها از کیست ؟
 عرض کردند یا رسول الله این قبور متعلق با شخص است
 که در روز جاهلیت از این دنیا رفتند و پیغمبر فرمودند از هذا ب
 دوزخ رفتند و جلال بخداوند پناه ببرید عرض کردند یا رسول الله
 این مطلب از چه قرار است ؟ حضرت رسول فرمودند و نشی که
 شد هر مؤمنی را در قبرش میگذاوند نوشته نژاد او میباشد از او بپرسد
 چه چیز را در دنیا میپرستیدی ؟ اگر در سبیل هدایت مالک
 شده باشد در جواب فرشته میگردد خداوند را پرستش میکردم
 پس از او میپرسند این شخص که ظاهر شد چه نفس دارد ؟
 مؤمن جواب میدهد که این بنده خدا و رسول خداست فرشته
 دیگر از او سئوالی نمیکند و او را میبرد بجایگاهیکه در دوزخ برای
 او مقدر شده بود و میگوید این جایگاه و منزل که پیش برای
 تو مقدر شده و لکن خداوند در بار تو مرحمت و ناهایت فرموده و تو
 را از عذاب دوزخ محفوظ داشتی بجای این خانه که در دوزخ

میبوی برای توخانه در بهشت مقرر فرمود شخص مؤمن چون چنین
 بگوید بگذارد بر او و او را خوشایند خود را از این پیش آمد باغبان
 ساق فرشته بگوید آرام بشوید و در سفر خود ساکن نسو و چون شخص
 کافر از دنیا برود و او را در قبرش بگذارند فرشته میآید و با خشونت
 و زجر از کافر میسرسد در دنیا چه چیز او میبردیدی؟ کافر
 در جواب میگوید نمیدانم فرشته پس خشونت میکند هموار ماندن
 و میسرسد تا خوان با شسی بگوید این شخص که در بین مردم -
 قیام کرده جسمانی دارد؟ کافر میگوید من در باره او همان ^{مطابق}
 را که دیگران میگویند تصدیق میگردم در این هنگام فرشته کوز
 آهنی بر سرش میزند و کافر چنان فریادی میکشد که به چیز
 فلان سایر مخلوقات آن فریاد را میشنوند * این حدیث در
 سنن ابی داود که در مصر بطبع رسیده ذیل شماره (۲۷۵) ثبت
 شده است * این جمله ترجمه حدیث شریف بود اینک شرح
 بگوید از جملات آن پیروانیم از آغاز حدیث تا آنجا که اصحاب
 هجر کردند با رسول الله این مطلب که فرمودی از چه فرار است واضح
 و آشکار است و احتیاجی به شرح و تفصیل ندارد زیرا مطلبی که
 دلالت بر عذاب قبر داشته باشد در آن نیست و در حکم مقدمه
 حدیث است صراحت در ضمن این مقدمه که فرمودی جمله موجود
 است که بنظر من محتاج شرح است و آن اینست که میگوید

رسول الله ص آوازی شنید و چنان بر میآید که -
 حضرت این آواز را از بهر استماع فرمودند؟ زید گفت این
 آوازی که در حدیث ذکر شده در حقیقت صوت و آواز نبود و از
 آن بهر هم بگوشش نرسید و همانا چون حضرت رسول ص چشمش
 بآن نبرد اما افتاد بیاد ما احیان بهر افتادند و آنان را مستند ب
 بالفتند و برای تحبیر این عذاب گفتار را به آن گرفتار بدند جمله
 شنیدن آواز انگار رفت است و مقصود اصلی آن بود که ارواح آن
 کفار مستند بود اند و چون عذاب مزبور عذاب روحانی بود لهذا
 غیر از آن حضرت سایرین و از بران اعلا صی حاصل نشد و تنها
 حضرت رسول آنرا ادراک فرمودند و اگر عذاب جسمانی بود
 تمام اصحاب که خدمت رسول الله بودند متوجه آن میشدند و -
 عذاب جسمانی کفار را چه میبایدند مؤید این گفتار مطلبی
 است که علامه هسقلانی در شرحی که بر صحیح بخاری نگاشته
 در باب پنجاه بردن بخدا از عذاب قبر در ذیل جمله تسبیح صوتا ..
 ذکر فرمود و از طبرانی و چون حدیث نقل کرده است که عین
 عبارتش اینست * خرجت مع النبی ص حین غرنا الشمر و صی
 کوز من ما فانه لعل لحاجته حتی جا فوضاته فقال الم تسبح
 ما اسمع لعل رسول الله اهل قال اسمع اصوات الیهود یحذون فی
 نهرهم یعنی چون میگوید در خدمت حضرت رسول

هنگام غروب آفتاب بیرون رفتیم من یک کوزه آب همراه داشتم
 حضرت رسول ص برای حاجت بگو شعر گفتند و چون مراجعت -
 فرمودند من آب کوزه را برای تطهیر تقدیم داشتم حضرت رسول
 فرمودند آیا آنگاه رامن میختم توهم میشنوی ؟ عرض کردم -
 خداوند رسول خداوند دانانو هستند فرمودند آواز یهود باشی
 که در پهرمان خود گرفتار خدا بند بسم من میورد * در این حدیث
 نکته مندرجست که لا استبرگتار من دارد یعنی تا عهد گفتار
 مرا میگردد که از علم و ادراک معنوی با استماع آواز تمییر شده
 است و آن نکته ایست که وقتی حضرت رسول ص بیرون فرمود
 آیا آواز را گمن میختم توهم می شنوی ؟ عین در جواب عرض کرد
 خداوند رسول خداوند دانانو هستند و از این جواب بخوبی واضح
 میشود که عین فهمید مقصود پیغمبر از جمله شنیدن آواز علم
 و ادراک حقیقت معنوی بودنه آواز ظاهری و لهذا در جواب
 عرض کرد خداوند رسول دانانو و نطق خدا رسول شنواتر
 استند حال برترندیم پیشتر جملا ت حدیث شریف که مورد -
 بحث بود مقصود از مو من و کافر که در حدیث کوشد ما است حالتی
 است که با سخا منور خطاب رسول الله ص است یهودی یعنی آنکس
 که مورد خطاب رسول واقع شده و مقصد بقا دعای آن حضرت
 مؤمن کرد بد و انرا و اعتراض با حقانیت رسول الله نمود مو من نه

یعنی حالت ایمان را دارا گردید و هر کس که ندای آن حضرت
 را قبول نکرد و انرا با حقانیت رسول الله شنود کافر شد یعنی دارای
 صلت و حالت کفر شد و اما مقصود از جمله چون انرا در سببش
 گذارند کثایا از تهلین کثما لله را بلاغ امر العا است
 و شرح اینست که کافر کسی مثلا صر من حضرت باب اعظم
 باشد ولی ندای حضرت بها اللعوه عوت آن بزرگوار را که موجود
 حضرت باب اعظم است نشنید باشد بواسطه ایمان حضرت باب
 الهیته دارای روح و حیات ایمانی میباشد در ولی حضرت اینکه ندای
 ظهور و آواز دعوت حضرت بها اللعوه موجود باب اعظم است
 بگوش او رسید حیات روحی ایمانی از او طلب میشود و در هر که ایوات
 داخل میگردد و در رتبه بگوش و کراهش مدفون میشود و محض اینکه پس
 از استماع ندای بها اللعوه حضرت ایمان بیاید و انرا و اعتراض
 با حقانیت آن حضرت که موجود حضرت باب اعظم است بنماید از
 تیرگوش و خلا لت که بواسطه عدم ایمان حضرت بها اللعوه در آن
 داخل شده بود بیرون میآید و دارای حیات ایمان روح عرفان
 میشود و اما مقصود از کسی که صر من یا کافر را در سببش میگردد
 کسی است که کلمة اللعوه را و ابلح میباید و بدیهیست که مطابق این
 نسخ مقصود از تیرد را بن مقام تیر از تیری است که در ضمن حدیث
 سابق بدان اشاره شد تیری که سابق گفته شد عبارت از ابدان -

اشخاصی بود که بواسطه مرگ از آن قبور یعنی از ابدان خسود
 قطع خلاصی کردند و بیرون میآمدند زیرا آن قبور یعنی ابدان ^{مؤمنین}
 که مورد سؤال نگیر و سنگتراز میگردند از آن جهت مورد سؤال واقع
 میشد که نماد مؤمن یا کافر میزان تمسک با ایمان یا کفر و ضلالتش
 بدست یابید بشرحیکه از قبیل گفته شد و در این حدیث مفصّل
 از دروغی که اشقیان ابلاغ کلمة اللہ و تبلیغ ظهور مظهر امر اللہ است
 (و این نکتهی ثبوت لطیف و دقیق است) حال بیسر ازیم پس
 شن این جمله حدیث که فرموده است اگر خدا او را هدایت کرده
 باشد در جواب فرشته میگوید من خدا را میپرستم یعنی شخصی
 و اینکه بواسطه مبلغ کلمة اللہ ظهور موعود را میشنود اکثر
 موافق بهدایت تصور و ادعای حضرت موعود را تصدیق نمایند
 و دعوتش را اجابت کند در جواب فرشته میگوید من خدا را میپرستیدم
 میمرازا و سؤال میشود در باره این شخصیکه داعی اللہ هست
 چه میفونی یعنی در باره این سؤال الهی که در این دورند ای -
 دعوتش بلند شده - یعنی در باره حضرت بهاء اللہ چه عقیده
 داشتی در جواب میگوید من حضرت بهاء اللہ را بلده خدا و
 رحلی و فرستاده خداوند میدانم و چون این جواب برآمد حسد
 فرشته او را بمنزلگامی که در روزی برای او مقرب بود میبرد و میگوید
 این منزلگاه تو بود ولیکن خداوند بتو مرحمت فرموده الخ

یعنی مبلغ کلمة اللہ با آن شخص مخاطب خود دنیا را گفتار و
 را حسود میگرد و با او میفهماند که اگر در کفر و ضلالت خود پایداری
 میکرده و حقانیت حضرت بهاء اللہ مقرب و مشرف نمیشد جایگاهش
 در آن دوزخ تاریک بود اما چون پس از استماع ندای الهی
 به حضرت بهاء اللہ مؤمن شد و صدق ادعای آنحضرت
 اعتزال و فرار کرد و ایمان آورد لهذا از آن جایگاه دوزخی نجات
 یافت و خداوند در بهشت منزلگامی با او مطلقا نمود شخص مخاطب
 چون با این نکته میبرد که از کفر و ضلالت نجات یافته و سرسبز
 اطینان و هدایت رسیده با نوری و شوقی زاید الوصف میبلخ
 خود میکند بخدا در بر و رفیع و خوششان بستگان خود را بشارت
 بد هم * در این حدیث شریف همین جمله اخیر دلالت دارد
 که این شخص مؤمن در همین دنیا است که این حرف را میزند و هنوز
 نرسیده است زیرا اگر هرگز طبیعی مرده باشد چهطور ممکن است
 برود و اقوام و بستگان خود را بشارت بد دهد زیرا مرده با اقوام و بستگان
 خود که در این دنیا هستند شریقی ندارد تا با آنها تماس پیدا
 کند و بشارت بانان بد دهد بلکه تصور این است که چون شخص
 مخاطب از مبلغ خود مرده ظهور موعود را میشنود و مؤمن با مهربانی
 میشود از شدت شوق از مبلغ خود اجازه میخواهد که برود و مرده
 ظهور موعود را با اقوام و بستگان خود بد دهد و آنان را هم با مهربانی

تخلین و دعوت نماید ولی او یعنی مبلغ کلمه الله بشخص مومن
 میزبانی میسر کند و در جایگاه خود ساکن باشد و در اول این بجای
 کلمه آسکت وارد نشده یعنی ساکن باشد و چیزی مگوی یعنی
 مبلغ او را اسسکت میکند زیرا که هنوز در راه دعوت سری حضرت
 بهاء الله است و امامتی جمله لا دریت و لا تلحیت که فرشته در
 جواب کان میگوید عبارت از نفرین و لعنتی است که فرشته بتا فر
 میکند و مقصود آن است که ای کافر هرگز حق و دانشناسی و تلاوت کتاب
 خود هرگز موفق نگردی تا بر آن سر تلاوت بشناسانی حق موفق
 نسوی و اما از جمله در باره این شخص که داعی الله است چه
 عقیده داشتی ؟ مقصود آنستکه عقیده مترد در باره حضرت بهاء الله
 چیست ؟ کافر در جواب این سؤال میگوید من آنچه را مسردم

* این حدیث را علامه سفلائی در شرح صحیح بخاری از ابی
 داود روایت کرده سفلائی در باب ماجا فی عذاب القبر و تنبیه
 حدیث انس را ذکر میکند که گفته * انظر الی مقعدك من النار . . .
 میفرماید که بود او روایت کرده که پیشه معبر فرمود معر من گفته
 میشود که این منزلگاه در روزی برای تو مقرر شده بود و لکن خداوند
 بر تو رحم فرمود و بفضل و عنایت خود مخصص ساخت و بجای آن
 منزلگاه در بهشت بتو عطا فرمود و من میگوید اجازه بدید بزم
 و انعام و استکان خود را بشارت بدشم فرشته با او میگوید * اسکت * یعنی
 ساکت باش . (مؤلفی)

میگفتند تصدیق میگردم یعنی حضرت بهاء الله را مانند ما بر مسردم
 که حضورش را ننکند و میگوید ندیدم من هم ننکد و میگوید آنگاه فرشته
 خداوند گزواش میسر که فرمیزند و این مطلب کتابه از آن است که
 فرشته خدا یعنی مومن بحضورت بهاء الله چون مخاطب خود را
 در کفر و نادانها بداند او میبیند برای آنکه از ایمان او نا امید میشود محسوس
 میکند که بمراتب سلال و شدت عکراهی او بیشتر باشد لهذا با او در
 ایوانات و اشکالات معا شامع میکند بطوری که کافر خیال میکند مخاطب
 خود را که از مومنین بحضورت بهاء الله است فریب داده و با خود هم
 عقیده ساخته است لهذا چنانچه در حدیث مذکور شد فرماید نیز
 و این صیحه و فریاد کانرا از شدت غم و سروری است که از معاشات
 مخاطب خود نسبت با براداشوا شکالات که با هم مبارک الهی وارد
 آورده مشاهده میکند و بمراتب اسسل و کفرش میافزاید چنانچه
 در آیه مبارکه قرائیه که از قبیل ذکر شد باین معنی تفسیح شده قوله
 تعالی و یضل اللعالمین و یضل الصائین یعنی خداوند
 مستکاران را گمراه میفرماید و خداوند هر کاری که بخواهد انجام
 میدهد و اما اینکه گفتیم مبلغ کلمه الله چون مخاطب خود را در سلال
 و کراهی تا بت قدم میبیند با او از معاشات و سایر بهره میابد باین
 جهت است که میفرماید باین واسطه از هر روز نسا در وقت از ناحیه
 کانرا عرض من بود جلوه گیری کند زیرا بعد از ابلاغ کلمه الله بمخاطب

مسافر و نا امید شدن از ايمان و عرفان او اگر با او معانفت نکند
 و خود را مانند او جلوه بدشد ممکن است کافر مستکار دست به
 نته و لعنات بزند و تولید زحمت و رنج و گرفتاری برای مؤمنین
 محضرت بهاء الله در آن دوره که زمان دعوت سوری آن حضرت
 است بشانید لهذا برای جلوگیری از فتنه انگیزی آن مستکار
 ناظر متذکر با این برهان متوسل باین وسیله میشود و کافر دست از
 فتنه و لعنات بر میدارد . این بود در حدیث شریفی که برای تسو
 ثقل شد و تسو و تطبیق آن را هم نقیم و از تفحص در مفسدات
 در حدیث مزبور مستفاد است میاید که صریح دلالت دارد بر
 اینکه حنوا ل نبوت در همین عالم بودن میبویند در راجع بحال آخرت
 و جهان پس از مرگ نیست و اینک شرح آن مطالب را بشنو .

(۱) در حدیث شریف مذکور شده بود که مرده در قبر که
 نرارد از صدای گفتن مردم را که میروند و دور میشوند میشود
 بدیهیست که تحقق این مسئله وقتی است که مردم روی زمین
 راه بردند تا صدای گفتن آنان بنوش برسد و نیز باید میست
 در این دنیا روی زمین باشد و بر حسب ظاهر هم زنده باشد
 تا هم بتواند صدای گفتن را بشنود و هم مانع بین او و صدای
 گفتن ها واقع نگردد اگر بگوئیم مقصود از میت مرده ظاهری و -
 مقصود از قبر نیز محمولیست بدیهیست که میت ظاهری که

در قبر محمولی قرار ندارد تفهونس دارد که بشنود و نه صدای
 گفتن های مردم بشنود از خروارها خاک میوز کرده بنوش آورد
 بر قورش اینکه بگوئیم روحش در قبر به نشن بر میگردد که نمیتواند
 از خروارها خاک و سنگ صدای گفتن های مردم روی زمین را -
 استماع کند ؟

(۲) مسئله اینکه در حدیث مذکور شد که شمس مؤمن
 از فرشته اجازه میطلبد تا نزد اقوام و خویشاوندان خود برود و آنان
 را بشا رخبت هدایت این مطلب دلیلست که باید میت در همین دنیا
 موجود و زنده باشد تا در ستاد ستی با اقوام و خویشان خود که در این
 دنیا هستند داشته باشد و اگر مرده و انیس محمولی باشد هرگز
 او را با اقوام و خویشاوندان که در این عالم هستند ستی نیست
 و لهذا اچسبیم تقاضای محلی ندارد و اگر بگوئیم که مقصود
 اقوام و خویشان او هستند که وفات کرده اند باز هم بشارت
 و مرده دادن بانها محلی ندارد زیرا آنکه وارد بهشت شده
 با صریح از اقوامش که در بهشت نزل او هستند محسوس است و نزد
 آنان است و دیگر رفتن و بشارت دادن محلی ندارد .

(۳) در حدیث شریف مذکور شده بود که فرشته بیست
 میکند اسکت (ساکت بمانس) یا " امکن " (آرام بگیر) بعضی
 این مطلب را اینها ندادند و هم مزین بدیهیست نشان مستور است

مخلی در این عالم ممکن است نه در عالم دیگر زیرا در عالم دیگر
نعمان و استقامتی ندارد از آنچه گفتیم مسلم شد که مسئله
پسرخ نیکویشتر و عذاب قهر همه در این عالم تحقق میابد و -
مقصود از عذاب قهر مجازاتی است که در نتیجه اعراض از مظهر
امر اللعراهی الله بانسان بیرونست . حال بیاتیم در باب گفته
فیرکمنصور احادیث است گفتگو کنیم .

در بیان نقشه تیسر

مقصود از گفته تیسر آن است که انسان پس از استماع ندای الهی
و توفیقیت با ایمان و قبول مظهر امر الله بواسطه بعضی از شکوک
و شبهات از امر الهی اعراض کند و بعد از ایمان و اقرار مجسودا
با اعراض و انکار بیرون از دنیا چه در حدیث شریف وارد شده
است " المسلم اخو المسلم یحاوران علی الفتن " یعنی مسلمین -
برادر یکدیگرند و در هنگام بروز شکوک و شبهات یکدیگر را از ضلالت
و بیروی از شیطان و انکار دین حق محافظت و نگاهداری می نمایند
این آیه در (قریب الحدیث) در ذیل لفظ فتن کلمه فتن را
که در این حدیث وارد شده چنین شرح میدهند و میفرمایند روی
بضم الفاء و فتحها فالضم جمع فتنان ایمان احدیها الاخر -
علی الذین یضلون الناس من الحق و یفتنونهم و بالفتح هو الشیطان
لا یفتن عن الدین انتهى .

بضمی کلمه فتن بضم نا و فتح آن در لغت آمده است فتنان
بضم نا جمع فتن است باین معنی که مسلمین برادر یکدیگرند و
یکدیگر را از شکوک کفرها و شکوکین حق که در عهد نبوت
آنان هستند محافظت می نمایند و فتنان بفتح شیطان است که -
مردم را میفریبند و انکار دین و ادا را میکنند انتهى .

* در قرآن مجید سوره المائات آیه ۱۶۲ میفرماید ما انتم طیبه
بفاتیین یعنی شما در عهد آن نبوتید که حسب کفرهای و کساد
کسی بشوید چنانچه علامه بیضاوی در تفسیر خود کلمه فتنین وارد
در این آیه بسیار که را چنین تفسیر کرده قوله " بفاتیین ای منسحب
الناس بالافوا حال بشرح مسئله گفته تیسر میورد از هم میگوینم مو منین
بحضرت بها " الله در دوره دعوت سری آن بزرگوار ایمان خود
راستیم میدادند مانند آنکه کوفی عبدالله و ایمان آنان در پیوست
انکارشان مدفون بود و چون ابدان مرکز حافظه است لهذا میتوان
گفت اجسام آنان مانند قهبری بودند که ایمان و عقایدشان در آن
قبر که مرکز حافظه و افکارشان بودند مدفون شده بود آری جسم
انسان مرکز حافظه اوست و زبان بوسیله گفتار از انکار استوره -
انسان خبر میدهد و در حقیقت (زبان ترجمان قلب و انکار است)
و سایر اعضا بدن بوسیله کارهایی که انجام میدهند خبر از
انکار انسانی میدهد زیرا افکار انسان محرک اعضا بدن برای

اجرای مکتوبات است که از انظار مستور ^و مکتوم است و حقیقت
 انسان که عبارت از روح انسانی است صاحب این قبر (جسم)
 است و همین روح است که قریب گمراهان را میخورد و پس از ایمان
 بواسطه ابراهیم و شهبات اهل ارتباب دچار اعراض و انکار
 میگردد در همین نکته عبارت از گفته میراست یعنی روح شخص مؤمن
 که متعلق به جسم خود دارد و در این دنیا زندگی است بواسطه شکر او
 و اعتراضات مخالفین امر الله و فریبندگان زشت نهاد ممکن است
 از راه راست منحرف شود و بعد انکار و اعراض پیرد از در این گفته
 که برای حقیقت انسان که روح اوست در قبرش یعنی در هنگام
 تعلق به جسم خود دارد و هنوز نمرده در این عالم پیش میاید
 و تمام قریب تبهکاران گرفتار میشوند * حال پسر دازیم بیبحث در
 اطراف ایاتی که در قرآن مجید درباره پیروان آمدن مردم از -
 قبرها نازل شده و ببینیم مقصود از ایات مزبوره چیست ؟
 حد اوسط در مسوره یس آیه ۵۱ میفرماید قوله تعالی من الاجساد
 الی ربهم ینسلون یعنی مردگان از قبرهای خود بسوی پروردگار
 خویش با سرعت روان میشوند کلمات اجداث یعنی قبر است و
 مقصود اصلی از قبور را پیش از این بیان نمودیم و مکرر گفتیم که قبور
 عبارت از نادانی ها و گمراهی ها و معتقدات موهومه و فاسده
 است که مردم خود را در آن مدفون کرده اند و چون از این قبور

ارواح و ضلال بیرون بیایند یعنی به هدایت بگردانند و حیثیات
 ایمانی زنده نسوند و از گمراهی نجات یابند مانند آنستکه از قبور
 خود بیرون بیایند و بنا بر این معنی آیه مبارکه من الاجداث الی
 ربهم ینسلون معلوم شد حال پیرد ازیم یعنی آیه دیگری که
 در سوره ق آیه ۴۴ نازل شده و برای تشریح آیه مزبوره مذکوره
 عرض میکنم که بعضی از قبور ظاهری بواسطه طول زمان بقدری
 کهنه و فرسوده میگردند که اثر آن باقی نمیماند و در جز زمین
 مستهلک میشود بطوریکه کوچک تر اثر آن پیدا نمیکرد -
 همچنین بعضی از مردم گفتار تعالیه را و اوهام شده و خود را در
 قبر ضلالت و گمراهی مدفون ساخته اند تا آن اندازه اوهام
 و تعالیه شان رسوخ یافته که بکلی اشارت برانیت و هدایت
 محور زائل میگردد و اثری از آن بهیچوجه پیدا نمیشود و -
 عبارت دیگر قبور اوهام و تعالیه فاسده آنان بکلی مضمور و
 کهنه شده است و این نفوس هم چون از اوهام و تعالیه متراکه
 راسخه نجات یابند و بکلی بر خیزند و مظهر امر الله را بشناسند
 حیات ایمانی مییابند و چون قبورشان در زمین مستهلک شده
 بر از بافتن حیات میتوان گفت که از زمین بیرون میایند بجای آنکه
 گفته شود از قبر بیرون میایند * نظر به همین مسئله خدا ی تعالی
 در آیه ۴۴ سوره ق میفرماید * یم تشق الارض منهم سراها *

بعضی روزی که مردگان از زمین که میشکافد خارج میشوند در
 نهایت سرعت ۰۰۰۰ از قبل برای تو بیان کردم که علامه این
 رشد فرمود که پس از مرگ انسان دیگر بدن او هود نمیکند و زنده
 نمیشود زیرا هود بدن و حیوانات بصورت اولیه پس از مرگ طبیعی
 از محال است لعل این نکته واضحست زیرا خاک زمین آمیخته
 با ذرات اجسام بالیه ؟ اجساد از هم پاشیده است و بدیهی است
 که اشجار و نباتات از همین خاک آمیخته بذرات اجسام از هم پاشیده
 شده بهینما بد و نمو میکنند و میوه و برگ آنها خوراک انسان و -
 جانوران و حیوانات میشود و جز اینها انسان میکند و سپس از زمین
 میروند و مانند سابق باز خاک بر میگردند و بر همین قیاس این داستان
 ادامه دارد بنا بر این در روز محشر و قیامت که مردم میگویند و منتظر
 آن هستند البته بعیند آنان باید بدان موجود مدرد نیاکه از
 هم پاشیده و خاک شده و مرتبه زنده شود بنا بر این يك قسمت
 از بدن شخص فی المثل جز' بدن شخص دیگر خواهد بود و -
 قسمت دیگر بدنش جز' بدن شخص دیگر و هم چنین قسمتهایی
 از ابدان دیگران جز' بدن او خواهد بود حال اگر بگوئیم که
 این قسمتهای مختلفه در هر يك از ابدان مذکوره بطور مستقل و
 طبقه هود میکنند قول محال و گفتاری فارغ و بی معنی است زیرا
 بدیهی است که يك جز' معین مخصوص در آن واحد نمیتواند

در چندین جا وجود داشته باشد و بقسمت معین و مشخص
 در آن واحد نمیتواند جزو اعضای اشخاص مختلف و متفاوت
 توان گیرد و اگر بگویند که آن جز' معین مشخص فقط در بدن
 یک شخص میگذرد ^{هون} لازم میآید که ابدان اشخاص دیگر که آن جز' در
 ابدان آنان نیز بود باعث نافع باشند مثلا جزئی که در قسمت
 دست این شخص و سر شخص دیگر و پای موسی بوده است اگر
 بگویند در محشر فقط جز' دست شخص اول باشد لازم میآید
 شخص دوم و سوم سر و پا نداشته باشند و اگر بگویند خداوند
 بجای اجزا ناقصه مواد دیگری تغییر از مواد اصلیه است تکرار
 میدهد و نقص آنها تکمیل میکند لازم میآید که در اشخاص مزبور
 اجسام اصلیه آنان هود نکرده باشند و اجساد کامل و تمامی که
 در دنیا داشتند در محشر عین الوجود داشته باشند نظر باین
 مطالب که ذکر شد واضحست که هود عین اجسام بالیه محال
 و مستلح است و اگر بگویند اجسام دیگر غیر از اجسام دنیا برای مردم
 در محشر مقرر میشود لازم میآید که عین اجسام که در دنیا اصل
 خوب و بد را انجام داده هود نکرده باشند و این برخلاف -
 معتقدات هم است زیرا میگویند بدن که اصل زشت کرده صحت
 میشود و جسمی که اصل خوب کرده پلیم و اصل میگردد و از این
 گذشته انسان ما دانی که در این جهان است و بزندگی ادامه

بعد از جسم در تغییر و تبدیلمستند و اجساد دوران جوانی
 انسان غیر از اجساد دوران پیری است و هم چنین در سایر مراحل
 زندگانی بدن انسان با سابق و لاحق فرق ندارد و تغییر میکند
 حال اگر چنانچه بگوئید جسمی که هل زشت و ناپاک کرد همیشه -
 بیرون یا نهم میرسد لایم میاید که در دوره عمر بدن انسانی -
 بواسطه بدل مایتحلل که از خارج با و میرسد تغییر و نمو نکند بلکه
 باید عین ذرات اولیه که جسم انسان را تشکیل میدهد از ابتدای تا
 آخر حیاتش محفوظ و در بدن باقی باشد و تکثیر و انحلال
 پیوسته عارض بر نفس آن ذرات همیشه میشود تا آنکه در روز محشر
 همان ذرات مخصوصه دور تبه عود کرده و بدن مخصوص را تشکیل
 میدهد و عذاب و عاقبتی بدعمی ابدی کرد و بدیهی است که تحقق
 این مسئله محالست بر تحلیل و تبدیل اجزای بدن انسان
 امری مسلم و محسوس است از آنچه گفتیم تا بنشد که عود عین
 اجسام بالیه محال و مستبعد است و هیچ جسمی پس از انحلال ممکن
 نیست که مانند صورت اولیه همیشه بدون تغییر و تبدیل عود کند
 و دارای حیاتشود علاوه زبیدی در شرح کتاب احیاء العالم
 خزالی از شرح مقاصد بیانی نقل کرده است که فرموده "قد
 بالغ الامام الخزالی فی تحقیق المعاد الروحانی و بین انواع
 الثواب والعقاب بالنسبة الی الارواح حتی سبق الی کثیر من الائمة

وشرح فی المسئلة العوام انه یلکر حشر الاجساد انقرا طبعه
 کیف وقد صرح به فی مواضع من الاحیاء و ذهب الی ان النکاره
 کفر . انتهى

پیش امام خزالی مسئله معاد روحانی را مشروح و مفصل بیان
 فرموده و راجع بشواب و عقاب ارواح حق مظهره اد کرده است
 و بسیاری در این مسئله مبالغه نموده است که بعضی از مومنان
 پرستان چنین پنداشتند اندر روزیان مردم عوام چنین تصور
 یافتند که علاوه خزالی معتقد به معاد جسمانی نیست با اینکه
 این نسبت از ناحیه اهل اوهام و مردم عوام نسبت با علم خزالی
 انقرا محض است چگونه میتوان امام خزالی را منکر معاد جسمانی
 دانست با آنکه در مواضع متعدد از کتاب احیاء العالم پس
 مسئله معاد جسمانی انوار کرده و تصریح فرموده که هر کس منکر
 معاد جسمانی شود کافر است . انتهى

"مردم اوهام پسرمت از آنچه جهت چنین نسبت با امام خزالی
 داده اند که خیال نمودند معاد عقیده دانستن معاد روحانی بسا
 مسئله حشر اجساد یعنی مشحور شدن مردم باید نهی خود
 مخالف و متباین است با آنکه بین این دو عقیده بهیچوجه
 منافاتی موجود نیست زیرا معاد روحانی در عالم آخرت و جهان
 دیگر صورت میگیرد و معاد جسمانی بشرحیکه گفتیم در همین عالم

خلق پیدا میکند یعنی حشر اجساد در موقتی بوسع
میبروند که مظهری از مظاهر مقدسه الهیه در عالم ظاهر
نمودن و شش بخش است جدیده پیام تعابد و حشر اجساد
بهیچوجه مراجع به عالم آخرت و جهان دیگر که پس از مرگ به
انسان اشکار میشود نیست از این جهت حضرت رسول ص
فرمودند "انا الحاضر" یعنی من محصور کننده مردم -
استم حضرت رسول ص از آن جهت خود را حاضر نامید که
مردم در ظل لولا" مقدس آن حضرت محصور شدند و در -
حضورش بیحوت گشته و حیات جدید یافتند پس از این در
مسئله حشر انشا" الله بتفصیل سخن خواهم گفت باری در
این مطلب هیچ شکی نیست که علامه این رشد از جمله
دانشمندی است که نظیروشسان کمتر پیدا میشود این رشد
که از جمله این علما" متبحر قلیل الوجود است مانند سایر
امثال و اقربان خود محتمل است که مردم عوام در باره نیاست
و سخن آن دچار اوهام و عقاید باطله مجازیه شده اند و حقیقت
معنی نیاست را درک نکرده اند چنانچه در کتاب خود سخن به
العضلین به علی خیر الله در ضمن گفتار در باره فرمایند پیشمیر
می گویند من مات فقد قامت قیامت چنین میفرمایند و القیامة
الکبری میعاد عند الله تعالی لا یجلیها لوقتها الا هو و علیها

عند الله الا لوقتها والا زمنا وان كان فیها تشابه لکل واحد منها
خواص بهیض انواع الوجودی بهیضی است که فی اوقات الحوادث
النحل و غیرها انشبی

یعنی قیامت کبری در متاخمین بزرگ شده خداوند است که هر
وقت مصلحت بداند بعهده خود وفا میکند در متاخمین اعظم را -
پرسا میفرماید و جز خداوند از آن نیست هیچکس بگری ندارد
و علم بآن مخصوص خداوند است اوقات و ازمینه هر چند همه با هم
شبهت دارند و فرقی بین این جز' از زمان مثلا با آن نیست
نیست و همه بهم شبیهند و لکن برای هر جز' نیست میلیسی
از زمان خواص محبته مقدس و مقرب شده که مخصوص خود آن -
نست است و آن خواص میبهراد رتبههای دیگر زمان نتوان
یافت و آن خواص میبهراد رتبههای از انواع وجودات نبراه
مخصوصه است که در هنگام زراعت و علم اخشانی و در هنگام تولید
نسل و جزاینها اشکات خواص مزبور و انشبی است و اعتبار
موجود است انشبی *

صارت گفت • نسبت باین دلایل که برای اثبات معاد
روحانی تاکنون اقله فرمودی بهیچ وجه نمیتوان تردیدی
داشت و شك در بین اظهار نمود همه صحیح و درست
است و لکن نمیدانم چرا علما" و عوامان تاکنون در باره این

صدا در روحانی که فرمودی اشاره نکرده و گفتگویش از آن بهمان
 تبار بوده اند *
 زید گفت * علت آنستکه معتقدین به صدا در روحانی و
 سایر محققین و علمای استاسلامیه را برای مسئله همه اتفاق
 را می وحدت عقیده حاصل شده است که در شریعت -
 الهیه رموز و احراری موجود است که اگر در همه جا و نزد همه
 کس آشکارانگفته شود گناهی عظیم محسوبست و برای آن رموز
 و احرار زمانی همین را شخصی مبین و مستعد را باید در نظر
 گرفت و بدون رعایت زمان و استعداد نفوس انشا و آشکارا ساختن
 آن رموز و احرار را حرام دانستند *
 در بیان اینکه کشف سرار شریعت الله حرام است *

عبارت آبا حقیقه در شریعت اسرار رموزی موجود

است ؟

زید گفت * آری و نظر بوجود اسرار رموز در شریعت الله
 است که علامه این روش در کتاب خود سعی به تفصل المقال فرموده
 است که در هر عصر زمانی دست از علما و دانشمندان بوده اند
 که عقیده داشته اند در شریعت الهیه مسائل و مطالبی موجود
 است که نباید هم مردم بآن اطلاع یابند و از حقیقت آن آگاه شوند

و این مطالب و مسائل رموز غیر از احکام فرجه و فرائض علیهاست
 که باید هم مردم از آن مطلع باشند و آنگاه از آن بهره مستفاد
 پس روان شریعت علی السویه لازم است و بر این مطلب اجماع
 علما * شاهدی عینی است و هیچیک از علما * فرموده اند که مسائل
 صلیه را باید از مردم مستور داشت بلکه همه بر این مطلب اجماع
 دارند که اطلاع هم مردم در مسائل صلیه لازم است و لکن در
 باره لزوم اطلاع هم مردم بر مطالب و مسائل صلیه شریعت الله
 بهیچ وجه اجماع علما * وجود ندارد ملاحظه فرمائید که
 این روش به سراحت میفرماید که در جمیع احصاء عده از علما *
 بوده اند که عقیده داشته اند در شریعت الهیه مطالب و مسائل
 رموزی هستند که نباید هم افراد بیسروان شریعت از آن اطلاع
 یابند و کشف آن مسائل برای هم مردم جایز نیست حتی در
 همین کتاب تفصل المقال در موضع دیگر میفرماید که بسیاری
 از علما از متعینان به علاوه جمعی دیگر از دیگر علما در این مسئله
 شده است آنستکه در شریعت الله تا ولادت و باطنیه موجود
 است و کشف آن برای هم مردم جایز نیست و فقط مردم -
 صاحب نظر و ارباب تاویل را شایسته است که از آن مسائل خبر
 داشته باشند و اینک همین عبارت علامه این روش را برای تسو
 میخوانم قوله * ونحن نعلم قطعا انه لا یخلو عصر من الاصار

من علماء بدون ان فی التفرع ایضا لا یلتزم ان یعلم
باحتیاجها جمیع الناس وذلک بخلاف ما فرض من الحملیات فان
التام کتابهم یرون افشائها لجمیع الناس علی السواء ویکتفی
حصول الاجماع قریبا بان یتشیر السائل فلا ینقل الینالیها
خلاف لان شد الکافی فی حصول الاجماع فی الحملیات بخلاف
الامر فی المسائل . انتهى

وینزل لومهم روی من کثیر من السلف الا فی فضلا عن غیرهم
ان هتاک تافهات لا یجوز الاصح بها الا لمن هو من اصل
التام وعلی . انتهى .
عبارت گفت قصود این روش از کلمه صلیات وکله سه

حلیات چیست ؟

زید گفت . در این باب در قسم امور موجود است

اول . امر خیره اعتقادیه و دوم امر طلبیه طلبیه .
امر خیره اعتقادیه . مانند علم بوجود خدا اولد و فرشتگان
و انبیاء برسل هرگز بازمین است که از آن باصول دین تعبیر
میکنند و علمای من کلام با دلائل عقلیه در انسابت امور منسوخه
در کتب کلامیه سعی و کوشش فراوان کرده اند این امر خیره
علمی را بنام عقائد و مسائل علمی و علم مکاشفه و مسائل خیره
نیز می نامند .

قسم دوم از امور متعلق بدین که با امر طلبیه طلبیه نامیده شده
عبارت از اصالی است که بوسیله طلبیه طلبیه و ارکان و جوارح -
ظاهری انجام میگیرد مانند واجبات و مستحبات و مکروهات
و مباحات و حرما ت که جمیع این امور را طلبیه طلبیه میکنند
بنابر این مسئله امری نیست از انکه ناشی است از آنکه مورد علم و احتیاج
مردم قرار میگیرد جز قسم اول محسوسات باین معنی که انسان
عالم است و مفیده دارد که در شریعت الله اولی و ثانی موجود
است و اما از آن جهت که انسان از اسرف ناسر ما امور تداعیات
کسطنایق مفاد او را میخوانی رفتار کند و آنرا اصلی سازد و آنرا جسم
بدن او را میخوانی جزو قسم دوم از انقسام امور بدین محسوب -
میشود زیرا که سران شریعت بر وسیله ارکان و جوارح آنرا انجام
میدهند امام غزالی در کتاب احیاء العلم (که در حاشیه
ص ۶۵ از جزو دوم شرح زیدی بر احیاء العلم بطبع
رسیده است) فرموده قوله ره " اعلم ان انقسام هذه
العلم (یعنی العلوم الاعتقادیه) خلیة و حلیة لا ینکرها
ذو بصیرة و اما ینکر القاصرون الذین تلقوا فی اوایل النسب
نبیئا و جمدا و اعلم فم یکن لهم ترقی الی شأ و الملا و طبقات
العلماء و الاولیا و ذلک ظاهر من ادلة الشرع قال علی الله
علیه وسلم (ان للقران هادیا و باذنا و هدایا و ظلما) و قال

علی رضواناالی صدره انبیا علیها جمعة لو وجدت لها
حمله) وقال علی اللعطیه وسلم (نحن معاشرا الانبیاء امرنا
ان نکلم الناس علی قدر عقولهم) وقال علی اللعطیه وسلم (ما
حدث احدنا نوما يحدث لم یتلغه عقولهم الا کانت ننته علیهم)
قال الله تعالی (وثلاثا لا یشال نفس بها للناس وما یعقلها الا
المالمون) وقال (من) ان من العلم کهیئة المکون لا یعلمه
الا المالمون بالله تعالی) (*) الحدیث الی اخره
كما ورد شاه فی کتاب العلم وقال (من) (لو تعلمون ما اعلم
لنحکم قلیلا ویکتم کثیرا قلت شعری ان لم یکن ذلك سرا
منع من انشاءه لقصور الایهام عن ادراکه اول معنی آخر فلم لم
یذکره لهم ولا شک انهم كانوا یصدقونه لو ذکره لهم وقال ابن
عباس رضی الله عنه کما فی قوله عزوجل (اللعل الذی خلقت سبع سموات
ومن الارض مثلین یتنزل الامر بینهن) لو ذکرته لتفسیره لرحمتونی
ونی لفته آخر لقلتم انه کانرا وقال ابو حنبله (رضی) حفظت عن
رسول الله وماتین من العلم اما احدهما فمیتته واما الاخر لیس
بنته لقطع هذا الحلتم وقال (من) (ما فی سلمک ابو بکر کسرة
سیام ولا سلاة ولكن بسر وقرنی صدره رضی الله عنه ولا شک

(*) تنقل الحدیث فان انظن به فلا ینکره الا اهل الغرة
بالله* الدیلمی عن ابی هریره.

فی ان ذلك السرکان متملکا بمواعد الدین غیر خارج منها و ما
کان من مواعد الدین . لم یکن خائفا بمشاوره علی غیره و قال
سهل التحتوی (رضی) للمالم ثلاثة علوم علیهم قاصر بیداه
لاهل الظاهر و علم باطن لا یحصه الشهارة الا لا یعرفهم سر
بینه و بین الله تعالی لا یظهره لاحد* الی ان قال (من قال
ان الحقیقة تخالف الشریعة او الیها یطعن بیانها الظاهر هو الی
التکرا قوب منقالی الایمان * . ه . ا .

خلاصه مضمون بیانات امام غزالی بقارس چنین
است که بفرمایند * علوم اعتقاد بهرا علمای صاحب پیسرت بدو
سهم منقسم کرده اند که عبارت از علم اعتقاد به خفیه و علم
اعتقاد به جلیه است یعنی مفاد مقصود بعضی از علم منسوره
واضح و اشکار است و همه بر آن مطلق و از کیفیت آن باخبرند
و برخی عبارت از امور خفیه و اسرار منسوره است که جز بالخبس
و باحقیقت معنای آن دستور نیست و این معنی را همه علمای
صاحب نظر افراز کرده و اعتراف نمودند مگر محدودی تلبیل
که بآنچه از دوران صیارت آمیخته اند دل خویش داشته و
معلومات را جمیعا عبارت از معلومات محدود و ناقصه خود
میدانند و آنچه را که نمیدانند انکار میکنند و اینگونه نفوس را
نفسور انکار خود بمعلومات ناقصه خویش میدانند و مشهور از -

ظاهر از جهانی خبری ندارند و بحالم باطن و حقیقت قدم گذاشتند
 و از مقامات عالیه علماء و درجا شریفه اولیا بی خبر مانده اند
 لهذا در رسد دانکار امور اعتقادیه خلیفه برآید مانند با آنکه شروع
 ملک بر اسلام وجود امور خفیه را تسدیق فرموده چنانچه حضرت
 رسول ص میفرماید قرآن مجید دارای معانی ظاهره و حقایق
 باطنیه و حدیث و احکام شریعه را اطلاع بر حوادث تاریخیه است
 و حضرت علی رضی الله عنهما اشاره بسیدمبارک خود کردند
 و فرمودند در بیستمین طوم بسیاری نپخته است که آنرا نفوس بیسیر
 استندادی میباشند از علم نپخته را برای آنان آشکار میسازد
 و نیز حضرت رسول ص فرمودند ما پیشمیان الهی از طرف
 خدا امر شده است که با مردم باندازد مدارک و فهم آنان گفتگو
 کنیم و نیز فرموده اند اگر کسی مطلبی را که خارج از حد در فهم
 مردم است بآنان بگوید سبب گمراهی و ضلالت آنان خواهد شد
 و خداوند در قرآن مجید میفرماید این مثل ها را که در قرآن -
 یاد آور میشویم و ذکر میباشیم جز علما حقیقت آنرا نمیتوان -
 ادراک نمیکند و نیز حضرت رسول فرموده اند بسا از علم
 و حقایق که از انظار عقل مستور میباشد و جز علمای ربانی
 و برآین اطلاعی نیست تا آخر حدیث که ما آنرا
 در کتاب العلم نقل کرده ایم * * (مؤلف این کتاب بگوید در شبانه

این حدیث که این رسد بدان اشاره نموده این است
 که رسول الله ص فرمود اگر من آنها را بگویم مسرین
 جاهل که از خدا بیخبرند آنها را انکار خواهند کرد *
 و نیز حضرت رسول ص فرمودند اگر آنچه را که مردم بدانند شما
 بدانید شما ناگفته میمانید و نهاده کرده میکنید . اینکاش -
 میدانستم اگر امور مستور بواسرار مشکوکه که طفیل مردم از -
 ادراک آن عاجز است وجود نداشته و ذکر آن سبب گمراهی
 جهال نمیشد چرا حضرت رسول ص از اظهار آن خودداری
 فرمود و نکته و اشاره بوجود اینگونه امور اعتقادیه خفیه اشاره
 فرمود علت آنستکه مردم از فهم این امور مستوره عاجز بودند و گفته
 پیشمیان میفرمود و مردم هم گفته او را تسدیق مینمودند
 خداوند در قرآن مجید فرموده خداوند هفتاد و هفتاد معانی را خلق
 کرد و هفتاد زمین مثل آن ها نیز بیافرید و امر خود را در بین
 آنان نازل فرمود این هبما من رضی الله عنه در اشاره
 این آیه فرمود مگر تفسیر حلیلی این آیه را برای مردم نسل
 کنم البته مرا سنگسار خواهند نمود و در حدیث دیگر آمده است
 که این هبما من فرمود شما را مردم مرا که فرخواستند خواهند
 رضی الله عنه فرمود من از حضرت رسول ص در گونه تواریفات
 را حفظ کرده ام چنانکه قسم از تواریفات حضرت را مردم گفتند

و این معنی منتشر کرده ام و لکن نسبت دیگری را هم میدانم
 که اثر برای مردم بگویم کدوی مرا خواهند پرسید و نیز حضرت
 رسول ص فرمودند فضیلت و احترام این کبر بواسطه آن نیست
 که بسیار روز میگرد و نماز میخواند بلکه از آن جهت است
 که سینه و سخن اسرار الهیست و از موز مستوره سنگین شده
 است و اسی الله عنه و بدیهیست که ۰۰۰۰ این سر
 مستور از جمله قواعد دینی بود و خارج از آن نبود و است نهایت
 چون ظاهرش مقصود نبوده و از امور اعتقادیه محسوب بوده
 است از دست مردم ظاهر سرست پرکنار ماند مراطلاع بر آن
 مخصوص صاحب نظران و عالمان بنا و عمل است سهل تستری
 (ششتری) فرموده است علم طما و دانشندان دارای سه
 رتبه است یکی علم ظاهری که عالم آن را در دسترس مردم
 ظاهر سرست میکند ارد و دیگری علم باطنی که جز برای اهل
 استمداد و اهل باطن انرا بران نمیتند و موسی علی است
 که پس خداوند فقط او آن را میداند و هیچ کس اظهار
 نمیتند ۰۰۰۰ تا آنکه میفرماید ۰۰۰ اگر کسی بگوید که
 حقیقت مخالف شریعت است یا باطن نقیض و باین یا ظاهر
 است یا بسد بیندیشد که بواسطه این گفتار از سر منزل ایمان
 دورند و چه بلکه کفر نزد یک گردیده است . انتهى

علامه ابوالثنا* آقوی ابن ایسا عراقی در باره موضوع مسعود
 بحث است از حضرت امام سجاده علی بن ابی طالب علیه السلام
 روایت کرده که آن بزرگوار فرمود :
 انا لا اکتف من علمی جوازه
 کس لا یری الحق له وجهی فیفتننا
 لقد تقدم فی هذا ابو حنیفه
 انا انحسین و اوصی نبله الحسنا
 ترب جواهر علم لواء روح
 لتیل لئ الت من محبة الوئنا
 ولا متحل رجال مسلمون دسی
 بیرون التیح ما یاتونه حسنا
 یعنی من جواهر علم خود را مکتوم میدانم و کس اظهار میکند
 تا مردم جاهل و نادان از شنیدن آن حقایق کراهت نشوند
 و اینوایش را امتحان دچار نگرددند قبل از من جدم ابوالحسن
 علی ع همین روایت است و حضرت حسین پسر وکیل
 از حسین نیز به حضرت حسن مراعات این روایت سفارش و
 تا کتب فرمود چه بسا اسرار و جواهر علم که من بدان آفام
 و اگر رمزی از آن شکار نمایم مردم مرا بت پسرست بینارند و
 مسلمین خون مرا مباح دانسته بقتل من اقدام میکنند و کشتن

مراکه زشت ترین اعمال است از نیکوترین حسنات و اعمال پروره
 محمود میدارند - انتهى

و نیز امام خزالی در کتاب خود مسمی بقانون التاویل ص ۱۰ -
 فرموده است برخی از اسرار شمس و موز و موز دین الله است
 که علمای بزرگ و اکابر دانشمندان را هم بران رموز مستوره -
 اطلاعی نیست تا چهره سد به علمای درجه شومند و ما پسر
 مردم که بهیچوجه آنانرا بر این قبیل امور اطلاعی نبوده و نهست
 و این عین عبارت امام خزالی است توله ره * لایقش ان -
 یتبند استتار بعضی شده الامور (بعضی اسرار الشمس)
 طس اکابر العلماء قذلا عن التوسلین انتهى

آنچه گفتیم و شنیدی مثنی از خروار و نمونه از سوال بسیار است
 که در آیات و احادیث و گفتار بزرگان درباره وجوب استتار امور
 اعتقاد به غلبه از مردم جاهل موجود است. قرآن کریم نیز
 شامل این اسرار و رموز است و در آیات مبارکه اشاره به آن شده
 است از جمله در سوره النمل آیه ۲۸ میفرماید ما فرطنا فی الکتا
 من مثنی یعنی در قرآن مجید و کتاب الهی همه چیز را بیان
 کردیم و هیچ چیز را ناکفته نگذاشتیم که نقصی در کتاب پدید
 آید و در سوره النحل آیه ۸۱ فرموده منزلنا علیک الکتاب تبیاناً
 لکلیش یعنی ما کتاب الهی را بتو نازل کردیم و در آن کتاب

درباره هر چیز شمس و تقصیر بیان کردیم * من تاکنون مکرر
 باین بعضی اشارت کردم و گفتیم که انشاء اسرار الهیه برای عموم
 مردم جایز نیست ولی گفتیم بل ذکر اینست که انشاء اسرار الهیه
 برای دائم و همیشه نیست و هنگامیکه شرایط لازمه تحقق یافت
 انشاء اسرار جایز و در بعضی مقامات واجب است زیرا گفته اند
 هر چند اگر انسان میدانند نباید بنویسد و آنچه را که بخواهد بگوید
 باید بپوشد که آیات و گفتار و سوره میانه رسیده است و چون هنگام
 گفتن برسد باید دید که آیا صاحب استقامتی برای شنیدن
 حاضر است یا نه ؟ بنا بر این هر وقت که مشاهده شد هنگام گفتار
 رسید مرصع صاحب نظر و مستند هم حاضر نشود یا مست
 در چنین مواردی انشاء اسرار جایز است و اگر احتیاجی بانشاء
 اسرار احساس شود واجب و لازم است که گفته شود نظر به همین
 نکته در مقامی که برخی از علمای انشاء اسرار چون در موافقات
 و گفتار خود رمزی از حقایق مستوره را بیان میکنند برای آنکه با اصطلاح
 راه کم کنند پس از آن گفتار با پیش از آن بفرستند گفتار را موال مستر
 و مخالفین آن میباید از زندگی اشکالی را بترجمه ان گفتار سازند تا
 باین وجه از دست یافتن هر جاهل ناآگاه با اسرار الهیه جلوگیری
 نمایند پیش از همه در این مطلب علمای تصور پیشوایان هر وقت
 جدیت و کوشش کرده اند و اسرار و رموز را چنان در هیچ و ختم عبارات

والفاظ انكند، اندكها اطلاع برآن حفايق جز برای مظلمین و
 ارباب استمداد مند و رومیست و طنائین رویه است که از
 طرفی حفايق عالیه و احرار استوره بدست نا اعلان نیفتند و از طرف
 دیگر در جرگه انحصار که حفايق الهیه را کتمان میکنند در نهایتند
 زیرا خداوند در بار این نفوسیکه بکتمان حفايق میسر دازند در
 قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۵۹ - ۱۶۰ میفرماید قوله تعالی -
 "الذین یکتومون ما انزلنا من البینات والهدی من بعدہ ما بیننا
 و لئلا یحزنوا فی الکتاب ولئن یدعهم اللہ لعلین الالذین
 تابوا و اسلحوا و بیننا و لئن اتوب علیهم وانا لتواب الرحیم یعنی
 آنانکه مکتوم میدارند آنچه را از بینات و هدایت در قرآن نازل کردیم
 و برای مردم شرح و بسط دادیم چون نفوس مورد لعنت خدا و
 دیگران هستند مگر آنانکه توبه کنند و راه صلاح پیش گیرند و حفايق
 را برای مردم تشریح کنند در این صورت من آنها را میامیزم و توبه آنان
 را قبول میکنم زیرا من توبه پذیر و سهیلان هستم امام فخر رازی در
 تفسیر این آیه شرحه (ص ۱۶ جلد دوم تفسیر رازی) میفرماید -
 لایس در بار معنی کلمه کتمان فرموده است کمعنی کتمان
 آن است که انسا و مظلین را که مورد احتیاج و لزوم
 است مستور و پوشیده دارد و مسئله ای که مقتضای وقت و زمان -
 بایست اظهار کند کتمان نماید و اظهار نکند این است معنی کتمان

ولی اگر کسی مسئله ای را بدون احتیاج و لزوم و بدون انقضای
 وقت و سایر شئون مستور دارد مشمول معنی کتمان نیست، انشایی
 بنا بر این مقصود از نفوس که در آیه میفرماید بر انسا -
 کتمان شود لعنت خدا بر او میگیرند آنهایی هستند که با وجود
 فرارسیدن زمان منتفی و حضور رزق با استمداد و لزوم انقضای
 اسرار یا زهم از انشای اسرار الهیه خود داری کنند حال بینیم
 زمان مناسب و مختص برای انشای اسرار الهیه چیست است؟
 همانا زمانی که مقتضای انشای اسرار شریعت حدیثه هر را دارد
 عبارت از در مابست که نفس مقدس پس از حضرت رسول ص
 با امر الهی برای هدایت اهل عالم تیار کند و داعی الله گردد
 و مردم را بشریعت جدید عالم الهیه دعوت نماید و از این جهت است
 که علامه رازی در ذیل تفسیر آیه مبارکه مزبور با اشاره لطیفه
 باین نکته قیفا اشاره فرموده و میگوید چشم ارباب استمداد را با
 رمز مستور متوجه ساخته و پشت عین هیارت رازی را برای توجیه خوانم
 "میفرماید قوله احتج من غیر الایها حل الکتاب ان الکتمان
 لا یصح الا شهم فی شین نیوة محمد (ص) اما القرآن نانه متواتر
 فلا یصح کتماننا القرآن قبل سیرور ثنوا ترا یصح کتماننا و
 المجمع من القرآن اذا کان بیان معنی الواحد یصح کتماننا و كذلك
 القول تیما یحتاج المکلف اللہ من الدلائل العقلیه انشایی

امام رازی میفرماید که این آیه بارگه را که ذکر شد بعضی از مفسرین در بار اهل کتاب دانستند و گفتند که چون اهل کتاب (یهود و نصاری) بشارت آورده در بار حضرت رسول صراحت کرده در تورات و انجیل موجود بود مکتوم میباشند و از مردم مستور میداشتند - خداوند این آیه را در بار آنان نازل فرمود و آنان را که چنین کاری اندام مینماید مورد لعنت و نفرین خود قرار داد این نثره بعضی از مفسرین است بر آنستند که گفتند که کتمان قرآن مجید و سنجیدن آن معنی ندارد که کتمان کنند مورد لعنت قرآن بگیرد چه کسی قرآن را خدا برای مردم فرستاده است و کتمان آن چه چیز نیست و لیکن در نظریه (امارازی) مسئله کتمان را میتوان متوجه پیروان قرآن مجید هم دانست باین معنی که بگوئیم پیش از آنکه قرآن مجید متواتر بشود و شیوع و انتشارش بحد کمال برسد بعضی کتمان آن را جایز میدانستند و بعد صحیحی محسوب میشد و هم چنین اگر شخصی بتهنئانی از بیان و شرح آیات جمله قرآنیه مدلل باشد میتواند آنرا از سایرین مکتوم بدارد و نیز کتمان در لایعقلیه از مکلفین با اجرای احکام در دنیا که مورد نیاز باشد منقول آیه مبارکه من یراه مستلاحظه فرماید که امام رازی علیه الرحمة در ابتدا کتمان میکند که بعضی از مفسرین مضمون آیه را متوجه علمای یهود و نصاری دانستند که بشارت موجود در تورات و انجیل را که

در باره حضرت رسول نازل شده بود از مردم مستور و مکتوم - میداشتند و بهین جهت مورد لعنت خدا قرار گرفته بعد میفرماید که مسئله کتمان در نظریه مخصوص علمای یهود و نصاری نیست بلکه شامل امت اسلامیه هم میشود باین معنی که اگر پیروان اسلام هم حقایق الهیه را کتمان کنند مورد لعنت و نفرین قرار میگیرند پس چند مثال برای تفسیر این کلمات قرآن ممکن است از ناحیه پیروان اسلام صورت بگیرد بیان میفرماید و میگوید مثلا ممکن است کسی که در خصوص شرح و بیان آیات جمله قرآنیه موافق و مطابقت با خدا در این صورت را کتمان نماید و از سایرین مستور بدارد در این وقت عقاب کتمان تحقق یافته است و مقصود امام رازی از ذکر این مسئله اشاره بر آنکه در قیامت بعضی میخواستند بفرمایند همانطور که علمای یهود و نصاری آیات جمله نازل در تورات و انجیل را که بیان نزد آنان بود در قرآن اطلاع داشتند از سایر مردم مستور داشتند و در نتیجه مورد لعنت خدا او سایرین قرار گرفتند و علماء و نفوس مسی هم که در ظل شریعت الهیه قرآن مجید هستند اگر تفسیر و بیان آیات جمله قرآنیه را که در روز بعد آیات جمله تورات و انجیل است از امت مردم مستور بدارند و مکتوم نمایند مانند علمای یهود و نصاری مستور لعنت و نفرین خداوند و خلق خدا قرار میگیرند (امام رازی از اشاره لطیفه مقصودش این است که بفرماید زمان شرح و تفسیر

اسرار و مکتوبات الهی که در باره تورات و انجیل عبارت از زبان
 ظهوری است که در آن ایام دوران افشایش رسیده بود مردم لعنت
 قرار گرفته همین طور هم در دوران ظهور نفس مقدس مظهر امرالله
 که بعد از محمد رسول الله می ظاهر میشود دوران افشای اسرار
 نسبت تورات و انجیلها استوار کرد و چنین وقتی که مظهر عظیم
 ظاهر میشود علمای اسلام و مظلومین بر اسرار الهی عجم مانند علمای
 تورات و انجیل حقایق مستور تورات و انجیل را از مردم مستور نگه دارند و است
 را این اطلاع بگذارند مردم لعنت و نفرین خدا و خلق خدا اسرار
 میکشند اینست مقصود امام رازی که برای توضیح دادیم اما
 اینک دوران استتار اسرار با بیان رسیدن صاحب وقت و مالک
 عصر میدا که ان نورالزمان مردمک دیده عالم انسان و بصیر
 بینای جهانها حضرت بهاء الله در عالم ظاهر شده است
 و جمیع علمای اسلام که مطلع بر اسرار مستور نبوت است الله هستند
 لازم و واجبات که اسرار مستور را افشا نمایند -

تا حقایق انکار نمود و مردم بعد از دعوت حضرت
 بهاء الله و اطاعت احکام ان وجود مبارک موفق گردند امرالله در
 شرق و غرب منتشر شود و امر مبارک بگوش همه برسد مردم در
 نتیجه ایمان به حضرت بهاء الله از اب الهی و خشم خداوند

بجای پاینده و در بهشت ربانی و عنوان الهی و دار کرامت
 رحمانی وارد شوند (و آنر طمعی مبالغ بر اسرار در این زمان
 که مقتضی افشای اسرار الهی است آنرا کتمان کنند همانطور
 که علمای یهود و نصاری بر اسرار کتمان حقایق در مورد اقتضای
 و لزوم مورد لعنت الهی قرار گرفتند آنان هم به همین جهت مورد
 لعنت و نفرین خدا و سایه بین واقع میگرددند)

حارکت حقایق را از سسعت سلاجه برای من تشریح
 کردی که تا امروز ابدا بدان پی نبرده بودم و درباره آن اطلاعی
 نداشتم حال خواهش میکنم در تالیفات سابق را بگیری و -

پس مطالب دیگر بپردازیم .

در بیان نبیامت وسطی

زید گفت . مسئله نبیامت وسطی از موضوع بحث ما
 خان است ولیکن مختصر تشریح در این باب میدهم تا فرق نبیامت
 وسطی از نبیامت صغری و کبری واضح و شهود کرد و سلامه
 راجب اصهبانی در کتاب خود مسمی به سفرد است الف قرآن میفرماید
 الساعة الوسطی هی موت اهل القرآن الواحد یعنی ساعت
 وسطی عبارت از آن است که مردم بنگون بخصوص مثلا متفرق
 شوند و از بین بروند و از مردمی که در آن قرن بخصوصی زندگی میکردند
 دیگر کسی باقی نماند چنانچه در حدیث وارد شده (و از قبل

هم باین حدیث اشاره شد) که حضرت رسول صی چنین
 عبدالله بن ابی مراد بداند فرمودند اگر این جوان عمری
 دراز شود و بر اثر عارضه نمیرد قبل از وفاتش ساعت یحیی قیامت
 بر ما میشود مقصود آنکه تا این جوان حسن پوری برسد هیچیک
 از مردم که از او بزرگتر هستند در عالم نخواهند بود و قیامت
 مردم این قرن بر ما خواهد شد یعنی مردم این قرن تا این
 جوان حسن پوری برسد از بین میروند و منقرض میشوند و دیگر
 کسی از آنها باقی نخواهد بود و چنانچه گفته اند عبدالله بن
 ابی مراد که آخرین نفر از اصحاب حضرت رسول بود که وفات
 یافت و قبل از وفاتش اصحاب رسول الله یعنی کسانی که
 سرف حضور رسول الله صی را در کربلا و خدشتن رسیده بودند
 صیبا وفات کرده بودند و بجز او کسی از آنها باقی نبود و مقصود
 حضرت رسول صی که فرمود ۰۰۰۰۰۰ لم یمت حتی تقم الساعة
 اشاره بهمین مطلب بود و مقصود حضرت پیام قیامت وسطی یعنی
 مرگ کلیت نفوس بود که در آن قرن بخصوص زندگی میکردند مسلم
 در صحیح خود از ابو سعید روایت کرده که گفت چون حضرت -
 رسول از تبوک مراجعت فرمودند اصحاب پرسیدند قیامت کی
 بر ما میشود حضرت رسول صی فرمودند لا تا فی مائة سنة و
 علی الارض نفس مخلوقة لیلیم یعنی قبل از صد سال دیگر

بگفته از مردمی که امروز در دایره زندگی میکنند باقی نخواهد
 بود از این بیان مبارک بخوبی واضح میشود که مقصود از قیامت
 وسطی مرگ مردم قرن بخصوص و لو از رسیدن اجل طبیعی طبقه
 و نسل مخصوص است بنا بر این میتوان گفت که مقصود از قیامت
 مرگ طبیعی آنان است چنانچه از دو حدیث قبل به سراحت معلوم
 میشود و نیز میتوان گفت که مقصود موت معلومی و مرگ باطنی آنان
 است چنانچه از این حدیث که در کتاب رفاقی صحیح بخاری که
 از ابو سعید روایت شده بر ما یاد آور شده میکند حضرت رسول
 صی فرمودند ان امانت الامانة لا تنظر والساعة یعنی هر وقت
 وقت امانت از بین مردم مفلوکه شد و از بین رفت منتظر قیامت
 با شید پرسیدند یا رسول الله بگو که چگونه امانت از بین مردم
 زائل شود و مفلوکه گردد حضرت فرمودند انما امانت مرالی غیر
 امله یعنی هر زمان که مردم کارها را با شایسته شایستگی و لیاقت
 انجام آنرا نداشتند و اشتباه شدند و اگر از نماینده در چنین وقتی امانت
 از بین مردم میروند ۰۰ " مقصود از قیامت که بفرمایند در هنگام -
 زوال امانت میشود قیامت وسطی است یعنی مردم آن قرن
 بخصوص چون کارها را با شایسته نداشتند و اشتباه کردند در نتیجه
 امانت جای خود را بخیانت میدادند و مردم آن دوره بخصوص -
 بواسطه از دست دادن امانت هرگز معلومی و حقیقی مینش میباشند

و در این جامه سود از قیامت وسطی مرگ معنوی یعنی زوال امانت است .

در بیان طلوع آفتاب از مغرب

عبارت گفت . در احادیث وارد شده است که از جمله علامات نیرام قیامت یکی آن است که آفتاب از مغرب طلوع کند چنانچه مسلم در صحیح خود در کتاب الایمان از ابو بصیر روایت کرده که حضرت رسول ص فرمودند لا تطلع الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها فاذا طلعت فراهها الناس آمنا و اجتمعون فیومئذ لا یفلح لفسا آیمانها لم تکن اعدت من قبل او کسبت فی ایامها خیرا یعنی قیامت برپا نمیشود مگر وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند پس چون از مغرب طلوع شود مردم آنرا میبینند و همه مؤمن میشوند در آن روز اگر شخصی بمظاہر قبل و ظهر جدید مؤمن نشود ایمان سابق او بدر او ضعیف شود و اگر در آن نیکویی بدین ایمان بمظاہر قبل و بعد از آن رسیده باشد برای او نتیجه ندارد مگر آنکه در آن روز که آفتاب از مغرب طلوع میکند مؤمن شود اینک ما میبینیم که آفتاب هنوز از مشرق معمول طلوع میکند با این همه چگونه میتوان گفت که قیامت نیرام کرده است ؟

زید گفت . این مسئله بمظاہرش مورد نظر نیست زیرا مقصود از آفتاب آفتاب رسالت و نبوت است و مقصود از طلوع آفتاب

از مغرب آن است که از بیان اش که آفتاب رسالت در آن غروب کرده و مجددا آفتاب رسالت طالع شود یعنی در بیان اش که رسول و پیغمبرش باقی اعلی صعود کرده است مجددا از طرف خدا رسولی مبعوث شود بنا بر این آفتاب رسالتی که از قبل بر اثر رحلت رسول سابق در آن است غروب کرده و بواسطه نیام و مبعوث شد در رسول جدید از بیان همان است طالع گردد و معنی حدیث مزبور بنا بر این چنین میشود که حضرت رسول ص با استخاره یعنی مسلمین خطاب فرموده و بانان گفت قیامت شما تمام نمیکند مگر وقتی که بعد از من آفتاب رسالت بر سر مرتبه دیگر ازین شما طالع شود و مقصود از آفتاب رسالتی که بعد از حضرت رسول ص باید طالع شود وجود مکه ص حضرت باب اعظم است .

عبارت گفت ولی معنی طلوع آفتاب از مغرب آن است که آفتاب ظاهری از مغرب ظاهری طلوع شود و حرکت قهقرائی کند و در نتیجه آن نظام عالم بهم بیفتد و دنیا خراب شود

زید گفت . ملاحظه فرمایید که حضرت رسول ص فرمایند چون آفتاب از مغرب طلوع شود مردم آنرا میبینند و همه مؤمن میشوند حضرت رسول ص شرط ایمان را مشاهده و رویت قرار داده است و مقصود از رویت مشاهده آن است که مردم

مدعی رسالت را که از طرف خدا میموت شده پیشناسند از پراهر سر
 کسر آن حضرت را پیشا شد شمس رسالت را دیده و کتاب نبوت
 را در دست کرده است و هر که آن حضرت را پیشا شد بان بنوکوار بر
 مؤمن میشود علامه بیروسی در تفسیر خود شمس بروج الیه بیان صفه
 ۲۱۲ در ذیل تفسیر سور با حراف پس از آنکه حدیث شریف من
 رانی قد در ای الحزرا نقل میکند میفرماید "گویند سلطان محمود
 قازی روزی که حضرت شیخ ربانی شیخ ابوالحسن خرقانی نزد
 سره مشرف شد و ساعتی را در محضر آن شیخ بنوکوار بسر برد
 سپس حضرت شیخ محروم خود است که در باره شیخ پایز بد پسما
 به بیروسی - شیخ ابوالحسن فرمود شیخ پایز بد به نظامی
 مردی بود که هرگز او را ندیده است می شنید و راه هدایت بیافت
 و سعادت ترسید سلطان محمود پیشخ عرض کرد اگر صرف رویت
 و دیدن باعث هدایت میشود چگونه! بوجهل که حضرت رسول
 (ص) را بد و رویت نمود سعادت نرسید و هدایت فائز
 نگرد بد شیخ ابوالحسن در جواب سلطان فرمود ان ابا جهل
 ماری رسول الله صر انما رای محمد بن عبد الله یتیم این طالب
 حتی لو کان رأی رسول الله لخرن من الشقاوة و دخل فی السع
 یعنی شیخ به سلطان فرمود که بوجهل رسول الله را ندید بلکه
 محمد بن عبد الله یتیم وی بد روا میدید که در حمایت او طالب

بسر میبود و آنرا بوجهل رسول الله را میدید یتیم از شقاوت خان
 میشد و سعادت ابدیه وارد میگردد بد سپس شیخ فرمود مؤس بد
 گفتار من بیان الهی در قرآن مجید است که فرمود مؤس ترا هم
 بنظرون الیه و هم لا یحسرون یعنی ای محمد سر کار و مشرکین
 چشم ظاهر تو را میبویشد و بشوفا میکند اما باطن و حقیقت امر تو را
 نمی بینند و تو رسالت و تشرفی را در دنیا شمار و اندام تو نمی توانند
 ببینند تنها در چشم ظاهری حجب حصول سعادت و خروج
 از شقاوت نموده و نیست آنچه موجب خیر از شقاوت و باعث حصول
 سعادت میشود مشاهده با چشم ظاهری رویت با بصیرت قلب است
 انفس .

فهرست مؤمنین بر رسول الله آن حضرت را رسول الله صلی الله علیه و آله
 فقط مؤمنین است که آن حضرت طرف زبان بنوکوار مؤس
 هستند و کافران از مشاهده حدیث آن حضرت محروم اند و رسول الله
 را جز بشری معمولی نمیشمارند و نه زبانی را از انگریزان بد
 آن حضرت نسبت میدهد هفت کلام بین آن سعادت اند مرشایسته آن
 مقام کرم نیست کافران و مشرکین بواسطه تنبیه باها و اسباب هدم
 تحری حقیقت باین حجاب گرفتار و از هر قان کتاب رسالت و حقیقت
 محرومین نصیبند اگر بگوئیم که سعادت از ان کتاب که از مشربطالع
 میشود همین کتاب ظاهری است بد پس است که چون این

الكتاب از منبر بیاید همه مردم آن را میبینند و دیگر لزومی ندانست
 که رسول الله در مشاهده و رؤیت آنرا شرط و علامت ایمان مردم
 قرار دهد و اما اینکه فرموده در آن روز نفس را ایمان قبلی کفایت
 نمیکند (تا آخر آیه مبارکه که در ضمن حدیث شریف
 ذکر شده است) معلوم است که چون آفتاب زمینش طالع
 شود یعنی رسول الهی از میان امتی که رسول قبل در بین آن
 امت میخواستند و صعود کرده است معصوم گردد و اگر مردم بر رسول
 جدید الهی مؤمن نشوند و با طاعت حضرتش نگرایند ایمان رسول
 قبل و اطاعت احکام نبی قبل سبب نجات آنان نخواهد گردید
 زیرا که بر رسول سابق مؤمن یا نبود و اصل خیریه نیز انجام داد
 اما چون شرط قبول اصل کفایمان چشمه و رسول جدید است
 در او موجود نیست بهیچوجه ایمان قبل و اصل نیکو فائده بحال
 او نخواهد دانست زیرا چنین ایمانی دارای اعتبار نیست چه که
 فائد شرط اما می است و اما اینکه میفرماید الم تكن آمت من
 قبل یعنی مؤمن بر رسول جدید شرط صحت
 ایمان آن است که بر مولان و انبیائی که قبل از آن حضرت ظاهر
 شده اند نیز مؤمن باشد و همان مظاهر مکه الهی را قبول
 داشته باشد و هر کدام از مظاهر مکه الهی را که شرح حال
 و شئون مختصه بانان معلوم نیست با اجمال اتراف کند و هر یک

را که شرح حالشان در دست و شتون مختصه بانان مشهور
 و در دست مشهور است با التفصیل بشناسد و طرف نمود .
 ابن عربی محیی الدین در کتاب شونسی مفتوحات مکیه -
 جلد چهارم ص ۴۲۶) بیانی در باره زمین این حدیث فرموده
 است بیان مزبور این عربی بسیار پیچیده و قاطع است زیرا مشتمل
 بر آرزو مستتر نسبیست و لغات است و باید بیان این عربی قوله
 غروب
 الشمس موت النفس فانظر

الى نور قد ادرج في التراب
 وذاك الروح روح الله نبيها

وهذا النفع ياخذ في الاياب
 الى الاجل الذي منه تصدق

فيمر في الاياب وفي الذهاب
 النفس كالشمس شرقت من الروح المضارة الى الله بالنفع وفريت

في هذه النشأة فاقلم الجوق قبل بانا الليل وان بر النهار -
 فالنفس وهاكوتها في هذه المشاعر حيات هذه النشأة بجسر

فيمر الى لا بد لهذه الشمس ان تطلع من مشربها فذلك يولا ينفع
 نفسا ايمانها لم تكن امت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا لان زمان

التكليف ذهب وانفقس في حقها فطلوع الشمس من مشربها هو
 حيات النفس وموت هذه النشأة . الشمس .

محیی الدین بن عربی در بیت اول اشعار زیره میفرماید
 که نفس چون از این نشاء بجهان دیگر برود مصداق طلوع -
 آفتاب از مشربش میباشد و در جملة بعد تصریح فرموده
 است که نفس مانند آفتاب است که از روح الهی برتوانگن شده
 و مقصود از جمله شرفت من روح الله ان است که رسالت الهیه به
 نفس ابلاغ گردیده است و مظهر امر الهی شده من برای این معنی
 غروب آفتاب عبارت از موت رسول الهی است که رسالت الهیه را
 استیضاح نمود از مصراع ثانی بیت اول که فرموده فالتظالی نور قد ادین
 فی التراب همین معنی است یعنی نگاه کن که چگونه رسول الهی
 که دارای نور الهی است از جهان تراب رخت بر بسته و بر اثر
 فرارسیدن مرگ طبعی در دل خاک مسکن و ساوی گرفته است
 مقصود این معنی در بیت مزبور از کلمه نور حضرت محمد رسول اللع است
 چنانچه خداوند در قرآن مجید (سور مائده آیه ۱۵) کلمه نورا
 به حضرت رسول ص اطلاق فرموده و قوله تعالی " قد جاتکم
 من الله نور و کتاب مبین مقصود از نور حضرت رسول ص و مقصود از
 کتاب مبین قرآن مجید است و چه نور علمای تفسیر با این معنی نمود مانند
 امام معنی جمله ادین فی التراب که در بیت فرموده ما اشاره بانفصال
 روح قدس رسول ص از جسم آن حضرت است و کتابه از مصود
 حضرت از این عالم تراب بجوار رحمت پروردگار است پس از

این در بیت ثانی فرموده انک الروح روح الله فیها
 و هذا الفخ بلخذ فی الایاب .

یعنی چون هنگام دمیدن در صور فرارسد روح مقدس در کزانه روح
 خود باز میگردد و پس از آن حضور عظیم خود در دیگری در عالم
 ظاهر میشود و مراد محیی الدین از نشاء که در ضمن بیان خود
 گفته است شعاعا نفس استرسول ص است که بواسطه آن حضرت
 در عالم انشا و ایجاد گردید و چون رسول الهی بجوار رحمت
 پروردگار صعود نماید مانند آفتاب است که در نفس است خود
 غروب کرده است و نا بر این است آن حضرت حکم مشرب را برای
 آن آفتاب محفوظ آورد و چون بعد از مرگ و صعود رسول ص
 مظهر مقدس دیگری از میان همان است که برای رسول قبل حکم
 مشرب را داشت تا همیشه بنا بر این آفتاب رسالت از مشربش
 طلوع بیلعاید یعنی نفس جمال مظهر بعد از میان همان است
 که بمنزله مشرب آفتاب رسالت قبل بود طالع میگردد و امام معنی
 غیرتالنفس فی هذا النشاء و اظلم الجوق قبل جلا اللیل و -
 ادیرالنهار آنست که کوشیم وجود رسول الهی در بین مردم مانند
 روز است که بر اثر طلوع شمس تحقق مییابد یعنی چون آفتاب -
 جمال رسول الهی طالع شود روز شروع میشود شعاع نظیر که
 طلوع شمس ظاهری سبب ظهور روز ظاهری است و چون آن -

شمس حقیقت غروب کند و از این جهان بجهان انوار و جوار رحمت
 سرور گذر عین نماید شب فرامیرسد و جهان تاریک میشود -
 همانطور که بواسطه غروب آفتاب ظاهری شب فرامیرسد و دنیا
 را ظلمت میبرد و چون بر اثر دخول سابق مظهر جسد الهی
 ظاهر آفتاب حقیقت ظالم گردد با نور تحلیق میباید رسیدن که
 فاصله بین صعود رسول سابق و طلوع شمس رسول لاحق است
 عبارت از شب است که با اصطلاح ان را برزخ گویند بشرحیکه از بسط
 بیان شد و مقصود از جمله که فرمود لا بد لهدم الشمس ان تطلوع
 من مشرقها این است که حتما بعد از صعود مظهر سابق آفتاب
 جمال مظهر لاحق باید بالبح و اشکار شود و از مشرب یعنی از
 میان همان امتی که رسول سابق در بین آن وفات یافته و آفتاب
 جمالش غروب کرده شمس جمال مظهر لاحق باید طلوع گردد
 و نشاء جدید برهما شود چنانچه در قرآن مجید سوره عنکبوت
 آیه ۲۰ فرموده *والتیئیشی النشاة الاخرة یعنی خدا اولسد
 نشاة دیگری از توبیها خواهد کرد و مقصود از قول این عین که
 فرمود *وذاک الروح آن است که دوران ظهور
 مظاهر بعد از ختم رانتهائی نیست و شمس حقیقت را غروب که
 طلوع مجدد دانه نباشد میسر نشود زیرا فیض الهی را انقطاعی
 نموده و نیستی برای هر یک از مظاهر مقدسه نوری معین و وقتی**

سلم مقرر و مقدر رسد ما سست که از آن وقت و دور تجاوز نمیکند -
 چنانچه در قرآن مجید (سوره اعراف آیه ۳۱) حق تعالی باین
 نکته اشاره فرموده *اوله تعالی " ولئل امة اجل قاضا بها اجلهم
 لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون " و چون در معین وقت مقرر است
 بایسان برسد پس از آن نشاء جدید برهما میشود و مظهر -
 جدیدی از سرف خدا اوئند مبعوث میگردد و در هر وقت سابقه
 مضمون میشود و پس از ظهور مظهر لاحق اگر شخص مؤمن نشود
 برای نجات او کافی نیست بر ایمان و اعتراف بحقیقت رسول
 سابق بدون اعتراف و ایمان بر رسول لاحق فائده ندارد زیرا زمان
 مقرر و معین نسیمت سابق رسول سابق بر آنست و ظهور رسول
 لاحق و سخط شریعت جدیده مطلقا تسده و پیروی گردیده
 است این بود شرح گفتار محیی الدین بر همین که در باره حدیث
 طلوع شمس از مشرقش فرموده بود *ایند حدیث دیگری را در این
 باره برای تو میگویم علامه برزنجی در کتاب الاشاعة (صفحه ۲۵۱)
 از ابن الشیخ و ابن مردویه روایت کرده که انصاری العاصه از
 حضرت رسول ص نقل نمود که رسول الله فرمود *صیحة تطلع الشمس
 من مشرقها یصیر فی هذه الامة قردة و خنازیر و تطوی الدواب
 و تجف الافلام لا یزاد فی حسنة ولا یقلع من سیئة ولا یثقی نفسا
 ابعانها لم تکن امنة من قبل او کسبت فی ابعانها غیر ابعان حضرت***

رسول می فرمود صبح روزیکه افتاب از مشرب خود طالع میشد در
 بعضی از افراد این استیضاح بوزنگان و خوگهان در میان
 دلتراهای حاکمهاست در همه چیزها میشود و تمام همه گمشدگی
 شده و از نوشتن باز میماند اگر کسی کار نیکی انجام دهد در بگرد
 در سبایل بحما بنمایند (یعنی مفاد آیه مبارکه من جاء بالاحسنه
 فلعننا مثله ایا حکس نخواهد بود) و از گناهان کاسته میگردد
 (یعنی مفاد آیه مبارکه بدل العالینات ^{بالحسینات} را انتری نخواهند
 بود) و ایمان شمس برای ارتقای نیایشند و بیخنی از عهد اللعین
 هر چه روایت کرد که فرمود " فیذ عیالنا من یتصدقون بالذهب
 الاحمر فلا یقبل منهم و یقال لولکان بالامس " ایشکیشونتا
 تسرحی هم و را طراف ما امین این حدیث تسرحی و برای تسو
 بکرم جمله گفته فرماید در آمد اد روئیکه افتاب از مشرب طالع
 میشود بعضی از افراد این استیضاح بوزنگان و خوگان تبدیل میشوند
 منیش این است که چون مظهر جد بد الهی ظاهر شود دعوت
 خود را آغاز نماید آنان که ندای حسرتش را نشنوند و با ایمان
 نیاروند بوزنگان و خوگان میشوند یعنی مانند بوزنگان که حرکات
 و رفتار مرد را تقلید میکنند آن نفوس نیز بدون اینکه تحقیق و
 تحری حقیقت نمایند بتقلید ما سر میزنند بر رسول الهی ص
 میشوند و در مقام مخالفت با او بر میآیند و مانند خوگهان در دام شهوا

نمایند خود اسیر میشوند و بجای اطاعت از مظهر امر الله بپا بست
 نفس و هوای خود میسرود ازند و مقصود از جمله این است است
 اسلامهاست و این مطالب را جمیع باست اسلامیه منصوص بانان
 است زیرا امت های قبل از امت اسلام صحت در دوره خود که
 مظهر موجودشان ظاهر شد و با او مخالفت برخاستند چیزی نگر
 و انکار خود رسیدند و در همان ادوار بوزنگان و خوگهان تبدیل
 شدند اما امت اسلامیه در زمانی که حضرت رسول ص این
 حدیث را فرمودند هنوز آغاز دور را نرفته بود و ظهور مفاد حدیث
 است اسلامیه موقوف به زمانی بود که دوره امت اسلامیه منقضی شود
 و ظهور احلام ظاهر گردد و افراد امت اسلامیه که دعوت مظهر
 لا حق را قبول نکنند بجزای خود برمند بوزنگان و خوگهان تبدیل
 شوند و اما بعضی جمله گفته فرمود علم ها خستک میشود و از کار می افتند
 ۰۰۰۰۰ الخ که آنرا پایه ۱۵۶ دوره العلم ولا یفتح نفسا
 ایمانها ۰۰۰۰۰۰ الخ خاسته میداند این است که روز ظهور
 رسول جد بد ایمان مظهر اول بدون ایمان مظهر بعد فاستد
 ندارد زیرا دلترا حاکمهاست تسرحی تسرحی بپسیدند و همین
 ایمان بدون اطاعت احکام مظهر الهی را نادیده می بینند زیرا
 مجرد ایمان بدون عطفی فاستد است و اما ایمانی که در حدیث
 دیگر بود (حدیث سوم) که فرموده مردم نزد من را صد کسه

میدانند و لکن از آنان قبول نمیشود مفید این معنی است که
 اصالت نیک در دوره ظهور رسول جدید بدون ایمان باحضرت
 و اعتراف به خاتمیت آن بزرگوار قبول نمیشود و مانند آنکه اگر چه
 در سخن هم آمده باشد و اتفاق نماید چنانچه در سوره نورسان
 آیه ۱۳ فرموده است و کذا منالی ما صلوا من قبل فاجعلناه خبیثا مشورا
 یعنی آنچه که از اصالت مرتکب شده باشد بی نتیجه میگردد این همانند
 چهاربند در فاسد منتشر شود و فانی و زائل گردد اصالت انسان
 هم فانی و زائل میگردد و اما اینکه فرموده لولا کان فی الامس ...
 الخ یعنی بکسی که زرسوخ شده باشد نمیتواند اگر این
 عمل بود بروز انجام میگرفت قبول میشد اما امروز قبول نمیشود
 یعنی اگر در دوران شریعت سابقه و قبل از ظهور مظهر جدید
 وسط شریعت جدید بود تو صد قصید از قبول میشد زیرا هنوز
 شریعت سابقه تسخیر نشده بود اما اینکه که مظهر جدید الهی
 ظاهر شده و شریعت جدید وسط و نشر گردیده و توسط
 قبول اصالت ایمان مظهر جدید و عمل به مقتضای شریعت جدید
 است زیرا دور شریعت قدیم گذشته و القاب از مشرکین طالع شد
 و دفتر محاسبات و صحف شریعت قبل بهم پیچیده شد و فلها
 آن خشک گردید و دیگر نه بر حسنات افزوده میشود و نه کثافات
 لغزان میزد بود چه که صحف جدید منتشر شده و دفتر جدید

برای محاسبات خلق باز شده و امت جدید انشا و ایجاد شده
 است و رحمت دیگر وارد نشده نمیشود یعنی الرجل موثقا
 و حسن کافرا و حسن موثقا و حسن کافرا یعنی در دوره طلوع
 آفتاب از مشرب شخصی فی العزل با ممانعت در جرمه سو طیبین
 محسوسست و مانند همان در دوره کفار در میآید و شخصی شایسته همان
 از موثقین و صحیحگان از کفار محسوسست یعنی نباله اندازی
 مظهر جدید امرالکفر میشود و چون موثقین من بان حضرت نمیشود
 در دوره کفار محسوس میگردد و با آنکه صحف الهی را
 میشود بر اثر امرالکفر و کفار و کفار در میآید از آنچه کشیم
 ثابت شده که معنی طلوع نصیر از شمشیر عبارت است از پیام
 رستاخیز عظیم و پیامت گیری است اینک پیامت گیری و رستاخیز
 عظیم را مورد بحث قرار میدهم و در اطراف آن گفتگو میکنم

در بیان پیامت گیری و دلایل آن

حارکت بچه دلیل پیامت گیری را بقول مظهر امرالله تعالی

بیکسی ؟

رسد گفت • دلایل در این خصوص بسیار است و اینک برخی

از آنها را برای تو بیان میکنم

دلیل اول (در بحث پیامت صغری پیش از این گفتیم

که انسان پس از مرگ طبعی و خروج از این جهان بلافاصله در جهان دیگر بجایزات و تکالیف افعال خود که در این دنیا انجام داده است میرسد و این مستلزم ابراهیم محکمه و دلائل قطعی ثابت نمودم . مردم چنانچه توفیق از قبیل بیان فرمودی درباره نیامت عتیقه دیگری دارند و میکنند روز نیامت روزی است که برای رسیدگی بحساب مردم فراهم میگردد و در آن روز با افعال نیک و بد هر فردی رسیدگی میشود پس از آن هر یک بر حسب افعال خود بجزای همین و مخصوص میرسد یا بهشت جاودان میرسد و یا در آتش دوزخ محذوب میشود حال از توفیق پس از آنکه بدلائل قطعیه ثابت شد که انسان بلافاصله پس از مرگ و خروج از این دنیا بجزای افعال خود میرسد و محاسبه اش انجام مییابد باز هم محتاج است که روز مخصوص بنام نیامت فراهم گردد آن روز بحساب مردم صوما رسیدگی شود و جزای هر یک بر حسب اعمالش قدر گردد ؟

ما دام که بهشت و سوز رسید انسان بلافاصله پس از مرگ محاسبه خاتمه مییابد و جزای خود را دریافت میکند دیگر چه احتیاجی بپرواز نیامت مشهود در نزد مردم و محاسبه جد بد ندارد ؟
 عصاره گفت . بدیهست که دیگر احتیاجی بپرواز نیامت مشهود مردم میکنند لیکن نه نیست .

زیادت گفت . بسیار خوب بنا بر این بعد از فرارسیدن اجمل طبعی دیگر نیامش برای مردم نخواهد بود . منظور من هم همین بود که ثابت کنیم نیامشیکه مردم میکنند هرگز تحقق نخواهد یافت و اینست که خود امر فرمودی و منظور و مطلوب ثابت و دلائل گردد بد اینست که میخواهم این نکته را برای تو ای عصاره شرح بدهم مردم درباره نیامت و اوصاف و احوالی که برای آن پیمان میکنند چهار اشتباه شده اند زیرا میکنند در نیامت گیری مردم زند میباشند و بحساب شریعتی میشود و جزای مردم از محاسبه و جحیم پس از محاسبه در آنروز تعیین میشود با آنکه این مسئله بشرحیکه ثابت شد و از قبیل گفت و شنیدی از اوصاف و احوال نیامت صغری یعنی فرارسیدن اجمل طبعی مردم بود بنا بر این مردم در این عتیقه در نیامت صغری و کبری را بهم اشتباه کرده اند و آنچه را از اوصاف و احوال نیامت صغری است بنیامت کبری اشتباه موقوف نمودند و از اوصاف و احوال آن دانند اند (مسئله محاسبه و جحیم در هر دو نیامت صغری و کبری موجود است با این فرق که تعیین و جحیم و محاسبه در نیامت صغری امری خصوصی و راجع به هر فردی بطریق طسحده است یعنی هر کس بمیرد محاسبه اش خاتمه مییابد و جحیم و با جحیم میرسد و لکن امر محاسبه و جحیم در نیامت کبری امری عمومی و شامل

کافه بشر بطور کلی است باین معنی که در قیامت صغری شامل هر فردی بشخصه و شفاعت و موکل بر زمان است که آن نفس ولایت کند و بر کس فرار کند ولی در قیامت کبری برای آنکه بشر جمعا در کولت و کزبان تحقق مییابد (مردم چون باین شکسته مطلع نشدند مانند قیامت صغری و کبری را یکی بنده اند اوصاف و احوال یکی را با اشتباه بد بگری متعلق دانسته اند باینکه قیامت بحدی که مردم با اشتباه در باره آن اظهار عقیده میکنند امری است موهوم که وجود خارجی و متعلق ندارد زیرا از قبل گفتیم که مسئله قیامت صغری مخصوص به هر فردی علیحدت است پس از مرتد و خروج از این جهان تحقق مییابد ولی مسئله قیامت کبری امری صوری است و در همین دنیا قبل از فرار رسیدن اجل طبیعی تحقق خواهد یافت و من در باره اثبات این مطلب برای تود لایق متلکه انشاء الله تعالی خواهم کرد و آنرا ثابت خواهم نمود ولی مسرورم بشرحی که گفتیم اشتباه کرد موهوم و قیامت را یکی دانسته و اوصاف و احوال یکی را اشتباه با دیگری مربوط کرده اند ظانسل از آنکه این قیامت که خود بر آنرا اشتباه گمان کرده اند و همی پیش نیست و وجود خارجی و متعلق ندارد .

دلیل دوم) مردم میکنند قیامتی هست و برای آن روز که قیامت بر ما میشود حوادث و احوال مخصوصه و -

علا مات و شتون مختلفه نال میزنند که برخی از آن در ایستات قرآن و بعضی در احادیث نبویه ذکر شده بعضی هم در السن و اقوال مردم شده اول نرسد و منبج و بعضی ندارد میکنند جمیع این حوادث و امور نفسیه بشماها در آن روز پیش خواهد پیوست در صورت دیده خواهد نمود و چنان خواب خواهند گریه گویند که از هم خواهند پاشید زمین بزمین دیگری تبدیل خواهد شد آسمانها بهم پیچیده میشود و بر آن مرتبه در بزرگتر میشود میشود زمین خشکگانه و مردم از زیرها بیرون میآیند روح شرکس بر دشتی بر میگردد و رنده انرا در بشر به حواری محشر برده خواهند شد و در آن روز در حواری محشر همه مردم با برهنه و بی لباس و با آنکه نفس تحریف و بدون تمام وزشت حاضر خواهند نمود صراط کشیده میشود و ترازوی سلجش اعمال میباید بوزن خداوند هر وجلی برای حکم کردن بین مردم روحیدگی با اختلافات آنان و ششمین جزای شرک در محشر میباشد * و * و * و

اینها حوادث و اموری است که مردم میکنند در روز قیامت واضح خواهد شد و همه بر این امر مطلع و آگاهند عالم و جاهل زن و مرد جوان و پیر ضعیف و کبیر معاین امیرا میدانند و میکنند که در روز قیامت چنین و چنان میشود و در باره آن اظهار اضلاع میکنند ولی ما میبینیم که خداوند در آیات قرآنیه بصراحت فرموده

که از اوضاع احوال نیامت جز خداوند کسی دیگر
اطلاع ندارد و از زمان وقوعش احدی را آگاهی نیست و از این
مطلب این نتیجه بدست میآید که نیامش را کسی نمیفهمد
و در باره امر اظهار اطلاع میکنند غیر از نیامش است که در قرآن
مجید نازل شده و جز خداوند احدی از احوال و اوصاف و زمان
آن خبری ندارد زیرا اگر مردم میفهمیدند که در باره
اوضاع احوال و حوادث آن مدعی علم و اطلاع شوند چه کسی
با این امر مختصه بقیامت قرآن جز خدا علم و اطلاع ندارد .
سازگت چطور ؟

زیست گفت خداوند در قرآن مجید (سوره اعراف آیه ۱۸۷)
میفرماید قوله تعالی " يستلونك عن الساعة ايان مرماها تسئل
انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو یقلت فی السموات
والارض لا تاتیک الا بینه یحذو لک کانت علی عنها قل انما
علمها عند الله لکن اکثر الناس لا یعلمون . ایشک جملة ایات
من یورمها یکایک برای تو شرح میدهم . خداوند میفرماید .
" علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو و نیز میفرماید انسا
علمها عند الله یعنی خداوند عالم است که نیامت چه وقت برها
میشود و چون وقتی که خداوند عالم بانیست فرارند نیامت تحقق
میآید و همانا جز خدا بر نیامت و کیفیت آن عالم مطلع نیست .

این بیان الهی در نهایت صراحت است که علم بقیامت و زمان
تحقق آن و ظاهر شدن حقیقتش مخصوص ب خداست و خداوند
رحمه در باره نیامت علم و معرفت دارد و جز خداوند دیگری
نمیتواند که حقیقت نیامت و کیفیت آنرا برای مردم آشکار سازد
و برای آن وقت معروض است که خبر از خدا الی آن خبری ندارد و
چون آن وقت محین برسد خداوند امر او حقیقت نیامت را
برای مردم واضح و آشکار خواهد فرمود و نیز فرموده " لا تا تیسکم
الا بینه یعنی نیامت در وقت نوا میسرند که متظر آن نیستید
و تا که ایام و بخت و وقوع میباید و این بیان الهی دلیل بر آنست
که مردم از زمان مقرب وقت مقدر محتج نیامت خبری ندارند زیرا
امری که تحقق وقوع آن مکتوم و مستور است زمان وقوع آن نیز
مکتوم و مستور است علامه پیامبری در تفسیر خود در دلیل همین
آیه شریفه قل انما علمها عند ربی میفرماید قوله " (قل انسا
علمها عند ربی) استا ربها لم یطلع علیه ملكا من اولاد نبیها
مرسلا (لا یجلیها لوقتها) لا یظهر امرها فی وقتها الا هو
و المعنی الخفا بها مستتر علی غیره الی وقت و توحیها
واللام للتاکیف کلام نفسی قوله تعالی " انما الصلا لک لوجه الشمس"
انتهی .
میفرماید معنی آیه مبارکه انسا علمها عند ربی این است

که علم قیامت را مخصوص خود قرار داده و هیچ فرشته را سرب
 زین مرسلین را بر آن آگاه و مطلع نساخت است و معنی آیه
 " لا یجلیها لوقتها " این است که امر قیامت را در موعده محسوس
 جز خداوند کس دیگری نمیتواند آشکار و ظاهر سازد باین معنی
 که مسئله قیامت تا روز محرم که هنگام وقوع قیامت است بر همه
 مردم مخفی و مستور خواهد ماند بعد میفرماید حرف لام در کلمه
 لوقتها مفید معنی توفیق است یعنی تا وقتی که زمان بیام
 قیامت نرسد خداوند آن را برای مردم آشکار نوبخازد چنانچه
 حرف لام در آیه مبارکه *الملائکة لذلک الشمس که بر کلمه
 لذلک وارد شده نیز مفید معنی توفیق است انتهى* .
 مقصود علامه بیضاوی از جمله *ان الخلق بها* مسترالی وقت
 و لغوها این است که کسایت و حقیقت قیامت قبل از وقوع آن بر جمیع
 خلق مستور است و هیچکس نمیداند که حقیقت قیامت چیست
 و ماهیت و کیفیت آن چگونه است و چون وقت معلوم رسد و خدا آنرا
 آشکار فرماید و قیامت بر ما شود آن وقت مردم بکیفیت و
 حقیقت آن بی میگردند علامه تالی الدین ابن تیمیة در کتاب
 خود مسمی به *"الاکلیل فی المشابه والتاویل"* این آیه
 مبارکه را که در سوره احزاب آیه (٦٣) نازل شده نقل میکند
 قوله تعالی *یستأذنک الناس من الساعة قل انما علمها عند الله*

و باید رک لعل الساعة تکون قریبا و سپس میفرماید *لا غیر انه لیس
 علمها الا عند الله وانما هو علم وقتها المموم و حقیقتها* . انتهى
 یعنی مخصوص حق تعالی در آیه مزبور این است که خداوند
 میفرماید هیچکس جز خداوند در آیه قیامت علم و اطلاعی ندارد
 یعنی جز خداوند کس از وقت معینی که قیامت در آن بر ما شود
 و از حقیقت و ماهیت قیامت خبر و اطلاعی ندارد . انتهى
 مقصود علامه مزبور این است که در مطلب راجع به قیامت برخلاف
 جهود است و کسیرا بر آن اطلاعی نیست یکی حقیقت قیامت است
 یعنی هیچکس نمیداند که قیامت چیست و چگونه است و دیگری
 زمان وقوع قیامت است یعنی هیچکس نمیداند که قیامت چه
 وقت بر ما خواهد شد بجز این دو وجه اول مطلب دیگری هم
 هست که برای مردم مجهول است در قرآن مجید آن تصریح
 شده است و آن این است که پس از وقوع قیامت و تمام ساعت مردم
 متوجه نمیشوند که قیامت بر ما شد و از وقوع آن غافل و جاهل خوا
 بود باین معنی که *استأذینهم* در عالم واقع میشود و قیامت
 انجام مییابد ولی مردم نمیدانند که قیامت بر ما شده و مستأذین
 عظیم انجام یافتگان از جمله در سوره سوره آیه ٢٩ فرموده است
وانذرهم يوم الحسرة ان فیسی الامسرون فیسی
غفلة وهم لا یؤمنون یعنی ای رسول الله من مردم را -

با مردم نیامت که رزق حضرت و ندامت خواهد بود متوجه نما
 و انرا اندازند زیرا نیامت در عالم انجم خواهد یافت در
 حالی که مردم از آن غافلند و ایمان نمیآورند یعنی نیامت
 بر ما میشود و رسول الهی بدو نیام میفرماید پس مردم
 از فرمان آن حضرت محروم و از نیامت که نیام مظهر امرالسله
 است غافلند زیرا خیال میکنند که نیامت را پیش از پیام رسول
 الهی در این جهان معنای دیگری است که عبارت از روز موعود
 و نیامت موعود باشد که خود با و تمام خویش پیدا آید و اندو
 ل به ذک استثنای بدانی اللهم رسول الهی که پیامش نیامت
 کبری است میشود نیام باشد و متوجه نمیشوند و ایمان بان رسول
 بزرگوار نمیآورند و از این غفلت و بیخبری از حقیقت معنی نیامت
 و عدم اطلاع بزرگان مفلوک در موعود آن هیچکس نمیتواند خلق
 را نجات بخشد و این راز مستور آنرا آگاه سازد مگر خدا و
 عالم که بر سبزه پندمیر خود مردم را متوجه باین نکته میفرماید
 و ایمان میگوید که لا یجلبها الرقیبا الا هو یعنی حقیقت نیامت
 را در موعود همین برای مردم بجز خداوند کسی دیگر نمیتواند
 اختیار و قائل سازد باری چون حقیقت و ماهیت مشهور در نزد
 مردم را همه مردم از هم طبقات تکلیفیت و ماهیت و احوال و اشار
 و سفاقر آگاه هستند و اطلاع دارند لهذا باین نتیجه میرسد

که نیامت مذکور در قرآن غیر از آن نیامت است که در نزد مردم
 معروفست آن نیامت حقیقی و واقعی است و این موعود و مجازی
 و معتبر و او تمام بشری است و باین دلیل مقصود من تا نیست
 شد حال يك نکته دیگر در این خصوص پانها شده که باید
 در این بیان اشاره کنم از آیات قرآنی که ^{مشبه} در این
 شد چنین برآید که علم ب نیامت مخصوص بخداوند است و
 دیگری از آن اطلاعی نیست این مطلب هر چند بظاهر چنین
 فهمیده میشود که غیر از خداوند هیچ يك از افراد بشر را علم
 در بار نیامت و ماهیت و حقیقت آن نیست و لکن در باطن مقصود
 این نیست که بگش نفی علم از غیر خداوند نسبت ب نیامت شود
 زیرا حدردی عارف ب ماهیت و کیفیت نیامت ^{و عالم حقیقت} بودماند و لکن عدم
 آن بسیار قلیل و انکشت شمار بود ما است از این مطلب که کتم
 تدبیر نعمانی زیرا این مطلب یا ستند ناعده معروفه مامن عام
 الا وقد خصی که ناعده مسلمه است و صحیح و درست است یعنی
 برای هر ناعده عمومی کلمه موارد استثنائی هست یعنی برخی
 از افراد کلی از قید حکم کلی برکنار میشوند بجز در موارد مسلمه
 که تصریح شده است ^{اعلموا} اصول میگویند ناعده ما من
 علم الا وقد خصی در همه جا چنان دارد بجز در این آیه مبارکه
 سوره بقره (آیه ۲۹) که فرمود و هو یکل شیء ^{یعنی} علم خداوند

هر شبهه چیزی دانات در این مقام نمیتوان گفت که فی المنسل چیزی است که خدا عالم بان نیست زیرا هیچ چیز بر خدا مستور نیست و علم او شامل کل انبیا است بدون آنکه استثنائی در این حکم صوری و کلی موجود باشد و لکن در سایر موارد صوری موارد استثنائی پیدا میشود این تخصیص موارد استثنائی ممکن است در غیر از مطلق راجع شود همانطور که موارد امری هم پیدا میشود مثلاً در قرآن مجید سوره الذاریات آیه ١١ و ١٢ میفرماید *اولعالمی * و فی عاد اذ ارسلنا الیهم السبع العظیم ما نذر من نسی اذت علیه الا جعلته نالوهم **

یعنی احوال قوم عاد از جمله مطلق است که سبب تنبیه و تذکره قائلین است زمانی که با بد شدیدی بنیان کن و حلاک کننده برآید آنها مسلط گردیدیم این باد شدید بهیچ چیزی نمیتوانست مگر آنکه آنها مانند جسم پوسیده از هم پراکنده میساخت یعنی هیچ چیز از اثر باد شدید محفوظ در امان نبود -
 نشان این حکم صوری باید معاشیاً از سلطوت باد شدید از بین رفته باشد ولی ما میبینیم که موارد استثنائی چند موجود است که مشمول مطلق این حکم صوری نبود زیرا این باد شدید که ما میور خلاکت قوم عاد بود در ضمن وزیدن بکوهها و درختها و صحراها هم میوزید و لکن آنها را از آثار شدید باد مزبور نصیبی نبود

زیرا باد شدید مزبور کوهها و صحراها را از هم نهانید و از بین نبود بنابراین مفاد قاعده ما من عام الا وقت خس در این آیه مبارکه بخوبی واضح گردیده با آنکه در آیه مبارکه بطور صریح و کلی اخبار نموده و لکن موارد استثنائی از قبیل کوه و صحرا و کوهها بودند که مشمول آن حکم صوری نشدند این مثال الی... بصورتی تخصیص در غیر بود و آیه شامی سابقه که ذکر شد مثال تخصیص در امر بود حال گوئیم اگر چه خداوند در آیات مزبوره سابقه علم با هیت و حقیقت نیامت را بخود اختصاص داده و سایر مردم را صیفاً از اطلاع با هیت و حقیقت نیامت محروم زین تدبیر معرفی نموده است و لکن مفاد قاعده ما من عام الا وقت خس از بین مردم که میبود یعنی تعالی نصیب با رضاع و با هیت نیامت این اطلاع و جاهلند محدود و قلیل مستقلی وجود شده و با هیت و حقیقت نیامت عالم بوده اند و این اطلاع محدود قلیل بر حقیقت و با هیت نیامت بخوبی که ذکر شد بهیچوجه متعلق با اختصاص طمس با هیت و حقیقت نیامت بخداوند تبارک و تعالی ندارد زیرا گفته اند ما من عام الا وقت خس در این مسئله حکم عام عبارت است از جهل صوم بشر با هیت و حقیقت نیامت گیری و صورت اختصاص آن عبارت است از عدم محدودی از صاحب نظران

که به اهمیت و حقیقت نیابت کبری دلیل از اولی آن مطلع و عالم
بوده اند .

دلیل سوم (خداوند در قرآن مجید سوره اعراف
آیه ۲۰-۲۱ میفرماید کما ینزلون قریفاً همدی
وئرفاً حق علیهم الخلاله انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء
من دون الله ویحسبون انهم مهتدون یعنی خداوند همانطور که
شماره در قافیه حیات پذیرد و ایجاد نمود سجد تا باز میگردد
و نماز بازگشت جسمی را هدایت میفرماید و جسمی هدایت می
و مسالمت دچار میشوند رعزای آنها همین است زیرا انسان
بجای آنکه خداوند را اطاعت کند و ولای خود سازد از شیطان
پیروی خواهد کرد و نیال میکند گمراه هدایت را یافته اند
مفسرین در باره تفسیر کلمه نمودن سخنان بسیار گفته اند
برخی میگویند مقصود از نمودن آن است که روح مجرد که در این
دنیا بدن تعلق دارد پس از مفارقت از بدن بواسطه مرگ در
مرتبیه بتجرد خود مورد مشاهده و بر میگردد به نفسی گفته اند
مقصود آن است که بدن انسان بعد از مفارقت روح بخاکت خود میکند
و از هم میپاشد و شراب راجع میگردد و جسمی دیگر از نفس
گفته اند که مقصود از جمله نمودن یعنی شعای مردم در وقت
محشر و متاخیر عظیم در مرتبه زند میباشند و با پر شده و بدون

نیاس با اندام لایغر و ضعیف برای خدا سجد نمود میکنند و بر میگردد به
ولکن مسیاق آیه شریفه با هیچکدام از این احوال مختلفه مفسرین
مطابقه نمیشوند زیرا حق جل جلاله در آیه منوره میفرماید
که انما نعبدکم پس از خود و رحمت به و فرقه مخالف تنصیب میشوند
بند فرقه اتانند که راه راست را یافته و در صراط مستقیم سائت
میشوند و هسته ی میگردند و فرقه دیگر بواسطه متابعت از شیاطین
گمراه میشوند و در همین گمراهی خود را همیشه و بیشترند اگر بقول
مفسرین سابق بنویسیم که مقصود از نمودن روح بحالت تجرد ذاتی
خود است پس از مفارقت از بدن در مرتبه مجرد آحاد میباشند
برای آن است که جزای افعال دنیوی خود را در ایات نماید
حاجات احوال و کفایت رفتار خود برسد و بهیچوجه در نشاء
د بقره عالم تجرد و رحمت هدایت و مسالمت معنی نگردد زیرا
هدایت و مسالمت باین دنیا است که امور ظهیر مشاهده
الهیة در این دنیا به نفس مومن و هسته ی میشوند برخی گفته
و گمراه میگردند ولی در نشاء د بقره مسالمت هدایت و مسالمت
نیست بلکه مسئله در ایات نتایج احوال دنیوی است و در آن
جهان مردم به فرقه متصدی و گمراه تنصیب نخواهند شد پس
و انسج شد که معاد آیه شریفه راجع به خود ارباب جهان مجرد
نیست حال باید تفکر کنیم و ببینیم در ایات ای امر چه وقت بود که

مردم بدو فرقه منقسم شده اند که در عود هم همان مسئله تکرار
 شود زیرا میفرماید که ما بدکم نمودن فریقا هدی ... یعنی
 همانند آنکه در آغاز کار شعای مردم بدو فرقه مهتدی و کسراه
 منقسم شدند بدو در دوره عود در جست هم بدو فرقه مهتدی و
 کسراه منقسم خواهند شد خوب ببینیم آغاز کار کی بود ؟ که
 چنین امری واقع شده است بدیهیست که مقصود دوره ظهور
 اولین پیغمبری بود که از طرف خدا او ندهای هدایت مردم
 مبعوث شده است بر اثر همت او مردم بدو فرقه مهتدی و فرقه
 کسراه منقسم شدند چنانچه خداوند در قرآن مجید سوره بقره
 آیه ۲۱۳ فرموده کان الناس امة واحدة فبعث اللہ النبیین -
 بهترین و سفترین یعنی مردم قبل از ارسال رسول الهی همه
 در یک ردیف بودند باین معنی که همه از معارف الهیه بیخبر
 بودند پس از آن خداوند پیغمبران را برانگیخت که مردم را بنیار
 دهند و از غضب و خشم خداوندی انذار نمایند
 بدیهیست که پس از ظهور رسول الهی در بین مردم نسبت
 پاتان اختلاف نظر پیدا شد فرقه بتا بعت رسول الهی
 قائل شدند و مهتدی گشتند و فرقه از ایمان و انبیا بر رسول
 الهی سرپیچی کردند و در نتیجه بضلالت و کسراه افتادند
 این مطلب در ابتدا در دوره اولین پیغمبری که در عالم ظاهر

شد اتفاق و مرا از آن در دوره ظهور هر یک از ظاهر
 مقدمه الهیه نفس این عمل تکرار شد یعنی در دوره هر رسولی
 فرقه مهتدی شدند و فرقه دیگر کسراه گشتند و مصداق کتابدکم
 نمودن واضح و آشکارا دیدیم یعنی امری که در ابتدای
 ظهور رسولان الهی در عالم واقع شد در هر دوره تکرار و
 تجدید کردید مردم بدو فرقه منقسم شدند و نهایت بر مسا
 کردند در این دوره هم چون این نکته تحقق یافت است علامه
 پیشاوردی در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه کتابدکم نمودن
 میفرماید بعضی گویند که معنی آیه چنین است * همانگونه شما
 را از خاک خلق کردیم و مرتبه پنهان خود خواهید کرد و برخی گفته
 معنی آیه این است همانطور که در آغاز پاره و بیلباس و
 ضعیف الجسم بودید در مرتبه پائین حالت خود خواهید کرد
 و مجازات احوال خود خواهید رسید بنا بر این بگوئید تا پس
 کمال خلوص را برای مراسم عبادت حق موفقی شوید و از آن -
 جهت خداوند دوره خود را بدوران آغاز تشبیه نموده است تا
 مردم بفهمانند که خود را در آن حالت سابقه در حد انسان است
 و از امور متعلق و محال نیست و خداوند قادر است که شما را مانند
 آغاز مجدد را خود دهد بعضی از مفسرین هم گفته اند که معنی
 این است که همانطور که ابرام در آغاز شما بدو فرقه مؤمن و کافر

مطمئن شد بدست خود خداوند شمارا بهمان حال خود میدهند
 که بعضی موفقی بایمان میشوند و راه هدایت را میبیمانید و برخی
 بیفتنهای گمراهی و ضلالت و گمراهی خواهید افتاد و این
 بر حساب اراده و کفایت سابقه الهیه است که معاندین در نتیجه
 گرفتار گمراهی و ضلالت شوند بعد میفرمایند کلمه فریقا در
 آیه فریقا حق علیهم الضلالة از آن جهت منصوب است که مضمول
 برای فعل حذف است یعنی و حذف فریقا حق علیهم الضلا
 و از آن جهت فعل حذف را مندرک است که جمله بعد
 مفسر آن بود لیل بر آن است یعنی جمله انهم اتخذوا الشیاطین
 دلیل بر آنست که در اول آیه کلمه حذف مقرر است
 که نصب فریقا بواسطه راست زیرا نتیجه پیروی شیاطین حذف آن
 و حریمیت از هدایت و رحمت الهیه است و ممکن است جمله
 انهم اتخذوا الشیاطین را بیان علت برای تحقق ضلالت
 و گمراهی بیرون شیاطین دانست یعنی بگوئیم حذف فریقا
 حق علیهم الضلالة خداوند مضمول ساخت فریقا
 را که مستور بگمراهی بودند و اگر کسی پیوسته چو این نرسد
 مستوجب گمراهی و مزاوار ضلالت بودند در جواب میفرمایند
 انهم اتخذوا الشیاطین اولیا یعنی علت گمراهی
 و سبب تحقق ضلالت این فریقان است که پیروی از شیاطین

نمودند و از هیات خداوند امر را کردند بعد میفرمایند
 فیحسبون انهم مهتدون از این بیان الهی چنین مستفاد میشود
 که تمام مخالف و مقام کافر در تملیق مسئله دچار خطا و اشتباه
 شده اند هر دو یکی است معاند کسی است که با وجود علم به
 حناثیت مدعی من عند الله بهماند و مخالفت نیام کند و لهذا مستحق
 عذاب و سخط الهی نرد و کافر مخطی کسی است که لازمه
 تحقیق و تحری را بجا نیاورد بهمانند لهذا دچار کفر و ضلالت
 گردد و این مورد مستحق عذاب و سخط و مزاوار عذاب است و
 صاحب نظر را میبرد که مفاد آیه بسیار کفران باره شخصی که در
 تحقیق امر الله کوتاهی کرده و تقصیر و زودده است حمل نماید
 یعنی بگوید عذاب الهی مخصوص کسی است که ندای الهی را
 بشنود و در تحری حقیقت تقصیر روا دارد و کوتاهی کند و لهذا
 مستوجب عذاب گردد انهم

و اینک عین عبارت خلاصه بهین است اوی را برای تو میخوانم
 قوله و قیل کما ید تکم من شراب تصودون الیه و قیل کما
 ید اکم حفاة * مراد خرد تصودون باعاده نه فیما زیم علی اصانکم
 فاخلصوا العالمین من ذل و انما شیء الاطاعة بالابدان لا مکانها
 والقدرة علیها و قیل کما یدکم موسی و کافرا بعد کم فریقا مدعی
 بان و قیلهم لا ایمان و هو یلقا حق علیهم الضلالة یعنی القضا . . .

السابق والتمناه بعمل بفسره ما بعد ه ای وخذل قرینا
 انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله تحلیل لخذلکم
 اولیائکم لذلک انهم یسجدون یذل علی ان
 الشکر المخطی والمعاند مؤ فی استحقاق الذم وللقاری ان
 یحکم علی القصص فی النظر ۱۰۰ ش - ملاحظه فرمای
 که ملازمه پیشاری از چهار گفتاریکه از طهرین نقل فرمود پس
 گفتار اول توجیهی فرموده مؤکثار چهارم را توجیح داد و در باره
 آن اظهار نظر فرمود و آنرا پسندید و آن گفتار این بود که کما
 یدکم مؤثرا و کافرا الخ این قول از میان
 انوال دیگر پسین برده شد و درین باب علاوه پیشاری فرار کرده
 برادری من آید و درینجا بعد از جمله کما یدکم تمودین در بیان و
 تفسیر آن فرمود فرمایند و فرمایند حق علیهم الضالہ . یعنی
 در دوره خود بازگشتتعالیه دوره اول شعای مردم بدر فرست
 مطلق خواهند شد بقره و امر است را خواهند یافت و فرقه
 دیگر ضلالت خواهند افتاد و کله خود بمعنی معاد است که
 در نزد مردم معروف است و آن عبارت از نیامت است و بنا بر این
 معنی آیه چنین میشود چنانچه شعای مردم در دوره ظهور
 اولین رسول الهی بدر فرستد و بنا فرستد شد بد در دوره مردم
 نیز عینا بهمین حال بر میگردد بد و در فرقه تقسیم میشوند بد یک فرقه

براه هدایت سالتک میشود و حضرت بهای الله مؤمن خواهد
 شد و فرقه دیگر چون حضرت بهای الله مؤمن نشود مستحق
 ضلالت و سزاوار گمراهی خواهد بود بنا بر این واضح است که
 مقصود از سزاوار نیامت قیام علیه امر الله برای هدایت -
 من علی الارض است و بعد از قیام آن حضرت گروهی هدایت
 یافتند مؤمن میشوند و در نتیجه ایمان بدجاست همیشه جاودان قاتل
 میگردند و اما آنکه بان حضرت مؤمن نشوند و بره کفر سلوک
 کنند بگمراهی و ضلالت خواهند افتاد و در نتیجه بعد از ایام
 گرفتارند و کینه خواهند شد " ایضا ای عبار در این
 فکر و توجه فرمایند چنانچه چند دقیقه قبل هم بتو کتم علامه پیشاری
 در ضمن گفتار خود فرمود که هر که ایمان نیاید مستحق عذاب
 و سزاوار دوزخ است و کسانیکه ایمان نیارند بد و فرقه منقسم اند
 با معاندند و با کافر یکی که تحقیق مسئله قصور نمود بر او عطا
 میورده است و این مطلب از خود آیه مبارکه بدست میآید بر آیه
 مبارکه فرمود کفر دم بد و فرقه منقسم میشوند بد یک فرقه بره هدایت
 سالتک (فرقه هدی) و فرقه دیگر مستوجب ضلالت اند (و
 فرقه علیهم الضلالت) و بد بهیست کسیکه گمراه نشود در راه ضلالت
 میورده سزاوار عذاب است حال این شخص گمراه با از راه عناد و -
 بدین جهلی ضلالت را اختیار کرده و با از راه عطا و اشتباه

و تفسیر در تحری حقیقت در چهار ضلالت شده است و در اول
 و ثانی چنین بنظر می رسد که عذاب مخصوص کفر است
 و تکرار صفتی را از عذاب نمی بینیم نسبت و از این جهت مسأله
 بیست و نهم در جواب این گفتار که ممکن است بگویند شخصی
 برسد فرمود ما است که عذاب آیه شریفه را جمع شخص است که از راه
 تفسیر در تحری حقیقت و تفسیر در انجام وظیفه وجدانی
 خود در باره عرفان مدهی من عند اللطیف ضلالت و عذاب
 شده است زیرا بر چنین شخصی واجب است که محض استماع ندای
 مظهر امر الله قویا بتحری حقیقت پیروی از او و کسر نفسور بگوید
 انجم تحری حقیقت مرتکب شده و بر اثر تفسیر و کوتاهی که
 در این مورد نموده است مستحق عذاب و مستوجب دوزخ میشود از
 این جهت است که پیشاوی فرمود * للمفارق ان یمسک علی المقصر
 بالظنر یعنی کسیکه بین مسائل و تفریق مصلحتی فرقی قائلست
 میتواند عذاب آیه شریفه را بخصمیکه در تحقیق و تحری حقیقت
 تفسیری در زهد است و از تفکر و نظردن باره ادعای مدهی تفسیر
 هر زنده است را جمع اند و او را هم مستوجب عذاب الهی محسوب
 می آید چنانچه محال در استوجب عذاب الهی میدانند * ای عار
 در استملاحظه فرما که امر حضرت بها * الله یقدر رداری عظمت
 است باید در چه زود تر ممکن است در باره این امر اعظم مردم به

تحری و تحقیق پیرو از زند و در ایمان بان حضرت از یکدیگر
 بیعت چون شد زیرا اگر در گفتار پیشاوی که در باره تفسیر آیه شریفه
 فرمود مودعین در خود آیه مبارکه تا عمل و در تفسیر این معنی معاد
 بحکم الهی عالم خواهیم شد زیرا این آیه شریفه را پیشین و پس
 توضیح میکند که جای شکی نیست که وجه تسمیه برای شخص محقق -
 متصف باقی نمیکند از این نکته را باید بگوئیم که دعوت الهیه بواسطه
 در وجود مقلد من مشران تا مشتاقان در عالم تحقق یافته دعوت اولی
 بواسطه حضرت با اعظم و دعوت ثانیه بواسطه حضرت بها *
 بونی عیوسته چنانچه در قرآن مجید سوره انفصالت آیه ۶ و ۷
 باین دو ظهور مترادف و ستاین اشاره فرموده اوله تعالی * پس
 تریف الراجفة تنهیا الرادفة مقصود از اجته دعوت حضرت
 با اعظم و مقصود از ادفة دعوت حضرت بها * الله است که
 بحر از دعوت با اعظم در عالم تحقق یافت است و نیز در سوره
 المرسلات آیه ۱۱ - ۱۲ فرمود ما است و ان الرسل انت لا ی
 هم اجلت لیوم الفصل نظر مضمون این آیه مبارکه خداوند از
 برای هر رسولی زمان مخصوصی را در نظر گرفته و در هر دوری
 مظهر محبتی را مبعوث میفرماید و هر زمان که رسولی من عند الله
 مبعوث شد همان زمان بهارت از فی الفصل یعنی هم نیامت
 است و بنا بر این هر وقت مظهری با امر الله عظیم فرمود رسولی را خداوند

مبعوث نمود و فرموده آن رسول بتشریح شرح مسأله پرداختن
 وقت نیامت هم سا میشود بنا بر این معنی نیامت پیام مظهر امرالغیر
 اندام بتشریح شرح مسأله است *
 دلیل چهارم * در قرآن مجید سوره بقره آیه ۶۲
 میفرماید اولئذ قال ان الذین امنوا والذین هادوا والنصارى
 والصابیون من ان باللغز الیم الاخر وصلی صالحا فلم اجرم
 علیهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی پیروان شریعت
 حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام و امت حضرت
 یحیی بن زکریا که بخدا روند و پیغمبر آخر ایمان آورده اند و اتصال
 نیکو کرده ماند در نزد پروردگارتان پاداش اعمال آنان محفوظست
 و بر آنان بیسی و ترس عارض نشود و اندوه و خصمتی برای آنها -
 نیست مقصود ازیم آخر در این آیه بسیار که روز نیامت است و پیغمبر
 از اسما نیامت میباید روز جمعه بیامد که پیغمبر مظهر
 امرالذات است بیوم الاخر آن است که آن هنگام دوران ظهور آخرین
 مظهر از مظاهر مبعوث معایت که تا آنوقت در عالم ظاهر شده اند
 و هم الاخر یعنی دوره ظهور آخرین مظهر از مظاهر مقدمه
 که تا آن زمان مبعوث نیامده اند و بنا بر این زمان ظهور مظهر
 یک از مظاهر مقدمه نسبت به مظاهر یکم قبل از او در عالم ظاهر
 شده اند هم الاخر نامیده میشود علامتا این کتب در تفسیر آیه

مبارکه مزبور با این مطلب تشریح کرده و فرموده است * مقصود از
 ایمان یهود که در آیه مبارکه تشریح شده عبارت از ایمان نفوس
 است که در دوره شریعت حضرت موسی بان حضرت موسی من
 بودند اما نفوسیکه بعد از ظهور حضرت عیسی علیهما السلام
 بشریعت تورات تمسک شدند و حضرت مسیح ع را قبول نکردند
 از جمله مؤمنین محسوب نیستند و کفر امان و هالکین پیوسته
 و مشمول عنایات مذکور در آیه نبوده نیستند و نیز مقصود از -
 نصاری نفوس است که در دوره شریعت حضرت مسیح
 ع بان حضرت موسی بودند و احکام الهیه را اجرا نمینمودند ولی
 نفوس از نصاری که پس از ظهور حضرت رسول ص بشریعت
 حضرت عیسی ع تمسک شدند و حضرت رسول ص را قبول نمودند
 نشدند در چرکه مؤمنین محسوب نمیشوند و جزو هالکین محسوب
 نمیشوند بلکه کفارین است حاتم از سعید بن جبیر مثل این مطلب
 را روایت کرده است انقیاس * این جمله که ترجمه اثر مذکور شد
 در صفحه ۱۰۳ از تفسیر این کثیر جلد اول مذکور است و عین
 عبارتش این است قوله * فکان ایمان الیهود انه من تمسک بالتوراة
 و سلفه موسی علیهما السلام حتی جاء عیسی فلما جاء عیسی کان من
 تمسک بالتوراة و اخذ بسلفه موسی فلم یدعوا ولم یتبع عیسی کان
 هالکا و ایمان النصارى ان من تمسک بالانجیل منهم و شرایع عیسی

كان مؤمناً ملبواً لله حتى جاء محمد (ص) فمن لم يتبع محمداً
 (ص) منهم بعد ما كان عليه من سنة عيسى والآن لجبل كان عالماً كال
 ابن ابي حاتم روى عن سعيد بن جبور نحوه هذا - ۱۰۰ م .
 ملاحظه مي فرمائي كه امام ابن كثير تصريح كرد است كه پيروان
 حضرت موسى (ع) قبل از ظهور حضرت مسيح ع جزواهل -
 ايمان محسوب بودند ولي بعد از ظهور آن حضرت آنانكه با آن -
 بزرگوار مؤمن شدند مؤمنين محسوب نبودند زيرا كه بيم الاخر
 (يعنى حضرت مسيح) مؤمن نشدند چنانكه بيم الاخر در آن روزگار
 دوره ظهور حضرت مسيح بود يعنى آخرين مظهرى بود كه بعد
 از مظاهر مطلقه مستقبل از خود ظاهر شده بودند و هم چنين در ساره
 تصاري فرموده انانكه پس از ظهور رسول الله با آن حضرت مؤمن
 شدند كالمؤمنين بر آنان اطلاق نميشد زيرا بيم الاخر كه در آن
 ايام عيارت از دوره ظهور رسول الله ص بود مؤمن نبودند و جزو
 هالكنين شمرده شدند اين بيان دليل است كه مقصود از نجات قبيل
 رسول الهى بندهوت خلق است و مقصود از بيم الاخر هم ظهور هر
 يك از مظاهر مطلقه در دوره مخصوص بخود است كه نسبت به مظاهر
 قبل از خود آخرين مظهرى محسوب بود كه در عالم ظاهر شده
 است ملاحظه فرمايى عيارت چگونه مطلب واضح شد و چطور
 اين مسئله مهم در نهايت مفالاتح و احكاماگر كرده است

هو الحق الا اللذليل - آياتي چون بر جميعا م جهان واجب
 نكردند ما است كه حضرت بها * اللصومين شوند زيرا اين سخن
 دوره حضرت بها * اللعاست هر كس در اين دوره با حضرت
 مؤمن شود و بشيختش متمسك نرد دلش به سعادت حقيقيه
 و بهزت و خوشبختي ميرسد و هر كس كه حضرت بها * الله مؤمن
 نبود بيم الاخر ايمان نياورد مورد رتبه انكان هم الا - رتبه اول
 عنايات وارده در آيه شريفه نص گردد يعنى مفاد خوف عظيم
 و اذ هم بحر زنون در باره اش سداق نميكنند زيرا بظان آيه شريفه
 ان كس يخذ امؤمن و معتقد با شد ولى بيم الاخر معتقد نشود
 و ايمان نياورد كافي نيست باعث نجات نميشود و سبب ورود بيهت
 نميگردد در آيه شريفه حق تعالى تصريح فرموده كه ايمان بظان
 و اعتقاد و ايمان بيم الاخر همواره بايد با هم باشند تا ب نجات
 شود و از طرفى هم نكند بگري از ايماني بيم استعجاب بان ايماني
 است كه ايمان بظان او بيم الاخر متحد و بشيختش ميمون و محموس
 بزمان ظهور مظهر مدينى نيست بلكه شامل هم اد و ارباب عالم
 است و ضمن آيه مبارك هم در دوره مظاهر مطلقه نبله جهان
 داشته و هم شامل اد و ارباب مظاهر مطلقه است كه بعد از اين دوره
 عالم ظاهر خواهند شد باري مقصود از نجات و بيم الاخر مظهر
 امرالعا است هر چنانكه مكرر نكتم و استعا فرمودى حال انكر نجات و

هم الاخر را پنجمی گمردم نمیکنند و معتقدند تفسیر لعانهم -
 چنین تفسیری باطلیده نی که تعامد در باره کساری و یهود و سایرین
 دارند تا اینجایی نمیکنند هارکت چگونه ؟
 دلیل پنجم . زید گفت آیا تعامد در باره
 یهود و نصاری و سایرین که بعد از ظهور حضرت رسول ص به
 شریعت ما بکه خورد شمسکندند و حضرت رسول ص مؤمن -
 کنند و اعتقاد پیدا نکردند چه عقیده داری ؟ ایامیشود گفت
 که این نفوس با وجود آنکه حنائیت حضرت رسول ص را انکار
 کردند در ستکارند و با آنکه بعد حضرت رسول ص مؤمن نشدند
 نجات یافته و وارد بهشت میشوند ؟ هارکت هرگز
 یهود و نصاری و سایرین که مکر رسالت حضرت هستند و شریعت
 اسلام عمل نمیکنند بد بهیست که از اهل نجات نیستند و وارد -
 بهشت نمیشوند زید گفت مکر مردم نمیکنند که مقصود از هم الاخر
 روزیست که افراد نوح انسان پس از مرگ طبیعی به مجازات و مکافات
 اعمال خود که در این عالم مرتکب شده ماند میروند ؟ آری مردم -
 میکنند هم الاخر که با عیان و اعتقاد بان شرط دریافت مکافات و
 اجرا اعمال و طاعت زوال حزن و هم از خلق جهانست هارکت از
 عالم پس از مرگ است خداوند در آیه میفرماید امن بالله والیسوم
 الاخر عمل صالحا فرموده هر یک از یهود و نصاری

و سایرین که مؤمن بخدا و مؤمن بهم الاخر باشند و اعمال نیکو
 انجام دهند از حزن و خوف برکنار و مشمول عنایت حضرت پروردگار
 است یعنی پس از مرگ در جهان دیگر با این مواهبت مالیه میرسد .
 این تفسیری است که مردم برای این آیه میکنند و مطابق این
 تفسیر لا نیاید که جمیع یهود و نصاری و سایرین را که مؤمن به
 خدا و هم الاخر یعنی روز جزای اعمال پس از مرگ باشند خداوند
 اجر جزای عطا کند و از هم وانند و هر کتاریه ارد بنا بر این همیشه
 و نصاری و غیرهم که منکر حضرت مسیح و حضرت رسول ص بوده
 هستند همین پند اولند ^{من} و روز جزای اعمال پس از مرگ معتقدند
 باید ناجو باشند این تا نفر و انسو تفسیری پیش میاید که مسلمین
 در باره هم الاخر میکنند و اثر اخبارت از حصول جزای اعمال -
 نفس پس از مرگ در عالم دیگر میدانند یهود و نصاری هم بسم
 الاخر را همین طور معنی میکنند حال بقس بیستم چنانست میتوان از
 این تناقض خلاصی یافت از طرفی بنا بر تفسیر مذکور همه یهود
 و نصاری و غیرهم که منکر مسیح و رسول الله هستند ناجو و مشمول
 عنایت حق تعالی هستند و از طرف دیگر منکرین حنائیت حضرت
 مسیح و حضرت رسول ص را نجات و فوز بجمع میسر نیست هارکت
 گفت آری چنین است و تناقض مطلقاً واضحست زید گفت پس برای
 خلاصی از این تناقض چاره ای نیست جز آنکه معنی حقیقی -

بیم الاخر را در ایم و تفسیر صحیح را بدانیم و آن این است
 که بگوئیم مقصود از بیم الاخر تپام رسول الهی بدعوت خلق پسوی
 خداوند تعالی است که بعد از دوری رسول قبل ظاهر شده
 است چنانچه این مستلما به تفصیل قبل از این گفتیم و در این صورت
 تناقضی درین نخواهد بود زیرا از طرفی بهبود و نصاری
 و ما یؤمن که منکر حضرت مسیح و حضرت رسول ص میباشد
 چون بیم الاخر که تپام رسول جدید الهیست ایمان نیارده اند
 نجات نخواهند یافت چه که شرط نجات را خداوند در آیه
 من یؤمن بایمان بیم الاخر قرار داده است و از طرفی هم آن نفوسیکه
 بخدا اولد مو' من بود مو' بیم الاخر یعنی رسول جدید الهی
 نیز مو' من باشند و احوال نیکو هم مطابق شریعت الله از انسان
 صادر شود نجات خواهند یافت و از آنکه و حزن برکنار
 و مشمول عنایات حضرت پیروزگار خواهند شد اما اگر
 بیم الاخر را چنانچه مردم ظاهر بین میکنند چیزی احوال پس
 از مرگ در عالم دیگر تفسیر کنیم چون بهبود و نصاری هم معتقد
 چیزی عالم بعد هستند لازم میاید که با وجود انکار رسالت
 حضرت مسیح و حضرت رسول ص تا جی و مشمول عنایات -
 الهیه باشند و این قول در نهایت تناقض است زیرا برای منکرین
 مسیح رسول الله نجاتی نائل نمیشود باریای صابر ملاحظه

بفرما که چگونه تفسیر صحیح که ذکر کردیم اشکال و ازاتل نمود
 و نشانرا زمین رفت و حقیقت مطلب در نهایت وضوح انکار -
 کردید *

دلایل ششم • ایضا آیه مبارکه دیگر از قرآن
 مجید برای توضیح خوانم که تفسیر حضرت در آن ذکر شد مگر آنرا
 بنام جمع مردم معتقدند و میکنند تمییز و تفسیر کنیم آیه مبارکه
 بی محلی و لشو خواهد بود صابر گفت آن کدام است زید گفت
 در قرآن مجید آیه ۱۲ سوره متحنه میفرماید * یا ایها
 الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم لایستوا من
 الاخرة کما یبغض الکنار من اصحاب النهر در این آیه مبارکه
 مقصود از قوما غضب الله علیهم توپه بود است حال اکثر احرار
 را بقول مردم معنی کنیم و بگوئیم که مقصود روز جزای احوال پس
 از مرگ است معنی آیه ناسد میشود و شرحش از این ترار است
 فرض میکنیم معنی آخرت که در این آیه نازل شده آن باشد
 که مردم پس از مرگ چیزی احوال خود میبرند * میفرماید بهبود
 از آخرت صلیسوس و ناسدند یعنی امید دارند که
 مردم پس از مرگ چیزی احوال خود در عالم بعد ببرند و حقیقت
 از حیات بعد از موت که معنی آخرت است * بقول معروف * ما یوس
 شده اند همانطوریکه کفار از اصحاب نبی یعنی از زند شدن

مردگان پس از مرگ طیبیس ما یوس و نا امیدند و حیات همسر
از موت امید ی ندارند بنا بر این معنی آییمبار که این طور میگوید
"قد یسوا من الاخرة کما یس القفار من اصحاب القبور یعنی
یهود که منکر حضرت رسول و مورد لعنت الهی هستند از حیات
بعد از موت ما" یوس هستند همانطوریکه منکرین حضرت رسول
من از حیات بعد از موت ما" یوس هستند ملا حظه بفرمایید که یکی
معنی آیه قاسد میشود در این صورت این شهادت بقول شاعر
نیست که گفته است :

کالنا و الما من حولنا

قیم جلوس حولهم صا

یعنی ما که نشسته ایم و آب از اطراف ما جاری است مانند کسانی
هستیم که نشسته اند و آب در پیرامون آنان جاری است و -
بد بهیست گفاین بیت در نهایت رکاکت است (و مانند آن است
بذوبیم این گلی که سخی است مانند گلی است که سخی است)
و با بگویم یهود که منکر حضرت رسول و مورد لعنت خداوندند
و ما یوس از حیات بعد از مرگ هستند مانند قفاری هستند که منکر
رسول الله و ما یوس از حیات بعد هستند و این قولی می معنی و
تنبیهی در نهایت برودت خواهد بود اما اگر کلمه آخرت را معنی
حقیقی خود استعمال نمائیم معنی آیه در نهایت منانست و -

استحکام خواهد بود و بنا بر این معنی چنین میشود که یهود
از آخرت معنی از پیام رسول جدیدی بعد از حضرت موسی ع -
ما" یوس و نا امید هستند و میگویند بعد از موسی ع پیغمبری ظاهر
نخواهد شد همانطور که قفار از حیات بعد از موت ما" یوس اند
و میگویند هر کس یهود از این مهیود و حیات بعد از موت میسر نیست
ملاحظه بفرمایید که معنی آییمبار که منکرین و لطیف است و این
مطلب را از آن جهت تریب العزوه در این مقام فرموده که نمی یهود
فریده دانستند بعد از حضرت موسی ع پیغمبر صاحب کتاب
جدید و تسبیح است جدید و منکر قفار هستند چنانچه در سوره
مائده آیه ۶۴ نازل باین عینده یهود تمسح فرموده است
قوله تعالی " و قالت الیهود ید الله منلوله قلت اهدیهم ولعنوا
یا اهلوا " یعنی یهود گفتند که دست خداوند پسته و منکر است
و دیگر نمیتواند بعد از حضرت موسی ع پیغمبری و بعد از ثورات
کتابی ارسال و نازل فرماید " پسته ها که دستهای خود یهود گسه
چنین معنی میگویند و بواسطه این گفتار میورد لعنت خداوند تبارک
و تعالی

.....

دلیل ششم • در قرآن مجید سوره انعام آیه ۱۲
تاریخش منوره تعالی ((و شد انکما بقرنا مبارک صدق الله
بین یدیه ر لکن رام القرى من حولها و الذین یوشن بالآخرة

پوشون به * پیش این کتاب مبارکی است که ما انرا نازل فرمودیم
و در این کتاب (قرآن مجید) نور است و انجیل تصدیق شده و تسو
ای صحت من باشد مردم مکه و مردم مجاور آنرا دعوت فرماتسی
معانی آن کسانی که با خرت مو من هستند بقرآن مجید مو* من
مشونند کلمه اخرت را که در این آیه مبارکه است
اگر نماند چه مردم بگویند بحیات پس از مرگ تعمیر نشانیم منسی
و مقدسود بر خلاق و انس و جنیت میشود عا رگت چگونه بر خلاق
و انس و جنیت میشود ؟

ز سادگت ملاحظه بفرماید او نند در این آیه فرموده ان کسانی
که پاترت ایمان دارند بقرآن مجید (کعبی فرماید کتابی است که
نازل کردیم و نور است و انجیل را تصدیق کرد ما است) مو* من
میشوند و حال اگر مقصود از اخرت عالم بعد از مرگ باشد البت
ببود و شماری بان معتقدند و طی هذا بر حسب آیه مبارکه باید
آنان هم بقرآن مجید مو من باشند با آنکه بهیچ وجه قرآن را قبول
ندارند و بنا بر این تفسیر آیه بر خلاق واقع و حقیقت است زیرا
ببود و شماری که بمالم پس از مرگ معتقدند بقرآن مجید مو* من
نمستند با آنکه در آیه فرموده هر کس با خرت (اگر بمالم پس از مرگ
تفسیر شود) مو* باشد بقرآن مجید مو من است و این مطلب
بر خلاق و انس و جنیت است حال اگر کلمه اخرت را بمعنی حقیقی

و تفسیر و انس آن کعبارت از پیام رسول الهی است تفسیر کنیم
این مشکل بر طرف میشود زیرا گوئیم مقصود از اخرت عیال مظهر
منه من امر الله در دوزخ یا در آخر الزمان است که حضرت
بها* الله باشد و بدیهیست که هر کس حضرت بها* اللصومین
باشد قطعا بقرآن مجید مو من است زیرا شرط ایمان
بحضرت بها* الله اعتقاد و ایمان بجمع اثبوا* و عمل لیس و
کتاب اسانی قیل است چنانچه مسلمین که بحضرت رسول من
مو من هستند بحضرت مسیح و موس علیهما السلام و نیز با انجیل
و تورات اعتقاد و ایمان دارند و هم چنین مسیحیان بحضرت موس
و کتاب تورات معتقد و مو من هستند مناده میفرماید که چگونه
مشکی مرتب میشود و معنی حقیقی آیات الهیه اشکار و برگردد ؟

دلیل هشتم . در سوره طه آیه ۱۶ و ۱۷ -
نازل شد ما است بولعتمانی * ان الساعه آتیة کما دأخفها النجری
کر نفس ما * من فلا یصدک عنها من لا یؤمن بها و انس سواء -
فتردی * ساعت در این آیه مبارکه به معنای ایاست است و خداوند
در این آیه میفرماید که ساعت افتقا و سبب استار زمان فرار سیدن -
قیامت است که مردم بجزای اعمال و نتایج منسی و کوشش خود
برسند و اگر قیامت با قیل مردم تفسیر کنیم و بگوئیم مقصود از
آن روزی است که جهان بکلی قانی و خراب میشود و مردم از

پسرهای خود بیرون میآید تا جزای اصال نوبك و نتیجه رفتار
 زنت خود را دریافت کند معنی آیه مبارکه درست نمیشود زیرا
 میفرماید طه ایشان مانند نعام ساعت و سبب اختلاف کیفیت و احوال
 و اهمیت و زمان برآید نیدن نیامت همانا آن است که مردم بجزای
 اصال بد و خوب خود برسند حال بفرما بیستم در رفتی که جبران
 خراب و بیرون نرسد مردم از پسرهای خود بیرون بیایند که برای
 دریافت جزای اصال بصرای محشر بروند ایشان دانستن
 و استارت نیامت در آن هنگام چه رابطه با ایشان دانستن
 و ستور ساختن بام نیست دارد و چگونه میتوان استوار و اختلافی نیام
 نیامت را در آن هنگام علت حصول جزای اصال مردم دانست
 آیا اگر در آن هنگام امر نیامت اخذ شوند مستور و ایشان سازد
 مردم بجزای اصال خوب بند خود نخواهند رسید ؟ ملاحظه
 بفرما که بند معنی آیه منشوش و بیحاصل میشود عسار گفت
 پسر تو چگونه با تقصیری که برای نیامت میلانی معنی آیه
 مبارکه را تدبیر میکنی ؟ زید گفت این آیه مبارکه خطاب به
 حضرت موسی در ظاهر و خطاب با امت حضرت موسی در واقع
 و نفس الامرات خداوند با امت موسی ع میفرماید نیامت قطعاً
 خواهد آمد ولی من آنرا مختلفی و مستور نگاه میدارم تا هر کسی
 بجزای رفتار و عمل خود از نوبك و بد پرسد بعد میفرماید مجاد

اشخاص که بر وقت نیامت مؤمنان نیستند شمارا گمراه کنند و بجا
 نما ای امت موسی ع کوشش بسختان مگرین نیامت بد میدن زیرا
 بهلاکت خواهد افتاد این ترجمه آیه مبارکه بود حال تسبیح
 آن را بشنو * ما بقا کتم که نیام ساعت عبارت است از نیام رسول
 الهی بنصرت خلق و هر رسول جدیدی که ظاهر میشود بتیامش
 نیامت است رسول قبل برسا میگردند بر حسب شهادت قرآن
 مجید در سوره شاعر آیه ۲۶ بنی اسرائیل قبل از ظهور حضرت
 موسی ع پیرو آتون حضرت یوسف بودند و چنان میبنداشتند
 که بعد از حضرت یوسف پیغمبر دیگری مبعوث نخواهد کردید
 تولد مانی ولد جاتکم یوسف من قبل بالبیفات اعزلتم فی شک
 ما جاتکم بحسن ان ذلک قلتم ان بیعت الله من بعد و رسول
 کذلک یضل اللعین هو مسرف مرتاب یعنی پیش از این ایامت
 پیوسته حضرت یوسف با دله و راهین مثلثه محکم در بین شما
 ظاهر شده و نما در باره صدق ادعای او در شک و شبیه بود پس
 و چون حضرت یوسف از این عالم رفت و وفات یافت گفتید که خداوند
 پس از حضرت یوسف پیغمبر دیگری را نخواهد فرستاد این چنین
 خداوند مردم اسراف کننده پسر شک و شبیه را گمراه میفرماید *
 نظر باین آیه مبارکه امر نیامت یعنی نیام رسول دیگری -
 بعد از حضرت یوسف در نظر پیوسته امیری سختی و ستور بود زیرا

انها ميگویند که بعد از يوسف پيغمبری نخواهد آمد یعنی پیامت
 است يوسفیام نخواهد کرد و سر این استتار و اختفای امر پیامت
 از یهود بعد از ظهور حضرت موسی ع ظاهر شد باین معنی که
 امر پیامت یعنی پیامت است موسی را که عبارت از ظهور
 حضرت موسی بود خداوند از آن جهت از نظر یهود پیروز یوسف
 معنی ساخته بود که آنان بواسطه این اختفا و استتار در دوره پیام
 پیامت که ظهور موسی ع بود بجزای اصالت نیک و بد خود برسند
 یعنی انا که تحری حقیقت کنند و باین مسئله دعوت موسی ع و
 درباره اعدای آن حضرت تحقیق و رسیدگی نماید بجزای -
 نیکوکاران و صالحین را در یافت کنند و آنانکه با تحری و تحقیق -
 دعوت حضرت موسی ع در روز پیامت آن حضرت که عبارت از پیامت
 است یوسف بود خود داری نماید و رسیدگی ننگند بجزای اهل
 ضلال و مانند بن برسند بنا بر این معنی آی بسیار که قبل بخوبی
 واضح و معلوم کردید که مقصود از این کسیر فرماید "ان الساعة
 آتیة الاکاد خفیة التجرى کل نفس بما تمسح حیثت وانکار
 گردید که چگونه استتار و اختفای پیامت علت و سبب رسیدن -
 انخاص بجزای اصالت خود شان است آری معنی ساعت این
 است و در پیامت ساعت تحری حقیقت و تحقیق بر هر فردی واجبست
 و هر شخص طالبی را شایسته است باکمال سعی و کوشش بتحقیق

و تحری پیسرک از د تا مالکد است یوسف که دعوت حضرت موسی
 را تحری کردند و موافق شدند بسماعات حقیقیه قائل گردید و پس
 بجزای عمل نیک خود برسند و از شقاوت ناپیدی خلاصی یابد
 و پیروز حق و حقیقت شود تا از مجازات خطا کاران برکنار
 باشد و مقصود از جمله بجزی کل نفس بما تمسح این است که
 انسان سعی و کوشش در باره دعوت مدعی من عند الله نماید تا
 صدق و باطلان آثارش تطهیر یابد و برای این منظور باید به
 دلائل و براهین متکثر رجوع کند و دلائل منوره را باید از کتب
 اسمانی که شمس مجاهد و محقق بدان معتقد است استخراج
 نماید و تا جاز چنین شخص در نتیجه بحث و تحری حق و باطلت
 و رسیدگی کامل بصراط مستقیم خواهد رسید و از جمله انخاصی
 خواهد شد که خداوند در باره آنان فرموده و الذین جاهدوا
 لیسألهم علیهم سبیلنا وان اللعالم الحسنین (من مشکوت آیه
 ۱۱) باین معنی که چنین شخصی در زوره مجاهدین راه حق
 محسوب میشود و بهشتی میدهد و از نیکوکاران شمره میشود حال
 پیسرک از هم بمعنی نیکوکاران که فرموده فلا یحصد نیک عملها
 من لیهومن یعنی شمس محقق که بپس تحری حقیقت
 مشغول میشود برای شناختن حق نباید با قوال اعدا و مخالفین
 ظهور امر اللعکوش بد شد و گفتار و نمانان را ماطح تحقیق قرار -

پس دهد و از آنان تقلید کند یا بشک و شبیه آنان توجیه نماید
 زیرا که این عمل موجب هلاکت او خواهد شد چنانچه فرمود "فتردی"
 یعنی اگر تو ای موس بگنار اعدا* و مشرکین توجه کنی و در ساره
 تو استیاقوا، آنان راه انکار پیمانی در نتیجه هلاکت خواستی
 رسید چنانچه از قبل گفتم هر چند مخاطب حق تعالی در ظاهر
 در این آیات وجود مبارک حضرت موس ع است و گفته "فتردی"
 همیشه مفرد مخاطب مذکور نازل شد مگر مقصود حضرت موس ع
 باشد ولی در واقع و حقیقت امر مخاطب حق تعالی است
 حضرت موس هستند چنانچه علامه ابو البرکات نسفی در تفسیر
 همین آیات مبارکه فرمود است اولاً الخطاب لموس والمراد الله -
 التیس

* یعنی هر چند خطاب خود اوله مترجم حضرت موس است ولی
 مراد حق تعالی است حضرت موس ع است *

دلیل نهم * در مورد روم آیه ۵۵ - ۵۶
 نازل شد ساعت نولعمون تنم الساعة یتسم العجمون بالبولقیر
 ساعة كذلك كانوا یونکون ونال الذین اوتوا العلم والایمان لکن
 لیتم فی کتاب اللعالی یم الهمت لهذا یم الهمت ولکنکم کنتم
 لا تعلمون * اینها شرح معنی جملات آیه مزبور را استماع
 بفرمایند یم تلم الساعة یعنی روزی که قیامت بر ما میسرود

(یتسم العجمون) یعنی آنها یکسره سوزی و از ایمان تیار و مانده
 مسوگند یا دمیکنند که (مالمینوا) در زمین خود باقی نمانند
 غیر ساعه چیزی که ساعت یعنی مجرمین در روز خود را از نظر کوتاهی
 آن یکساعت میپنداشتند و احتیاج نبودند که مدت آن کوشا
 بود ساعت گذشتگان کاتب یعنی اشخاصی که قبل از آن بودند نیز
 مانند آنان میپنداشتند و در روز میخورد آنان نیز هلاک و طبع مردم
 از ایمان و حقیقت اندام میترسند چنانچه فرموده یونکون یعنی
 مردم را به همین هذرها که امروزه آن ذکر شد از توجه بحق بسیار
 میداشتند ونال الذین اوتوا العلم یعنی کسانی که
 به سریمت حضرت بها* اللعالم و مطلع شدند و ایمان و ایمان
 حضرت بها* اللعالمتر شدند لیتم فی کتاب الله این خطاب
 متوجه ساعت محمد بهاست یعنی پیروان حضرت بها* الله
 پیروان حضرت رسول ص میگویند که نماز را تا کتاب پیروی
 از قرآن مجید و اجرای تعالیم سریمت طدمه تا روز همت
 (الیوم الهمت) بسر برده باید و قدسود انهم الهمت دوره
 ظهور مظهر امرالهی است که بعد از ظهور نبیل ظاهر شده
 است زیرا در روز ظهور بعد بد مردم از پیوسته قفلت خان میترسند
 و در آن ایمان زنده میگردند * لهذا یم الهمت یعنی پیروان
 حضرت بها* الله مسلمین میگویند که امروز روز قیامت است

و همان روزی است که انتظار آن را دانستید و شما هدیه فرارسیدن
آن را ندانید و بدو و امروز در سفر و در زمان مخصوص که برای شما
مقرر نشده بود بیایان رسید و لکنتم لا تعلمون یعنی با آنان
میکویند که روز قیامت فرارسیده و لکن شما از آن غافل هستید و به
معنی جنینی بعثت و قیامت بی نبرد میباید و خود آنرا تفسیر
و تفسیر میگرد بد اینک که قیامت فرارسید و ساعت موجوده -
تحقیق یافت باز هم شما غافلید و هنوز منتظر هستید که آنچه را -
با و تمام خود پیدا کنید باید در عالم واقع نشود و امور غیر موجود تحقیق
نیاید * این آیه مبارکه بصراحت دلالت دارد که آنچه را مردم
در باره قیامت میپندارند و منتظر و توش هستند اوها می پیش
نیست و این مطلب را میتوان بدو دلیل ثابت و مبرهن ساخت *
پرهان اول • آنکه بعضی آیات قرآن که از قبیل اشاره
ند در هنگام وقوع قیامت اکثر مردم از آن غافل و بی خبر
هستند و با آنکه قیامت قیام کرده است نمیفهمند و ادراک نمیکنند
حال اگر بگوئیم که مقصود از قیامت همان است که مردم میکنند
بهین توجه محقول نیست که مردم آن همه امور عجیبه و وقایع
بد و شعیبه را ببینند و بظاهر مشاهده کنند و مع ذلک نفهمند
که قیامت برساند ما مستعلا چون مردم از قبور خود خارج -
شوند و با برهنه و بدون لباس با الدام ضعیف و لاخر بصرای

محسوس بروند و زمین بکلی تبدیل شود و زمین دیگر پیدا کرد
صراط امتداد باید و مردم برای محاسبه رسیدگی با حالشان
در صحرای محسوس با هستند و ترازی و جنجش احوال بکار بیفتند
نیکوکاران بهشت بروند و بدکاران بدوزخ امیر گردند و خلاصه
القول این همه امور و وقایع حیرت بخش و بهت آور به نوع بروند و
چیزه میشود که کسی با مشاهده این حوادث و اوضاع مختلف نشود
که ساعت موجوده فرارسیده و از یونان تا این قیامت غافل باشد یا
آنکه این امور همه در مقابل چشم او رسد این نوع میباید برای -
رسیدگی بحساب و سایرین این همه اوضاع را بشود ؟
چگونه میشود که مردم در زمین محسوس با نشد و مردم محاسبه قرار
بگیرند و باز هم از تحقیق بعثت و قیامت غافل شوند تا آنکه
موت منین و هالون بیایند و آنها نظم کنند و با آنان بنمایند که
امروز قیامت است و بگویند هذا يوم البعث ۰۰۰۰۰ باری اگر
این همه امور بظاهر چنانچه مردم پندارند و نوع بیایند دیگر
مفاد آیات قرآنی که فرموده تا تبیه المصطفی و هم لا یستعرون
و امثال آن که از قبیل ذکر شد معنی ندارد •
از مفاد آیات منوره بخوبی برسیاید که قیامت چنانچه
مردم میپندارند وجود خارجی نخواهد داشت و اسر من سور
بظاهر واضح خواهد شد و مقصود از قیامت رسول الهی برای

دعوت و هدایت مردم است زیرا مظهر امر الهی ظاهر میشود
 و حقایق مسائل مذکوره در دوره پیام آن حضرت تحقق مییابد
 و مردم هم آوازه دعوت و پیام آن حضرت را میشنوند و لکن از هر آن
 آن محبوب و فالگنده و نمیدانند که قیامت موعود پیام آن حضرت
 برپا شده است و نمیدانند که امور مذکور در حدیث کبریه چه
 در زمان ظهور آن بزرگوار باید واقع شود و همین گرامحسسی
 مخصوص استولی مردم از آن بتلی خائف و خرد و خد او شد
 نشان در قرآن مجید مورس آیه ۲۱ با این مطلب یعنی غفلت -
 عباد از پیام صریح فرموده است قوله تعالی * و
 اندر هم هم الحسرة ان قضی الامر وهم فی غفلة وهم لا یؤمنون *
 یعنی ای محمد رسول الله من بامت اسلا میماند از
 فرما و آنان را بوضع قیامت که روز حسرت و ندامت است اختیار
 نما زیرا قیامت واقع میشود و با بان مییابد و مردم از آن خائف
 و بی خبر خواهند بود و مظهر امر الهی در آن روز که قیامت
 است ایمان نیآورند و لهذا آنروز برای آنان روز حسرت و -
 اتسوس است علت اینکه مردم مؤمن نمیشوند آن است که میبندند
 قیامت را معنی دیگری غیر از پیام رسول الهی است و با آنکه -
 ندای آن بزرگوار را میشنوند باز هم منتظرند که قیامت
 بخونیک خود پنداشته اند بوضع بیبوند و در چنین وقتی که

گرفتار او تمام و تقالید هستند و از هر آن مظهر امر الله و ایمان
 حضرت بها * الله خائف و بی خبر و بی پروا و منین حضرت
 بها * الله نزد آنان آمد و میگویند که ای مردم ای پیروان
 رسول الله من چرا منتظرید ؟ قیامت نیام کرد مظهر امر الهی
 ظاهر شده است *

این است مقصود خدا اولند از جمله که در آیه مبارکه مذکوره فرموده :-
 * هذا یوم الهمت و لکنکم کنتم لا تعلمون *

پرهسان دم * از قبل ذکر شد که مقصود از قیامت

الذین ارتوا العلم و الایمان که در آیه مبارکه مذکوره وارد شده
 مؤمنین و ظهور مبارک رسول جده بد الهی هستند که با است
 اخلاص مژده ظهور او را که عبارت از است و قیامت است عهد هلند
 و آنرا از نقلت منتهیه میسازند تا با حضرت موم من شوند و -
 احکام شرعی اطاعت نمایند و بد بهیست که این مطلب باید در همین
 دنیا تحقق بیابد زیرا اگر بگوئیم که مقصود از قیامت عالم بعد از
 این عالم است بهیست که در آنجا تنبیه و توبه فائده ندارد زیرا
 ان عالم تکلیف و عمل نیست بلکه عالم مکافات و مجازات نفسوس
 است بر حسب اعمالی که در این دنیا مرتکب شده اند و بنا بر این
 مذاکره و گفتگوی اهل ایمان با غافلین در آنجهان فائده ندارد و
 تنبیه و توبه کردن مؤمنین پس از این که از ایمان محروم شده نتیجه نخواهند

داشتند بر او در راه اعمال گذشت و صحیفه در هم پیچیده شده و
 افلام از کارافتاد و موشک کردید ۱۰ ستولکن آنگی بحث و نیامستوا -
 پانزدهم گفتیم بطریق مظهر امر الله تفسیر ثنائیم محلی آیه کاسلا
 روشن و واضح میشود زیرا در این عالم چون مظهر امر الهی ظاهر
 نبود و جسمی از عرفان حضورش قائل و محروم باشند البته
 تبهوتی که اهل ایمان بحال آنها مفید خواهد شد و نتیجه
 مدلوله بدست خواهد آمد و قائلین وقتیکه بواسطه گفتار و تذکر
 اهل ایمان یعنی حقیقی نیامت و ائمه شدند البته مؤمن میشوند
 و از موافق و خجسته کفر و غفلت خلاصی مییابند باین معنی کسومنین
 حضرت پها^{۱۰} الله کما زانان در آیه مبارکه به الذین ارتوا العلم
 و الايمان تعبیر شده است هر دم قائل که از حقایق ظهور مبارک
 بی خبرند و خیال میکنند نیامت موهوب غیر از ظهور مظهر امر الله
 محلی دیگری دارد تذکر میدهند که معنی نیامت نه چنان است
 که نصا منتظرید بلکه مقصود از بحث و نیامت نیام حضرت
 پها^{۱۰} الله به صورت خلق و هدایت صوم مردم است پس از آنکه ایمن
 حلیقت را بر مردم نهانیدند آن وقت خاقلین مؤمن میشوند و امت
 محمد پسر سایر مردم جهانرا از او هم و تقالید نجات میبخشند و
 حلیقت آنها میسازند از این برهان نیز بخوبی واضح و شایسته
 گردید که نیامت وارده در قرآن مجید از جهت حقیقت و معنی اصلی

پانزدهم که مردم در باره نیامت میبندند اوله توفیق دارد و سرور آن
 پس راحت فرموده که چون نیامت پها شود مردم تعبیر میشود
 و ادراک نمیکند و لهذا جمعی که در آرای علم و ایمان مستند
 قائلین راستند که میدارند که عذایم الهیست یعنی امر الله -
 بحث و نیامت است که مظهر امر الهی شاعر شده و ضمیمت جد بد
 تشویح فرموده هر دم را از جهل و نادانی که حکم مرگ را دارد نجات
 داده و حیوات ایمانی گنهارت از ایمان حضرت پها^{۱۰} الله است
 فائز فرموده است و ایمان میکند که در آن تسسیت قرآن و کتاب
 است محمد به امروز کسومین بحث است پها بان رسیده است راست
 دیگری در این زمان ایجاد و انشاء شده مابینکای مردم جهان
 صوما و ای امت محمد به خصوص پستاید پستاید دعوت الهی را
 اجابت کنید تا پرشای الهی فائز شود .

دلیل دهم . خداوند در قرآن مجید فرموده آیه

او ۲ میفرماید تولدت مالی با ایها الناس انتم انزلت الساف
 تش عظیم هم ترونها تذکر کل مرضع صا ارضت و وضع
 کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم سکاری و لکن
 عذاب الله شد بد یعنی ای مردم از خدا بترسید زیرا از نزلت نیامت
 بسیار عظیم است آنروز که قیامت را میبینید بانه از هر عقل و عزایم
 است که زنان اطفال شیرخوار خود را فراموش میکنند زنان باردار

بار خود را بگذارند و مردم را چنان پیشی که گویا همصفتند و لسی
 مردم مستقیمند و لکن طاب الهی بسیار سخت است علامه
 هشوی در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است که طسوس در باره معنی
 زلزله در آیه مبارکه مذکور شده است اختلاف را می دارند فقال
 المفسرین المعنی من انشراط الساعة یعنی طلعه و تخبیسی
 گفته اند که این زلزله از انشراط قیامت است وقال الحسن
 والصدیق زلزله یكون يوم القيامة یعنی حسن و صدیق گفته اند که
 این زلزله در روز قیامت واقع خواهد شد قال ابن عباس زلزلة
 الساعة قیامت یعنی این عباس فرموده که زلزلة الساعة عبارت از
 برآوردن و قیام قیامت است پس از آن علامه هشوی بتفسیر
 بقیه آیه مبارکه ترویجها شامل کی مرصعة بود گفته
 و در ضمن مبرهنه و هذا يدل علی ان هذه الزلزلة تكون فی الدنيا
 یعنی از این جمله که ذکر شده به سرحاحه معلوم میشود که این
 زلزله تسدیده در همین دنیا بوقوع خواهد شد پیوسته پس علامه
 هشوی برای اثبات این مطلب با استدلال میبرد از دو مبرهنه اولان -
 بعد التیامت لا یكون حمل یعنی این زلزله در همین دنیا واقع -
 میشود زیرا بعد از قیام قیامت دیگر زنان آهستن نخواهند شد تا از
 شدت زلزله بار خود را بگذارند و در این مطلبها استدلال در باره
 نقل دیگر سرداشته فرموده من قال تكون فی القیامة (ای الزلزلة)

قال هذا وجه تعظیم الامر علی حقیقة کقولهم اصابتنا من شیء
 به الولید برید شدت انتهی .
 یعنی آن کسی که سبک بود زلزله در قیامت بوقوع خواهد پیوست
 گفته است که مقصود از ذکر و تالیف کقول و غیر اینها تا آن است که
 حد اوند باین واسطه خواست است شدت آن را ب مردم بقیامت
 چنانچه اگر کسی بگوید " بلانس بسره من آمده که کودنرا پیوست
 میکند مقصودش ذکر شدت و اهمیت جلالتی است که در بد و
 مقصود این نیست که بر آن سر آن مقیبت حقیقتا کودکان پیوسته اند
 لهذا در آیه قرآن نیز ذکر فرموده است شدت زلزله زنان اطفال شیر
 خورد را فراموش میکنند . . . و مقصود ذکر شدت
 زلزله است تا آنکه حقیقتا زنان اطفال شیرخوار خود را فراموش
 کنند و زنان باردار بار خود را بگذارند " انتهی .
 این جمله از تفسیر علامه هشوی به نحو خلاصه ذکر شد
 و این دو تفسیر که در باره زلزله ذکر شد ماست با هم متناقض و مخالفند
 در صورتیکه مقصود از ساعت همان قیامت باشد که مردم -
 میبندارند زیرا قول " و ما علی بر آن است که زلزله در همین عالم -
 واقع میشود و وقوع آن پیش از روز قیامت خواهد بود و میگوید
 که زلزله در قیامت واقع خواهد شد و این دو قول در صورتیکه قیامت
 را معنای بقیند از مردم تفسیر کنیم با هم متناقض است ولی اگر بگوئیم

که مقصود از نیامت مشهور امر الهی است شریک و گفتار درست
 است و با هم اختلاف و تناقضی ندارند زیرا زلزله نیامت عبارت
 از نیام نیامت و فرار میدان حاجت موفوق ماست و بدیهیست
 که نیام نیامت که عبارت از ظهور مظهر امر الله است در همین دنیا
 خواهد بود بنا بر این اختلاف بین دو تفسیر بگنای زائل میشود و -
 مورد درست است و این مطلب واضح و آشکار است و اما
 اینست که فرموده است زبان اطفال شیرخوار خود را فراموش میکنند
 و زبان بزرگوار با خود در میگردانند مقصود آن است که نوع ایمن
 مطالب از بیم پلای حلت و صائب عظیمه شد بد ما نیست که
 جمیع اهل عالم را در آن روز فرا خواهد گرفت و این صائب پلای
 مخصوص بپلوی و محدود به جمیع مخصوص نیست بلکه شامل جمیع
 مردم دنیاست جاری از این مسئله هم بصراحت ثابت شد که
 مقصود از نیامت نیام رسول الهی است که برای هدایت من علی الارض
 ظاهر میشود . تا اینجا آنچه ذکر شد از آیات قرآن مجید
 بود که برای اثبات مرام مورد استدلال قرار گرفت و بعضی حلیسی
 نیامت را آشکار ساخت صراحتاً این دلائل که فرمودی شمس حکم
 و ستین است و هیچکس نمیتواند آن شک و میانه نشود .
 زید گفت بگنای برای اثبات این مشهور من از استدلال با آیات قرآنی
 بعضی از احادیث نیز همراه ذکر میکنم تا مقصود ما بیشتر

واضح شود و این مسئله میباید بیشتر کرد . و اینک دلائل :
 دلیل اول . مسلم در صحیح خود از ابو هریره
 رسی العنصر و اینست فرمود که حضرت رسول ص روزی از منزل
 بیرون آمد و بودند و در بین مردم تشریف داشتند تا گمان مردی
 بحضور مبارک رسید و فریاد کرد یا رسول الله ما الايمان ؟
 یعنی حقیقت ایمان چیست ؟ حضرت فرمودند ان توین بالله
 و لا تنکته و کتا بهر لفا نه در جمله و توین به الهیة الاخر یعنی ایمان
 عبارت از آن است که ایمان داشته باشی بداند او فرشتگان خدا و
 ملائکای الهی و پیغمبران الهی و مؤمن باشی بر مشاغل و -
 هست دیگر (ص ۱۶۲ جلد اول متن طبعه نووی بر کتاب صحیح
 مسلم) مقصود از اینست که فرمودند توین به الهیة الاخر یعنی به
 رسول دیگری که با تو نیست و دیگری خواهد آمد مؤمن شوند گمسه
 آخر بعضی دیگر است که لالت میکنند که با دلیل از آن هست و در مشا
 میاشد همانند تا از آن بر مشاغل نیز دیگر تمییز بشود و چون دلیل
 از آن بجز قیام و بیحیوت شدن حضرت رسول ص نیست
 و ایمان کسب با نیست مورد ایمان فرار بگردد و وجود ندارد لهذا مقصود
 از حدیث آخر ظهور دیگری است کسب با نیست بعد از ظهور حضرت
 رسول ص واقع شود و آن عبارت از ظهور حضرت بهاء الله است
 و از آن جهت گفتیم که مقصود از حدیث اول نیام حضرت رسول ص

است که خداوند در قرآن مجید فرموده و هو الذی بعث فی الامم
 رسولا منهم بعضی خداوند است که مبعوث نموده از میان مردم
 مکه (یا در میان مردمی که در سرخوایند و بیخوادند) پیغمبری
 را از خود نشان پس نظر باین آیه مبارکه است
 اول ایام حضرت رسول ص است و منظور از بحث آخر که ایمان
 بان در شرط حصول ایمان حقیقی مفروض فرموده میسلم و بعثت
 حضرت بها الله است

دلیل دوم . حاکم در مستدرک (قسمت چهارم ص
 ۱۲۵) از این حواله از دی روایت کرده که حضرت رسول ص
 فرمودند عظمی بنیام و فارس (یارب و فارس) را فتح --
 خواهید کرد و بهر یک از شما غنائم بسیار از شتر و گاو و زبور و سیم
 خواهد رسید چند آنکه صد دینار را بچیزی نخواهید نمود
 و اگر کسی صد دینار شما بدد خدشتمناک خواهید شد و آنرا --
 اهمیت نخواهید داد پس از آن حضرت رسول ص دست مبارک
 را بر سر من نهادند (یا هر فرقی سر من نهادند) و فرمودند این
 حواله هر وقت دیدی که خلافت بیهیت المقدس منتقل گردید بدان
 که دوران زلزله بلایا و همتا رسید مرا می رسد که در ساعت موجوده
 باید و آنچه نمود ظاهر میگردد و در قرآن ایام قیامت برای مردم
 از این بحث من که هر سر نعمت نزد یکتواست و این عین بیسان

حضرت رسول است (..... قال لفتحن الشام
 و فارس و الروم و فارس حتی یفنون لاجدکم من الایهل کذا و کذا و
 من الیفرک کذا و کذا حتی یحطی احدکم مائة دینار و یسخطها تم
 وضع یدیه علی راسی اوطی شامی فقال یا بن حوالة اذا رایت
 الخلفة قد نزلت الارض المقدسة فقد نزلت الزلازل الیایسا
 و الامور العظام الساعة یومئذ اقرب لئلا من یدی هذا علی
 راسک . انتهى

مراد از خلافت در این حدیث شریف خلافت الهی و رسالت است
 چنانچه در قرآن مجید نیز از مرتبه رسالت به خلافت تعبیر شده
 در سوره بقره آیه ۳۰ میفرماید و انه قال ربك للملائكة انی جاعل
 فی الارض خلیفة علامه فخر رازی در تفسیر این آیه میفرماید
 از آن جهت خداوند رسول خود را خلیفه نامید که آن بزرگوار در
 میان مردم برای رسیدگی باختلافات آنها تعاینده و قائم مقام
 حق تعالی است و این معنی از این معهود و این عبارات رسیده و نیز
 روایت شده و این آیه مبارکه نیز مؤید این گفتار است که
 فرموده " انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس --
 بالمعدل یعنی ای داود ما تو را قائم مقام و تعاینده خود در روی
 زمین قرار دادیم که باختلافات مردم رسیدگی کنی و بین آنان در
 مسائل حل و فصل نمائی و حکم تو مائی بنا بر این باید در هنگام

حکم مستلزم استرا از نظر دورنداری انشی •
 علامه ایوانتسا در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است منظور
 از اینست آن حضرت و خلیفه خوانند ما این است که آن بزرگوار
 در روزی زمین قائم مقام و نماینده حق تعالی است و بومیست
 قیاس هر بی شعیری که در مردم از طرف خدا قائم مقام شده و -
 پادشاهان دستور دادند که جهانرا امان کنند و در توانین جا سمرقند
 را را ایشانی کرده و سبب تکمیل نغمه کشی و امر الهی را بین مردم
 تشبیه و اجرا نموده خلیفه الله بوده است و همانا خدا را احتیاجی
 نیست که برای خود در روزی زمین جانشین و قائم مقام تعیین فرماید
 و این مطلب بصرف فاضل و نهایت حق نسبت به بندگانش صریح
 گرفته زیرا مردم در نهایت تصورند و مس سر آغشته در که وقت
 و حالت جسمانیست میمانند و خداوند منان در اعلی درجات -
 تند بحر علو کبریای خود بود موهبت و چون بین حق تعالی و
 خلق هیچگونه ملائمتی وجود ندارد چه خدا اكمال مطلق و خلق
 نقص صرف و جهل محض است لهذا خداوند برای آنکه خلق
 خود را با حیایات خویش اختصاص دهد برای راهنمایی و -
 هدایت مردم ^{نفس} مگردد سی را که دارای در جنبه الهی و شس است
 بنام رسول و خلیفه الله در هر عصری مبعوث فرموده تا آن -
 بزرگوار از جنبه تجرد فیض را از فیاض مطلق دریافت کند و از جنبه

تملق و شوق فیض الهی را با خلق خدا مرحمت فرماید • • • انشی
 علامه بزرگوار نیز در کتاب اشراط الساعة (ص ۲۳۳) پس
 از آنکه حدیث مذکور را نقل فرموده است میفرماید آنچه کتبیم
 در صورتی است که بگوئیم مقصود از خلافت مطلق است که در اصطلاح
 مردم معمولست بنا بر این یلایا و معانی و امور مهمه که حضرت رسول
 فرموده اند در روز خلافت منی شبه بوقی بیوست و باید آنها اشاره
 کردیم ولی اگر بگوئیم مقصود از خلافت ^{خلافت} کلمه الهیه است
 این مستلزم آنست که در روزان ظهور میاید و تزیی
 میس بوقی خواهد بود بیوست و آخر حدیث کتبیم فرماید بیست
 مردم تا در بکتوار است من بیست است دلالت دارد که مقصود از
 خلافت الهیه است ^{خلافت} تعالی که قسم اول پیش از آنست مطلق با خدا
 انشی •

مقصود از ارض مقدسه فلسطین است زیرا که در قرآن مجید
 در ضمن شرح حال موس و یهود (سوره مائده آیه ۲۱) فلسطین
 را ارض مقدسه نامیده قوله تعالی یا ایها الذلیلون ارض المقدسه
 التي كتبنا لله لكم یعنی ای یهود و اهل زمین مقدس کس
 خدا ایشا دهد فرموده است و اما بیان مبارک حضرت رسول ص
 که باین حواله در حالی که دست مبارکتر را بر موازینها نهاده پسود
 فرمود قیامت بیرونم از این دست من بیستون نوزد بکتوار است دلیل

است که هر وقت خلافت بارش مقدسه انتقال یابد در همان
 هنگام قیامت بها میشود و این بیان مبارک در عالم محقق نشد
 زیرا حضرت بها^۱ الله درینداد دعوت خود را اعلان فرمود و
 پنج سال پس از اعلان دعوت خود درینداد بارش مقدسه
 ورود فرمود (حضرت بها^۱ الله مدت چهار ماه در اسلامبول و -
 چهار حال و کسری در ادراک تشریف داشتند پس از آن پسرمان
 خلیفه عثمانی وارد عکا شدند که در بارش مقدسه قرار دارد) و
 حضرت بها^۱ الله وارد ارض مقدسه شدند قیامت موجود برها شد
 و ساعت معلوم فرار رسید و حضرت رسول ص در هنگامی که دست
 مبارکش را بر سر این حواله نهاد بود پایین بیان مبارک تکلم
 فرمود یعنی اول دست خود را بر سر این حواله قرار دادند بعد
 مطلب منبوره فرمودند که قیامت نزدیکتر است بعد از دست من
 که بر سر مستواز این بیان مبارک اول این نکته مستفاد میشود که
 بعد از ورود حضرت بها^۱ الله بارش مقدسه نوراً قیامت موجوده
 تحقق مییابد و دیگر آنکه مقصود از قیامت معنی حقیقی آن است
 که عبادت از قیام مظهر امر الله باشد و ان مظهر عبارت از -
 حضرت بها^۱ الله میباشد اما اینکه فرمودند مصائب و بلاهای
 بسیار واقع میشود و امور مهمه در عالم ظاهر میگردد جمع
 این بلاها و مصائب که فرموده اند در عالم واقع شده است و همه

تحقق یافته است و ان عبارت از جنگ و جدالهای خونینی است
 که در سرشاسر عالم بطریق پیوسته که در تاریخ گذشته عالم نظیر
 آن را نمیتوان یافت و سا از مصائب و بلاها هم که پس از این در -
 عالم واقع خواهد شد و این بلاها و مصائب منصور برینم و طائفه
 منبوره و محمد و پیغمبر و اولیای منصور نیست بلکه شامل جمیع
 خلق جهان و تمام عالم است و پوسته این بلاها و فاجات در عالم
 خراشید بود از روی که مردم متنبه شوند و از غفلت و عصیان دست
 بردارند تا ایمان و اطاعت او امر الهی عاقلتر گردند .

دلیل سوم . اینها که در تاریخ خویش از سوره پس

جدید روایت کرده که حضرت رسول در باره جناب بیاضاتی
 فرمودند پس از آن فرمودند " ثم بیعتی عیسی بن مریم من قبل
 المشرب بعد اقامه محمد ص و طی طه ثم انما هو تيام الساعه " یعنی
 پس از آن عیسی بن مریم از طرف مشرب ظاهر میشود در حالی که
 حضرت محمد را تصدیق میفرماید و بیعت او مییابد و پس از
 آن قیامت موجود قیام میشود ایضا پیش جزئیات این حدیث بپردازیم
 ملاحظه فرمائید که حضرت رسول ص فرمود انما -
 هو تيام الساعه یعنی آن هنگام که دوران آمدن حضرت عیسی است
 دوران قیام قیامت است و مقصود از عیسی حضرت بها^۱ الله است
 (و من این مطالب را در جلد اول این کتاب به ۲۱ دلیل که اکثر

آن داده حس است ثابت کرد عام) و نیز این بدان مبارک که
 نبود عیس از طرف مغرب نباید دلیل است که مقصود از عیس
 حضرت بهاء الله است زیرا حضرت بهاء الله از درنه وارد نکسا
 شدند و در نه در جهت غربی شام فرار گرفته است و اما اینکه فرمود
 محمد ص را تصدیق میکند اظنه بانستکه هر وسیله لا حتی رسولا
 سابق را تصدیق میفرماید و اما اینکه فرمود بر ملت آنحضرت است
 مقصود از ملت محمد ص ملت ابراهیم است که در قرآن مجید سوره
 نحل آیه ۱۲۳ فرمود ثم ارجینا الیک ان اتبع مله ابراهیم یعنی
 ما ای محمد ص بتو عرض نمودیم که ملت ابراهیم را پیروی نساز
 مقصود از ملت ابراهیم اسلام است که دین اولین و آخرین بوده و
 خواهد بود بطوری که تهل از این بتفصیل آنرا برای توضیح دادیم
 خدای تعالی در سوره بقره آیه ۱۲۰-۱۲۱ فرمود است و من
 یرغب عن مله ابراهیم الا من سفه نفسه ولقد اسطقنا فی الدنیا
 و ان فی الاخره لمن الصالحین ان قال له ربه اسلم قال اسلمت
 لرب العالمین یعنی آیا ممکن است کسی از ملت ابراهیم روی
 بگرداند و آنرا قبول نکند مگر کسی که سلفه و نادان باشد همانا ما
 ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت در زیر میگو کاران است
 خداوند با و فرمود ای ابراهیم احسبها و ابراهیم گفت به پیرو دگار
 عالمان تسلیم شدم و ابراهیم برستم از این آیه مبارکه ثابت میشود
 که ملت ابراهیم عبارت از اسلام است که پیش ازین سابق دین هدیه
 اولین و آخرین است و خود او هم از مسلمین است

دلیل چهارم • علامه ابن قیم جوزیه در کتاب
 خود صی بعد از السالکین که در سخن منازل ایهانکه لمجد و
 ایهانکه نشمین هر وی نگاشته در صفحه ۱۲۷ قسمتیم پیروایت
 امام احمد که بالاخره به عهد الفین هر مثنوی میشود نقل کرده
 است که حضرت رسول ص فرمودند "حب شی الی الله الشریا"
 یعنی خداوند شریا را از هر چیزی بیشتر دوست میدارد قول و
 ما الشریا یا رسول الله ص یعنی از حضرت پر میزند که مقصود
 از شریا پیوسته قال القاریون بدینهم و یجتمعون الی عیس بن مریم
 يوم القيامة یعنی فرمودند شریا نسانی هستند که بواسطه علاقه
 بدین خود مورد ادبیت مردم واقع نمیشد و فرار میکنند به جانب حضرت
 عیس و حضرت عیس در روز قیامت پناهنده میشوند عسار
 درست در این حدیث ملاحظه و تمعن فرمایید که حضرت رسول ص
 میفرماید شریا برای آنکه بدین خود رانگاه بدارند به حضرت عیس
 در روز قیامت پناهنده میشوند اینک بیستم مقصود از روز قیامت چیست
 اگر گوئیم مقصود از قیامت آنستکه مردم میگویند در آن روز تسرار
 معنی ندارد چه کسی فرار میکند؟ و کجا فرار میکند؟ از دست
 که فرار میکند؟ بدینست فرار با بد از دست خدا مخالفین
 و مشرکان با نسد کفر یا در آن روز بنام دین و آئین مورد عذاب و
 ادبیت مخالفین و معاندین فرار میکنند و فرار میکنند و این مسئله

در روز قیامت میگردم میگویند واقع نخواهد شد زیرا در آن روز کسی نمیتواند با سم دین اسباب رحمت دیگری شود و او را جیبی بفرار کند بهر که هم مردم در آن روز به حال خود گرفتارند و منتظر عاقبت کار خود هستند دوره اعمال در آن روز به پایان رسیده و نامه ها در هم پیچیده گشته از این گذشته چرا باید از شرمشنگاران در روز قیامت معروف و مشهور و بد حضرت عیسی عیضا بهرند ۲۰ و سایر انبیاء و رسل پناهند نشوند ؟ از این جمله بشوی - واضح میشود که مقصود از قیامت آن روز بیهوشی میگردم میگویند نیست بلکه براد از قیامت روز قیامت مظهر عظیم الهی است که با امر اله قیامت بفرماید و مقصود از عیسی همان مظهر اعظم خداوند است که عبارت از حضرت بهاء الله باشد که در روز قیامت جمیع مردم در ساعت مقدس او مشهور میشوند و مقصود از ضیائی که مظهر باید فرار میکنند اصحاب حضرت باب اعظم هستند زیرا اصحاب حضرت باب چنین مورد نکال و ذیبت و آزار مخالفین قرار گرفتند و در موارد متعدد در عمل هجوم و حمله لشکریان دولتی شدند و انواع بلاها و محاسبات را از مخالفین خود تحمل کردند اموالشان بتاراج رفت اطفال در مقابل چشم پدران و مادران بقتل رسیدند و راه را و اطرف این هنگامها حضرت بهاء الله درین دنیا در تنویر داشتند لهذا مؤمنین بحضرت باب که مورد این همه آذیت و آزار قرار گرفته بودند از هر طسرف روی بپنداد نهادند و در ظل حضرت

بهاء الله که عیسی موجود بودند مجتمع شدند ترک اوطان و خانوادہ و اموال نمودند و از این جهت حضرت رسول من آنان را غرباء نامید مانند و این غرباء بر اسرار حدوث آن همه مشکلات و محاسبات که بنام دین و آئین از انجیل و انجیلین برای آنان حاصل شد بود از اوطان خود عزیمت و بار غربت کردند و در بد حضرت حضرت بهاء الله مجتمع شدند ۰۰۰۰۰ مبارک است تاکنون از اینجمله دلیل و برهان که از قرآن مجید و احادیث صحیحہ دین ما قلمه فرمودی بمن تا بتجدد کلمات در حقیقت ^{۱۰} از قیامت مظهر امر الهی است ولیکن بفرماید انما کما یا برای اثبات این منظور از انجیل جلیل هم دلیل در دست داری ؟

زید گفت در انجیل مدد مذکور است که قیامت عبارت از حضرت عیسی است یعنی از آن حضرت در انجیل قیامت تعبیر شده است ملاحظه فرما در اصحاح یازدهم انجیل یوحنا آیه ۲۵ و ۲۶ که میفرماید "عیسی با رفتن من نیامد و رحیبات هر کس بمن ایمان آورد اگر مرده باشد زنده میشود و اگر زنده باشد و بمن مؤمن نشود هرگز نخواهد مرد ملاحظه فرما حضرت عیسی خود نیز قیامت میخواند زیرا چنانچه کرا را گفتیم قیامت عبارت از قیامت مظهر امر الهی است و هدایت مردم است بنا بر این حضرت عیسی عبارت از حقیقت قیامت بودند و از این جهت فرمود من قیامت رحیبات زیرا

قیامت جز بقیام آن جنسرت برانمیشد و حیات جز بواسطه ایمان
 پانحسرت برای کسی حاصل نمیکرد بد اینک برای آنکه بحث در این
 مسئله از هر جهت کامل شود پس از امتدلال بایا گران و مخصوص
 احادیث و آیات انجیل در این مقام قسمتی از فرمایشات دانشمند
 شهیر و علمای را سخن را هم برای تو بیان میکنم از جمله علامه
 شیخ عبدالکریم جیلی قدس سره در کتاب خود مسمی بانسان
 کامل میفرماید * ثم نسبة الذیامة رجوع النمرالی طائها التي
 انرافها منها ولا مزید علی هذا الیهیان یعنی قیامت در حقیقت
 عبارت از آن است که افتاب حقیقت بحمل و مشرقی که از آن اشراق
 نمود بود بازگردد و پیش از این در بار حقیقت قیامت سخن گفتن
 روانیست کلمه طاقست یعنی منکر و چراغدان است و مقصود
 شیخ جلیل این است که افتاب حقیقت چون از مشرق زمین و مشرق
 زمین طالع شود پس از آن از مشرق دیگر و مشرق دیگر لایح
 کرد و عبارت از قیامت است و عبارت دیگر قیامت عبارت از آنست که
 شمس حقیقت مرتبه دیگر از مشرق عالم ظاهر شود یعنی مظهر
 امرالهی جدیدی پس از ظهور مظهر مقدس مرئیل در عالم آشکار
 شود و بدعوت قیام نماید و نیز همین شیخ جلیل در همین کتاب
 انسان کامل در ص ۷۹ قسمت اول میفرماید (ملك يوم الدين) -
 الملك الحاكم الشديد القوة والیوم هنا هو التجلی الالهی

احد ایام الله والدين من الاله انتم هم الدين عبارة عن تجلی
 ربانی تد بین لعالم موجودات لیکن صرفا لها کما یبشاه فهو ملكها
 التهی *

یعنی معنی آیه که در سوره فاتحه نازل شد و فرموده ملك يوم الدين
 (یعنی از فرا * سببه این آیه را پنهانی ما لك يوم الدين ملك
 يوم الدين فراتت کرده اند ترجمان) این است که ملك یعنی حاکم
 و فرمانروای شد بد الفوت است و کلمه يوم در اینجا عبارت از تجلی -
 الهی است یعنی از ایام الله محسوبست (ایام الله دوران ظهور
 مظاهره قدس الیهی است که به هدایت خلق قیام فرموده اند ترجمان)
 و کلمه दिन مشتق از کلمه " اذانه است " که یعنی خسوع و
 تسلیم شدن در مقابل فرمان حاکم شد بد الفوی است بنا بر این هم
 ال دین عبارت از روزیست که خداوند بواسطه مبعوث کردن یکی
 از مظاهر مقدس خود با اهل عالم تجلی میفرماید و موجودات که مقابل
 او خاضع شده سر تسلیم فرود میآورند و او ظهور نحوی که بخوانند
 در عالم و موجودات تصرف میکند و فرمانروائی میفرماید بنا بر این
 اولك يوم الدين است التهی *

يوم الدين یکی از اسما قیامت است و ملك يوم الدين همان مالك
 يوم الدين است که برخی از فرا * سببه مالك را ملك فراتت کرده اند
 و از آنچه ذکر شد بخوبی متفان میشود که مقصود از قیامت

وساعت تمام مظهر امیرالین استیمش رسولی از طرف خداوند
 مبعوث میشود و بدعت خلق تمام میفرماید و اراد تا الله و ادراک
 تلبیذ میفرماید عار کتب این دلائل و براین هر یک در مقام خود
 متین و ناپل اعتمادند .
 زید گفت برای اثبات این مطلب چیزی آنچه ذکر شد در قرآن
 مجید دلائل محسوسه موجود است و بسیار میل دارم که ضمن
 از آن دلائل را برای تو بیان کنم .
 عار کتب این نهایت آرزو مندم که باز آن ادله حمیه بر من
 مستکذاری زید گفت امام احمد بن حنبل در کتاب مستند حدیثی
 بشماره ۴۱۲۱ از این بسند الضعافین روایت فرموده است که
 گفت از سر عمر شنیدم که فرمود حضرت رسول ص فرمود نسید
 من سرمان یبظروالی یوم القیامة کانراى عین فلیقر اذا الشمس
 کورت و اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت و احسبه قال و
 سورة شود (قسمت هفتم کتاب مستند احمد بن حنبل ص ۷۸)
 یعنی فرمود هر کس بخواند قیامت را طوری مشاهده میکند که گویا
 چشم خود اینک آنها میبیند این سوره های قرآن مجید را تلاوت
 کند یعنی اذا الشمس کورت و اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت
 را بتواند و گمان میکنم که حضرت رسول ص سوره هود را نیز ذکر کرد
 که با سوره های مزبور تلاوت نمود . در این سوره ها کسه

حضرت رسول ص فرمود مانند علامت قیامت و اما از ساعت را حق
 تعالی بصراحت ذکر فرموده است . در سوره تکوین بیخ علامت
 حس ذکر شده یعنی پنج علامت اول دارای معانی بساطتیه
 و ثلث علامت دیگر دارای علامت محسوسه است * و اینکه میگوئیم
 علامت محسوسه است چون نیست که این علامت دارای معانی
 مشنیه نیستند و دلائل بر حقایق باطنیه ندارد بلکه مقصود
 آن است که علامت مزبوره بخلاف دلائل برامیر محسوسه دلائل
 بر معانی باطنیه نیز دارند زیرا حس برای معانی ایهات و کلمات
 الهیه حد و اثنهائی نیست اما لفظ و کثرت کلمات الهیه را حس
 و انتهای نیست چنانچه خداوند در قرآن مجید فرمود مثل لو کان
 البحر مداد الکلمات لین لفظ البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی
 ولو جتنا یعقله مداد یعنی بنویسند رسایل اللعاکر در سا
 بدل بر کتب شود و برای نوشتن لغات پیروزگار من بکار برود پس
 از اینکه کلمات پیروزگار من تمام شود در ای پراز مرکب تمام میشود
 و اگر در راهای دیگر او هم تبدیل بر کتب کنیم و یکم در ای اول
 بفرستیم مستقام میشود ولی کلمات الهیه تمام نخواهد شد .
 در سوره الفطرات دو علامت مشنوی و دو علامت محسوسه مذکور است
 و در سوره انشقاق دو علامت مشنوی و شرح برخی از احوال قیامت
 مذکور شده است و جمیع این علامات که در این سوره ها ذکر

در اینجا خوبست تذکر دهیم که اینگونه اجسام نورانی چهند
 در حقیقت ستاره که مردم میگویند نیستند بلکه اجسام کوچکی
 هستند بنامه شیخ ططاری جوهری در تفسیر خود بیان
 مینماید در این خصوص ذکر فرموده است که خلاصه اثر این
 است میفرماید اجرام درخشانی که در شبها مشاهده میشود
 مثل اینکه بطرف زمین سرازیر میشوند ستاره نیستند بلکه اجسام
 کوچکی هستند که حجم یکی از آنان مطابق حجم قطعه سنگهای
 معمولی است این اجرام درخشان عده بسیاری هستند و از آن
 جمله توده از آنان هستند که بنام توده اسدی به معروفستوان مدار
 خود را در یوراسین شمال بشکل انلیلیجی طی میکند و در راهش
 درسی و سه سال یا بان میباید عده این شهابها و اجرام نورانی
 این تودهها سده پنجاه در نمیباید و قطر این توده در حدود
 یکصد هزار میل و گاهی هم بیشتر است که زمین در مدار خود با
 این تودههای اسدی پنجاه در در هر صد سال سه مرتبه برخورد میکند
 و از پهلوی آن عبور مینماید و آخرین مرتبه عبور زمین از نزد یک این
 تودههای منبوه در سال ۱۸۶۶ میلادی بود انتهى *

در همین سال ۱۸۶۶ میلادی بود که حضرت بهاء الله در ادب
 تشریف داشتند و این علامت سمانی در وقتی ظاهر شد که حضرت
 بهاء الله دعوت خود را اعلام فرموده بودند و این یکی از علامات

شهر آن حضرت محسوبست آنرا بداند که این مسئله در هر سی
 و سه سال یکمرتبه بوقوع میبویند و در بدید میشود و لکن در آن سال
 بخصوص از علامت صدسوم شهر مبارک بوده است و تئرا آن علامت
 علامت شهر نبودن آن نیست چنانچه آنرا کسی بگوید فلان شخص
 را در وقت شهر خواهی دید * حلول وقت شهر را علامت ملاقات
 آن شخص قرار میدهند با آنکه شهر هرگز نباید بدید میشود ولی این
 کفار نظیر تجدیدند که در علامت شهر را وقت موقوف شدن
 به ملاقات شخص منزه قرار داده است در این جا هم همینطور است
 در چند سقوط نجوم در هر صد سال سه مرتبه واقع میشود
 و لکن در شهابها تکرار شده در نظم شهر حضرت بهاء الله
 نجوم حقایق خواهد شد یعنی یکی از اوقات سقوط نجوم که در هر
 صد سال سه مرتبه بوقوع میبویند در ساعات با دوره شهر حضرت
 بهاء الله خواهد شد و این همان علامتی است که در آیه مبارکه
 اذا النجوم انكدرت بعد ان نوره حشده و آنرا از علامات پیام قیامت
 یعنی پیام صلوات الله علیها حضرت بهاء الله قرار داده است *

علامت دوم - فرموده است و اذا انشأ عطلت یعنی یکی از
 علامات قیامت و پیام حضرت بهاء الله این است که شتران را مردم -
 مورد استفاده قرار ندهند مضمون این آیه در حدیث نبوی هم
 وارد شده است و مسلم در صحیح از حضرت رسول ص روایت کرده

که فرمودند لیقلین این مردم حکما عدلا جا* تبه ولینترکن الللا من
 فلا یحیی علیها یعنی حضرت عیسی بن مریم
 (حضرت بها* الله) برای حکم بعد التشریح مردم ظاهر
 میشود در آن زمان مردم برای سیر و سفر از شتران استفاده -
 نمیکند معنی عشار و قلاص شتر است و هر چند شتر مصلوب را ذکر
 فرمود ولی مقصود جمیع اسام شتر است چنانچه این معنی در
 نزد علمای فن بیان مسلم است که کاشی بعضی از افراد نوع مذکور
 میشود ولی مقصود گویند جمیع افراد نوع مذکور است در اینها هم
 در چندین تذکره عشار که شتران مادی است در آیه قرآن مذکور فلاص
 که شتران جوان دارای دست و پای دراز است در حدیث اکثرا
 فرمود ولی مقصود حق تعالی و مراد حضرت رسول ص جمیع افراد
 مختلفه نوع شتر است و اما مقصود از اینکه میفرمایند مردم از آنها
 استفاده نمیکنند این است که در این دوره برای سفر و سایر امور که
 قبلا از شتران استفاده میکردند مردم شتر را بقا نمیبرند بلکه بعضی
 تبار آسن و اتومبیل و قطار و مسیور و سفر مینمایند و شتر
 خود را حمل و نقل میکنند با آنکه سابقا با شتر این کارها انجام
 میگرفت امروز این علامت ظهور مبارک که در تمام عالم حتی در -
 جزیره العرب که بیشتر از سایر جاها استفاده از شتر مرسوم بود -
 ظاهر شده و در انجا حتی شتران را مورد استفاده بطور عمده مانند

سواهل ایام نوار نمیدهند .
 علامت مرسوم - فرموده و اذا الوحوش حضرت مسیحی
 کلمه حشر جمع آوری است و معنی آبه این است که میفرمایند
 از جمله علامت عقاب قیامت (ظهور حضرت بها* الله) آن
 است که وحوش جمع آوری میشوند این علامت است که حضرت رب
 العزیز برای ایام قیامت مقرر فرموده نیز بطریق بیسته و ظاهر شده
 زیرا در جهان امروز در اغلب نقاط حیوانات را جمع آوری کرده
 و در ریاضهای وحش نگاه داری مینمایند و خصوصا این مطلب
 در پایتخت های معظم جهان مورد توجه و اهمیت خاصی است
 در دایرة المعارف بین المللی در این تصویر بهائی باین مضمون میگوید
 باغ* در چشت پاریس در لندن در سال ۱۸۲۶ تا* همین شتر باغ
 با شاهین در ایرلند در سال ۱۸۲۶ در دبلین تا* همین شتر
 و خصوصا این باغ از حیث تربیت کردن شیرهای درنده دارای
 امتیاز خاصی است که آنان را بطریق تربیت میکنند و در شتر افراد
 شیر میگیرند در کولمبیا در انسارک در سال ۱۸۵۹ باغ
 وحشی تا* همین شد و در این باغ و ریاضها و بیسونهای بسیار
 تربیت میشوند در با روس در باغ وحش موجود است که در سال
 ۱۸۱۶ تا* همین شده در برلین در سال ۱۸۱۱ تا* همین
 شد و در سال ۱۹۱۴ در آلمان تربیت بیست باغ وحش موجود

بود و در کولین المان در سال ۱۸۶۰ باغ وحش تا سپس شد
 و در هامبورگ در سال ۱۸۶۳ و در آمستردام هلند در سال
 ۱۶۳۸ و در بلژیک استرالیا در سال ۱۸۵۷ و در کلنگه در سال
 ۱۸۷۵ میلادی باغ وحش تا سپس شد . انتہی
 باری نبل از شهر و قیام حضرت باب اعظم در اطراف جہا
 بنسرخ گذر شد باغ وحش تا سپس نکرده بود و این
 علامت که در کتاب خدا برای دوره ظهور مظهر امرالله مقرر
 شده بود بویژه بیوسته بود در آن ایام که اواش این اقدام بود
 عده باغهای وحش بسیار کم بود و سپس بتدریج رویارو باد گذا
 و حیوانات جمع آوری و در باغهای مخصوص نگاهداری شدند و از
 جمیع انواع حیوان در این باغها مورد تربیت و مراقبت قرار گرفتند
 این استعش آیه واذ الوحوش حضرت
 علامت پنجم - فرموده واذ البحار ساجد کلمه ساجد
 بعضی آن است که آتش در آن فروخته شود میگویند ساجد التور
 یعنی در تئور آتش فروختند پیش از آنکه کشتیهای بخار
 در عالم درست شود و میان دریاها آتش فروختن امر مسئولی
 بنظر میسید ولی از اختراع کشتی های بخار این مسئله بالعیان
 تحقق یافت که در میان دریا آتش فروخته شد آری قبل از درست
 شدن کشتی های آتش ملاح ها در کشتی های بادی شراعتار

که لشکر میانه افشاند آتش سخت سوزی برای خلق عیون خود -
 میافروختند و نیز در سوا بر ایام در هنگام جنگه های دریائی طرفین
 محاربه کتوله های آلوده بلفت را آتش زده بطرف یکدیگر پرتاب
 میکردند و تنبهای بارش را مورد استفاده قرار میدادند پس این
 امور بسیار قابل بود و مختصر بپوشی اوقات و روشی قاطع بود
 و صومیت جهانی ندانست اما اکنون شب روز کشتیهای مذهب
 البته درد را هاروان و با آتش آفرینی مشمولست و عده این آتش
 آفریزان دریاها پسند هزاره شتر بالغ است بنا بر این معنی
 آیه مبارکه اذا البحار ساجد امروزه تا طر مطلق شده است
 زیرا در دریاها آتش آفرینی در سبب روز امانه دارد و مخصوصا
 در جنگهای دریائی که پناه بخدا آیه آتش مد نظر حضرت آوری
 آفرینند میسود این کشتی های آتش در غرب اوان ظهور
 حضرت باب اعظم در عالم اختراع شدن بنا را تا در آتش آفریز
 درد را از قریبان ظهور مبارک آن حضرت که پیشتر حضرت
 بها الله است شروع شده و این علامت هم که در قرآن هموای
 حلول آن روز فرورز تعیین شده بود محقق شد در دریاها معمار
 بریتانیا چنین مسطور شده که اولین کشتی بخار که با سیر منظم
 خود دریای اتلا تنیک را طی نمود کشتی هولاندی موسوم بس
 "کوراگو" بود که در سال ۱۸۲۶ میلادی بنا را نهاد و بعد

در جلد دوم دائرة المعارف قرن بیستم ص ۶۲۰ در ضمن
 گفتار درباره چنان روآلاتی که با قوه بخار کار میکنند فرموده است
 * جمع این آلات و ادوات اولیه سبب شد که جورج استفانسن
 عالم انگلیسی با اختراع آلتی که با قوه بخار حرکت میکند و رسمی
 به * واپسورات موفق شود و همین فرموده عالم مزبور در سال
 ۱۸۴۸ میلادی وفات یافت . انتهى

این مسئله گذر شد در نزد جمیع معروف و مشهور است و عهد
 درباره آن مطالب زیادی نگاشته اند از جمله استاد انیس الفیوی
 الطدس در کتاب خود مسمی به الدروس الحدیثه ص ۲۷ در
 باره تاریخ کشتی های بخار میفرماید در سال ۱۷۹۳ میلادی
 مردی بنام جون فتنن نابلی ساخت که پساروهای آن بواسطه
 قوه بخار میچرخید و این اولین نابلی بود که بر وسیله بخار حرکت
 میکرد و عرساعت مسافت درهیل را میپیمود پس از آن شخصی
 دیگر از مردم امریکا بنام جون استفانسن نابلی ساخت که با قوه
 بخار در هوساعت شش میل طی میکرد و لکن هیچیک از این دو -
 نابلی برای سفر دریا های بزرگ و دریا نوردی بکار نمیرفت زیرا
 عهده این کار بر نمیآمد و در سال ۱۸۰۷ همین استفانسن کشتی
 بخاری بدریا انگلند و دریا نوردی پس ساخت و در همین سال
 در بورت فتنن کشتی بخار معروفی را که مسمی بکلا رامونت بود ساخت

طول این کشتی یکصد و پنجاه یازده و در مدتی و در ساعت
 از لهر * هود من مسافت بین نیویورک و نیابلی را پیموده یعنی
 کشتی مزبور برای طی مسافت ۸۸۰۰ مایل و امن گاترود در مسافت
 در آن ایام هفتاد و پنج روز لازم داشت در صورتیکه کشتی های
 دریا نورد مسویح السیر امروز این مسافت را در مدت پنجسوزده
 میسر میسازند و در سال ۱۸۱۹ کشتی بخار مسافت را در آنلا تیک شد
 و دریا نوردی الفی از انگلند در پنهان نشد و مقدار آن روزی که کشتی
 چنانی شراهد از انگلیسی که در نیواولس جزایر بریتانیا بکشتی رسید
 مشغول بود از دور ساکتین آن مسافت طی نمودند که کشتی بخار
 آنان میسر میکند پس از مدتی کشتی مزبور کشتی بادبان دار -
 رسید ساکتین این کشتی را بهت و حیرت فرا گرفت زیرا بداند که
 آن کشتی که بطرفشان میآمد آترو رود و از آن مسافت میسرود
 و شما نظور که پیش میاید با جهت مقدم خود آب دریا را میبنداند
 در اول و هله خیال کردند که کشتی آترو گرفته لهذا با کمال سرعت
 برای نجات کشتی شناختند ولی چون تزلزل بدرسید دانستند که
 آن همان کشتی بخار معروف سفانا میباشند که گازده نیای جدید
 بخار آنان شناخته و روی آورد باست و بواسطه آشوب و جبهه دیگر
 بخارش با اهل عالم مزده و مشارکت آورد و که پس از این کشتی ها پس
 بادها و امواج دریا غلبه خواستند داشت . انتهى

علامت بدیم - میفرماید واذ النفوس زوجت امام فخر الله
 رازی در تفسیر این آیه فرمود ماست که قال الحسن بدین
 فیها ثلاثة ازوج قال وکنتم ازوجا ثلاثة فاصحاب الیمین ما
 اصحاب الیمین واصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة والسابقون
 السابقون انتهى *
 یعنی حسن در تفسیر این آیه فرمود که روز قیامت مردم بر سه
 گروه تقسیم میشوند و چنانچه خدای در قرآن مجید فرموده یک
 گروه اصحاب یمین هستند و یک گروه اصحاب شمال هستند
 و یک گروه آنان هستند که پیش از ما بین مؤمن شد مانند انسان
 عبارت از طریق درگاه الهی هستند * انتهى
 مقدود از این ازوج ثلاثة گفته بود ما این است که اصحاب یمین
 عبارت از انخاصی هستند که رسول الهی و مظهر امر پروردگار
 در دوره خود مؤمن شدند و آنها که در اوقات ارتفاع ندای مظهر
 امر الله پیش از همه مؤمن شدند سابقون و مقربون هستند و هر
 این گروه و همین از طوائف مختلفه واجناس و نژادهای مختلفه
 مرکب هستند یعنی چون ندای مظهر امر الله مرتفع شود از قبائل
 واجناس مختلفه جهان دعوت او اجابت میکنند و این قبائل
 مختلفه پس از ایمان با هم معزق و معانسر و مشور میگردند
 لهذا از آنان با ازوج تعبیر فرمود ماست بقوله تعالی وکنتم ازوجا

..... یعنی آیه اذا النفوس زوجت هم همین است
 بعضی در قیامت که عبارت از قیام مظهر الهی حضرت بها الله
 است گروه بسیار از هر طائفه و بیله با حضرت مؤمن میشوند
 و بواسطه ایمان بان بزرگوار اختلافات پیشین و ناد سابق را رها
 کرده با هم متحد و یکانه و معزق و مشور میشوند و حکم یک مانده
 یک طائفه پیدا میکنند و صدق اذا النفوس زوجت را واضح
 و بصرین می سازند و اما اصحاب المشأمة که در آیه مبارکه فرموده
 است عبارت از نفوس هستند که در اوقات ارتفاع ندای الهی مؤمن
 نمیشوند و در ضلالت خود باقی میمانند و در زیر اصحاب شمال
 و مشأمة در جای بند وید بهیچت که امتزاج و اتحاد نفوس در آنجا
 اسد بیع الهی مسور نمیگردد و این طایفه است امروزه بخوبی واضح
 و آشکارا است و در ظل کلمه الهیه در این شهر مبارک که عبارت
 از قیامت است نفوس مختلفه از طوائف واجناس مرتباً شده مانند
 پیوند و تساری و زود نشی و یودانی و مسلم همه با هم متحد و متفق
 و یکانه شد مانند و بواسطه ایمان به حضرت بها الله صدق انخوان
 علی سرور متقابلین گردیده اند زیرا دین و تعلیم جمال مبارک حضرت
 بها الله دین الفتوح است و یکانگی است این نفوس مختلفه که
 در ظل کلمه الله متحد شدند زبان بشکرانه جمال قدم گشوده اند
 و مضمون این آیه مبارکه سرور زمر را و زود زبان خود ساخته اند

که سعد خدا را که هدیه خود را وفا نمود و زمین را باها بخشید و مادر
 در جانی از پیشست که بخوابیم ساکن میشویم چنانکه گویند بسده
 است این اجر جزیل که خداوند بندگان را در رحمت فرمود ما هست
 این نفوس که امروزه در ظل جمال قدم حضرت سبها "الله با کمال اتحاد
 و اتفاق و محبت با هم رفتار میکنند پیش از قوز با ایمان در آنها پستند آوت
 و در تعقی بودند *

علامت نشی - خداوند فرموده *و اذا المولود من ثلث با ی*
 ذنبت ثلث یعنی زمانی که در باره مثل کودگان از نای آنان پریش
 میشوند امام رازی فرمود که این آیه معانی متعدده در نظر مفسرین
 دارد پس از ذکر چند وجه میفرماید یکی از معانی آن ایسن
 است که مثلث لواثه زن من احوالها بای ذنبت ثلث یعنی کسی
 که مرتکب قتل طفل شد صورت "موا" خذ " در ار خواهد گرفت
 و از او پرسند که چه جرمی طفل را بقتل رسانیده است و برای
 تسامح مجازات تعیین میکنند کف و اشد تشها یعنی زنده
 بگردد و ناطق است بلکه اگر کسی سلول حیاتی موجود در لطفه
 را هم از بین ببرد قاتل و الله شمرده میشود چنانچه مسلم در صحیح
 خود در باب جواز قیل (شیر دادن زن طفل خود را در حال حمل)
 میخورد خود از جذامه دختر و صب و هوا هرگاه که روایت کرده که
 حضرت رسول ص در حضور جمعی فرمودند من میخواستم که

زنان را از شیر دادن اطفال خود در حال حمل نبینم و لیکن
 دیدم ^{مرد} یکم و مرد ما بران اولاد خود را در حال حمل مادران از شیر
 مادران زعیب دارند و شوری هم با اطفال نمیرسد بعضی از -
 حاضرین از حضرت رسول ص در این وقت پرسیدند یا رسول
 الله اگر کسی نطفه خود را بقتل چلوگری از حمل زوجه خود
 در رحم نریزد چگونه است فرمودند این عمل بهتر است که طفل
 خود را زنده بگردد با نسد و عید الله از قری روایت کرده که
 حضرت رسول ص از این بیان فرمود این عمل همان است که
 خداوند در قرآن از آن تعذیر کرده و فرموده *و اذا المولود من*
 مثلث علامه نبوی میفرماید از آن جهت عمل مثلث
 بعضی از بین بردن ماده حیاتی لطفه را بعمل و " که بعضی
 زنده بگردد یا مستحب است ^{الله} که نتیجه هر دو یکسان است
 زیرا خود عمل سبب از بین بردن حیات زنده گنی است و اینکه این
 عبارت حدیثی را برای توبه خوانم " *روی مسلم فی صحیح نس*
 باب جواز القیله پسند من جذامه بنت و صباخت هکانه نالت
 حضرت رسول الله ص فی انا و هو یقول للذمت ان اتبسی
 عن القیله فنظرت فی الروم و فسار من فاذا هم یخیلون اولادهم
 فلا یفسر اولادهم ذلک شیئا ثم سئلوا عن المزل فقال رسول
 الله ص ذلک الوا" ذ الخفی زاد عید الله فی حدیثه عن النفر

وهی و اذا الموثودة منتقل الثوری وجه تسمية هذا ای المثل
 واداموننا بهتک الواد فی تفتیت الحیات * انتهى
 خالص با این حدیث شریف ما دام که از بین بردن سلول حیات
 نشئه بمنزله زنده بگور کردن طفل یا نسد البته سقط جنین -
 بهر آنستند بکثر بقتل اطفال روزند بگور کردن آنان میباشد ^{حاشه} و لا
 میفرمائی که در این ایام تا به اندازه سقط جنین در بین مردم رواج
 یا نتمتست این عمل یا فخر و تنکدستی بدو رسد و در امور سائر بدو بگور
 است در روزگار قبل که هنوز توانین و مشوره برای این گونه احوال
 موجود نبود عامل سقط جنین مورد مواخذة و مجازات نبود ولی در
 این ^{ایام} که ^{برای این} مجازات ثانوی موجود است عامل سقط جنین
 مستول و مورد مواخذة میباشد .

علامت الفتم - فرموده و اذا الصحف نشرت . مقصود از این
 آیه مبارکه نشر جرائد و مجلات و انتشار اوراق اخبار است که آنرا
 در اصطلاح امروزه (صحف سیاره) مینامند فرید وجدی در
 صفحه ۵۳ مجلد ثالث از ذخیره المعارف قرن بیستم میگوید
 (چریده) این کلمه امروز برای اوراق اخبار که نشر میشود بسیار
 میرود این اوراق اخبار برخی روزانه و بعضی هفتگی است و برخی
 ۱۵ روز بگور بگور میشود و مطالب مختلفه از قبیل آراء سیاسی و
 اخبار جهان و ترویج آراء و عقاید و احاطه بهفست های اجتماعی

در آن متدین میگردید بریده با روزنامه ها این معنی که گفتیم در قرن
 نوزدهم پیدا نشد مگر مشاهده کرده ایم و شجره ثابت شده
 که جامعه بشری در هر عصر و زمان برای پیشرفت و تقدم خود
 بهر مطلبی که احتیاج پیدا کرد نهایت الهیه بقتل و جود خویش
 آن را برای بشر میباید نمود مثلاً جامعه بشری در قرن ۱۵ محتاج
 بنشر و تکثیر کتاب های مختلف بود خداوند پسرول فاسل
 این امر را تحقق داد و مطبوعه پیدا شد و در قرن نوزدهم عالم
 انسانی احتیاج شد بدی نشر آراء و عقاید مختلفه و اطلاع از
 احوال و احوال عالم پیدا کرد لهذا خداوند پسرول بوسیله ایجاد
 جرائد و اوراق اخبار این احتیاج بشر را هم رفع فرمود و باین
 وسیله امروز تمام طبقات مختلفه عالم از جمیع بلاد و اقالیم مختلفه
 و اوضاع و احوال جهان مطلع میشوند . انتهى .
 (تا اینجا علاماتی را که خداوند در سوره تکوین برای ایام نبات
 یعنی ظهور حضرت بها^ع اللعینین فرموده بود بگماهک میرسد
 بحث قرار دادیم و تحقیق روز نوع آنرا خاطر نشان کردیم) ایشانکه
 بدو کر علامات وارد در سوره انفطار بفرمود ازیم خداوند مقسوماً
 * ان السعاب انفطرت و ان الکواکب انشثرت و ان البحار فجرت
 و ان القهور بعمثرت علمت لغر ما قدمت و اخرت) از لیل گفتیم که
 علامات وارد در باره نباتت بعضی حسی و بعضی معنوی استند

گفتم مقصود از حسی علامتی هستند که عین مدلول لفظ آنان
 به ظاهر مقصود و منظور است مثلا در جمله ان البحار سحرت
 ملاحظه فرمودی که بحار علامت حسی است یعنی همین دریای
 ظاهری مقصود است ولی مقصود از علامات معنوی آن است
 که ظاهر لفظ مقصود نیست بلکه معنی حقیقی و باطنی آن -
 مقصود است مثلا در جمله ان الشمس کورت بشرحی که خواهم
 گفت مقصود از شمس این افتاب ظاهری نیست بلکه شمس حقیقت
 مقصود است (اینک در این آیات سوره انفطار دو علامت حسی
 ذکر شده یعنی جمله وان البحار سحرت و جمله وان القیوم یحسرت
 علامت حسی است و علامت اول علامت معنوی است که بعد
 از این خواهم گفت اینک این دو علامت حسی را هم در دنباله
 علامات سیمه نبل قرار داده میگوئیم :

علامت هشتم - در سوره انفطار فرموده وان البحار -
 سحرت (این علامت اولین علامت حسی است که در سوره انفطار -
 ذکر شده و نظیر این که در دنباله علامات مذکوره نبل تکرار
 گرفته علامت هشتم محسوب است) علامه سیوطی در تفسیر
 خود صریحاً به ^{در} الشرح ^{نزد} یل آیه مبارکه بر روایت این جور از این
 عباس نقل کرده که فرمود معنی ان البحار سحرت آنستکه دریاها
 بهم آمیخته شود و با یکدیگر پیوسته و متصل گردد و معنی

آیه وان القیوم یحسرت آن است که نهرها را کما و شر کنند انقیاب
 این حدیث شریف معنی آیه وان البحار را کمالاً واضح کرد
 و این معنی در عالم تحقیق یافتند و باها بهم متصل شده و بواسطه
 که بین دریاها موجود بود از میان برداشته شد ماست از جمله
 آن است که در بعضی کتب کمال مؤثر در سال ۱۸۶۱ میلادی بحر
 احمریه بحر ایشی تماماً یافت و بیست و سه در سال ۱۶۰۴ اتیانوس
 ساکن پانیا نوس اتلا ثقیل متصل گردید و کمال پاناما سیسپ
 اتسال بین آن دو اتیانوس گردیده و این مطلب در جزئیات
 صریح تفسیر شده و نیز بواسطه انال "کیل" بحر بالثقیل
 دریای شمال متصل شد کمال کیل ثقیل با ۶۱ متر طول
 دارد و در سال ۱۶۱۳ کشتیها از آن عبور میکردند شرح
 حفر و آبها در این کتابها را هم ماریای چیلی حلین لیبانی
 در کتاب خود معنی به تاریخ الاکتشافات الحدیثه و الاخریات
 نقل کرده و لکن ذکر از حفر کمال پاناما در آن نیست . اما
 علامت نهم - که دومین علامت حسی سوره انفطار است
 این آیه است که فرموده وان القیوم یحسرت امام فخر رازی در تفسیر
 این آیه مطالبی نگاشته و از جمله میفرماید ^{انها} والثانی ثبوتاً
 مانی بظنهما من الذهب والفضه یعنی نول در آن که در تفسیر
 این آیه گفته اند آن است که معنی آیه اندامی است که

تیسر هزار مردم بشکافتند تا آنچه از طلا و نقره در آن موجود است
 بدست آورند این نوبت با ما هم خبر رازی است که در دوره خسرو
 وزیران خویش چون از امور دیگری که امروز موجود است بی خبر
 بودند لهذا علت شکافتن تپه را برای بدست آوردن طلا و نقره
 دانسته ولی امروز شکافتن تپه تنها برای بدست آوردن طلا
 و نقره نیست بلکه برای استخراج اشیاء قدیمه است چنانچه میبینیم
 قبور اشوریها و گلدانها را امروز شکافتند و در مملکت عراق این
 عمل را برای استخراج اشیاء قدیمه انجام دادند و نیز در مصر
 قبور فرعونان را شکافته اند و در سایر نقاط نیز این عمل انجام
 یافته است تا قرن دوازدهم هجری کسی باین فکر نداشتند بود
 که برای استخراج اشیاء قدیمه بشکافتن قبور اقدام کند و گاهی
 ممکن بود شخصی بشکافتن قبوری برخورد کند و از آن چیزی بدست
 آورد اما امروز مقصود علمای آن است که آثار قدیمه را بدست آورند
 و لهذا تپه را میشکافتند و آنچه را از آثار قدیمه که استخراج میشود
 همواره با هم دنیا میفرستند استاد کارتر در کتاب علم الآثار
 (این کتاب را در وینا نسل محترم محمود حمزه در بیروت مصر
 و دکتر زکی محمد حسن در بیروت امارات باستانی مصر بهر سی
 ترجمه کرده اند) میگوید در قرن نوزدهم در ایتالیه و مجاریست
 یونان کاوش و حفاری شروع شد و مقصود آن بود که مجسمه ها

را که در آن ایام زیقت میباید مزبور بوده بدست آورند
 بعد از مرگ در نیمه قرن نوزدهم هجری در فراعظمای باستان
 نشان انگلیس مدد از زیاد میخواستند و اینها با خود با انگلستان
 بردند این مجسمه ها از اشیاء صوری که بعد تمدن یونان
 ندیم بود ما بعد ستاند مورد رشه نهایت زیبایی و استادی حباباری
 شده است و در باره بحث و تحقیق در باره آثار قدیمه در سلاط
 یونان میگویند که در آتن یک مدرسه برای تحصیل اصول
 باستان شناسی تا پیش شده از جمله فرائضها در سال
 ۱۸۴۲ و مدرسه های المانی ها و اوسکیانها و انگلیسیان نیز برای
 این مطلب هر کدام در زمان تا سیر و افتتاح گردید و از طرف
 این موصوفات در باره حفاریات و کاوشها اشیاء قدیمه در مرز بین
 یونان و سیلیا بدین میذول شد سپس در باره اقدامات
 کاوش در خارج از مرز بین یونان و سیلیا گفته است و میگوید
 که کاوش در باره اشیاء قدیمه در سایر بلاد خارج از یونان
 تا مدت قبل در ردیف امور مهمه محسوب نمیشد
 باری این علامات جمیعاً بوسع پیوسته است و چون جمیع
 از علامات حسن هستند لهذا در نهایت وضوح اند و احتیاج
 بدلیل و برهان برای اثبات آنان نیست و نوع این علامات دلالت
 تامه بر نیام نیامت و ظهور مظهر امر اللطیف حضرت بها الله دارد

آیا پس از این شرح بیان ارباب انصاف را مجال شک و
 شبهه نی باقی میماند ؟ و آیا میتوان گفت که این همه
 علامات در نهایت وسوسه بطور تصادف در روز ظهور حضرت
 بهاء الله بوقوع پیوسته است ؟ عوارفت هرگز نمیتوان گفت
 که وسوسه این علامات بهر آن تصادف بود بلکه جمیع این ها
 بپروان کامل بزمام قیامت و ظهور حضرت بهاء الله است
 اینک بنماییم باها بازم چه فرمودی علامات حسنی دیگری
 هم برای پیام قیامت ذکر شده است زید گفت آری علامات حسنی
 دیگری غیر از آنچه ذکر کردم در قرآن مجید نازل شده که ذکر و
 شمار آن اینک از عهد من خان است لهذا بهمان علامات
 که گفتیم اتفاقا میمانیم و اینک بتسویح و تفصیل علامات معنوی
 میسرده ازیم تا مطلب از هر جهت کامل کردیم در سوره مبارکه
 کورت در علامت معنوی نازل شده یکی از الشمس کورت و
 دیگری ذوالجبال سیرت میباشد (مقصود از علامت
 معنوی را نهیلا برای تو گفتیم اینک بتسویح دو علامت معنوی میسرده ازیم)
 علامت اول - فرموده ما ذوالشمس کورت یعنی زمانیکه افتاب
 نوردد و تاریک شود امام فخر رازی در تفسیر این آیه از
 حسن نقل کرده که فرموده معنی کورت آنستکه نور افتاب بحر
 وزاکی گردد . . . پس از آن مینهد که در باره معنی کورت گفتار

دیگری هم دست نگاز میسر در روایت شده که گفته است کلمه
 کورت از لفظ کور کناری است گسترده شده است و فارسی زبانان
 سخن را بیلا را کور مینامند اما معنی حقیقی آیه مبارکه این
 است که مقصود از افتاب افتاب ظاهر نیست بلکه مقصود از افتاب
 اوامر و احکام الهیه است که در شریعت سابقه از طرف خداوند
 تشریح شده بود و در روز ظهور ظاهر امر لاحق و تشریح شریعت
 جدید شمس احکام و اوامر شریعت سابقه از نورانیت میافتند
 یعنی منسوخ میشود و اجرا نمیکردند هر چند در روز ظهور قبیل
 و شریعت سابقه سبب نورانیت قلوب پیروان شریعت الله بود ولی
 در روز ظهور لاحق و وسط شریعت تازه الهیه برای آن افتاب
 احکام قبل نوروشیانی نمیماند خداوند احکام و اوامر شریعت الله
 را با افتاب ظاهری تشبیه فرمود و وجه مشابهت آن است که همان
 طور که افتاب ظاهری سبب طلوع شریعت و وجود حیات موجودات
 است افتاب معارف و علم و احکام و سنن الهیه نیز مبنی اصل
 امکان و سبب حیات معنوی و فاضائل اخلاقی و تقدم اجتناس
 ام و طوائف استیفا بر این پس از ظهور حضرت بهاء الله شمس
 علوم و احکام شریعت قبل از نورانیت و شیاء بازمانده بود برای آن -
 احکام و شمایل امروز بهیچوجه تشبیه و فائده نیست مثلا علم
 نفعکار علوم مهمه شریعت محمدیه در محسوب بود و در باره آن

علماء و فقهای اسلام کتابهای مفصل نگاشته و در جمیع کشور
اسلامی در بلاد و نواحی استفاده میکردند امروز به جهت توسعه
نتیجه صنعتی ندارند زیرا آنچه از احکام و قوانین که در ابواب پنج
و جنایات کتب فقهیه مندرج شده امروز بکلی بی اثر مانده و بجای
آن در مسالک اسلامیتوانین موضوعه جایگزین شده است و اما
آنچه در ابواب عبادات کتب فقهیه ذکر شده امروز مورد توجه
عامه مسلمین نیست و اکثر افراد پیروان اسلام با اجرای آن عبادات
نمیپورند و چیزی معدودی قلیل با قیامه صلوات و صیام و غیره اقدام
نمیکند و انقلاب احکام فقهیه بکلی تبدیل یافته است و محدود
از احکام فقهیه که راجع بر وظائف و احوال افراد است در برخی از
بلاد اسلام نزد بعضی مورده عمل میباشد و آن هم دست
خوش تغییر و تبدیل گردیده و پس از مدتی بکلی متروک خواهد
شد و اما بقیه علوم مختلفه که در نزد علمای اسلام متداول بود
بجز امروز از بین رفته و کسی را بدان امتیاتی نیست و مردم همه
پس تحصیل علم جدیدی که امروز متداول است میپورند و هر کسی
که امروز علوم قدیمه تحصیل کند بهیچوجه نمیتواند از آن استفا
د کند حتی با اندازه مصارف لازمه و سخاوت بومی خود هم نمیتواند
از معلوماً تقدیم نتیجه حاصل نماید و ناچار است که بار دوش
مردم نبود این است احوال علم اسلام بهر حال علمای آن که گفتیم

و شلیدی و مشاهده میفرمانی بنا بر این مسکن از الشمس گورت
از این بیان گذر کند بخوبی واضح و آشکار گردید .
علامت دوم - نویسد تا سواد الجبال سورت جبال که
بمعنی کوهها میباشد کتابها از مردان بزرگ و معروف جهان
است که عمل اشخاص مردم و موجودات نوری هستند مثلا میگویند
فلان مانند کوهی یا برج است که از صبح تا عصر باک ندارد و پس
تسبیح است اولست علامه بخاری در مسأله از حدیث لسان
بن بشروایت کرده که گفت روزی عبد الله بن رواحه پیشتر شد
خواهرش بر او فرمود میزد " واجبهله واذا
. و ای کفایین مرد بنویسند است
رفتاری ای که فلان در ایستادها خواهر عبد الله از
از بکوه تعبیر کرد و این واسطه او را بزرگی و عظمت یاد کرد است
و مقصودش از آن بود که برادرش در مواج رفتاری پشت و پناه
او بود است در این جا مقصود از جبال سلاطین و زرا هستند
و چون در هر ملک قانون اساسی و سلطنتی مخصوص موجود است
که مملوک و زرا نمیتوانند برخلاف آن رفتار کنند و چه در مطابق
مند ریجات قانون اساسی ملک کشور خود رفتار نمایند و بر حسب
نصوص آن سیر و مشی کنند لهذا این مطلب که از جمله علامات
تمام نیاست است حضرت رب العزیز جمله واذ الجبال سورت -

تصیر نموده یعنی در دوره ظهور قیامت یکی از علامات آن است
 که ملوک و وزراء ممالک جهان بیرون رفتارشان محدود در حدود
 قوانین ماسیه سلطنتی است و این قانون اساسی و سلطنتی در زمین
 انحاء عالم موجود است اولین قانونی که در این کشور وضع
 شده در کشور متحده امریکا بود که در سال ۱۷۷۶ کشور امریکا
 آنرا برای خود وضع نمود سپس دولت فرانسه در سال ۱۷۹۱
 بر وضع قانون اساسی و سلطنتی خود پس از آن سایر
 ممالک جهان نیز در این مورد هم همین رویه را متعصب کردند و امروز
 جمیع ممالک دنیا بجز سلطنت بریتانیا دارای قوانین موضوعه
 میباشند است سلطنت بریتانیا فقط قانون عرفی خود را نگاهداری کرده
 و اکثر امور سلطنتی را بر حسب آن حل و فصل مینماید گویا در دوران
 قدیم سلطنت بریتانیا هم دارای قانون سلطنتی بود ماست باری این
 قوانین محدود میباشد که گذر کند دایره نفوذ و قدرت زمام داران
 و ملوک و وزراء جهان را محدود کرد و آنرا مجبور باجسرای
 و شانند نمود بر حسب مبادی و اصول مسلم ساخته است و لهذا
 حل تمامی نمود باز الجبال سیرت یعنی در روز قیامت ملوک
 و بزرگان ممالک جهان بیرون رفتارشان محدود در حدود قوانین
 میباشد است که از آن جهت و افقند تجاوز کنند و عبارتند بکریسرد
 رفتارشان بعین و اراده خود نشان نیست و قوانین موضوعه سلطنتی

است که آنان را بجز و منی در حدود و مصلحتی و اداری میباشد
 خلعت موع و سایر و پنجسم - این خلعت که در آن کلمه سما
 ذکر شده در سور مبارک قرآنیست میراث است که از انبیا
 صوره تکوین فرموده باز انالسماء کشف است و در سور مائده ظاهر فرمود -
 ان انالسماء انقطرت و در سور انشقاق فرمود باز انالسماء انشققت
 و از پیروی در وضع انبیا فرموده انالسماء کل ما علك فاشک و
 ماله خلق کاشان و کل بیت یعنی کلمه سما به پیروی اطلاق میشود
 که برای مراد است و این را با با انکند و لهذا ممالک خانه سما
 و سایر اینها نیز سما که کلمه و نامه انقبالی در کتاب خود مسمی
 به مفردات القرآن گفته هر مسمی نسبت به مادی خود سما است
 و نسبت به مادی خود ارضی محسوب میشود (مثلا ملک خانه سما
 نسبت به سطح خانه آسمان است ولی همین سطح خانه نسبت
 به آسمان ظاهر حکم زمین را دارد و مسمی است که اطلاق بر آسمان
 به گفته نسبی است - ترجمان) در این آیه مبارکه و سایر آیات
 که ذکر شده مضمود از آسمان شریعت و دین است که گفته اند خانه
 و بناگاه بر سر مردم سایه افکند و علی شد اسمی انالسماء کسفت
 یعنی استوائی که زمین سایه افکند و در حد استوائی که از زمین بیرون
 و زائل شود (کسفت ای انزلت و لغت) و یعنی انالسماء
 انقطرت این است که زمین که نسبت به ما بقا از هم شگانه شود و

معنی از السماء نشئت نیز این است که زمانی که آسمان تسبیح
 سابقه شکافته شود و در ضمن شرح علامت اول را جمیع این مطلب به
 تفصیل ذکر شد و علاوه بر آن مقصود از آیات عنبره آن است
 که در دوره نیام قیامت مردم را بدین اعتنائی نیست و قلب مردم
 منکر ادیان هستند و کفر بی دین و روح کامل میباشد .
 علامت ششم و هفتم - میفرماید و ان الذحیم - و ان الذحیم
 از لغت یعنی زمانی که دوزخ پشتات مشتمل و برافروخته شود و
 زمانی که بهشت نزدیک شود این مسائل در دوره وقوع میپسوند
 که مظهر امر الهی در میان مردم ظاهر گردد و بر اهل ظهور اوحیقت
 جنت و نار آشکار میشود هر کس ایمان حضرت مؤمن شود در -
 بهشت رسای الهی وارد میشود و هر کس منکر حقانیت آن -
 بزرگوار شود در دوزخ سالات و قفلت محذب میگردد .
 علامت هشتم و نهم - در سوریه انقطاع فرموده و ان الکواکب
 انثرت یعنی زمانیکه ستارگان از مراکز خود خارج شوند و فرود
 و در سوره مراملات فرموده ان النجوم طلعت یعنی زمانیکه
 ستارگان تاریک شوند و نور خود را از دست بدهند مقصود از -
 ستارگان در این آیات مبارکه طما و بوشوابان روحانی هستند
 کسریم را هدایت و راهنمایی میکنند در این جا علماء را به ستارگان
 تشبیه فرموده یعنی همانطور که مردم در موقع عبور سفر بهدا^{یت}

لجیم مهتدی میشوند و از ستارگان را فرا تعبیر میدهند همانطور
 علماء هم مانند ستارگان مردم را راهنمایی میکنند که گمراه نشوند
 بنا بر این ستارگان کتابه از علمای دین هستند و حضرت رسول
 ص فرموده اصحابی کالنجوم باهمم اقتد بهم اهتدیتم یعنی اصحاب
 من مانند ستارگان هستند بهر کدام آنها که توجه کنید و هر یک
 را پیروی نماید را منجیات را مییابد و بهدایت فائز میشوند .
 علامه مناوی در شرح جامع منیر پس از نقل حدیث شریف
 النجوم امه السماء * (که با شماره ۱۳۱۲ در صفحه ۱۹۲ قسمت
 ششم ذکر شده است) فرموده بکفرمودی حکیم در ضمن حدیث
 شریف اصحابی کالنجوم باهمم اقتد بهم اهتدیتم فرموده است
 مقصود از اصحاب همانا اعداء معینی از یاران و اصحاب رسول الله
 هستند انا که مثلا بگردد محسور مبارک رسیده ماند و با مشاهده
 جمال بیمثال بگردد فائز شده اند جز و کلمه اصحاب این
 حدیث محسوب نیستند مقصود از اصحاب که میفرماید ما بهشتا
 حسب هدايتنا مستفوس هستند که شب روز ملائم حضور حضرت
 رسول ص بودند و آنچه بر حضرتش روحی جوید با صدق نیت
 و خلوص کامل میبندد و فرستد و نسیم یعنی را که خداوند بوسیله آن
 حضرت برای ارشاد ذات فرستاده است بهت می نمودند و حقایق
 و نظیر اصلی دین اسلام واقف بودند اینگونه شخصان نفوس

بوده اند که پس از آن حضرت مقتداي امت محسوب بودند
 و افراد مسلمين را بيروزي آن بزرگوار و دار ميگردند اين اصحاب
 بودند که بيروي آنان بيروي از رسول الله ميباشند و امن و امان و
 حفظ دين و ايمان بوسيله ايشان حصول ميپذيرد
 بنا بر اين مقصود از فرمايش حضرت رسول ص که فرمودند اصحابي
 کالتجيم بايهم الله يتم اهتدایتم علمای امت و يشوايان حقیقی
 اسلام هستند که حفاظت دين دارند و خداوند اين علماء
 و دانشمندان اسلام را ستارگان تشبيه فرموده است و فرموده
 اصحابي کالتجيم و کاسي هم ميشود که از راه مبالغه کافي
 تشبيه را حذف ميکنند و شباهت را نيز ذکر نميکنند و ذکر مشبه بر
 اکتفا ميشوند چنانچه خداوند در قرآن مجيد فرموده و اولد جسم
 ان اشوي کيفي من اولد جسم در اينجا شجر عالم است و راي باله
 مشبه يعني عالم و کاف تشبيه را حذف کرده و مشبه به را ذکر فرموده
 است و معنی بنين استخمس مشخص عالم و دانشمند و فتوکه بيورد
 و وارد تپوش کنند * علامه ديني در تفسيری که بر قرآن مجيد
 نوشته و آن را بلغم آورده است و معنی به تپير ساخته است در
 تفسير آيه واللجم ان اشوي ميگويد :
 و قيل باللجم الترابيستر و قيل بالعالم حين يقبر
 در اين بيت ميگويد که شجر عالم چون بيورد و او را در گورگ آرد

ميگویند شوي اللجم و لجم را عالم تفسير کرده است و شجرتين
 در آيه ان اللجم طست معلى لجم در اين جا طمای است
 هستند و کلمه طست به معنی آن است ستارگان نور خود را از دست
 بدست و تارک نشوند پس از نور در اين مقام هدایت و راه
 است بنا بر اين معنی آيه مبارکه چنين است که چنين علمای امت
 باعث هدایت و سبب راه علمای مردم شوند و اين موصفت را از
 دست بدست و با آنکه نميپايند مردم را هدایت کنند مع ذلك مقام
 را است خود را در بين مردم حفظ کنند و امرشان در مردم نفوذ
 داشته باشد مردم از آنان خلاصه نمانند يا نشد و پس از دست
 ديگر احترام آنان بگن طيب شود و مردم به چه وجه اعتنائ با آنها
 داشته باشند نفوذ شان بگن زائل ميشود گفتار و او امرشان تا کبير
 در مردم ايشان است و است چنانچه خداوند در قرآن مجيد فرموده
 و ان اللکواکب النشوت یعنی ستارگان از مراکز خودشان شوند
 و پراکنند یعنی علماء از مقام رياست محروم و از چشم مردم ميباشند
 و نفوذی براي آنان نماند چنانچه امروز مشاهده ميگرمايی که
 چگونه علماء از نفوذ سابق خود محروم شده هيچ کس گوش به سخن
 آنان نميدهد و قوت و قدرت و نفوذ خود را بگن از دست داده اند
 با آنکه قبل از ظهور حضرت عباس (ع) و مد تقليبی هم بعد از آن
 علمای امت دارای همه گونه نفوذ و احترام در بين مردم بودند

و در سلکت عثمانی و کشور ایران شصت و هفتاد و هفتاد و هفتاد در جمیع
 مردم از هر طبقه و صنفی دانستند و کسی را با رای آن نبود که از احکام -
 و او امر آنان سرپیچی کند و لکن بمحض قیام قیامت و اعلان دعوت -
 مظهر امر الله آن بچشم منیره همه تاریک و ساقط شدند و لامانی
 را که خداوند در قرآن مجید مذکور فرموده بود بوقوع پیوست .
 سلامت دهم - میفرماید و ان الارض مدت مقصود از کلمه ارض در
 این آیه مبارکه ارض قلوب است چنانچه علامه راضی اصفهانی در
 کتاب خود مسمی بقرود اتا القرآن در ذیل آیه مبارکه به معنی الارض
 بعد موتها میفرماید انال بعض العفسرین یعنی به تلبین القلوب
 بعد مساوتها یعنی بعضی از عفسرین گفته اند که مقصود از زمین
 الارض بعد موتها آن است که دلهای مردم پس از سختی و مساوت
 قهر و سهرمان میشود در این آیه از قلوب ارض و از مساوت بهسرت
 و از همبانی و وقت به حیات تعبیر فرموده است و نیز علامه خازن در
 تفسیر این آیه مبارکه که در سور برعد (آیه ۱۷) موجود است قوله -
 تعالی انزل من السماء فسال تا و دیه بتدرها فرموده که
 این عباس در تفسیر این آیه فرموده انزل من السماء ما یعنی قرآناً
 و هذا مثل نسر به الله تعالی یعنی معنی اینکه فرموده از آسمان
 پاران فرستاده این است که خداوند قرآن مجید را نازل فرموده
 و در این آیه خداوند قرآن را از او اصل بیارانی که از آسمان فرود میاید

تشبیه فرموده است فسال تا و دیه بتدرها یعنی در زمین های
 پست آب از هر طرف مانند آره زمین آن زمین جاری شد مقصود
 از آراغسی که میفرماید آید رانها جاری شد قلوب مردم است
 که تا عالم و دستورات قرآن مجید در آن نفوذ و سرایت کرده و عسر
 قلبین مانند آره ادراک خود از حقایق قرآن بهره و نصیب برد
 در این خصوص بحث طولانی در پیش گرفته است
 و این مسئله مسلم است که در لغت عرب اغلب مطالب را بهسراحت
 ذکر نمیکنند و از هر مطلبی بکتابها و شماره تفسیر میکنند بسیاری
 انظر باین بیانات طعمای تفسیر مقصود از کلمه ارض در آیه
 مبارکه و ان الارض مدت اراضی قلوب مردم است و اما معنی
 مدت آن است که قلوب مردم از حیث مستقل و ادراک و محبت یا بد
 و استعداده ادراک حقایق عالیه در آن حاصل شود و اموری را که
 بر مطالعه عدم استعداده اعتراف نمیشود و انکار میکرد اعتراف و ادراک
 نماید بعد فرموده و انزلت ما فیها و تخلت یعنی قلوب مردم آنچه
 را که از انکار و اعتراف برحق و حقیقت در اعصاب خود پنهان داشته
 باشد بیرون میافکنند و میشه شبیهات و شکوک را از زمین خود برمیکنند
 زیرا که بمحرفتی قدر فایز شده به حشرتها الله عز من
 شد است و آنچه را که از آسمان علم و حکمت الهی بر آن رسیده
 شد من نازل شده قبول کرد است و باین وسیله زمین قلب میل

پنجاه حکمت بوستان علم و معرفت شد حاجت هم چنانکه در دوره
 ظهور حضرت رسول ص اعراب جا هلیت که سر سر جهل و
 نادانی بودند و اراضی نلویشان مثبت خار شهبات و خاشاک
 شکوک و اعتراضات بود بر اثر متابعت و ایمان بحضرت رسول
 ص بکنی عوض شدند و نلویشان بوستان ایمان و گلستان علم
 و ایقان گردید در این ظهور مبارک هم اراضی نلو و سرسبز
 و قلم شدند و خارزارها بگلستان علم و حکمت الهیه تبدیل
 گردید و سرانجه بیشتر از دوره ظهور پیغمبر اسلام این انصار
 عجیبه در مردم بواسطه ظهور حضرت بها* الله حاصل و آشکار
 گشت . این بود معانی آیات مبارکه قرآنی که برای ترویج
 آثار بیان کردند و معانی آیات دیگر را که بعد از آیه مزوره و
 از آرائی مذمت نازل شده بعد از این برای توجیح خواصم
 داد و لکن در آخر این سوره مبارکه چند آیه نازل شده که
 مجبوریم اینک شرح آنها برای توجیح و آن آیات این است
 لا یلنا اسم بالشفق واللیل و المرق و القمر اذا اتفق لتركبین
 و ایضا عن طیفق تعالیم لا یومنون^۱ (سوره انشاق آیه ۶-۲۰)
 حدیث با حق تعالی در این آیات مبارکه متوجه بامت حضرت -
 رسول ص است و بسیاری از مفسرین در ضمن تفسیر این آیات
 گفته اند خداوند در این آیات مبارکه میخواهد بامت اسلامیه

بایمانند کفایتان هم مانند ام قیل از خود بکنند بی مظهر امیرالس
 شواهد پس در وقت رسول الهی ص قیل لقبی نخواهند کرد از جمله
 علامه قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه پس از آنکه چند قول مختلف
 از علمای تفسیر در باره این آیه نقل میکنند میفرماید بیک قول هم
 در تفسیر این آیه لتركین ۰۰۰۰۰ این است که لتركین معنی
 کان قبلکم فی الشکذیب و الا تلتاق طی الا نبیا یعنی همانطور
 کدام قبل از شما ای امت اسلام انبیا را بکنند بی کردند و انان شهبات
 و نسبت های ناروا دادند بعام نسبتیابیای الهی همانطور
 رفتار خواهد کرد و مظهر امیرالسرا بکنند بی خواصیه نمود و تبعیت
 ناروا نسبت نخواهند داد .

امام ترمذی پس از آنکه برای آیه لتركین ۰۰۰۰۰ مفسر از
 انزال مفسرین را نقل میکند میفرماید در بعضی ان بكون الصلحی -
 لتركین صفة الاولین معن کان قبلکم فی الشکذیب بالثبوت و الغیاب
 یعنی قبل چهارم در تفسیر این آیه آن است که خداوند بامت
 محمد فرمود شما مانند ام قیل از خود بکنند بی انبیا* خواهید
 پس در وقت و قیامت و انکار خواهید کرد علامه بخیری در تفسیر
 این آیه لتركین فرموده که بویبیده نفعه معنی آیه اینست که لتركین
 معن من کان قبلکم و احوالهم یعنی رفتار شما ای امت اسلام
 مانند رفتار و احوال ام قیل از شما خواهد بود پس در انبیا

حدیث را ادامه داده تا آنجا که میگوید ای موسی خداوندی از -
حضرت رسول من روایت کرد مگر رسول الله (ص) فرمود لتتبعن
سنن من کان قبلكم نیز از غیر او را ^{بدر احوال} حتی انهم لو دخلوا جحر
لتبتموهم قبل یا رسول الله ایهود والنصارى قال فمن انتم
یعنی البته شماى مسلمانان را امر اندام ام قبل از خود تسلم
برخواستید داشت و آنان را واجب بر حسب و در بدین معنی روایت
کرد تا آنکه درجه کما کر آنان بسواخ سوسماری رفته باشند شما هم
خواهید رفت و از آنان متابعت خواهید کرد یکی از اصحاب عرض
کرد یا رسول الله مقصود از ام قبل ای ایهود و نصاری هستند ؟
حضرت فرمودند آری پس ترسید اری چه امتی یا تسلمد ؟
علامه طبرسی کما یزیدگان هدای شوبه امامیاست در تفسیر این
آیه پس از آنکه وجوه مختلفه را نقل میکند میفرماید و قبل لتركبن
سنن من کان قبلكم من الاولین و احوالهم و روی ذلك عن الصادق
ع و المعنى ان یكون فیکم ما کان فیهم و بجزی علیکم ما بجزی علیهم
خذوا لذة باللذة یعنی پس منضمی گفته اند معنی آیه این است
که شماى مسلمانان را در بیشتر چیزها و کد شنگان را در بیشتر چیزها و احوال
آنان را پیروی کنید و این بیان در تفسیر این آیه از حضرت
صادق ع روایت شده است و مقصود این است که آنچه در انوار
قبل بود در امت اسلام خواهد بود و آنچه با هم قبل رسید به مسلمان

نیز همان خواهد رسید و آنان و امت اسلام مانند پرهای تیرها هم
منابه و بر این غول الله بود التمسى .
مقصود از جمله اخیر آن است که همانطور که انوار قبل از ام - لام
رسولان الهی را ننگ پدید کردند مسلمین نیز مشهور امر الله را که
ایام میفرماید ننگ پدید خواهند کرد و همانطور که علم قبل از اسلام
بزرگ ننگ پدید انبیا و مظاهر مدینه منوره و عذاب و رزق و مشقت
شدند امت اسلامیه نیز مانند آنان را آثار عذاب و محبت -
خواهند شد تمام این گفتار ها از علماء معروف درجه اول عالم
اسلام برای توثیق کردم دلالت داد که آن نفوس مقدسه ظهور
مشهور امر الهی را بعد از حضرت رسول ص لازم و حجتی میسرود
و معنی لتركبن من طبق یعنی بر همان مرتبه که ام قبل راه بیورد
شما نیز را نخواهید بیورد و کردار شما مانند کردار آنان خواهد
بود مشهور امر الهی را که از طرف خداوند است بین شما میموت میشود
ننگ پدید خواهد کرد پس از این حق تعالی در آخر سور میفرماید .
* تعالیم لا یوشون یعنی چرا امت اسلامیه بر رسول بزرگوارى کس
بعد از حضرت محمد ص ظاهر میشود ایمان نمی آورند و مقصود
حق تعالی ایمان حضرت بها الله و مشهور مبارك حضرت اعلى
است بعد میفرماید و اذا قرء علیهم القرآن یعنی و اینکه ظهور
مبارک ظاهر میشود و برای امت اسلامیه از آیات قرآن که مملو

از دلایل و براین مثبت حقاقت حضرت بها^۳ الله است خوانده
 میشود و امتها نیه برای استدلال بحقاقت ظهور مظهر امر الله
 برای استاملا به ایات قرآنی که میخوانند و بدان استدلال میکنند .
 لا یسجدون یعنی چه را مسلمین پس از شنیدن آیات قرآن که دلیل
 بر حقاقت دعوت حضرتجا ب و حضرت بها^۳ الله است در مقابل آن
 مظهر مقلد من امر الله خاضع نمیشوند و اقرار و اشراف بحقاقت
 امر الله نمیکند ؟ پس میفرماید ^۱ ان الذین کفروا یکذبون امام
 ظهور از ایشان بیل این آیه بار کفر نمود ما است که معنی آیه این است
 که هر چند دلالتی که برای اثبات حق و حقیقت امام میشود در آنها
 اتقان و روشنی است و لکن کافران آن دلالت را ننگد پس میکنند و
 همت ننگد ایشان یا تلافی از آن شکیان استویا تا نس از حسد است
 و نمیتوانند که قرآن دلالت و تصدیق کنند مقام و منصب خود را که
 در بین مردم یافتند از دست میدهند انتهى
 امروز جمیع این امور که گفتم پیشگیری تحقیق یافته و است اسلامی
 ادله قاطعه این ظهور اعظم را ننگد پس میکنند و مرضی هستند که
 صحت این دعوت و حقاقت این ظهور مبارک را در یافتند و لکن از
 ترس زوال مقام و منصب گمان میکنند و ننگد پس بینمایند . واللہ اعلم
 بما یوحی یعنی خداوند میداند که آنان در سینه های خود چه
 نیوانی در و قلوب خوش چه اموری را پنهان داشته اند فیشر

بمذاب الیم الا الذین آمنوا یعنی ایشانند نفوس مضرر و مکتب
 و بشارت بد مکتب کفار مذاب الیم خواهند شد مگر آنها نیکه
 مومن با مرمبارک نسوند و دست از اعراض و انگار بر دارند و علو
 الصالحات یعنی پس از ایمان به مظهر مقلد من الله با حکام
 و او امر او صل کنند و آنچه را که آن حضرت یعنی حضرت
 بها^۳ الله که جمال جهان و نور جهان است فرموده است از دل
 و جان اطاعت نمایند ظلم اجبر فریبندون یعنی برای ایشانند
 نفوسیکه مؤمن میشوند خداوند اجبر جنزیل و جزای عظیمی مقدر
 فرموده ما است که هیچگاه مطلق ننگرد و با درازای آن اجبر
 جنزیل متنی بر آن گذاشته شود باری ای مآر جمیع این علامات
 حسی و معنوی همه امروز تحقق یافته و بطریق پیوسته
 است حال پیروانیم آیات چهارده سور و هود که در حدیث نبوی
 که از قبل ذکر کردیم اشاره شده و بشارت ظهور حضرت بها^۳
 اعظم و حضرت بها^۳ الله در آن مقرر است .

در بیان اینکه سور هود دلالت بر ظهور حضرتجا ب که مکتب
 است در اینانیم از پیش گفتم در سور هود بشارت ظهور حضرت
 بها^۳ اعظم نازل شد ما است قوله تعالی ان من کان ظن بنبی من
 و من هولو نسا هد منه من قبله کتاب موسی اما او حجة اولتک
 یومنون به و من یقرر به من الاخراب قاللار موده لا تلذنی منی

منه انما الحق من ربك ولكن اكثر الناس يجهلون^{لا} (آیه ۱۷) بسیاری
از طغای تفسیر جمله من کان علی بیته من ربها بحضرت رسول ص
تفسیر نمود مانند و کلمه بتلو به معنی ازین اوصیاید و صدق ادعا
و گفتار او شهادت میدهد این تفسیر که ذکر شد صحیح است
و آیه مبارکه دلالت دارد بر اینکه برای صدق دعوت و اثبات تراستی
گفتار و رسالت حضرت محمد ص در شهادت و کواه موجود است
یکی شاهد و گواهی است که باید بعد از حضرت رسول
ص ظاهر شود و بیاید و دیگر شاهد و گواهی است که قبل از
حضرت رسول ص بوده و ظاهر شده است و آن عبارت از کتاب
حضرت موسی ع است شاهد اول که میفرماید میاید و صدق
دعوت و رسالت حضرت ^{رسول} ص بعد از آن حضرت شهادت میدهد
پسینه شاهد ثانی که کتاب حضرت موسی است باید مبعوث من
عند الله باشد و با فرمان رسالت که عبارت از وحی الهی و تشریح
شریعت جدیده مستقلاست ظاهر شود چنانچه شاهد قبل از
حضرت رسول ص یعنی حضرت موسی ع دارای رسالت و شریعت
و وحی الهی بود و تورات بر آن حضرت نازل شد و اگر بگوئیم که مقصود
از بتلو شاهد ... پیروی از حضرت رسول ص و ایمان
بهان بزرگوار است مطلب درست نمیشود زیرا در این صورت جمیع
افراد امت اسلامی پیرو رسول الله ص هستند و همه کلمه انهد

ان لا اله الا الله شاهدان محمد رسول الله را بر زبان میرانند
یعنی قرآن صحت رسالت و اعتراف حقیقت دعوت حضرت
رسول ص میباشد .
دیگر لزومی نداشته که خداوند در آیه مبارکه من ویراین شاهد
بعدی را در روایت شاهد نبلی که حضرت موسی است فرارده
و همیشه که او را مانند حضرت موسی شاهد نبلی برای حضرت
رسول ص است فرارده اند دلالت تامه دارد بر اینکه شاهد
بعدی هم مبعوث من عند الله دارای وحی و کتاب جدید است
و شریعت مستقلاست چنانچه شاهد نبلی یعنی حضرت موسی
دارای وحی و کتاب جدید و شریعت مستقله بوده است بنا بر این
گوئیم بعد از حضرت رسول ص تا زمان ظهور حضرت باب اعظم
ع هیچکس در عالم منتهی رسالت و وحی و شایع شریعت جدیده
مستقله نکرده و اینکه فرموده بتلو شاهد منه دلالت میکند
شاهد بعدی از نسل و ذریه حضرت رسول ^{باشد} ص و حضرت مید طی
محمد باب اعظم از نسل رسول ص و ذریه ناطقه ع است و چنانچه
گوئیم در آیه مبارکه دو شاهد برای صدق ادعای حضرت رسول
ص ذکر فرموده یکی شاهدی که بعد از آن حضرت باید ظاهر
شود که مقصود حضرت باب اعظم است از ذریه رسول الله
ص است و یکی هم قبل از آن حضرت ظاهر شده بود که عبارت

از حضرت موسی ع است بعد میفرماید اما ارحم الراحمین جمع رسولان
 الهی برای مردمی که در بین آنان از طرف خداوند مبعوث
 میشدند رحمت الهی بودند در سوره انبیاء در باره حضرت
 رسول ص میفرماید و ارحمنا ان لا رحمة للمالین * بعد میفرماید
 اولئك یومنون بکلمه اولئك کما سمعنا انهم راجع بشرفی
 است که رسالت حضرت رسول ص را تکذیب میکردند و بان
 بزرگوار ایمان نیاوردند سوره شریکه در آیه چهارم سوره صود
 نازل شده آیات قرآنی که بر حضرت رسول ص نازل شده مختصرات
 میخوانند و میگفتند که محمد ص این گفتار خود را بدو روغ بخدا و
 نسبت میدهد و کلام خود را کلام خدا مسمی میکند و تولد تعالی
 ام باولون افتخیه ... و این آیه قبل از آیه امن کان علی بیست
 میباشد که در بحث است و مقصود آن است که
 میفرماید * اولئك یعنی ان نفوسیکه حضرت رسول ص را تکذیب
 میکنند و رسالتشان را ندانند چون حضرت باب اعظم که
 شاهد صدق رسول الله ص است ظاهر شود بان حضرت مؤمن
 میشوند شعیر که به راجع به بتلوه ناهد است یعنی کنار و -
 سخن رسالت رسول الله ص باشد و کواصی که بعد از -
 حضرت رسول ص از نسل و ذریع آن حضرت ظاهر میشود ایمان
 خواهند آورد و این مطلب کاملاً تحقق یافته و عده بسیاری از

مؤمن رسالت رسول الله ص و تکذیب آن حضرت حضرت
 باب اعظم مؤمن شده اند مانند یهودیان و زبور شیطان (جوس)
 و صحیحان و سایرین که در ظل ایمان حضرت باب اعظم است -
 رسالت باب اعظم انوار و اعتراف میباشد اینها نفوس بودند
 که قبل از ایمان حضرت باب اعظم ایمان معین را قبول نداشتند
 و حضرت رسول الله ص بر حق تعالی استند و آیات قرآن
 را مختصرات میخوانند بعد میفرماید * من ینقر به من الاحزاب
 قالوا سجدوا یعنی هر کس از یهودیان سابقان و تکذیب بین و سخن
 حضرت رسول ص که پس از ظهور ظاهر شد بعد از یانه حضرت مؤمن
 نشود جایانش در روز است و این جزای کفران مظهر
 امر الله است بعد میفرماید قل ان فی مرقطه یعنی در ساره
 صدق ادعای آن حضرت باد انک و شبهه بی ندانسته باش و
 آیه را با و نازل میشود از آیات و احکام که مدتی ثما انه الحسن
 من ربک یعنی آن بزرگوار از طرف خداوند ظاهر میشود هر
 چند این خطاب در آیه مبارکه بصیغه منفرد خطاب مذکور نازل شده
 و در ظاهر راجع به حضرت رسول است ولی بنام آن از نیل هم
 گفتیم در حقیقت خطاب راجع بامت امامت است بعد میفرماید و
 لکن اکثر الناس لا یؤمنون یعنی اغلب مردم در دوره آن حضرت -
 بان بزرگوار مؤمن نمیشوند و این مطلب هم واضح شد و تحقیق

در ظاهر راجع به حضرت رسول است ولی بنام آن از نیل هم گفتیم در حقیقت خطاب راجع بامت امامت است بعد میفرماید و لکن اکثر الناس لا یؤمنون یعنی اغلب مردم در دوره آن حضرت بان بزرگوار مؤمن نمیشوند و این مطلب هم واضح شد و تحقیق

یافت زیرا در دوره حضرت باب اعظم عده مؤمنین بآن حضرت
 نلیل بود و جمعی از ایرانیها و اعراب بآن حضرت مؤمن شدند
 ولیکن بعد از ظهور حضرت بها^۱ الله در ظل ایمان بآن حضرت
 مؤمنین ب حضرت باب اعظم زیاد شدند و عقربین شدند و خواهد
 شد که جمیع آمل عالم در ظل قبول کلمه حضرت بها^۱ الله و
 ایمان بآن بزرگوار ب حضرت باب اعظم هم مؤمن میشوند و بعد از
 رسالت حضرت ائمه^۱ علیهم السلام این بود آیه که در سوره هود بشارت
 ظهور حضرت باب اعظم در آن مکتوب بود و بخاندیه از قبل کتم
 در همین سوره هود بشارت ظهور حضرت بها^۱ الله نیز نازل شده
 است حضرت بها^۱ الله جمال مبارک همانست که در احادیث
 شریفه^۱ از پیغمبر اله حضرت به نزول و بعین همیسی
 تعبیر شده است و این آیه مبارکه قرآن را که در باره ظهور آن
 حضرت است بشلو :

در بیان اینکه سوره هود بشارت ظهور حضرت بها^۱ الله میدهد .

در آیه ۱۰۲ - ۱۰۵ سوره هود میفرماید تبارک و تعالی
 وكذلك اخذ ربنا اذا اخذ القرى وهي ظالمة ان اجمع اليه
 ان في ذلك لآية لمن خاف عذاب الاخرة ذلك يوم مجموع له
 الناس و ذلك يوم مشهود و اتوخره الاجل محدود بهم^۱

لا تكلم نفس الا بما نزل به عليهم شقي و سعيد . ايضا بقرآن
 بجمالات آیه مبارکه را مورد بحث و مبالغه فرمودیم :

میفرمایند و كذلك اخذ ربنا اذا اخذ القرى وهي ظالمة یعنی
 همانگونه که در سوابق ایام ظهور بارتقیم نوح و عاد و ثمود و سایر
 استغاثران را ویران ساختیم و سایرین آن را بواسطه انداز رسولان
 الهی بحد آید شدیده مبتلی نمود و بیهلاکت رسانیدیم در آیه
 نیز که رسولان الهی را فرستادیم باخترین رسانیدیم و رسانیدیم انسان
 همیشه در فشار و با هم نبرد و آنرا در نتیجه بگناهان و باطل هرگز سبب

بیهلاکت آنرا هم رسانیدیم کلمه او از طرف زمان آید است و خداوند
 ب حضرت رسولی فرمود که در آیه نیز بفرستادن رسولان الهی را
 مانند منکرین قبل بیهلاکت جبرما نمیشود همین زمان و در
 که ما در آن زندگی میکنیم زیرا این زمان و دوره ما که حال در
 آن هستیم نسبت بزمان حضرت رسول ص و زمان نزول آیات و سوره

حکم زمان آید را داشت و بقصد از قرنی الخالصة است و بلا در
 که ساکنین آن عالم و استغاثران و رسولان خداوند مؤمن نشود
 و دعوت آنان را صدق ندانسته و قبول نمیکند پس میفرمایند ان
 في ذلك لآية یعنی در این مبالغه شد و عبرت برای نفوس است
 که اخذ اب آنست بپرسند و استغاثرت همین زمان و دوره
 است یعنی دوره ظهور حضرت بها^۱ الله است و خداوند در آیه

شریف مردم این زمان را تحفه پیر فرموده و بآننان تقدیر کرده که
 بیاد آورده دوره شهر حضرت بهاء الله خود را از ایمان بآنحضرت
 محروم کنند راه اندازواستخباری نمایند زیرا در صورت انکار و استکبار
 و ایمان نیابردن بحضرت بهاء الله مانند ستمکاران و ستمترین -
 دوره های قبل بعد از اب الهم بتلی میشوند و هلاکت می مانند بعد
 فرموده ذلك يوم مجموع له الناس هین دوره تاکنون وجود نداشته
 که مردم مانند امروز مجتمع شوند گاهی برای جنگ وجدال صف
 آرای شده و امروزه دل بجان هم افتند و بدو نوری اقدام نمایند و گاهی
 با هم مجتمع شوند و در باره جبران خسارات جنگ رفیع عقل و
 ابراهیم و گرفتاریهای جنگ مشورت نمایند و با هم مذاکره کرده شاید
 بتوانند توافق حاصل نمایند و گرنه باز جنگ وجدال بر دازند بعد
 فرمودند و لتیم مشهور یعنی آن روز حتما و قطعاً خواهد آمد و مردم
 آن روز با پیشم خود خواهند دید و آن دوره را مشاهده خواهند
 کرد و عکسست یوم مشهور را چنین معنی کنیم که در آن روز دلائل
 و شواهد بسیاری آنگاه میشود وثابت میگردد که آن دوره همان
 دوره و روزی است که خداوند فرارسیدن آن را با هم عالم دهد
 داده است و برخی از این شواهد و دلائل همان بود که اندک کسی
 پیش از این در ضمن بحث از دلائل حسی و معنی برای تسو
 بیان کردم و همه آن دلائل شهادت میداد که قیامت فرا رسیده

و معقات ام منقضی گشته است بعد فرموده است و انویره الای
 لاجل بعد و یعنی ما فرارسیدن آن روزهای بعد هر ثابست
 معینی بتأخیر تا و هم اند است بعد بفرمایند بویات یعنی روز
 میورد چنین ام حضرت بهاء الله ظاهر میشود لا تکلم نفس الا -
 یا نه یعنی هیچکس جز با زبان حانوت پس سخن تکلم نکند
 چنانکه جلالت و همینه آن مشهور جمال کرد گریحدهی است که
 احدی را در محضر او ثاب تکلم و سخن گفتن نیست و آنانکه بحضور
 مبارک حضرت بهاء الله مشرف شده مانند گفته اند که کسی را در
 محضر مبارک توانائی نوشتن بجای هم نبود و هیچکس را یار نبود
 که بشرب در آن در محضر او نیز اقدام کند و پس از آنکه آن بود -
 مبارک بنفوسی که در محضر مشرف بودند قرار از او لطف و
 حرمت را بر میفرمودند که بجای بنشیند آنکس را این برای -
 امتثال او بجا رفتن بجای میزدند بعد بفرمایند تعظیم شقی و
 سعید یعنی بوسی که در آن دوره جمع شده اند دید و گسروه
 شقی و سعید منقسم میشوند هر که بآنحضرت عمل من شود سعید
 و هر که راه انسان بیاید و اعراضند بشقاوت مبتلی میگردد -
 عمارت گت - ام جهان در کدام کتاب بظهور حضرت بهاء الله
 دهد داده شده مانند زندگت - جمیع ام جهان در کتاب
 خود موهود بظهور جمال مبارک حضرت بهاء الله استتد و شارات

ظهر آن حضرت در صبح کتب آسمانی نازل شده است من در
 ابتدا نشانی از بشارت و آیه در قرآن پیدا برای تو نقل
 می‌نمایم از سوره بقره آیه ۲۲۴ مفرماید واعلموا انکم
 ماثرون و بشارت مؤمنین یعنی بدانید ای امت اسلامی که شما
 پسرانان و شرف بعضی مبارک حضرت بها^۱ الله مشرف خواهید
 شد و در کدام که در آن روز حضرت بها^۱ الله مؤمن شود بشارت
 الهیه را سزاوار است و در سوره بینه مفرماید حتی تا نهم
 الهیه رسول من الله یشرفها بظهر فیها لقب نیمه یعنی
 نما ده و گواهی برای آنان نماید و اجبارت از رسولی است که
 از طرف خدا می‌موت میشود آیات الهیه را تلاوت میکند و
 میشود حضرت بها^۱ الله است (برای شرح این آیه مبارکه
 بجز اول تبیان و برهان بجامه شود - ترجمان)

در سوره ق آیه ۴۱ فرموده و استمع یوم ینادی العناد من مکان
 قریب لعلہ استمع در ایند با یعنی اطاعت استماع کله است
 یعنی چون ندای نادای الیس از میان قریب که عبارت از ارض
 کله است فلسطین است بلند شود او را اطاعت کنید و او را بر سر را استماع
 کنید و دعوتش را اطاعت نمائید . مقصود از مکان قریب فلسطین
 است که پس ازین چهار نزد یکت زیر احوال استقرار حضرت
 بها^۱ الله در فلسطین بود و ندای مبارکش در آن ارض مقدس

بلند شد و مقصود از ندا دعوت خلق جهان بایمان است
 چنانچه در آیه ۸۳ آل عمران نیز این مسئله وارد شده بقوله
 شمالی سمعنا منادیا یدی لللا یمان ان امثوا بریکم ثامنا .
 آنچه گفتم و شنیدید قطره بلند از دریای بیکران بشارت و آیه
 در باره ظهر مبارک حضرت بها^۱ الله در قرآن مجید است و بر همین
 قیاس در تورات و انجیل و سایر کتب مقدسه قدیمه بشارت ظهور
 آن حضرت مندرجست که در آنجا اشاره خواهم کرد
 اینک تحقیقست ببحث در باره مسأله متعلقه بقیامت کبری ببرد از
 و تحقیق و بحث خود را از هر جهت براه این مسئله بتمام
 برسانیم و کامل کنیم پس از این گفتار بیدگفت . بر حسب احوالی
 صریحه در قیامت کبری که معنی آنرا دانستی باید حشر و نشر
 و صراط و میزان و ازین قبیل امور که متعلق بقیامت کبری است
 تحقیق نماید یعنی چون قیامت که عبارت از قیام مظهر امر اللد است
 برسان شود جمیع بن امور باید واضح شود طبعیها گونیم به محسن
 اینکه مظهر امر اللد رسول الیس ظاهر شد و بگفتگم کرد جنت
 و نار و صراط و میزان و امثالها همه تحقیق مییابند و چون نفسی
 بالخصرت مؤمن نبود فوراً از صراط میگردد و برضای الیس
 موفق میشود و روزه من بین داخل میگردد و در کله حسناش در میزان
 اصالی بر سینات میچسبد و بهشت موقوف وارد میشود و هر کس

که در صد دانکار برآید و از کلمه الله اعراض کنند در دوزخ -
سرنگون میشود و کف میخانش در میزان اعمال میچسبد و با مشرکین
مجنون میشود و با کافران زشت کردار همعلمان و همدم میگردد
عاز گفت خواهش دارم این خطا لبراکه باجمال فرمودی بتاصیل
هویدا بر این فرمایتی . زید گفت - ای بک یکایک را برای تو
سین میدهم .

در بیان محشر .

کلمه حشر بمعنی جمع کردن است و آن بود و قسم است و
حالات مختلفه بخود میگیرد مثلا چون رسول الهی یعنی حضرت
په^۱ الله با امرالهی بدعوت خلق پسرداختند نفوسی که دعوت
حشرش را اجابت کردند و در تحت را یت و لولای مقدس مجتمع
شدند در حضرتش محشر گشتند و ملت آن حضرت نامیده
خدمت مستقل واحدی را تشکیل دادند در این مقام معنی
حشر تحقق یافت و همین جهت حضرت رسول ص فرمود
" انا الحاضر " یعنی من هستم که مردم را در ظل لولای مستقل
واحدی مجتمع میسازم در آن زمان نفوسیکه دعوت حضرت رسول را
پذیرفتند در حضور مبارکش مجتمع شدند و ملت آن بزرگوار را پیروز
گشتند چنانچه علامه ابن اثیر در کتاب نهایت در ضمن بحث

و گفتگو در باره لفظ "حشر" فرموده :

که پیشتر فرموده من دارای اسم های مشدود ه هشم وین هستم
کسر دم را در ظل لولای واحد مجتمع میسازم و ملت جدید و مستقل
ایجاد میکنم .

" قال ان لی اسما منها وانا الحاضر " ای الذی یحشر
الناس خلفه علی ملته . انتهى

و اما نفوسیکه دعوت حضرت مظهر امرالله را نپذیرفتند و تصدایق
ننمودند در سرتکاه های اولیام و ضلالت در اوقاتند و جمیعما

در زمره ام ما یتکرم رسولان الهی را تنگ یب کردند محشر شدند
چنانچه حق تعالی فرموده شد ایوم الفصل جمعناکم والا ولین
(سوره مرسلات آیه ۲۸) یعنی امروز روز نیامت و روز نیام مظهر
امرالهی است و امروز ما شمارا با کد شکنان مجتمع ساختیم یعنی
مردمی را که بنگ یب مظهر امرالله پیوسته بودند در زمره مکتب بیسن
و کافران زمانهای پیش در آوردیم و محشر نمودیم و شعای نفوسیکه
مظهر امرالله را تنگ یب کردند در زمره مردمی که از قبل مظاهر
الهی را تنگ یب کرده اند در آمده اید و شما از اول تا بحال
و نیامت مستلغرا تشکیل داده اید . این یک معنی از معانی
مختلفه کلمه حشر بود معنی دیگر کلمه حشر عبارت از حشر و جمع
خلا یت در سوزمین نام است علامه بنوی در تفسیر این بیسان

الهی که در قرآن فرموده لای الحشر میفرماید که این عباس فرمود
هرگز در بار حشر شدن مردم در سرزمین شام شک و شبهه
دارد این آیه مبارکه را بخواند زیرا مقام این آیه مبارکه اولین
حشری بود که در سرزمین شام بتوجه پیوست حضرت رسول مر
پاخان فرمود ای مردم خان شوید و بیرون رفته عرض کردند یکجا
بروم فرمود پس زمین حشر توجه کنید پس از این هم مردم در
سرزمین حشر مجتمع و حشر خواهند شد * انتهى

آنچه ذکر شد اولین حشری بود که در زمان حضرت رسول
ص برای تم پیوسته بجانب شام صورت گرفت و اما مقصود از حشر
شدن مردم که در حدیث مذکور است عبارت از مجتمع شدن
و حشر شدن مؤمنین در ارض شام است چنانچه در کتاب
صحیح بخاری در باب الحشر در ضمن شرح کیفیت رفتن
مردم بجانب سرزمین حشر ذکر شده است این حدیث شریف
بصراحت دلالت دارد که این حشر باید در همین دنیا واقع
شود و بلك من لدن حدیث شریفی بدو ذکر شد حدیث
برای توضیح خوانم * قال من این هر چه رهن من النهی من قال
یحشر الناس علی ثلاث طرائق راغبین و راهبین و اتقان علی
ثلاثه علی بهمیر اربعة طی بهمیر عشرة علی بهمیر و تحشر بهمیر
النار تقبل معهم حیث قالوا و تبیت معهم حیث بانوا و تصح

معهم حیث اصبحوا و معهم حیث امسوا یعنی سر مردم
بسمه گروه حشر میشوند در حالتی که راضی و بیسلاکتند و در نفس
سوار یک شتر و سه نفر بر یک شتر و چهار نفر روی یک شتر و ده
نفر روی یک شتر سوار میشوند و بنهار آتش فتند و فساد خلق
حشر میسازد و این آتش همیشه با آنان هست هر جا برسند
آتش هم میرود و هر جا بمالند بمالند و صبحگاهان و شامگاهان
آتش با آنان خواهد بود این ترجمه شاه حدیث است اینست
بمنش آن بذکر اتوال علما در باره آن میبردیم طمانی که
این حدیث را شرح و تفصیل کرده اند در باره وقوع آن یا هم
الختلافی دارد در آنند که آیا این حشر پیش از وقوع قیامت واقع
خواهد شد یا در هنگام تحلیق و وقوع این حشر پیش خواهد
پیوست ؟ حال آنکه این حجر صفتی در حدیث شرح این
حدیث آرا و اقوال مختلفه را در این خصوص نقل فرموده
و من اینست خلاصه آنرا برای تو بهمان میگویم * این حجر
میفرماید قال الخطابی هذا الحشر يكون قبل قيام الساعة
یعنی حشر الناس من حیة الى الشام یعنی خطابی فرموده که این حشر
مذکور در حدیث شریف از آنها شدن قیامت خواهد بود و سر مردم
شورزند مانند که بجانب سرزمین شام توجه نمود مجتمع میشوند *
انتهی * و اما حشر معروف که میگویند مردگان از قبر

خان میشوند و سرزمین حشر میروند با این حشر که گفتم فسق
 دارد زیرا در باره این حشر سرزمین شام میفرماید مردم سوار
 بر شتران میشوند و در نبال هم بشام میروند و لکن آن حشر
 مبرو بخلاف این صورت است و مردم در آن روزها برهنه
 و بی لباس و پیاده هستند چنانچه این عباس فرموده است حلبی
 فرمود که این حشر در هنگامی بوق میپیوندد که مردم از تبرهای
 خود بیرون میآیند و زالی نیز این قول را پسندیده و بدان را می
 دانند ما سنا سعاعیلی فرموده است که حدیث این عباس پس
 حدیث ابوهریره رضا هر مخالف یکدیگرند زیرا این عباس میگوید
 مردم پس برهنه و بی لباس و پیاده هستند و ابوهریره فرموده -
 سوار بر شتران هستند و بعد از این اسعاعیلی فرموده است که
 میتوان بین این حدیث را با هم وفق داد و اختلاف را مرتفع ساخت
 و آن چنین است که بگوئیم که این حشر در هنگام خروج مردم از
 شهر صورت میگیرد و مردم در حین خروج از تبرها همه پس برهنه
 و پیاده و بی لباس هستند که آنان را برای رسیدگی بحساب
 افعالشان بارش حشر میبرند و در آن هنگام آن مردمی که
 نیکوکارند بر شتران سوار میشوند ^{عباس} و گفتار خطایی را
 در شرح این حدیث پسندیده و فرموده که حدیث حدیثی پس
 اسد مدنی را می شنیده خطایی است و در آخر گفته فرموده است

قول محرم ^{تجهیبت} و تصحیح و تفسیر همه اینها دلالت دارد که
 این حشر چنانچه خطایی گفته در همین دنیا و پیش از ایام
 قیامت بوق میپیوندد بر کسی از دانشمندان که بکتاب صحیح
 سنن نوشته اند گفته اند که اگر حشر مذکور در حدیث مزبور
 را بحشر و خروج مردم از شهرها تعبیر کنیم و تفسیر نعمانیم بچند
 دلیل بهتر و مناسبتر است دلیل اول آنکه وقتی ماکله حشر را
 میگوئیم بدیهیست که در اصطلاح شرح چنین معنی میدهد
 و قتی که مردم از شهر بیرون میآیند " و همه مردم از کله حشر همین
 معنی را در اول وهله میفهمند و این معنی متبادر به ذهن است
 و اگر بخوانیم معنی دیگری برای حشر قائل شویم تا چاره کنیم
 قریه ای ذکر کنیم تا ذهن مردم را از معنی متبادر بکشند و بگویند
 که در نظر گرفتاریم متوجه نعمانیم ۱۰۰۰ نگاه برای اثبات این معنی
 چند دلیل دیگر نام کرده اند تا با هم جدا میگردند که گفته اند دلیل
 دلیل چهارم - آن است که تفسیر و بیباحت حدیث را باید
 از نفس حدیث استخراج کرد و این حدیث ابوهریره که ذکر شد
 از طرق راویان دیگر با سناد دیگر چنین روایت شده ثلاثا
 علی الدواب و ثلاثا یسئلون علی اندامهم و ثلاثا علی وجوههم
 یعنی در آن روز حشر سفت بر تن سوارند و سه نفر مشاهده
 میکند که با قدم خویش بر سر و تن او راه میپیمایند و سفت بر او میبیند

که با صورت خود راه من بماند گفته اند که این تقسیم
 که در این حدیث مذکور شده مانند تقسیم است که در سوره وائمه
 در باره مردم مذکور شده است قولی است و کتب از واجبات ثلاثه . . .
 . . . الخ و این حدیث از طرفین بسیار پسندیده و بکار زنی بن زید و او از
 اوس بن ابی اوس و او از ابومریر روایت کرده است * طبعی نیز
 در شرح این حدیث مورد بحث گفتار طحا * را نقل کرده و در آخر
 میگوید که رای و عقیده صحیح این در شرح این حدیث از بکران
 بهتر است باری این بود جمعی از اختلافی طحا * در باره معنی این
 حدیث گفتند و مشهوری سرچند در حقیقت واقع به وجهی و جمعا اختلافی
 در بین نیست زیرا مطا بن حلیه * ما کما قبل مکرر شدیدی نیامت -
 کبری در زمین عالم بوقوع میبویند که در حشر منور هم که در حدیث
 شریف مذکور شد در دو مقام قیامت کبری بوقوع میبویند و قیامت
 کبری و حشر نفوس همه در زمین عالم و در همین دنیا * خواسته
 بود و لهذا در حقیقت حال چنانچه گفتیم اختلافی بین حدیث
 مروی از اسوه سریره و این عباس نیست و نیز نمیتوان در باره وقوع
 حشر قبل از قیامت و یا بعد از آن اختلافی متداخذه کرد زیرا
 حشر در قیامت کبری واقع میشود و قیامت کبری هم بشوخی که برای
 توانیات کردم در زمین دنیا بوقوع میبویند و لکن سبب اینکه علما *
 در باره حشر بشر حیکه شنیدی اختلاف نمودند مانند آنستکه آنان

بعضی حقیقی قیامت کبری بی نبرد مانده و شباهت کرده اند که
 در امتد عالم دیگر مد از مرگ مردم بوقوع میبویند و چون حدیث
 بنویسد از حدیث معلوم با این قیامت که نمودند اشتعال موانع
 ندیده اند لهذا اختلاف پیدا شده ^{در میان} حال اگر ما بعضی حقیقی
 قیامت کبری شرح کنیم و آنرا بطریق مظهر امر الامر اعلان دعوت
 رسول ^{است} آنحضرت ^ص بها * الله تفسیر کنیم به جهت وجه اختلافی در
 میان نمیشود بود و احتیاجی با نام مذکور و برای اثبات
 هر یک از دو طرف مخالف باقی نمیشود مانند طریقی اختلافی شود و
 دارای دلخواه و برای این نتیجه مستند و لکن وقتی بشر حیکه
 گفتیم توجه کنیم اختلاف بکنی زائل میشود و جمیع آن ادله کما * برای
 اثبات نظریه خود اقامه کرده اند و برای خود درست و صحیح حق
 و واقع میگردد اینک میگوئیم مقصود از حشر مؤمنین و اجناسان
 در شام ^{است} معانی عبارت از توجه مؤمنین به حضرت بها * الله بجانب -
 مدینه منوره ^{است} عکا * میباشد زیرا هنگامی که حضرت بها * الله و ملا ی
 آن بزرگوار بود و این محسنی که در حدیث شریف مذکور شده بنامه
 و کمالا بوقوع میبویست از بر او مؤمنین به حضرت بها * الله با کمال
 رغبت قلبی از طرفی و با خوف و بیم از ظلم اهل طغیان از طرف دیگر
 بحر زمین شام کما که آن واقع و قیامت کبری در آن تحقق یافته
 توجه نمودند و صحیح آن حدیث از طرفی انش گفته ^{است} حساد

سنگاران در جمیع احوال آنانرا احاطه کرده بود هر جا میرفتند
 در آتش نشسته و مخالفین فرار داشتند و شامگاهان و صبحگاهان
 آنان را از آتش نشسته و ساد معاندین بنیاء و ملجئی نبود این آتش
 نشسته در ایران متعصبان را فروخته بودند خانه مو' منین
 حضرت بها* الله را تاراج کردند و اطفال آنان را سر بریدند
 و مردان را بقتل رسانیدند این است مقصود از حشر مو' منین در
 سرزمین شام و اما مقصود از حشر منین با زکنت آنان بوطن و بلاد
 خود و سزد عالم و سنگانشان است عسقلانی در شرح صحیح بخاری
 در باب الحشر حدیثی روایت کرده است که مو' منین با این گستاخ
 ما است این حدیث را حاکم از عبد الله عمر روایت کرده که تبعیت نار
 علی اهل المشرق فتح حشر هم الی الحرب تبیت معهم حیث بانوا
 و تقبل معهم حیث قالوا و یکن لهما ما سقط منهم و تخلف تسویهم
 سوق الجمل الکبیر (تبع ۱۱ صفحه ۳۱۷ باب الحشر)
 یعنی آتش بر اهل مشرق مسلط میشود و آنان را بجانب مشرق سوق
 میدهد هر جا که آنان بمانند آتش هم میماند و هر کجا که آنان بروند
 آتش هم با آنان میرود و اگر از آن میان نفس ساقط بود و تخلف
 کند و از مسگران عقب بماند طعمه آتش میشود این آتش آنان را
 سوق میدهد و بر رفتن مجبور میکند همانطور که کسی شتر یا
 شگسته را بر رفتن مجبور کند * مقصود از آتش در این حدیث آتش نشسته

و ساد است که بدست معاندین فروخته میشود و مقصود از سوق
 آنان از مشرق بخریب آن است که مخالفین امر حضرت بها* الله
 بیسروان آن حشر است و از ایران که در مشرق شام فرار دارند بجانب
 مشرق که از شام است مجبور بر رفتن میکنند و اما اینکه فرموده
 است آن آتش همواره با آنان هست تبیت معهم ۲۰۰۰۰ الخ
 مقصود این است که مو' منین بخریب بها* الله بخریب میروند پس
 که مخالفین و معاندین روزی میشوند و بنفوس بر میروند همیشه
 کسبگر عقاید و فرار و ایمان آنان نسبت به ظاهر امر الله مستقیم
 و این مخالفین انواع فتنه و ساد برسانند و اهل ایمان را
 استهزا و تمسخر میکنند و سایر بیزحمت آنان را فراهم میکنند
 و مو' منین هر جا که بروند در صبح و شام با این مخالفین و معاندین
 مواجه میشوند و اما اینکه فرمود بکن لهما ما سقط منهم و تخلف اناره
 باین است که کسبکن است هر کسی از بیسروان اهل ایمان بر اسطه شد
 مخالفت و کثرت معاند شامل خلافی حاصل رنج و هذا ایزانند است
 باشد و از امر الله تبری کند و از فاعل اهل ایمان عقب بماند و در لباله
 حدیث اناره باین است که معاندین از بیسروان منین را از دست
 و ازار میکنند آنان را مجبور میسازند که ترک وطن و اهل و رسوم
 و خویش خود گفته بجانب شام از حشر روانه شوند همانطور
 که مردی شتر یا شگسته را مجبور براه رفتن کند معاندین

شم ایشانرا بهمین متوال مجبور بترك وطن و همال و توجه بجهانب
 ارض شام مینماید عمار گفت در صحیح بخاری از این مباح حدیثش
 روایت شده است که فرموده انکم ملا ترا الله حفاه مراد خرد .
 یعنی نعلای مردم در حالی که پاره شده و بی لباس و ضعیف اندام
 هستند بلفای خدا افتاد میشوند خواهش میکنم بفرمائی معنی
 حدیثی این بان مبارك چیست ؟ زید گفت مقصود آن است
 که شماروزی که بلفای پیروز کارنا از میشوند و در محضر حق
 تعالی محشر میگردد بد هیچ گناهی نشواصید داشت و خداوند
 کتابان شمارا میآورد و مانند روزی که از ماد و خود متولد شده است
 بی ثناء میباشد چگونه طفل تازه تولد شده یا پاره شده و بی
 لباس و ضعیف اندام است مردم را در بنگاهی در روزی که محضر
 پیروز در محشر میشوند بطفل مزبور تشبیه کرده است و روایت
 این گفتار حدیثش است که از حدیث رسول ص روایت شده است
 که فرموده امانت آن الاسلام بهیدم ماگان قبله این حدیث را
 مسلم از عمرو بن و از حضرت رسول ص روایت کرده و بیوطر
 در جامع الصغیر آنرا نقل کرده و در قسمت سوم مناوی در شماره
 ۱۲۱۷ مذکور شده است و معنی آن این است که فرمود مکشرا
 لعیدانی که اسلام آنچه قبل از آنست و روان میسازد و امام نوری
 در سن این بیان مبارک گفته است که مقصود از بهیدم آن است

که اسلام آنچه قبل از آن بود ازین برده و انارش و اسحو کرد .
 است و حقیقت مقصود این است که هر کس بدین اسلام در دوره
 ظهور رسول الله وسط شریعت اسلام بمصومین میشد بکسی
 کتاهانی که از قبل در دوره جاهلیت و کفر ازاد و سرزده بود محو و
 زائل میگردد و آثاری از آن کتاهان دوره گذشته برای او باقی
 نماند . عمار گفت . خداوند در سوره نوره آیه ۷ فرموده
 و هم یحشرهم بما یحبون من دون الله * بفرما خداوند چگونه
 مردم را با مصومین های خود که بجای خدا آنان را میپرستیدند در
 این عالم چنانکه میفرمائی محشر خواهد کرد ؟
 زید گفت . مقصود از ما یحبون من دون الله علمای اصعب
 هستند که مردم آنانرا مانند اصنام قرار داده بجای خدا میپرستند
 و ان اصنام که علمای اصعب هستند برده مرا بگسراهی و سلاکت
 میافکنند و از هر طریقی مستقیم منحرف میسازند ملاحظه فرما که مؤید
 این گفتار من این آیه مبارکه است که در سوره نوره آیه ۲۱ نازل شده
 قوله تعالی * اتخذوا احوارهم و صیوانهم اولیاء من دون الله *
 یعنی پیوند و نصاری علمای خود را بجای خداوند برای خود
 رب و سرور و کار قرار دادند و پرستش و اطاعت آنان پرستیدند
 علامه شاطبی در کتاب خود مسمی بعامتصام از تفسیر سجد پس
 مقصود نقل کرده است که از حقیقتی بر میآید مقصود از اینگونه

خداوند در این آیه فرموده علمای خود را بجای خود اقرار دادند
 چیست ؟ حذیفه گفت مقصود آن نیست که بیبود و نشمارى برای
 علمای خود بوسیله اتمام نماز عبادت میکردند و نیاز میبردند بلکه
 مقصود این است که علماء را پیشوای خود قرار میدادند و سخن
 آنان کاملا گوش میدادند بطوریکه اگر علمای آنان حرام خدا را
 حلال می نمودند مردم نیز آنرا حلال می شمردند با آنکه خداوند
 حرام کرده بود و اگر حلال شرع الهی را حرام می نمودند مردم هم
 آنرا حرام میدانستند با آنکه خداوند آنرا حلال قرار داده بود
 اینست مقصود از اینکه فرمود آنان را رب و پروردگار خود بجای
 خداوند قرار داده بودند (بخش سوم کتاب اهتمام ص ۲۶۸
 انتهی) بنا بر این معنی آیه مبارکه ویم بحشرهم وایمیدون
 من دون الله چنین میشود که خداوند در روز بحشر علمای سو
 پیروان آنان را کسانند بت و بت پرستانند در زمره اهل کفر و ضلال
 مشرک میفرماید و هر يك از آنان را بجزای اعمال زشت خود شان
 میرساند و مذاب دروخ مذب میسازد هارگت . در اینجا
 مطلبی است که از ذکر آن ناچارم و ان این است که خداوند
 در این آیه فرموده ویم بحشرهم وایمیدون کلمه ما در نزد
 اعراب برای نیا و اصطلاح برای غیر ذوی العقول بنا بر سرود
 و اثر بخوانند از ذوی العقول تعبیر کنند کلمه من استعمال

میکنند نو فرمودی که مقصود از ما میمیدون علماء هستند
 اگر چنین بود همان خداوند میفرمود ویم بحشرهم وایمیدون
 زیرا علمای است ذوی العقول هستند و کلمه
 ما برای آنان نباید استعمال شود و چون فرموده وایمیدون
 دلیلست که مقصود اصنام است زیرا اصنام غیر ذوی العقول است
 زیرا گفت علماء میبشاری طبع الرحمة در شش پر خود در ذیل همین
 آیه مبارکه باین اعتراض که کما لکون بیان فرمودی جواب داد میفرموده
 است وایمیدون من دون الله قسم کس میبود سوا من تعالی یعنی
 جمله وایمیدون شامل همه مسائلی است که بشر
 بجای خداوند آنرا میپرستند و میبود خود قرار دادند بعد میفرمایند
 و استعمال ما اما لان وضعه ام و لذک یطلق علی کل شیخ بری
 و لا یصرف اولاته اریده الی الوصف کالتفیل و معبود هم اولتخلیب
 الاصنام تحقیرا و اعتبار التخلیه فیه انتهی . میفرمایند
 جمله است اینست که در این مورد کلمه ما استعمال شده با
 آنکه معبود هم است و شامل جمیع مطالبین است که مورد پرستش
 قرار میگیرد چند مطلب است یکی آنکه کلمه واضح شده برای هر
 شیخی کما زور بشر برسد و نوع آن معلوم نباشد و نظر باین معنی
 که ما هم میشود و شامل ذوی العقول و غیر آن میگردد مستثلا
 اگر شخصی از دور سیاهی و سیاهی را مشاهده کند و نداند که آن

جماد و حیوان و انسان است در این مورد کلمه مارا استعمال
 میکنند مثلا میگویند آنچه را میبینم زیرا مادر لغت
 عرب وضع شده برای آنچه برای این منوالست که حقیقتش
 مشهود نیست و لهذا کلمه ما از حیث بخشش و معمول اهم است
 بنا بر این جمله و ما میهدون شامل جمیع مسمیون های بشری است
 که بجای خداوند آنها پرستند خواه اصنام جامده باشند
 و اصنام متحرکه و فائله علتند بقرآن است که گوئیم در این مورد
 ما برای بیان وصف است یعنی خداوند میفرماید بفرمایید
 در تیزی را که تعالی فرموده ایم و بدیهیست
 که این تعبیر برای بیان وصف مسمیون است و کاری باین ندارد
 که صوفی از روی العقول بسالقیان باشند و مثل این است
 که خداوند فرموده باشد روز محشر هم و مسمیون هم یعنی در روز
 محشر خدا مردم را با مسمیونشان (هر چه باشد و هر که باشد)
 محشر خواهد فرمود و علتند بقرآنست که گوئیم استعمال کلمه
 ما در این مورد از جهت آن است که در آن ایام عبادت اصنام
 جامده پیش از سایر اصنام روان دانست و خداوند در این آیه
 کلمه مارا استعمال فرموده تا از جهتش شامل اصنام جامده و
 بتها و تراشیده شود و از طرفی هم شامل اصنام مجسوله و بت های
 متحرکه از تپیل علمای سو و پیشوایان که مسمیون خلق میشوند

بشود و چون ظنیه در آن ایام با پرستش اصنام جامده بود از این
 جهت اصنام غیر جامده را هم از راه تغییراتش شامل کند و
 در ضمن اصنام جامده بیان نموده است و اینکه گوئیم از جهت
 تحقیق نبودن و فقط از جهت ظنیه پرستش اصنام جامده در آن
 ایام بوده که بدو کلمه ما که شامل اصنام جامده میشوند کتفا
 کرده و سایر اصنام در ضمن آن بیان است و لکن چون از جهت ظنیه
 با اصنام جامده نمیرسیدند لهذا آنرا بدو کلمه مستقل اختصاص نداده
 است (مسئله ظنیه در اصلاح عرب روان کامل دارد مثل از راه
 و کتاب اسان از راه ظنیه آنتاب بر ما و اهمیت آن به سوسن
 تعبیر میکنند و گاهی هم گویند میگویند و همچنین از بدو -
 ما در از راه ظنیه بدو بر ما در این بیان و والدین تعبیر میکنند در آیه
 باره هم چون عبادت اصنام جامده در آن ایام بر اصنام متحرکه
 یعنی پیشوایان و علماء ظنیه داشته و بیشتر عبادت بوده -
 لهذا خداوند حکم ثانی را در اول مستهلک داشته و لحاظ ظنیه
 غیر ذی العقول از اصنام کلمه مارا استعمال فرموده است -
 ترجمان (عبارت گت) خیلی از شماستونم زیرا مشکلات بسیاری از
 برای من حل و تشریح فرمودی که بدان آگاه شدم و تنویرت مطلب
 برای من مبهم مانده و آن این آیه باره است که در سوره و انعام
 آیه ۴۹ - ۵۰ وارد شده توبه تعالی * ان الاولین والاخرین

لعبه من الی بیات یوم معلوم یعنی همانا که شگفتان و آنانکه
 پس از آنها بود مانند در بیفات مدین و وقت مقرر جمع خواهند
 شد آیا این اشاره به همان معشوری که مردم میگویند نیست ؟
 بیان نریاه چگونه بنظر میاید ؟ تو اولین و آخرین را در یک روز
 جمع میفرماید ؟ زید گفت : الله یوم عبارت از مدت و زمان است
 یعنی دلالت بر قسمتی از زمان دارد خواه آن قسمت زمان کوتاه
 باشد خواه طولانی باشد بنابراین علامه شولانی در تفسیر آیه
 مبارکه تم یعنی الیه فی یوم ثان متذکر مخالف سنة فرموده است
 در این آیه مبارکه مقصود ازیم مدت و زمانی که بین دو شب پنجم
 روز نوار میگیرد نیست بلکه مقصود مطلق مدت است و اصرا ب
 الله یعنی برای تعبیر از مطلق مدت و زمان بکار میبرند
 یعنی یوم میگویند و مقصودشان زمان و مدت است و آنرا محدود
 مدتی که پنجم روز بین دو شب قرار دارد چنانکه شاعر عرب گفته
 یومان یوم مقاما شواندینة یوم سیرالی الاعداء * تا دیسب
 در این بیت مقصود شاعر از لفظ یوم روز سینی و مخصوص نبوده
 است بلکه بنا بر شرح معنی از زمان استو میگوید دوره عمر مسا
 دارای دو گونه مدت و زمان است یکی صرف سال و ملائکات
 دوستان میشود و یکی هم در میدان جنگ برای تاه دیسب دشمنان
 بنام میبرد * ملاحظه فرمایید که از مدت و زمان به دویم تعبیر

کرد و اولی مقصود ازیم زمان معین بعد از ۲۴ ساعت نیست
 انشی
 و نیزند ازند فرموده تمن الملائكة والروح الیه فی یوم ثان -
 مقداره خسیین الف سنة (سوره بقره آیه ۱۱۴) در این آیه مدت
 ۵۰۰۰۰ سال را میفرماید و ماست بنا بر این تمام مردمی که
 در طول این مدت بدنها مییابند و میمیرند میتوان گفت که در یکروز
 مشهود شده و مردم اند بنا بر این همه این تفسیر که هست در
 آنان از شمار بیرون است همه در یکروز جمع میشوند زیرا در
 اول آنروز طولانی که حاوی سنین بسیار است دنیا آسمان
 و مردم اند زیرا همه این مردم در یک یوم و بیات مدین بوده اند
 که عبارت از روز طولانی است اما در آیه مبارکه ذکر نمیشود
 مقصود ازیم دوره ظهور و نیام حضرت بهاء الله است و مقصود
 از اولین و آخرین که در آن جمع میشوند مؤمنین و منافقان هستند
 و در این مقصود از لفظ آخرین مؤمنین حضرت بهاء الله است
 هستند زیرا که شریعت آنحضرت نسبت بسایر شرایع باقی
 آخر است و شرایع باقی نسبت بان اول یعنی از حیث زمان مطلقاً
 بر آن و قبل از آن تشریح شده اند و شریعت حضرت بهاء الله
 آخر از همه شرایع الهیه در عالم پیدا شد لهذا مؤمنین به
 حضرت بهاء الله را در آیه مبارکه مزبور آخرین نامیده و سایر

نفسی را از بیرون سایر ادیان تپیل که مؤمن به حضرت بهاء الله
شوند اولین خواننده است
در بیان معنی صراط

اینکه در باره صراط که در حدیثی که برای تو خواهم گفت
از آن به پل دوزخ نامیده شده است بحث و گفتگو کنیم
از صراط مدالین است که انسان را با ایمان و ایتقان نسبت
به رسول الهی در هر وقت و زمان فائز نماید و آن برینندگفته است
یعنی از مردم به درد استماع ندای عالم و الهی الله بحقیقت
حاضرترین برده و مؤمن میشوند و با اعتقاد کامل اقرار به ربانیت
رسول الهی مینمایند یعنی هم پس از استماع ندای الهی در
اولین تسبیح و گفتگو میکنند و واسطه دقت در دل لائل و بر همین
پس از بدست و تماشای مؤمن میشوند یعنی استند که نامه بحث و
رسیدنی آنان وسعت میباشد و بعد آنها طول میکنند تا مؤمن شوند
و در همین تپان حالت سایر افراد میباشد بنا بر این هر کس که از راه
مستوی و صراط خاطی با ایمان فائز شد و موفق با قرار گیرد از
صراط گذشت است مسلم در صحیح خود از حدیث رسیده بن محمد
و استند نیز از ابوسعید خدری روایت کرده که حضرت
رسول من در این گفتار قبلی در باره صراط فرمودند

... ثم یأسر بالجرس علی بیهتم و تحمل الشفاعة و یقرسون
اللهم سلم سلم یعنی پس از آنچه ذکر شد بر روی دوزخ پل
میکشند و در آن هنگام شفاعت نیکوکاران در باره گناهکاران جایز
است و نیکوکاران در باره گناهکاران دعا میکنند و میکنند خداوند
آنان را با سلامت از پل گذران ^{ند} تپیل یا رسول الله و یا الجسر
قال دحضی منزلة فیه خطاطی و کلائیب و حسنة عنین پنجدهها
تویکة یقال لها السعدان . یعنی اصحاب عرض کردند
یا رسول الله این پل چیست و چگونه است حضرت فرمودند این
پل بسیار نامعوار و سبب لغزش نفوس است که بر آن میگذرند و در
آن جنگال ها و قلاب ها موجود است و نیز بخته های خار کسه
آنرا احد ان مینامند در آن بسیار استغییر المؤمنین کظرف العین
و کالبوق و کالتیج و کالظیور و کالجانید العیال و الکرکاب یعنی آنانکه
مؤمن هستند مانند بوق و باد بیک چشم بر هم زدن از پل میگذرند
و مانند پرندگان از آن سرعت عبور میکنند و هم چون اسبهای
نجهب تند رو از صراط گذشته و ان پل را طی مینمایند قساج
مسلم و خدوثر حمل و کدوثر من نار بهتم یعنی آنکه مسلم
استنجات میباشد و آنکه گرفتار شک و شبهه بوده و پس خود را از
آن رها و آزاد ساخته نیز نجات میباشد و اما گروه سنگین ^{لکین} و سنا
حق تعالی در دوزخ روی هم انباشته میشوند حتی از اخلصی

المؤمن من النار فوالذي نفس بيده ما من احد منكم اشد حسا
 لة له في استغناء الحق من المؤمنين لله يوم القيامة لا خلاق لهم
 الذين في النار هم من انزل عليهم من فوقهم من فوقهم من فوقهم
 دوزخ عذابا يند بقدر برادران خود که گرفتار عذاب دوزخ
 شده مانند می افتند پس بخدا آنی که جان من در دست او است
 که هیچ یک از شما در مسئله مجامده در باره عرفان حق و حقیقت
 و باطن وید ستاوردن آن از روی خلوص نیست جان مؤمن نمی رسد
 آن در آن روز بگردد برادران خود که در دوزخ هستند می افتند
 بقولون ربنا اننا لمؤمنون مناهم ملون و بحجین نيقال لهم ^{جوا} آخر
 من هر تم مؤمن در باره برادران کناهکار دوزخی خود شقاقت
 میکنند و میکنند خداوند آنها برادران دینی ما بودند پس ما
 نمازی گذارند روز می گردند و حج بیت الله بها می آورند
 خداوند مؤمن می فرماید هر کدام از آنان را که می شناسید از جهنم
 بیرون بیاورید فتح صوره هم علی النار و چون خلقا کثیرا
 لداخذت النارالی نصف ما ابعالی رگبته یعنی مؤمنین
 بقربان خدا وارد دوزخ میشوند تا برادران خود را از آن خارج
 کنند و آنرا دوزخ مؤمنین را میسوزاند و آنان از دوزخ جمع بسیار
 را بیرون می آید پس از آن کناهکاران دوزخی را آنش
 دوزخ تا ما آنها را بر آورده ایم و بعضی را تا از آن آتش فریاد گرفته

مؤمنین آنانرا از دوزخ بیرون می آورند ثم بقولون ربنا ما یسئنا
 احد من امرتنا به یعنی مؤمنین میگویند خداوند از آن اشخاصی که
 اجازه فرمودی ما از دوزخ بیرون بیاوریم دیگر کسی در دوزخ نماند
 و همرا بیرون آید ثم بقول ارجعوا فمن وجدتم فی قلبه منکال تمف
 دنیا من خیر فلا خیر و فی غیره من خیر فاجعلوا فی قلبه منکال تمف
 می فرماید در دوزخ جستجو کنید و هر کس را دیدید که در قلبش
 باشد از مؤمن نصف دنیا میل رفقت با حاصل خیر و نیت خوب است
 او را هم از دوزخ بیرون بیاورید و مؤمنین جمع بسیاری را از دوزخ
 بیرون می آورند ثم بقولون ربنا انما نذرتنا احد مؤمنین
 هر می کنند خداوند از این گروه هم کفر نمودی دیگر در دوزخ کسی
 باقی نماند ثم بقولون ارجعوا فمن وجدتم فی قلبه منکال تمف
 من خیر فلا خیر و فی غیره من خیر فاجعلوا فی قلبه منکال تمف
 بدوزخ بروید و هر کس را که در قلبش بوزن یک ذره (باشد از وزن
 سنگی یک مورچه) اثر خیر یافتید او را هم بیرون بیاورید و مؤمنین
 بر حسب فرمان خداوند مردم بسیاری را از دوزخ نجات میدهند
 ثم بقولون ربنا انما نذرتنا احد مؤمنین هر می کنند که
 خداوند دیگر در دوزخ کسی که کوچکترین اثری از خیر و خوبی
 در قلبش باشد وجود ندارد و همرا بیرون آوریم (ایوستی حدیث
 میگوید اگر این حدیث را باور نمی کنید این آیه مبارکه را که در سوره

لنا آیه ۱۰ وارد شد بخوانید قوله تعالی ان الله لا یظلم
 مثقال ذره وان تک حسنة یضاعفها ویوت من لئله اجرا عظیما
 یعنی خداوند مانند ازه وزن یکد ره هم در باره کس ظلم روا نمیدارد
 و اگر از حسنة همانند ازه ذره در وجود کس باشد انرا مضاعف
 میفرماید و از فضل خود با آنان اجر جزیل و بزرگ عطا میفرماید
 فیقول الله عز وجل " شفعت الملائكة وشفع النبیین وشفع
 المؤمنون ولم یبق الا ارحم الراحمین ^{فیضمن} النار فیخرج منها
 فیقال لهم اخرجوا فیقالوا ما لنا اخرجنا من نهرنا انما
 الجنة یقال له نهر الحیات فیخرجون کما یرجع الجنة فی جریل
 السهل الا ترؤسها تكون الی الحجر والی الشجر ما یكون الی الشمس
 اصفر وراخضر ما یكون منها الی الظل یكون ابيض یحیی
 خداوند میفرماید که فرشتگان شفاعت کردند و جمعی را از دوزخ
 نجات دادند و انبیا شفاعت کردند و جمعی را از دوزخ نجات
 دادند و مؤمنین نیز شفاعت خود جمعی را از دوزخ خلاص کرد
 اینک خداوند مانند هر جمعی کنا هکارها صی که در آتش دوزخ
 باقی هستند سپس خداوند با دست قدرت مدد آری از آتش دوزخ
 را بر میدارد و در میان آن جمعی از مردمان کنا هکار هستند که
 هرگز با انجام عمل خیری موفق نشده اند و به ذغال و خاکستر تبدیل
 شده اند و خداوند آنان را در نهر حیات که در یکی از دهانه های

بهشت جان مستی میکند و سر از آتش پاک میشود مانند دانه کس
 از میان برگهای پوسیده در روی سیلاب کما طرافش را کف غلیظ
 فرا گرفته خان شود از آتش دوزخ بیرون میاید و فرمودند مسکر
 نمی بینید که آن در هر جا که بیفتد خواب پرستک و خواب بردرخت
 باشد از طرفی که در محوش شعله افتاب قرار میگیرد زرد رنگ و سبز
 رنگ و از طرفی که در سایه قرار میگیرد سفید و نقیصت نفا لویاسا
 رسول الله کالتکنتر می بالها به اصحاب گفتند یا رسول الله
 مثل این است که توستی در میان پیرانیدن کوسلطان ^{ختم} بردا
 که چنین اطلاق کامل داری و قال فیخرجون کالمولود من رحمهم
 الطوام یخرجهم اهل الجنة هولاء هتفا اللعاسذین اذخلمهم
 الجنة بنیر عمل عملوه ولا خیر قد موه یعنی این نادر و رایجسون
 خداوند از دوزخ بیرون آورد و در نهر حیات انکند از نهر بیرون
 میاید در حال که مانند مروارید میخشند و خاتم ها برگردن
 دارند که اهل بهشت آنرا با آن علامت میباشند که آنسان
 آزاد شده گان خدا هستند و خداوند ایشانرا از دوزخ نجات داده
 بدین آنکه عمل خیری انجام داده باشند و با کار نیکو کرده باشند
 لندسم یقول ادخلوا الجنة فمارا یتموه لیلو لکم فیقولون ربنا
 اصلینا مالم تصلنا احدامن العالمین پس از آن خداوند با انسان
 میفرماید اینک وارد بهشت شوید و تا آنجا که چشم کار میکند در

بهشت از آن نعمت عرض میکنند خداوند انوارها را بر ما نازل فرمودی
 کبریا چه کسی چنان عنایتی فرمود موهب چنانکه ز اهل عالم را چه کسی
 موعبتی جز او را فرمود منی فیقال لکم عندی افضل من هذا -
 فیقولون بان بقای شی انفسل من هذا فیقول رضای فلا استخیر
 علیکم بعد ما بدای یعنی خداوند میفرماید برای شما از آنچه که در آرزوی
 نعمتی بهتر و خشنی بالاتر در نظر گرفتیم عرض میکنند بهتر از
 اینها که عطا فرمود آنچه خواهد بود خداوند میفرماید بهتر از
 همه اینها رضایت من است من از شما را نفسی هستم و هرگاه
 شمار امروز خشم و غضب خود فرار نخواهم داد .

این بود ترجمه حدیث شریفی که یکایک جماعات آنرا آورد
 بحث فرارید هم میفرماید بر روی دوزخ پل کشید میشود و در حدیث
 دیگر چنین روایت شده که فرمود میفرماید بالصرط بین ظهیری جهنم
 و معنی هر دو یکی است در این بیان مبارک انتقال مردم را از دین
 قبل پستی است و آئین مظهر جسد امرا لله به عبور از پل تعبیر فرموده
 و میفرماید که این پل بر روی دوزخ قرار دارد هر کس که بگذرد
 امرا لله مؤمن شود از پل عبور میکند و اهداب دوزخ نجات میباشد
 و مقصود از نفوس که فرموده به شقاوت مردم اندام میکنند مبلغ چنان
 دعوت الهیه هستند و چون از برای خداست مردم انامه دلائل و
 پراهمین کافی نیست و تا توفیق و تائید و عنایت حق تعالی شامل

حال کسی نشود بهیچ استعظمی قاتر نمیکرد دلها را میفرماید در
 هنگام انعام و نعمت پراهمین ملاحظه بر این است که امر اعظم چه است
 عرض فرمودند خداوند برای خدا است آن طلب توفیق و تائید میکنند
 و میفرماید خداوند اینها را سلامت بدادن بر امر است خداست فرما
 زبان مبارک فیقولون اللهم سلم سلم که در بعضی حدیث است انما ره
 بهمین مطلب است بعد از صاحب از حضرت پرسیدند که صراط
 دین که میفرماید چیست ؟ حضرت فرمودند در حدیث مزله این دو
 کلمه شود و بیک معنی است و معنی هر دو لغزش نگاه است پس
 بسیار نفوس که دلائل پراهمین این امر اعظم الهی را میبندند و لسی
 در آنان بهیچ وجه عبور نمیشود و امر الله را قبول نمیکند و در
 نتیجه انکار و اعراض بدوزخ سوزن میگردند و از این حال حضرت
 رسول بلندتر نگاه صراط تعبیر فرموده است و اما ایننگاهان پل دارای
 چنگاها و قلابهاست مقصود او علم و تالیفی است که علت امر اخ
 مردم نسبت به امر الله میشود و شکوک و شبهاتی است که سبب عدم
 ایمان نفوس میکند و اما اخبارشانی که فرمود بنام معدان در سلسل
 منوره موجود است عبارت از اذیت و ازار و روح و حشمتی است که
 مؤمنین با امر مبارک از نفوس محتجب و غیر مؤمن تحمل میکنند
 اموا نشان بهنارت میروند و انواع عاهالت و ذلت را از ناحیه منکرین
 مقامات مینمایند بعد میفرماید به نفسی از مردم مانند برق زبا

از سبب عبور میکنند و برخی مانند پرندگان الخ مقصود
 مهارت از این بیان تشبیه عبور مردم از صراط است یعنی بعضی
 مردم هستند که بعضی استماع ندای الهی حق را می شناسند
 و فوراً مؤمن میشوند و مثل برق و باد از صراط میگذرند و برخی
 در آغاز کار اندک توقف در ایمان مینمایند و پس از آن مؤمن
 میشوند و بعضی هم از آغاز استماع ندای نامرحله ایمان را باقتضای
 عقلی سلول میکنند و زمانی را به تحقیق و بحث میگذرانند تا آنکه
 عاقبت کار مؤمن میشوند بعد میفرمایند که این نفوس که از سبب
 عبور میکنند بعد دسته منقسم میشوند گروهی اهل نجات هستند که
 سلامت از سبب عبور میکنند و هیچ آسیبی

با آنان نمیرسد و دیگری در آغاز کار گرفتار شکوک و شبیهات میشود ولی
 آخر کار مؤمن میشود و شبیهات و شکوکش زائل میگردد و بعضی هم
 بر اثر انگار امر الهی در روزی رو میزنند و گرفتار عذاب
 جحیم میشوند چنانچه فرموده "مکذوبین نار جهنم کلمه تنگ"
 مهارت از روی هم ریختن آنها است بطوری که شود و خرمنی تشکیل
 دادند و منصور حضرت این است که سنگین را روی هم در روزی
 میبزنند و توده بزرگی از آنان تشکیل میشود و این اشاره بکثرت سنگین
 است و نفوس که زاندر روزی رهائی یافتند و ایمان و عرفان حق
 تاملی فایز شده اند از درگاه خداوند مستلث میکنند که برادران

که در روزی هستند نجات یافته بعضی از درگاه مطهر رویت و
 خلیفه الله در روی زمین که عبارت از مظهر امر الله است در خوا
 میکنند که برادران خود را با امر الله تبلیغ کنند و آنان نفوس هستند
 که قبل از ظهور مظهر امر الله با احکام شریعت الله قیل عامل بودند
 نماز میخواندند روز صیگرتند حج بیت الله می نمودند و چون مظهر
 امر الله جاز صیغریاید مؤمنین با امر بارک عده بسیار گز از روزی
 نجات میدهند و با امر الله مؤمن میسازند و از گمراهی و ضلالت نجات
 میبخشند و اینگونه بود بعضی را آتش تا ساقی یا پیش فرا گرفته الخ
 منصور ذکر میآید که در و ضلال آنان است که بعضی را انگار و امر الهی
 چند آن شدید نیست و بعضی را یقین و شاد در اعلی درجه
 شدت است بعد میفرمایند مؤمنین با امر الهی جمعی از نیکوکاران
 و اهل صلاح را ابتدا از روزی نجات میدهند منصور حضرت
 آن است که ممکن است در بین نفوس ایمان امر الهی یا نشد
 دارای استعداد نیک و خلوص قلب که بواسطه گمراهی و احتجاب
 آن استعداد پنهان ماند و پس از تبلیغ و عبادت آن استعداد
 ظاهر میشود چنانچه در حدیث نبوی وارد است که فرمود مردم
 مانند معدنهای مختلف هستند نفوسیکه در درون جاهلیت
 از نیکوکاران بوده اند در عالم اسلام هم از نیکوکاران خوانند بود و
 چون حقیقت مطلب و محل مسئله را بفهمند با امر الله مؤمن میشوند
 و استعداد غیر و صلاح آنان آشکار میگردد در این امر بسیار
 الهی هم با نفوس هستند که امروزه را ایمان و ایمان و غیر صلاح

رتبه اول را دارا میباشند با آنکه نیل از ایمان نسبت با مرمبارک در
 نهایت پندش و عبادت بودند و بعضی نفوس هم هستند که متانی
 و مردمی در روزی میباشند گاهی مؤمن و گاهی منکرند و خود را جزو
 خود دانسته میدانند و این حدیث را که ذکر کردیم مسلم در صحیح
 خود در باب بیاری التا مرست ۱ ص ۷۸ نقل فرموده است بنا
 بر فرموده حضرت رسول که فرمود مردم مانند سمان هستند مردمان
 با خیر و صلاح که گرفتار انکار حق و حقیقت شده و در روز قیامت
 بواسطه اندام برادران دینی خود بعضی استماع ادله و براین
 نور از روز قیامت میشوند و پس از آن نفوس دیگر که
 استعدادهای خیر و صلاحشان کمتر است بواسطه تبلیغ پیشین
 امرالذمومین میشوند و در روز قیامت جمع بسیاری از روزی اعراض و
 انکار نجات میباشند پس خداوند سمان میفرماید که بواسطه
 شفاعت فرشتگان و انبیاء جمعی از روزی نجات یافتند و برای آنان
 که در روزی اعراض هنوز گرفتارند جز خداوند مهربان پناهنده
 نیست پس پیشتر سرور کار جمعی از نفوس که هرگز از خیر و صلاح
 بونی نبردند و در آن روزی تبدیل بدخال و خاکستر شد مانند از
 آتش بیرون میباشند و خداوند آنان را در شهری که در دانه بهشت
 است میآنگذارد که نامش شهر حیات است پس از آن شهر مانند حبه
 که در بین برگهای پوسیده و شاخه های روی سیلاب بگفتنای غلبه

پوشانیده شده است بیرون میباشند و از انوار کیهان پاک و مطهر
 میشوند این بیان مبارک رسول الله ص کتابه از فضل و نهایت
 الهیه است که شامل حال تباختاران میشود و بصرف لطف و
 مودت خود شرکت را به تائبان بخود را بخواهد از روز قیامت اعراض
 و انکار نجات میدهد و آنان را که در دین نیک اهل خیر و صلاح نبوده
 از آن روز قیامت مانند افراد صالح و نیکوکار نجات میبخشد و در شهر
 حیات که در دانه بهشت جاری است میآنگذارد پس آنان را پس
 میدانی و اصل ایمان استماع از روز قیامت آن نفوس در میان
 عرفان و ایمان محمود میباشند تا چنانچه میروند که بگفتن نشیرو
 تبدیل میباشند و خلق جدید میباشند و از صفات مذمومیه نیل در
 آنان که چنانچه سری باقی نماندند و بمانندند حدیثی است رسول ص
 که مانند مروارید صافی و شفاف میشوند و در گردن آنان خاتمها
 میباشند که اهل بهشت آنان را همیشه ستند که از آنند که آنستند
 یعنی اصالی و رفتار آنان بگفتن موش میشود و حیواناتشان پس
 حسنا تبدیل میگردد و خداوند آنان را وارد بهشت میکند با آنکه
 قبلا دارای افعال و رفتار خوب نبودند و از اهل خیر و صلاح
 محسوب نمیشدند حق تعالی آنان را بعل از بهشت نسیب حساب
 توبه در روز ظهور مظهر جدید خود است این فرموده اما آنکه فرموده
 خداوند با آنان میگوید اینها وارد بهشت نمیشوند تا چشم کار میکنند

از آن نصاب است ۰۰۰۰۰ الخ اشاره بدور فرار رسیدن مسری
 وانتقالشان از اینجهان بسسه جهان دیگر است که خداوند
 آنان را در بهشت بفرستد و وارد میکند و تا چشم کار میکند از بهشت پس
 آنان میبختند آنان میگویند خدا یا آنچه بد بگران عطا فرمودی
 بفضل خود بد عطا فرمودی خداوند میفرماید افضل از آن به
 شما میدهم میگویند افضل از آنچه مرحمت فرموده تن چیست
 میفرماید رضای من است که هیچگاه شما مورد خشم و غضب
 نخواهید شد ۰ همانین مواهب برای آنان در دنیا بگردد
 بعد از انتقال از این دنیا حاصل میگردد تا اینکه حدیثی را که امام
 مسلم پسند از این حدیث روایت فرموده برای تو گویم ای موسی
 از قول وی چنین روایت کرده که فرمود شنیده ام پل از تار موی
 پانیکر و از نعشیر برنده تراست و لکن این برای نفوس است
 که با ایمان موفق نشده باشند اما برای مردمی که با ایمان توفیق
 یافته اند پل بسیار وسیع و عبور از آن خیلی سهل و آسان است
 این بود حدیث دیگری که گفتم جسور پل عبارت از راحه است
 که به جهت جمعیت بیایدگی و هر جا جی در آن نباشد و آن راه راست
 عبارت است از دین الله و شریعت الله در هر دور و هر جا که برای
 هدایت مردم خداوندشان تشریح فرموده است چنانچه علامه ^{نص} شافعی
 در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه فرموده که فرموده * و هذا

صراطی است مستقیم فرموده است مصلحت از صراط مستقیم
 پیروی نکند که در این آیه مبارکه نماز شده قرآن مجید و شریعت
 مبارکه است که حضرت رسول ص آنرا از طرف خداوند برای مردم
 آورده است و این تفسیر را اینها سر فرموده است انتہی ۰
 علاوه حافظ شوکتی در تفسیر خود از امام احمد و ترمذی و
 نسائی و غیرهم از نواسین رحمان و او از رسول الله ص روایت
 کرده که فرمودند خداوند متعالی بیان فرموده است و گفته که
 راحه است و صراط مستقیم را در دنیا بگویند که از دو طرف آن
 در باری باشد و در هر دو باری درهای گشوده باشد و بر هر دو
 پل باشد و گفته بود در همه صراط مستقیم و راحه است شخصی استاده
 و یاد است ای بلند بگویند ای مردم همه در این راه داخل شوید و از هم
 دور نگردید و متفرق نشوید و شخصی دیگر از بالای آن راحه است
 مردم را دعوت کند و چون کسی بخواند که در راهی که در پل
 آن راحه است بکشاید با او میگوید که وای بر تو میباید آن را باز کنی
 زیرا اگر باز کنی مجبور هستی وارد بشوی و بدرون روی ۰۰۰۰۰۰*
 این صراط که حضرت رسول فرموده عبارت از احکام است و دود بوار
 که در دو طرف این راه قرار دارند احکام و حد و الهیه است و
 درهای گشوده مسائلی است که خداوند آنرا بر مؤمنین حرام فرموده
 و شخصی که در راه ^{را} صراط مستقیم را دعوت میکند عبارت از کتاب الهی

است و آنکه از بالای راس مردم را دعوت میکند زاجر قلی است یعنی
 نوبت است که در قلب شخص مومن وجود دارد و او را همواره از
 ارتکاب منتهیات و محرمات معاصات مینماید . التمس
 وابلك نص حدیث را بشنو من رسول الله ص
 قال ضرب باللمسلا صراطا مستقیما و علی جنبی الصراط سوران
 فیها ابواب مفتحة و علی الا بواب ستور مرخاة و علی باب الصراط
 داع یقول یا ایها الناس ارادوا الصراط المستقیم لا تقربوا الی
 یدیه من فوق الصراط فان اراد الانسان ان یفتح یتامن تلك
 الابواب قال و یحك لا تفتحہ فانك ان تفتحہ تلجہ
 باری معلوم شد که صراط عبارت از اسلام است و مقصود
 از اسلام هم قبلا مکرر گفتم که خدا پرستی است کفاسا مردمان
 الهیه در هر دوری بر آن استوار بوده و خواهد بود خداوند در
 قرآن مجید سوره حجر آیه ۱ فرموده و ان هذا صراط علی مستقیم
 فانتم سمعتم و این آیه کلمه صراط را بکنمه علی اضافه فرموده و میفرماید
 که راس است عبارت از راه علی است و مقصود از علی حضرت باب
 و حضرت بها ^۱ اللغات نیز اسم حضرت بها ^۱ اللعین علی و اسم
 حضرت باب علی محمد بوده است و علی آیه چنین مینویسد که
 ابناکرام است در مقام حضرت باب و حضرت بها ^۱ الله است -
 پس علی را متابعت کنید و در آن راه راست سلوک و مشی لغات

این معنی حلیلی این آیه مبارکه است که ذکر شد و آنچه را در همین
 در تفسیر و تراثت این آیه گفته اند خالی از تکلف نیست و معنی درست
 تعبیر آیه برخی از مفسرین گفته اند که آیه هذا صراط علی مستقیم
 در اصل صراط حق علی بوده و علی را بشد بد یا ^۱ یفتح
 آن خوانده اند و اکثر مفسرین با این طریقه همراهی کرده اند و
 بعضی میگویند که باید آیه را این طور خواند که هذا صراط علی مستقیم
 کلمه علی را بشد بد یا ^۱ میخوانند و تلویح مضمون بان صید هند و علی
 را بعضی شریف و نیز کوا رید الله و بعضی را همین میگویند که این
 استراحت است و شریف و نیز توار و این همه
 خالی از تکلف نیستن را در قول اول مجیبی بکنم برگزیده اند
 و در ثانی هم معنی آیه چنان - ایس نیست ولی مفسرین در
 اینگونه تفسیر معذرتند چنانکه را بلم خود بحقیقت اصلیه مملک
 نبود مانند زبیر در آن ایام هنوز ظهور مبارک واقع نشده بود ولی -
 امروز که کتاب ظهور موعود طالع نردیده حقایق آیات قرآنی
 واضح و شهود کرد بد ما است .

در بیان میزان

میزان (ترازو) بچند معنی دلالت دارد از آن جمله یکی شریعت
 الله است که میزان الهی است و مظهر امر الله شریعت الله را پس

مردم وضع و تشریع میفرماید تا حقوق مردمان بدان سنجیده شود و عدالت در بین مردم حکمفرما باشد خداوند در قرآن -
 مجید سوره شوری آیه ۱۸ میفرماید اللّٰه الذی انزل
 الكتاب بالحق و المیزان. علامه بیضاوی در تفسیر این آیه
 مبارکه میفرماید و المیزان هو الشریع الذی توزن به الحسن و
 و سوی بین الناس و العدل بان انزل الامر به اواله الوزن -
 بان اوحی باعدادها ملاحظه بفرماید که علامه بیضاوی کلمه میزان
 را به قسم تفسیر کرده است و فرموده میزان بمعنی شریع
 و تانین الهی است و نیز بمعنی عدالت است چون خدا
 مردم را بعد از امر فرمود ما ستونیز میزان بمعنی ترازو است
 که خداوند ساختن و درست کردن آنرا بر مردم آموخته است و
 این جمله را که بیضاوی ذکر فرمود منظرها اختلاف اقوال مفسرین -
 است علامه شیخ الاسلام شمس الدین که باسن کمال پاشا معروف
 در رساله سی و چهارم از مجموع رسائل خود ص ۳۸۱ در باره
 معنی میزان پس از نقل اقوال مختلفه میفرماید ضحاک و امیر -
 گفته اند که وزن و میزان بمعنی عدالت است که باید حین تساوت
 عدالت را رعایت کرد و کلمه وزن در این مورد برای تعجیل بکار برتعالیست
 چنانچه صیغوش این سخن با آن سخن هم وزن است بمعنی معادل و
 مساوی اوست بدیهیست که در مورد سنجیده سخن با سخن دیگر
 وزن و میزان ظاهری موجود مقصود نیست و کلمه وزن برای تعجیل ^{بکار} _{مطلب}

میورد و مقصود اصلی تساوی و عدالت است و جاج فرموده
 گفایشن بسیار شایع و مشهور است و در اصطلاح و گفتار مردم بکار
 میروند و بهترین است که در باره معنی میزان آنچه را در صحاح و
 اسانید و احادیث وارد نشده میورد توجه فرماید که در این باره
 قول مشهوری بسیار نیکو و مورد توجه است که میگوید اگر میزان را -
 بر این معنی حمل کنیم باید بگوئیم که مقصود از صراط هم درین حق
 است و باید بگوئیم که بیشتر در حق امری روحانی است که روح مجرد
 بان ناسز میشود و بیجا و بیجا را طایفه با جسم و بدن ندارد و باید
 بگوئیم که مقصود از این و نهادهای انشائی مقصود و صفات ناپسندیده
 است و مقصود از ملائکه قوی است که انسان را بکارهای خوب وادار
 میکند التنسیب

و نیز کلمه وزن برای قدر و مقام بکار میروند معنی مقصود از آن ایسان
 و حمل نیکو یا کفر و اعمال مذمومه است علامه بیضاوی در تفسیر خود
 در رد بل آیه مبارکه تمنی قلت من یسقا و لیک هم الملحون و من خفت
 مواز یسقا و لیک الذین خسروا الفهم من جهنم خالدون که در
 سوره مؤمنین آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ نازل شده میفرماید معنی قلت
 مواز یسقا آن است که قدر و مقام نماید و اصلش زیاد باشد یعنی هر کس
 که عقابند حسرت و اعمال پشندیده دانسته باشد در نزد خدا او نیست
 دارای مقام و مرتبه ایست و بگویند نفوس رستگار میشوند و طبقات

فانتر میگردند و درجات عالمی میباشند و من خفت موازین به معنی کسی که
 دارای اعمال و صفات قابل اعتنا نباشد و از جمله کافران باشد
 عند الله دارا میچشم و وزن و اهمیت نیست انتہی
 ملاحظه فرمودی که علامه میساری وزن و موازین را بر چهار
 مقام و اهمیت و اعتبار تقسیم فرمود و نیز خداوند در سوره اعراف
 آیه ۷ فرمود: *والوزن بعون الحق فمن ثقلت موازینہ فاولئک
 هم المظلمون ومن خفت موازینہ فاولئک الذین خسروا انفسہم
 بما کانوا یاباننا یظلمون یعنی وزن در آنروز عبارت از حق و
 حقیقت است هر کس وزنش سنگین تر است در نزد خدا در متکاوم ^{است}
 و هر کس وزنش سبکتر است از جمله زانگان است زیرا که در سوره
 آفات ما یظلم و ستم رفتار کرده مقصود از این آیه مبارکه چندی واضح
 است و احتیاجی به شرح و توضیح ندارد غیر از آنچه ذکر کردم
 باز هم برای کلمه وزن معانی دیگری است علامه عقلانی در شرح
 صحیح بناری در ذیل آیه ۱۷ سوره مائینا گفته فرمود و *وضع الموازین
 القسط ہم القیامۃ فرمود ما است بر خسی از علماء معتقدم گفته اند
 که میزان بمعنی عدالت و نفاوت بحق و حقیقت است و طبیعتی
 پسند این شرح از مجاهد روایت کرده که گفتند خدا ای تعالی
 که فرمود *وضع الموازین القسط* راه تمثیل بوده که آنکه مقصود جزا
 شاعری باشد انتہی ***

این گفتار گذشته‌ی بسیار در دست و پودر ایوب و مطابق با واقع
 است و در اولین اول از ظهور حضرت پیام الله تعالی این موضوع در
 جهان برای اجرای عدالت بین جهانیان پیش از آنکه در جمیع
 اقطار و انحاء عالم شیوع یافت و قبل از آن احکام و نفاوت مسا
 بر میل را اجتناب نمودند و نظر بر لغت معجمی میباشند و میباید بین
 باین کارها رسیدگی میکردند و توان این موضوع موضوع مسلکی وجود
 نداشته و چیزی آنچه ذکر شد میتوان کلمه موازین مذکور در آیه
 مبارکه را موازین شاعری هم تصور کرد زیرا در این امر برای سنجش
 آنها مختلفه‌حش برای سنجیدن یاد شده هر از آن که نوره بسیار
 کوچک و نامرئی است و هم چنین برای سنجش سنگینین از وزن در
 حدود ۵۰۰ تن و بیشتر آلات وزن مخصوصه اختراع شده است
 و هم چنین برای سنجش مقدار حرارت و طبیعت و میزان تراکم
 مواد و غیر اینها آلات دقیقه تهیه شده است که از جهت نوع و
 شماره خان از حد احصاست و همه اینها مطابق مشامین ابای
 قرآنی است و همه آن دلالت دارد که نیاست موجود قرآن پیام کرده
 و ظهور ابراهیم ظاهر شده و همه امای خداوند جمیعاً با نیاز
 پیوسته است *

در بیان حساب *

مقصود از حساب همانا است و مجازات است یعنی برای نفوس که

برسول الهی مومن میشوند مکافات عقود شده من برای آنان کسه
 خود را از ایمان با یگان بظهور امر رحمن محرم میسازند مجازات
 منظور گردد بیده و این مکافات و مجازات از فتاویح حسابهاست و در این
 مورد به جهت وجهه سؤال و جواب در کار نیست و ساقیه در حساب
 حکم ندارد خداوند در سورۃ الرحمن آیه ۲۶ فرموده *یوشکون*
 لا یستل عن ذنبه انس ولا جان و بعد میفرماید *یعرف العجرون*
بسیماهم و یخذ بالتواصی و الاقدام (سورۃ الرحمن آیه ۱۱)
 و در آیه ۴۲ و ۴۱ فرموده *هذه جهنم التي یکذب*
نہا العجرون یظنون اینها و بین حمیم آن در این آیات مبارکه
 خداوند تصریح فرمود بکسب مجرمین و کتاکاران جزای اعمال خود
 را در یافتند دارند میفرماید *هذه جهنم* یعنی این است و آنچه
 کتاکاران بدان رسیده اند و در بین جهنم و بیسن آب جوش -
لسواف بنمایند کلمعان یعنی آب جوش است که حرارت و
 ظلمت آن باطنی درجه برسد گسارای آن بتصور نیاید و نیز
 در سورۃ قصص آیه ۲۱ فرموده *لا یستل عن ذنوبهم العجرون* یعنی
 از کتاکاران در باره کتاکاران سؤال نمیشود و اما اینکه در
 سورۃ الصافات آیه ۲۴ میفرماید *فقوهم انهم مسئولون* در ظاهر
 با معانی آیه سورۃ الرحمن و سورۃ قصص که فرموده *لا یستل عن ذنوبهم*
 و لا یستل عن ذنوبهم العجرون مخالفت دارد

نیز در این آیات فرموده *ماز جرمین* سؤال نمیشود و در سورۃ صافات
 فرموده *مکاکاران* را نگاه دارند زیرا آنان مورد سؤال قرار گرفتند
 این اختلاف در اول و هشتم بظهور می رسد ولی در حقیقت اختلافی -
 نیست بر این معنی انهم مسئولون در این باره رسیدن مجازات است
 مثلا *سما یستخس* میگویند که نمود *یسا بل فلان* مطلب مسئول هستن
 یعنی اگر در اینجا م آن تصویر کنی مجازات خواهی رسید در این
 آیه هم خداوند میفرماید که کتاکاران مسئول اعمال هستند یعنی
 مجازات تقصیر و قصور خود را برای بد بلام وظیفه در یافتند می دارند
 و در اینجا مقصود سؤال در سزا از اعمال نیست بنا بر این اختلافی
 بین آیاتش می وجودند اردخانه رازی در ص ۱۸ جلد دوم از
 تفسیر خود در تیل این آیه ۲۰۱ سورۃ بقره که فرموده *من انما نسئ*
الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا حداب النار میفرماید
 علماء و دانشمندان در باره اینکند اولد چگونگی حساب خسایق
 رسیدگی خواهد کرد اختلاف نرده اند و پس از آنکه اول و گفتار
 مشهور را در این خصوص بیان میفرماید میگوید ان المعاصی
 عبارة عن المجازات یعنی معاصی عبارت از آن است که خداوند
 خلق خود را در مقابل اعمالشان مجازات فرماید و همین مجازات
 عبارت از معاصی است چنانچه در قرآن فرموده *و کاتین من نرسه*
فت امریها در جمله *سینا* حساً باشد بد این معنی چه بسیار

از تسری و امکانگه از امر الهی سرچشمی گردند و بیخبران خود را -
اطاعت نمودند و محاسبا بسخنش در باره آنان مجری داشتیم یعنی
آنانرا باشد بدترین وجهی مجازات نکردیم در این آیه خداوند
مجازات شد بد را محاسبه شد بد تسبیح فرمود ما است بعد میفرماید
اطلاق کلمه حساب بر مجازات از راه اطلاق سبب بر مذهب است
که در اصطلاح اهل ادب جایز است و وجه جواز این اطلاق آن
است که محاسبه سبب گنایان سبب میشود که طرفین محاسبه باخذ
و عطا میبردند زنده یعنی آنکه طلبکار است طلب خود را میگیرد
و آنکه مفروض است نوری خود را میبرد از دین حساب سبب اخذ
و عطا است و اطلاق اسم سبب بر مذهب جایز است بنا بر این اطلاق
لفظ حساب که سبب مجازات کنه کاران است بر مجازات که سبب
است جایز و منفذ بد ما است و از این جهت است که خداوند در آیه
مزبور محاسبان را محاسبه با شد بد فرمود و مقصود از مجازات شد بد
گناهکاران است . انتهى

هر کس پیش از امر الهی در دین خود مؤمن شد و ندای حضرتش
را استماع نمود خداوند منان بجهت پیش میبرد یعنی حیثیات
او را بجهت تبدیل میفرماید و جمیع گناهانش را میآسوزد -
یعنی شخص با ایمان که عبارت از حیثیات ابدی است فائز میشود
و مشمول رحمت پروردگار میگردد و کسی که ندای الهی را بشنود

و ای شید بود و مؤمن نشود هر که ابدی صوت داعی گرفتار
میشود و عذاب الهی در شمار میگردد و همین مکافات مؤمنین
و مجازات محرومین عبارت از حساب است .

صارت گت . اگر بنا بقتل تو حساب را عبارت از مجازات
اصال بدانیم بنا بر این مشاهده میکنیم که هر عمل نیکی را جزای جنه
از سی است و هر زشتکاری بد رفتاری را مجازات اصال (اگر گناهش
بدتر شده اند) از عیب و این مسئله پیوسته در جریان است و هر
روز خلق بکافات و مجازات میبردند و بگرمی ندارند که گناه
مسئله حساب را که عبارت از مجازات است اختصاص بر روز قیامت
بدهد و آن روز را هم الحسابینامند .

زنده گفت هر کس که صلوات بر او نازل شود جزای همان عمل
خود را هم از نیکی بد دریافت میکند اما داستان ایمان بظهور امر الله
مسئله دیگری است زیرا هر کس بر رسول الهی در هر زمان مؤمن شود -
موجبیت ایمان سبب میشود که گناهان گذشته اش بکنی محو و زایل
میگردد و انسان بعد از توبه با ایمان و عرفان مظهر امر الله در بیگناهی
مانند روزی است که از ما در متولد شد و از گناهان گذشته او بیخبر
انوری بانس نماند و ای تخصص بکسب ظهور امر الله را نکند و از
مرحمت ایمان خود را محروم سازد عمل او در ایمان و در امر میگذرد
و از هر طرفی او را احاطه میکند چنانکه خداوند در قرآن مجید

سوره النعام آیه ۱۷۶ میفرماید * والذین کذبوا باياتنا ولقوا عذرا
 حیات اصالحهم علی چیزون الاما کالوا یملون یعنی آنان که
 آیات الهی را تکذیب میکنند و از افرا فرا رسیدن آخرت که روز -
 ملاقات مظهر امراللعن است خود داری میکنند چنین مردس جمیع
 اصالتان پیچوده وین نسر است و جزای آنان مطابق اصالتان
 داد میشود بنا بر این ایمان و فکر سبب میشود که حساب هر کس -
 تصدیق شود شخص مؤمن بحشر اینکه ایمان میاورد حسابش تصدیق
 میشود و باقیت کار جزای هلسش معلومست و شخص که کفر هم در
 نتیجه کفر حسابش تصدیق میشود و جزای هلسش معلومست و دیگر
 احتیاجی نیست که خداوند مؤمن و کافر را در روز مخصوص برای
 محاسبه حساب فرماید و نگاید از اصالح و کرد ارشاد پیوسته و
 همان برانان را پیشتر و پس از مدتها که صرف رسیدگی بحساب
 میشود آنوقت جزای اصالح آنان را بدهد بلکه جمیع این مطالب
 در روز مظهر امرالله بصرف ایمان نفوس و امراضشان تحقیق میاید
 و حساب هر کس فوراً معلوم میشود و جزایش مقرر میگردد و از آن جهت
 است که خداوند روز قیامت و قیام مظهر امرالله را بیم الحساب
 تسبیح و تسبیح فرموده است .

در بیان کسب

مردم میکنند که در روز قیامت نامه اعمال هر کس بدستش میرسد

و جمع اصالح زشت و نیک که در روز قیامت برنگشده در نامه اعمال
 مندرج و ثبت گردیده است و برای این مدینه و نظیره خود با همه
 ۱۲ - ۱۰ سوره ماری استدلال میکنند که فرموده است و کل انسان
 الزیفاء طائره فی عنقه و نحن له بحم القیامه کتابا یلیق منتسورا
 اثر کتابتگن بشمکتا لیم علیه حسب ما من اهدت ی فانما بهتدی
 لنفسه من فصل فانما یسئل علیها * یعنی نامه اعمال هر کس
 را مانند گردنش میافکنیم و روز قیامت آنرا مانند کتابی باو میدهیم
 که باز کند و بخواند بخوان کتاب خود ترا و امروز شخص تو برای
 رسیدگی بحسابت کتابت مینمائی هر سر راه شد ایستایا بس
 نفع آن بخورد و راجع است و سرگردانمراه خود در روز قیامت شلالت
 بخورد او بر میگردد این آیات و امر دم دلیل بر نوع طبران نامه
 اصالح در روز قیامت و ما بر شتونی نقد کرد میدانند و لکن نظریه
 آنان در باره این آیه مفرور بصواب نیست چه گفته شود از کسب
 در این آیه نامه اعمال نیست بلکه مسمود کتاب آسمانی است که
 توسط مظاهر امراللعنازل میشود و نامه کتابی که در آیه پیشینه مفرود
 نازل شده سفید یعنی جنس است یعنی شامل جمیع کتب سماوی است
 است و بدیهیست که هر امتی کتاب مخصوص دارد که از آن پیروی
 میکند فی العتل اتباع حضرت موسی کتاب تورات کتاب اسمانی
 آنهاست و پیروان حضرت عسی کتاب انجیل کتاب اسمانی

آنهاست و نیز کتاب زند و اوستا در نزد زرتشتیان کتاب آسمانی
 محسوبست و هم چنین هرامت را کتابین مخصوص است و چون
 هرامت از افراد آن است تشکیل میشود بنا بر این میتوان گفت
 که بر شخصی کتابی دارد چنانچه میگوئیم هرامت کتابی دارد
 چه که است از افراد پدید میاید همانکند از کجا میتوان ثابت
 کرد که تصود از کتاب مذکور در آیه مبارکه کتب سماویه است
 که برانجا نازل شده است . زید گفت . ما اینمطلب را آنست
 آیه استخراج و ثابت میکنیم و ملاحظه فرماید در آیه شریفه
 منوره فرموده " نحن له يوم القيامة کتابا بلغنا منشورا بهن
 از این گفتیم که مقصود از قیامت قیام مظهر امر الله و مظهر رسول
 الهی است و از این مطلب کاملا میفهمیم کتب که در آن روز قیام
 و مظهر موجود است برای استدلال از روی آن بحقایق است
 مظهر امر الله و قیام بدعت خلق مورد استفا ده قرار میگیرد و مؤمنین
 مظهر امر الهی برای هرامت از روی کتاب آسمانی خود نشان
 حقایق مظهر امر الله را که بدعت مردم قیام کرده است ثابت
 میکنند و از این گذشته کتابی که بر خود آن مظهر امر الله از اسما
 منینا الهیه نازل میشود نیز مثبت حقایق ادعایان بزرگوار است
 چنانچه در سوره عنکبوت آیه ۵۱ - ۵۲ فرموده و قالوا لولا انزل
 علینا آیه من ربنا لانا لایات عند الله اولم یکنهم انا انزلنا علیک

الکتاب یتلی علیهم در این آیه بر منی که از رسول الله خوار ق
 ما دا اعتماد به میکردند صریحا میگوید که برای اثبات حقایق
 حد رسول من همان کتابی است که من نازل شده و مردم آنرا
 میخوانند و میشوند که آن است این مکتوب از معانی کتاب است
 و نیز شرحی که گفتیم در مقام مقصود از کتاب آسمانی قبل است که
 بر مظاهر مدینه الهیه که پیش از مظهر بیاید الهی ظاهر شده ما
 نازل کرد بده و مؤمنین مظهر امر الله بزرگی هرامت از روی کتابی
 حقایق مظهر امر الله را اثبات میکنند و بحق تعالی در قرآن
 مجید سوره طه آیه ۱۲۲ باین نکته اشاره کرده قوله تعالی و قالوا
 لولا یا تننا یا آیه من ربنا لولا ما تننا من الصحف الا ولین ایمنین
 منکرین گفتند که این رسول باید خوار باشد ما تنی برای ما ظاهر کنند
 تا با ما و من تویم امر رسول الله من باین منکرین بفرمانه برای اثبات
 حقایق این دعوت آنها است که مکتوبه قبل گانیمت و چون که
 در هنگام قیام رسول الهی بدعت خلق این کتاب را انسان
 باز میکند و میخواند لهذا مقصود از کتابی در این مقام همان کتب
 سماویه است که قبل از قیام مظهر امر الله بر مظاهر مدینه الهیه
 نازل شده است تا در شخصی بشواید بخدا بتحریری حقیقت
 اقدام کند و از روی کتابی که بصحت آن معتقد است منی بصحت
 ادعای مظهر جدید امر الله ببرد و آن کتاب را که خود معتقد

بانست باز کند و بخواند و حرفان مظهر امرالله را تر کرد داسا
 اینکه فرموده است ببلقاء مشهورا اشاره بنسرو و تکبیر کتب درین
 اثر است است که در او ان فریب ظهور مظهر امرالله این مجلس
 بولوع پیوست زیرا در سوابق ایام که هنوز از مطبوعه و چاپ شدن
 کتاب نسوی نبود نسخه کتاب سمانی محدود بود و اختصاص با شخص
 مسین پیدا کرده بود و هم افراد استرا برمند رجات کامل ان اطلاعی
 نبود و فقط از قروع احکام از قبیل روزه و نماز و * و * مردم -
 اللاهی داشتند ولی از ما برمند رجات کتاب سمانی خود بی خبر
 بودند و اطلاع بر آن محدود به علماء و پیشوایان دین بود ولی
 چون مطبوعه اختراع شد و کتب نسرو و تکبیر کرد در فردی توانست
 نسخه از کتاب برآید ست آورد و بمند رجات آن آشنا شود و این -
 مسئله قبل از قیام قیامت کبری بحصول پیوسته و از آن به بعد هر کس
 برای تحری حقیقت میتواند بخودش کتاب اسمانی را بخواند -
 و از این جهت هر کس مسئول نفس خود بود زیرا امر و کت تحری حقیقت
 را در دست داشت و کتاب بنسور در دسترس او بود و از این جهت -
 خدای فرمود " اقر کتابک فی بنفسک الیم علیک حسیدا یعنی
 ای افراد است هر یک از شما باید کتاب اسمانی خود را که بدان
 مستند است در روز قیامت که روز قیام مظهر امرالله است بخواند و -
 خود بشخصه تحری حقیقت کند و هر کس مسئول نفس خویش است

و پس از تحری اگر ایمان آورد بمکافات و اگر امر را نکند بجای آن
 میرسد و میفرماید هر کس خود حساب ببلع حق شراب کشد یعنی در
 نتیجه ایمان بمکافات شود و نتیجه امر امر بجای آن میرسد من اشتدی
 فانما یبغدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها * هر کس خدا است
 شود خود منقمت میبرد و هر کس امر را نکند و گمراه شود از گمراهی
 خود زبان و خسران میبیند (سوره اسری آیه ۱۲ - ۱۵) یعنی
 هر کس خودش حساب بخود میرسد و نتیجه حساب خویش را خود
 میباید و هر کس مسئول خود است و مسئولیتش فردی بکردن خود
 اوست خداوند در سوره اسری آیه ۷۱ فرموده مهم ندع کل اناس
 بانفسهم * یعنی روز قیامت و قیام مظهر امرالله حاضر فردی را بوسیله
 و پیشوایش بحق نمیتوانیم منسوب از امام در این آیه مبارکه همان
 کتاب اسمانی شراش است که در حق ظهور مظهر الهی شراش
 از روی کتاب خود بحق و حقیقت نمیتواند بخود زیرا بشارت ظهور
 آنحضرت و دلیل بر همان حدیثی است که در حدیثی است که در کتاب
 آسمانی شد رجست فلا من راعب اصحابی در کتاب خود سمنی
 بفرد است القرآن در باره کلمه امام میفرماید الا امام المؤمنین بانسانا
 کان یقتدی بقوله و فعله ارکتها محتا کان او میظلا و جسمه ا
 انتہی
 میفرماید کلمه امام عبارت است از ندانی پاکتایی است که مسود

اضطقان و اعتقاد شخص باشد اگر شخص را مردم مورد اعتماد
 بدانند و رفتار و گفتار او را صواب دانستند از او پیروی کنند چنین شخصی
 را امام بنامند و هم چنین اگر شخصی بکتاب معتقد باشد و مشد رجا تشریح
 و انبیل داشته باشد خواه این کتاب از کتب حق باشد یا از کتب باطل
 و اصل ضلال باشد آن کتاب برای آن شخص بمنزله امام است و جمع
 گفته امام بر آنست که در تفصیح خود میفرماید از امام که در آیه
 مبارکیم ندع کل اناس با ما هم وارد شده است بقول این بید کتاب
 آسمانی است که بران گروه نازل گردیده است یعنی امرای از
 روی کتاب آسمانی خود شان بحق دعوت میشوند امت موسی ع
 از روی تورات و بران قرآن از روی قرآن مجید دعوت میشوند انبیا
 این جور در تفصیر این آیه مبارک از این جمیع واواز مجاهد نقل
 کرده است که معنی کل اناس با ما هم یعنی بکتاب هم انبیا
 یعنی امرای از روی کتاب آسمانی خود شان با این دین مبین دعوت
 میشوند با این معنی که از روی کتاب آسمانی برای اثبات این امر اعظم
 افاضه دلیل و برهان میشود و در نتیجه شرک با خداوند مؤمن میشود
 و شرک امرای کند در جرگه مخالفین محسوب میشود و بعد از آیه
 شریفه که در سوره بقره نازل شده اشاره بهمین مطلب است قوله
 تعالی و تری کلامه جائیه کل امه تدعی الی کتابها (آیه ۲۸)
 یعنی در روز قیامت جمیع امم عالم را مشاهده میکنند برانود آمدند

و امرای از روی کتاب خود ش دعوت میشوند هم بقا مظاهر الهیه
 و امرای خاص بود که در روز ظهورش انامت با آنحضرت مقابلهت
 میکنند و لکن چون ظهور حضرت بها ۳ الفصح و د بله و انبیا
 نیست و برای ادایت جمیع اهل عالم است لهذا برای امرای
 از روی کتابیان است که بدان معتقدند است بدانست حضرت بها ۳ الله
 استشهاد و استدلال میشود لهذا در آیه فرمود ما نوری کل امه
 جائیه کل امه تدعی الی کتابها حضرت بها ۳ الفصح ام عالم
 را دعوت میفرماید و برای امرای از روی کتابیان ان استدلال
 میشود امرای که دعوت حضرتش را بید برشت با جان حقیقتی فاسد
 میکنند و گفته بعد از آن شد به جتلی میشود و از این جهت است که
 در دنیا آیه قبل فرموده الیم تجزین بیا کتم تملین یعنی امروز
 که روز ظهور مظهر امرالفاست بر نفس جزای عمل خود را از ایمان
 و کفر در بافت مینماید هر کس در ضمن شود فعل نیکوش مرتکب و هر کس
 مؤمن نشود و مظهر امرالله مگا برهنگد عمل زشتی را مرتکب شده
 و جزای رفتار خود هر یک پیر از این رفتار این مظهر امم میکند
 که مردم در راه تحری حقیقت به فرقه تقسیم میشوند چنانچه
 خدای تعالی در سوره طه آیه ۱۱-۱۲ فرموده است
 فاما من اوتی کتابه فیمیشه فیقلی فانهم الرثوا کتابه انفس
 ظننت انی ملاق حما به یعنی در روز ظهور مظهر امرالله

شرکس کتابش بدست راستش برسد یعنی پس از تحریر حقیقت
 مؤمن نبود میگوید اینک بیانیست و کتاب مرا بخوانید من میبندم
 گریز حسا بیزاد یافتند و تمام کردند فهو فی عبثه راضیه فی جنه عالیة
 قطوفها دانه چنین شخص گمراه نبود در نعمت و زندگانی
 رضایت بخشن است در بهشت برین جای دارد و پیغمبرهای آن
 در دست راست کتو او را شویا شنیدنا بما اسلتم فی الاسلام
 الخا به یعنی ای اهل بهشت بخورید و بیا شامید گواریا بدست راست
 نعمتانی که خداوند در یاد او ارسال نیک نما که در ایام سابق
 مرتکب شده اید بشما عفا فرموده است و اما من اوتی کتابه بشماله
 اما کسیکه کتابش بدست چپش برسد فیقول بالبتن لم اوت کتابه
 پس میگوید ایگاش که من کتاب را در ریانت نمیکنم ولم ادر احسابه
 و حساب خود رسیدگی نمیکنم که بچنین جزای بدی گرفتار شوم
 بالبتها کانتا لقا ضیقا ایگاش قبل از این میبدم و از دنیا میرفتم
 ما لفتن عنی مالیه ملک عنی سلطانیه آنچه داشتم بدرد من نخورد
 و تمام در دست خود را از دستم اخذ و قتلوه ثم الجحیم -
 صلوه ثم فی سلسله ذرها سیمون ذراعا فاحکوه یعنی خداوند
 جزای گنایان تخصرا میدهد و میفرماید بگورید او را در قفل و زنجیر
 بکشید و سپس بجانب دوزخ او را کشان کشان برده در جهنم بنداز
 الله کان لا یومن بالله العظیم زیرا که این شخص خداوند بزرگوار

مؤمن نکردند و آنچه را که طعام المسکین البسوا لعلهم یبصروا
 حمیم ولا طعام الامن فسلین لا یاکفوا الا الغاضقین و این شخص
 در صد طعام دادن بیستمان بر نمآید بنا بر این امروز برای او
 خوشاوند و شغوار نیست و چیز فسلین که از خوراکیهای جهنم
 است برای او خدا نمیستواند پس فسلین خوراک خدا گاران است و
 در این آیات مبارکات در فرموده مؤمن و مومنین را ذکر فرموده که
 عبارت است از اهل بعین و اهل شمال و شمع این نفوس معتقد بکتاب
 اسمانی خود میباشند و لکن اهل بعین یعنی آنکه کتابش بدست
 راست میگیرد عبارت از شخص است که در تحریر حقیقت اعتماد
 بنفس خود داشته و خود بنسخه یا موالف فرماید کن کرد و حقیقت
 مطلب را با جدیت و کوشش خود بدست آورد است و خدا او را
 در باره این نفوس میفرماید فاما من اوتی کتابه فاولئک یقرءون
 کتابهم ولا یظلمون قتیلا یعنی آنکه کتاب خود را بدست راست
 خود میگیرد یعنی خود بنسخه بدست میبندد و از روی دلالت
 و بر این بتحریر حقیقت میبرد از دحضت ادعای رسول البس
 اقرار میباید مسلما خداوند او را در میان او روشن میگذرد
 و صراط مستقیم را با او بینماید تا از مشاهده راه هدایت
 بر منزل ایمان برسد اینگونه نفرسی که اصحاب بعین اند پس از
 فوز با ایمان و هدایت بدیگران میباشد و انتخار بینماید و چنانچه

خدا فرموده مردم میگویند ای مردم بیا نید کتاب را بخوانید
 من میدانم و میدانم که بلافاصله این روز عظیم می رسم و تصفیه
 حساب بین ما این بیا نید اصحاب یعنی در مقابل احوال معتبر^{ضیون}
 میگویند و اینها خاطر نشان میکنند که شما هم بیا نید و این کتاب مرا
 بخوانید تا بصحت رفتار و صدق ایمان من یقین کنید من میدانم^{نستم}
 که پس از ایمان از من بازخواست خواهید و مرا بمحاسبه خوا^{هید}
 کنید که چرا مؤمن با این امر مبارک شدم و حضرت بها^{اللهم} را چرا
 تصدیق کردم و میدانم که این رفتار من در نظر شما ناپسند
 خواهد آمد این کتاب مرا بخوانید تا بدانید من از روی دلیل
 و برهان با امر مبارک حضرت بها^{اللهم} من شدم و بصحت عقیده
 من می بیند و از این جهت است که اصحاب یعنی بنعمت موفور
 میروند و در بهشت برین مسکن میکنند و از میوه های آن کامیاب
 میشوند و نتیجه اعمال حسنه بام سابق خود را دریافت میکنند
 چنانچه در آیات قرآنی که برای تو خوانده ام این معنی مصحح
 بود *فولت مالی فی عبثه راهیسه الخ*
 فرقه دوم یعنی اصحاب شمال کسانی هستند که کتابشان
 بدست چپشان داد میشود و خداوند در بار این فرقه
 فرموده که چون کتاب خود را بدست چپش میگیرد میگوید بالبتنی
 لم اوت کتابه الخ

این شمر که اصحاب شمال است و کتابش را بدست چپ میگیرد
 شخص است که در فهم معانی و ادراک مقاصد و حقایق مندرجه
 در کتابش بتحریر تخصص نموده و حدیث خوبش منگی نیست و
 تفسیر کتابش را از سایرین مینمونه و قبول میکند ولی خود ترا^{سا}
 در این باره تحقیق لازم را نمینماید من المثل شخص مطلقه که
 بنای کار را بر تقلید نهاده و در صورت تقلید از این و آن اکتفا کرده
 است از مردم شنیده که درین آتش ابدی است و بیچگاه نسخ
 نمیشود و تغییر و تبدیل نمیرساند و چون این شخص با این عقیده
 مشغول بحث و مذاکره یا مبلغانی میشود و او با قلم دلائل و
 براهین میپردازد و حضرت بها^{اللهم} را من الله و شارع
 شریعت الله صوفی میکند چون آن شخص مطلقه در کتاب اشعاشی
 خود دلیلی برای اثبات عقاید تقلیدیه خود از تبیل علم نسخ
 شریعت و غیره نمی یابد مستاصل میشود و فریاد میکند بالبتنی لم
 اوت کتابه ولم ادر ما حسایه یعنی ایگانه من آنچه را که برای
 محاسبه ام دعوت شده ام نیندازم با این معنی که آن شخص
 مطلقه چون از این و آن شنیده که باید همواره در حفظ دین ابدی خود
 بکوشد و با شرکاء و منصفین منازعه و مناظره نماید برای این
 منظور پس از شنیدن استدلال بهائی برای دفاع و مناقصه کتاب
 خود مراجعه میکند که در آن دلیلی بر رد بهائی بیاید و چون

در کتاب خود مطلب مناسبی که برای رد بهائی بکار برود نمیباشد
 لهذا از شدت اتصال فریاد میکند و حتی نفاذی مگر میکنند و
 میگویند یا اینها کانت القاضیه یعنی ابگانی که من قبل از این مرده
 بود یا ما فتن من مایه یعنی در کتاب خود مطلبی که
 بیسواسند عیبده مرا اثبات و عقیده حرف را باطل
 نماید وجود ندارد هلك عسی سلطانیه یعنی دلیل و برهانی
 در دست ندانم که عقیده خود را تا بکنم و این تفسیر از این جریر
 برای این آیه مبارکه فرموده هو کنته هلك عسی سلطانیه در جهت عسی -
 حججی و سلط فلاحه لی ^{حججها} یعنی تمام دلائل من
 بهبوده و بقاء عده است و بگرد دلیل و برهانی برای اثبات منظور
 خود ندانم و در ضمن تفسیر خود از این عباس رأیت کرده که
 در تفسیر این آیه فرموده تسلسل عسی کل بینه فطس تثنی عسی تینا
 یعنی جمیع دلیل و برهان من از دستم رفت و چیزی که در دست
 چریدند این ^{و این گفتار موید گفته است و بدیهست که چنین}
 شخصی عایشه ملاک و جا بگاش در روز خست چنانچه خدای
 فرموده شد و فعلوه ثم الجحیم صلوه الخ
 تا آنکه فرموده الله کان لا یؤمن بالله العظیم یعنی این شخص
 را بهوتی بیند و که او خداوند بزرگ مؤمن نبود
 از این آیه مبارکه اخیر مدلل و ثابت میشود که اگر کسی بر رسول الهی

و مطهر مبعوث من عند الله مؤمن نشود در حقیقت خداوند عظیم
 مؤمن نشده است و کسی که رسول الهی را قبول نداشته باشد اگر -
 مدعی ایمان باشد او خدا باشد کاذب است و نمیتواند خود را پاسا
 چنین حال مؤمن معرفی کند چنانچه خدا او را در سوره نساء
 آیه ۱۵۰ - ۱۵۱ فرمود فان الذین یلقون بالله رسلا و یریدون
 ان یفرقوا بین الله و رسله یقولون نؤمن بهنصر و نکفر بهنصر و -
 یریدون ان یتخذوا بآلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا یعنی
 آنانکه بخت او را و پیغمبران او کافر میشوند و میخراهند که پس
 خدا و رسولانش جدا می بینند و میگویند ما بر عسی مطالب را قبول
 داریم و بعضی را قبول نداریم و میخوانند که این رویه را برای خود
 اتخاذ نمایند و از اینرا عسی کنند اینگونه نفوس در حقیقت کافر ان
 هستند عاصه فرطین در تفسیر این آیه مبارکه در ذیل اولئک
 هم الکافرون حقا میفرماید این بیان مبارک از جهت تا کید عدم
 ایمان آنان است چه ممکن است بعضی خیال کنند که اینگونه
 مردم که خدا را معتقد جلوسیدند و رسولان خدا را معتقد
 نیستند دارای ایمان میباشند خدا او را از راه تا کید در کفر آنان
 فرموده ما اولئک هم الکافرون احقا یعنی آنانکه بر رسولان خدا او را
 کافر باشند در حقیقت بخت او را هم کافرند و ایمان بخت او را بدون
 ایمان بر رسولان خدا کافی و مفید نیست بینه منکر رسولان خدا او را منکر

خداوند متکرم بنمیری هستند که بشارت ظهور رسول محمد
زاده است و از این جهت این نفوس کافران حقیقی هستند و اینک
هم گنارطه مغربین را برای شویب خوا نم قوله اولئك هم الکافرون
حقاناً کید بنیل التوهم فی ایمانهم حین وصفهم بانهم یقولون
نؤمن بضمیر وان ذلک لا ینفعهم ان کفروا برسوله وان کفروا برسوله
قد کفروا بضمیر و کفروا بکل رسول یشیر بذلک الترمول قد لست
ساروا الکفرین حقا التیس *

گروه سوم از سه قسم برلمان کمازبیل اشاره شد نفوس هستند
که کتاب الهی را پشت سر خود افکنند و با حکام و اومرند رجه در
آن اعتنائی ندارند و صل نمینمایند چنانچه در قرآن مجید فرموده
تا ما من اوتی کتابا بهرا شهره نسوف بدموائیرا و یصلی سعیرانه
کان فی امله سرورا (سوره انفلاق آیه ۱۰ - ۱۲) خداوند
در این آیات اینگونه مردم را هم به عذاب نازل انداز فرموده است
این استعمال نفوس که در مورد و زمان و در هر مکان و محلی
پنجه با رسولان الهی سردا هستند خداوند در سوره بقره آیه
۱۰۱ در باره یهودیان معاصر حضرت رسول ص میفرماید
و كما جئناهم رسول من عندنا لیتصدقوا لعلهم ینذ فریق من الذین
اوتوا الکتاب بکتاب اللہ و هرا ظهورم کانهم لا یعلمون ایمنی هون
از طرف خداوند بنمیری ظاهر شد و یهود را بخداوند دعوت

کرد و کتابت را تراصد یق فرمود یعنی از اصل کتاب کتاب الهی
را پشت سر افکنند که گویا از آن اطلاعی ندارند و انا نه مستند انا
اینکه میفرماید نسوفید هوائیرا یعنی آن شخصیکه کتاب الهی را
پشت سر خود افکنده است به پیروان خود که با او هم عقیده اند
سفارش میکند و تا کید میفماید و میگوید دین سابق و کیش پیشین
خود را محکم نگاهدارید و از دست مندهید و هیچکس را اطاعت
نمائید در اینجا شهر معنی تا بر او علی ما اتم علیه و الزموا دینکم
است و این سخن را که میگوید مستحق اثر دوزن میشود و این جهت
است که خداوند در آیه ۱۴ سوره سوری میفرماید افرا کتابک کفی
بنفسک الیم علیک حسیبا یعنی کتاب خود را که معتقد بدان -
هستن خود شیخواری و تحقیق کن و از تقلید اجتناب نما زیرا احسان
کتاب تحقیقت را برای تو آشکار میسازد و سر از آن در آیه ۵ میفرماید
امن اشد یخانا بهتدی لنفسه و من شل لانا یفعل علیها و لاتنور
نازیه و زراخوری یعنی هر کس مسئول اعمال خود است هر کس
که بخصص تحری کرد و بهتدی شد نفعی آن بخود او را جاست و هر کس
راه ضلالت گرفت زبان ضلالت بخود او میرسد و هیچکس یا ر
کناه دیگری را بدو شر نخواهد کرد گرفت و نگاه دیگران را در نامه عمل
دیگران نخواهند نگاهت *

در بیان کتابانی که بر حضرت بها اللهم انزل شد ما ست در باره

کتابها که بر حضرت بها^ع نازل شده خداوند در قرآن مجید سوره فاطر آیه ۲۲ بشارت فرموده است بمفرماید ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم متقین ومنهم سابق بالخیرات یمان الله ذلک هو الفضل الکبیر مسود از الذین اورثنا الكتاب ۰۰۰۰۰۰ است بهائیه و پیروان حضرت بها^ع الله استند ز برای این آیه مبارکه ۲۲ سوره فاطر محمد از آیه ۲۱ عین سوره است که فرموده مؤالذی اورثنا الیک من الکتاب ووالحق یعنی ای محمد من قرآن مجید را که بشو نازل کرده ام حق و راست است و بعد از این که حق استقرآن را مدلل فرمود در آیه ۲۲ بمفرماید ثم اورثنا الکتاب ۰۰۰۰۰۰ یعنی از جنس همان کتاب قبل که بر محمد نازل کردیم پس از مدتی برای هر کزیدگان بندگان خودمان نازل فرمودیم کلمه تم طیبه تراخسی و ناسله زمانی است (و این مطلب را پیش از این هم متصلا برای تو اکتف) و کما اورثنا یعنی وارث ما ویم و بدیهیست که وارث چه پیروان ما که صورتها بان یافتن دوره او تحقق نیبند برود بنا بر این پس از انتهای دوره قرآن آغاز دوره حضرت بها^ع الله و کتاب نازله بر آن حضرت است که بشارتش پاکه تم در آیه ۲۲ فاطر نازل شده است چون دوران است حضرت رسول بیابان رسید و زمان تمام شد است بهائیه وارث آن گردید و کتابها هم همانطور که

پس اصلا به نازل شد پس از آن بهائیه هم نازل شد و است بهائیه وارث کتاب بعد از یابان یافتن دوره است محمد به گردید و این مسئله وارث ام نزول کتاب را از یکدیگر در هر دوره پیوسته است مثلا بعد از حضرت موسی ع است عیسویه وارث است موسی در مسئله نازل شدن کتاب بودند یعنی همانطور که برای است موسی کتابها نازل شد بعد از آن دوره برای است عیسوی هم کتابها نازل شد و است عیسوی ع وارث است موسی ع شدند و همچنین پس از یابان دوره است عیسوی است محمد من وارث آنان شدند و کتابها یعنی قرآن برای آنان نازل گردید و بعد از یابان یافتن دوره است محمد بهائیه وارث آنان در نزول کتابها شدند و به وسیله حضرت بها^ع الله کتب الهیه برای است بهائیه هم نازل شد ملاحظه فرما که عظمت حضرت بها^ع الله تا چه اندازه است و رفعت مقام این رسول اعظم الهی تا چه حد و مقام است که است آنحضرت را خدا او ندمشان برگزیده و انتخاب فرموده مواز بین بندگان خود باین موهبت اختصاص داده و فرموده ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و حق ظالم بنفس از این استرا هم اختصاص پذیرد و است و تنبیه در قرآن ذکر آنان را فرمود و ظالم بنفس از آن استرا هم مخصوص پذیرد داشته دیگر مقام صاحب امر و شارع قدیر و مؤسس این امت پیوسته

تا چه حد طاعت خواهد بود . هیچکس نمیتواند بمقام عظمت
 و جلال شارع تدبیر برسد ^{این قرین اعظم} و حق وصف و ثنای او را
 انداخته است یعنی ثنا * عليك انت كما اثبتت على نفسك یعنی ما
 از عهده وصف و ثنای تو عاجزیم و جز تو کسی دیگری
 از عهده ثنای تو برنمیآید .
 در بیان کوشش *

کوشش که در قرآن مجید و اخبار وارد شده است عبارت از امر
 سنوی و حقیقت باطن است و معنی ظاهر و محسوس آن مقصود
 نیست علاوه بخاری در صحیح در ذیل تفهیم حوره کوشش از این
 عباس روایت نموده که گفت * الكوش هو الخیر الذی اعطاه الله
 ایاه یعنی کوشش عبارت از خیر و نیکبختی است که خداوند به حضرت -
 رسول ص عطا فرموده است علاوه همین در شرح صحیح بخاری در
 ذیل تفسیر سوره کوشش فرموده است الكوش طی وزن فوهل مسن
 الكثرة والمرب تسعی کل شیء کثیر فی المد داخل القدر والخطر
 کوشش یعنی کوشش کوشش و وزن * فوهل * بمعنی کثرت و زیادی است هر
 چیز را که از حیث مد و بیا از جهت اندازهها از حیث اهمیت و عظمت
 زیاد و کثیر باشد کوشش میگویند بمعنی میفرمایند و اختلفت به والجمهور
 علی انهم الحوض یعنی در باره معنی کوشش علماء با هم اختلاف

را می دارند و اغلب آن را عبارت از حوض معروف میدانند تا اینکه
 میفرمایند و عن عكرمة الكوش النبوة والقرآن والاسلام) یعنی
 عکرمة در باره معنی کوشش گفته است که معنی کوشش عبارت از نبوت
 و قرآن مجید و دین اسلام است و همین عبارتند ما لخیر کلمه یعنی
 مجاهده فرموده که مقصود از کلمه کوشش جمیع مواهب و خیرات
 و شئون ممدوحه است که خداوند به حضرت رسول ص عطا فرموده
 است و قبل نور فی قلبه له علی الحق و قطعه مما سواه یعنی
 یعنی گفتند که کوشش عبارت از نوری بود که رطلب انحضرت که
 آن نور کوثر را همواره بحق دلالت میشود و از ما سوی الله منقطع
 بساحت و قبل الشفاعة یعنی گفتند که مقصود از کوشش شفاعت
 انحضرت از امت خود میباشد و آوردن اقوال اخیری لا حاجة لذکرها
 و نیز اقوال وارا* دیگری هم در باره کوشش ذکر فرموده است که
 احتیاجی بذکر و نقل آن نیست . انتهى

ملاحظه میفرمایند اقلب معانی که برای کوشش کرده اند هم از امور
 سنویه و حقیقی است و قول عکرمة رض اشاره باین است که کوشش موهبت
 و حقیقت است شبیه به حوضی پس از آب که از آن آب معارف و فضائل
 بیرون آید و جری میشود بنا بر این همانطور که در دوره حضرت
 رسول ص کوشش عبارت از نبوت و قرآن میباشد و اسلام بود و سرمد
 از آن فضائل و معارف الهیه را دریافت میکردند در دوره حضرت

بها لله نام کوشش عبارت از گنبدی است که از آن بگویند تعبیر شده است
در بیان بهشت و دوزخ

شما را خبر کردیم در این عالم بهشتها و دوزخهاست در عالم
پس از برگه هم برای ارواح بهشتها و دوزخهاست و شریک را
مانند حیواناتی است هر کس در این عالم برضای الهی فانی
شود در آن عالم نیز برضای الهی فانی خواهد شد و اجر اعمال
حقیقتی را که در این عالم مرتکب شده در آن عالم دریافت خواهد شد
کرد و در آن جهان بهشتها از شمار بیرون و نعم الهی است
است که هیچ چیزی با آن نمیتواند برابری کند و هر کس
در این عالم برضای الهی فانی نشود در عالم بعد در دوزخ قرار
دارد و برای اعمال سینه خود را که در این عالم مرتکب شده در آن
عالم دریافت خواهد کرد و اگر در نظر داشته باشی در ضمن شرح
و تفصیل درباره قیامت صغری را چه این مسئله بقدر کافی بحث
کردیم و سخن گفتیم اینک در این جا میخواهم درباره بهشتها
و دوزخهای دوزخ قیامت کبری سخن بگویم قیامت کبری بکسرات
گفتم که عبارت از قیامت مطهر الهی است و بنا بر این بهشت در این
قیامت عبارت از تحصیل رضای الهی است و هر کس که بر سبیل

وقت موافق شد و احکام و اوامر شرعی اطاعت کرد از صراط مستقیم
گردد و برضای الهی فانی شد ما است و در بهشت مسکن گرفته
و هر کس مطهر امرا لعلرا نپذیرفت از اهل دوزخ خواهد بود چنانچه
در سوره انفاس آیه ۲۹ - ۳۲ فرموده است ان الذین کذبوا
بآياتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا يدخلون
الجنة حتى یلقوا الجملة فی سم العنقبات و قد لکن تجزی المجرمین
لهم من جهنم صنادیق و من فوقهم غواش کذلک تجزی الظالمین
یعنی آن کسانی که آیات ما را تکذیب میکنند و استکبار میورزند و طاعت
خدا را عیناً بندگی در راهی آسمان بر روی آنان نشود و نمیشوند در بهشت
وارد نمیشوند مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن عبور کنند یعنی هر که وارد
بهشت نخواهند شد چنین است جزای کفار و کفار که در دوزخ
برای آنان جایگاهها فراهم است و از مالای سوراخ هم غذا بخورند
بر آنان فرود میآید و چنین است جزای استغفار ان الذین امنوا
و عملوا الصالحات لا تکلف نفعا الا و سها اولئک اصحاب الجنة
هم فیها خالدون و نیز همانا فی تلذذهم من فضل تجری من تحتهم
الانهار و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و انما كنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله لقد جا فت رسل ربنا بالحق و نودوان ان
تلکم الجنة ارض تموینا بما کنتم تعملون یعنی آنانکه مؤمنانند
و اعمال نیکانان را بدادند (و بهر شخص خان از اندازه است)

خداوند تکلیف نمیفرماید (آنان اهل بهشت هستند و جاودانی
 در بهشت باقی میمانند ما انار نقل و پنجه را از چینه های آنسان
 محو کردیم و زد و دیدیم و از زیر قوسهای آنان در بهشت شهرهای
 آب جاری میشود و آنان زبان بشکرانه حق تعالی میگویند و میگویند
 خدا یا اگر تو ما را بر امر استعدایت نمیفرمودی ما خود نمیتوانستیم
 را بحق و راست را پیدا کنیم و بهتدی شویم همانا جمیع پیغمبران
 برستی از طرف خدا آمده اند سپس فرشتگان آنان را مخاطب
 ساخته و با صدای بلند میگویند بیا تید و در بهشت جاودان وارد
 شوید خداوند در مقابل اعمال نیکی که در دنیا مرتکب شدید این
 بهشت را پشم داده و نعمت و ثروت بهشت هستید ملاحظه فرمایید
 حق تعالی به سرحاح فرموده هر کس مؤمن بخدا و آیات او نشود
 مسکن و ساوایش در دوزخ است و از بالای سوسن هذاب الهی او را
 فراسپرد و اما آنانکه مؤمن با آیات الله و عامل و مجری احکام الله
 هستند وارد بهشت میشوند مردم در این عالم برد و قسم هستند
 که پیش از رسول الهی که در دوره آنان میموت شده مؤمن میشوند
 و کورس با رسول الهی مخالفت میکنند و بانکار میپردازند آنانکه -
 مؤمن میشوند اهل بهشت هستند و کافران را جایگاه در دوزخ
 است اینها میخواهم این مطلب را بگویم که بهشت و دوزخ در قیامت کبری
 در همین عالم میباشد و برای اثبات این منظور از قرآن مجید دلیلی

چند برای توانا میگویم بکن از دلالت مثبت این محش همانا به
 مبارکهاست که آنان برای توشه اندم که فرمود ولهم من جهنم
 مهاد الخ
 ظاهر این دلالت دارد بر اینکه کفار را آن در جهنم جای دارند
 و عذاب الهی آنان را فرا گرفته است و نیز در مقام دیگر میفرماید
 و ان جهنم ل محیطة بالکافرین یعنی جهنم اینها اطراف کفار را فرا
 گرفته و آنان را احاطه کرده است و نیز فرمود ان الله ذوالظلمین
 نار احاط بهم سوادتها یعنی سافرا هم ساخته ایم از برای
 مستکاران آتش که همانک سر برده های آنان را احاطه کرده است
 یعنی اینحال الان و بالعدل بر او آنان موجود و حلق است
 و این آیه در سوره کهف آیه ۲۱ نازل شد ما است علامه نیشابوری
 در ذیل تفسیر این آیه مبارک قال الله ان الذین آمنوا و خرجهم من الظلمات
 الى النور فرموده که مقصود از ذلما تسلالت کفر و انکار است و مقصود
 از نور هدایت و ایمان و فرار است بعد میفرماید شبهه این آیه مبارکه
 دیگری است که فرمود و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها
 یعنی ای مردم شما در کنار کودانی از دوزخ فرار داشتید و خداوند
 بواسطه میموت کردن رسول خود شمارا از آن مهلکه نجات
 داد یعنی از کفر شمارا نجات داد و ایمان سرفراز نمود و این آیه
 است که ان مردم هیچوقت در کنار کودالی پر از آتش بر حسب ظاهر

نمودند و لکن گرفتار گرفتار و ضلالت بودند و در حدیث وارد شده
که حضرت شخص را شنیدند که میگفت ان شهد ان لا اله الا الله
حضرت فرمودند این شهادت توحید انبیا الهیه از روی غفرت است
و چون آن شخص گفتا شهد ان محمد رسول الله حضرت فرمودند
این شخص واسطه گفتن این سخن از آتش جهنم بیرون آمد
انتہی .

ملاحظه فرمودی از کفر و ضلالت تمسبب یافتن فرمود و آتش دوزخ را
با عراض از کلمه الله تعبیر نمود و همین معنی دلیلست که مقصود
از بهشت نیز هدایت و ایمان است که عبارت از رضای الهی است
پس بر این گمان شواره در آتش دوزخ هستند و چون ایمان بیآورند
از آتش بیرون میآیند و آنانکه مؤمن بر رسول و دستمطیع او امرش
هستند در بهشت جای دارند و این دوزخ و بهشت هم در این
عالم است چنانچه خدای فرمود و نبود و ان تلکم الجنة اورتتموها
بما کنتم تعملون * و ترجمه این آیه از قبل ذکر شد اینک بشنو اینک
خدای فرمود تلکم الجنة اشارت است باینکه مردم دعوت رسول الله
را بپذیرند و احکامش را عمل کردند و دلیل این مطلب آن است که
پس از آن بفرمایند و نیز ما مانی صد و هم من قل یعنی اشار
شکوته قل و شخصانی را از سینه آنان بزدودیم و این مسئله جز در
این عالم محقق نمیشود و موقوف نمیشود و بیرون از این عالم
نمیباشد .

مردم نسبت بیکدیگر از اختلافات آنان در امور مادی و مصالح
دنویسی حاصل میشود و پس از مرگ بر این مردم نسبت بیکدیگر
قل و شخصانی نخواهد بود و این معنیست . باین جهان است
پس ثابت شد که جنت و نار در همین عالم است و لهذا میفرمایند
العیین که خداوند قل و شخصاً را از سینه آنان محو فرمود عبارت
از جنت و بهشت است که باستحاطه از امت شریعت قبل بارت -
رسید تا سن بر امت شریعت قبل پیش از بهشت و ظهور مظهر
همد با حکام الهیه حاصل بودند و در جنت رضای و بهشت حقیقی -
مسکن داشتند و چون مظهر همدان ظاهر شد است قبل چون آن
حضرت را تکلیف کردند و با مؤمن نشدند از بهشت بیرون رفتند
و در دوزخ انکار اعراض وارد شدند و آنانکه مظهر امر الله را که
ظاهر شده بینه قبول کردند و غیراً بدین چون چرا بپذیرفتند
وارد بهشت حقیقی شدند و از اهل جنت محسوب گشتند زیرا برضای
الهی قاتر شدند که " ارات از بهشت برین و نورد و من
اطن است و رضای الهی حاصل نمیشود مگر وقتیکه انسان به
رسول الهی مؤمن شود و احکامش را اطاعت نماید و رسولان قبل
را هم جمیعاً مؤمن باشند و قبول داشته باشند و از آنان انبیائسی
را که دسترس باحوال و آثارشان دارد بقتضی بشت است و عارف
شود و اطاعت او را برسان نماید و آنان که با آثارشان دسترس ندارند

بالاجمال عارف شود و موافق با آنها باشد و همین مسئله که فرمود
 بهترین توارث میشوند نه لیلست که بهشت باید در زمین دنیا
 باشد زیرا در عالم پس از مرگ مسئله توارث وجود ندارد در اینجا
 توارثی است و توارثی نیز بهشتی زیرا بهشتی که در عالم پس از مرگ است
 پیش از این است اختصار بد بگریزند اشتغال این است از آن ارث
 میرد و لکن در این عالم این مطلب واضحست ارث است قبل ^{نجه} دنیا
 کتم یا مت مشهور بعد میرسد و اینکه خدا میفرمود بدانگتم عملون
 یعنی خداوند این بهشت را میفرمود را بنما دانه از آنچه است
 که نما در باره رفیقان حاجت نوری نمودید و تحقیق کردید و حق را
 یافتید و پیروی نمودید و همین ایمان شما سبب شد که بهشت
 الهی وارد شدید و آن را بارت بود بد عمارت گفت * اینها که فرمودی
 همه درست و در نهایت و سخن است و لکن این آیه مبارکه را چگونه
 تفسیر نمایند که فرمود لا تفتح لهم ابواب السماء * و لا بدخلون الجنة
 مقصود از این جنت چیست یا مقصود بهشتی است که پس
 از مرگ ارواح در آن وارد میشوند و همچنین ^{همچنین} لقد جئت رسل
 رینا بالحق چیست ؟ زید گفت این همان آیه ایست که پیش از این
 میزد بحث کردید و مراد از این جنت همان تارخای الهی است که
 بارت از امت قبل یا مت بعد میرسد و در باره آن پیش از این سخن
 گفتیم و مقصود از آسمان در این آیه دین الهی است و مقصود از درهای

آسمان همانا و ساطع و سما علی است و موجب اثبات حقانیت این
 دین همین میگردد در آن عبارت از لا تفتح لهم ابواب السماء است که
 انسان را مطلوب و غیر میباشاید و نفوس که از آیات الله امرای
 میکنند و راه کفر و مخالفت میپزند ^{بپوشد} حاشا سر نیستند که
 بر همان رجعتی گوش بدهند و دلیل بر همانی را استماع کنند و -
 همانرا استکبار و امرای آنان مانع از توجه و استماع هرگونه حاجت و
 برهانی است و بد بهشت کسیکه چنین باشد هرگز بهشتی امرالله
 فائز میشود و حقیقت ایمان که عبارت از بندگی قلبی و اجرائی
 احکام و عبادات است به ^{بپوشد} چنین برسد نخواهد شد و از این
 جهت میفرماید لا تفتح لهم ابواب السماء * و لا بدخلون الجنة یعنی
 سنگین بر شما ندین هیچوقت با شما ندین الهی راه نمیباشد و در
 بهشت رضای حق تعالی وارد نمیشوند و همانطور که گذر کردن
 شتر از سوراخ سوزن محالست و در آن نیز بهشت رضای -
 الهی معتد و محال است و اما اینکه فرمود * لقد جئت رسل
 بالحق مقصود این است که میگویند جمیع وجود و اشارات را که خداوند
 در کتابش معهود در باره ظهور حضرت بها * الله فرموده پس
 تحقق یافت و رسولان الهی همه در این کتابها صادق و برحق -
 بودند زیرا آنچه را فرموده بودند تحقق یافت و وجود عظیم الهی
 ظاهر شد و اشارات تکبیریه ^{پوشد} است ملاحظه بفرمایید چگونه

بیانات و ترمیمات حضرت محمد ص و حضرت بهاء الله از جهت
 اصول با هم متفق و مطابق است و این از آن جهت است که
 اصول الهیه در جمیع ادیان مطابق یکدیگر است و اختلاف آنان
 فقط از جهت تفرع است و اصول هیچگاه تغییر و تبدیلی نیابد و
 گفت * لکن مشاهده میشود که پیروان ادیان سابقه با هم در
 نهایت اختلاف هستند حتی همین ممالک اسلامی به مذاهب
 متعدد منقسم شده و با هم نهایت اختلاف دارند و هر فرقه خود
 را بر حق و برتره‌های دیگر را باطل میدانند و ممالک بهائیه اگر
 باینکه دو فرقه با موافقت و مطابق داشته باشند با سایر فرقه‌ها ناچار
 اختلاف خواهند داشت و ^{المحققین} در سایر ممالک این حکم جاری
 است چه اگر شما با اقوال برخی از آنان موافق باشید ناچار در سایر
 مسائل و اقوال با آنان نمیتوانید همراه باشید و اختلاف حتمی
 است * زید گفت * آنچه از اقوال و آراء علمای شما است
 اسلامی و همچنین اقوال و آراء علمای سایر ممالک با عقیده و اقوال
 و آراء ما مطابق باشد صحیح و درست است و آنچه با گفته و آراء
 ما مخالف باشد از درجه اعتبار و صحت ساقط است
 هار گفت * بچه دلیل و آنچه را من چنین بیانی را میفرمانی؟
 زید گفت * مگر نشنیده‌اید که خداوند در قرآن مجید سوره حج
 آیه ۱۷ فرموده ان الذین امنوا والذین هادوا والمصابیین

والتصاری والمجوس والذین اشركوا ان اللعین فصل بیستم
 بوم القيامة ان الله على كل شئ شهيد * یعنی خداوند در روز
 قیامت که ظهور مجدد عظیم و مظهر کس امرالغایت اختلافات
 موجود بین یهود و نصاری و صابئین و مجوس و مشرکین را بر
 طرف میفرماید باین معنی که حق و حقیقت را بیان میفرماید
 و هر یک از ممالک و آراء ام منوره کعبه یا گفته حق موافق بود درست
 است و هر چه مخالف بود از درجه اعتبار ساقط است و نیز در مورد
 بفرمایید ۱۱۳ میفرماید (* وقالت اليهود لعنت القاری علی
 شتی وقالت القاری لعنت اليهود علی شتی و هم یثنون الکتاب
 كذلك قال الذین لا یعلمون کسل اولهم قاله حکم بیستم
 بوم القيامة فیما كانوا یه یختلفون * یعنی یهود میگویند
 که نصاری را باطل گرفته‌اند و نصاری میگویند که یهود از راه
 راست و حق منحرف شده‌اند یا آنکه همه آنها کتاب الهی را
 تلاوت میکنند و فرقه * از مردم جاهل و بی خبر نیز مانند سخن
 آنان سخنانی میگویند و لکن خداوند در روز قیامت بین آنان
 حکم خواهد کرد و اختلافات آنان را بر طرف خواهد فرمود بدین
 است که اختلاف بین یهود و نصاری جز در بار معتقدات دینی
 نبوده و خداوند تمامی این اختلافات را بر طرف میفرماید باین معنی
 که معتقدات حق و صحیح را بر سبب مظهر امرالغایت بیان میفرماید

و از معتقدات سابقه آنچه با بیان حق تعالی موافق باشد
 درست است و آنچه مخالف باشد باطل است و این مسئله رفع
 اختلافات حاصله بین امم امروز بواسطه مظهر کلی الهی حضرت
 بهاء الله حقیقی یافته است و در سابق ایام هم در دوره شریک‌پوری
 همین مسئله حقیقت‌پسند اگر دعاست ملاحظه فرمایید که خداوند
 در قرآن مجید سوره نحل آیه ۶۳-۶۴ فرموده است "تالله لقد
 ارسلنا الی اُمم من قبلك فزین لهم الشیطان اعمالهم فیسو
 و فیهم الیم و لیس هذا بآلیم و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبیین لهم
 الذی اختلفوا لیه و سد فی روحه لغم یوسوس یحس نسب بذات
 طغی من خداوند بیکه پیش از تو ای محمد برای امت شامولان فرستادم
 و لکن شیطان آنانرا فریب داد و نگارنای زشت داد و اگر کرد و امروز
 آنان از شیطان پیروی میکنند و برای آنان عذاب شدید مقرر
 است و ما برای تو ای محمد از انجبت قرآن مجید را نازل کردیم که
 حقایق مطالب را برای آنان تبیین و تشریح فرمائی و اختلافات
 آنان را مرتفع سازی و عدایت و رحمت برای مؤمنین مهیا نمائی
 و بیذول فرمائی این آیه مبارکه که خطاب به حضرت رسول الله محمد
 ص است و خداوند میفرماید که قرآن را از انجبت بر تو ای محمد
 من نازل فرمودیم تا اختلافات حاصله بین امم قبل را مرتفع سازی
 جمیع ادیان با هم برابر و همه از طرف خداوند است انجمله از

معتقدات که در بین امم قبل موجود است اگر با حکم خداوند مطابق
 باشد صحیح و حق است و آنچه مخالف حکم الله است باطل
 است از این قبیل آیات که مقید همین معنی و مقصود است در قرآن
 مجید بسیار است از جمله در سوره زمر آیه ۷۹ فرموده است
 قُل اللّٰهیم قاطر السموات والارض العالم النسیب والشهادة انت
 تحکم بین عباده ک فیماکانوا فیه یمتثلون یمس خداوند است
 آفریدگار آسمانها و زمین هستی و از اشارات این سخنان مطلع و با
 خبر هستی و اختلافات بین بندگانش و مرتفع موافقش
 و از همین جهت که در روز قیامت مظهر امر الهی اختلافات بیس
 مردم را مرتفع نموده باید و حکم قطعی و فرمان قاضی بین حق و
 باطل را میدهد در روز قیامت ایام الفصل خوانده است زیرا
 در آن روز بقاید حق و باطل مردم از هم جدا میشود مطابق
 حق و درست تمییز و تبیین میشود و نباید باطله نیز معلوم
 میگردد و در روز قیامت شریعت الله تشریح میگردد و توانیمن
 الیه و وضع میشود و لیکن عدل الهی در نهایت عدالت و استوار
 گذاشته میشود • عارفان • راست فرمودی این مطلب در
 نهایت درستی و حقانیت است و نمیتوان در صحت آن شک و شبهه
 نمود ان الحکم الاله یقر الحق و یو غیر الفاصلین (سوره -
 انعام آیه ۵۷) اری حکم حق چگونه خداوند حقیقت را بیسان
 است و خداوند

میفرماید و اینها به معنای اختلافات بین مردم را مرتفع میفرماید *
 باید راه راست و طریق حق را پیش گرفت زیرا پیروی از حق در جمیع
 احوال از تو رزق را بر استمن اقرار میکند که حضرت بهاء الله مدعی
 صادق است و از طرف ذات غیب مرسل و مبعوث است و اینک
 هیچ شک و شبهه در این خصوص ندارد اما این دلائل متقنیه
 حکمه که انعامش بودی جای شک و شبهه باقی نمی ماند و این بر آ
 و حجج بالینه مجال اعتراض درین نبود و نیست من اینک ایمان
 و ابقان نمودن نسبت به حضرت بهاء الله اعلان مینمایم و یحسانیست
 آنحضرت اعتراف و اقرار میکند و حیا من خداوند را که آنچه را رسیده
 فرموده بود برای ما ظاهر فرموده و ما را وارث زمین ساخت و اینک در
 بهشت خداوند مسکن گرفتاریم و بهر جای بهشت که بخواهیم
 میرویم و جای کنین می شویم همانا ما را اشواجر نیکوکاران چقدر چیز
 و سرتیبت است چون هم آرا این سخنان بگفت و ایمان خود را بحضور
 بهاء الله اعلان کرد چند نفر از بهائیان و مؤمنین بحضورت بهاء الله
 که در آن مجلس حاضر بودند برخاستند و هم آرا را بحصول ایمن
 موهبت کبری تهنیت و تبریک گفتند * و الحمد لله رب العالمین
 ((پایان کتاب))

((اینک تسمی از الواح مبارکه حضرت بهاء الله که چنانچه
 آن در متن کتاب اشاره نمود در این مقام درج میگردد))

تسمی از لحن عبد الوهاب قویانی که از لحن جمال المقدم حضرت
 بهاء الله در باره حیات بعد از موت و بقای ارواح نازل شده است

—

توله شمائی * اما ما ما * لت من الروح و بقائه بعد
 صموده * فاعلم انه بعد موت حین ارتقا تا ان ان حضرت بهاء الله
 الله فی البکل لا تشیر ما القرون والاصار ولا حوادث العالم و ما
 بظهور و بطن بکون بائنا بدوام ملکوت الله و سلبنا العوج و بصره و اتساده
 و منعظ شهر آثار الله و صفاته و هنا بقا لله و الطمانه * ان التام لا بد در ان
 بتحرک علی ذکر هذا المقام و ظهور رسوله علی ما هو جاعل و منه خلصه
 بداء الفصل الی مقام لا یحرفها لیبیان ولا یذکر عانی الامکان طوی
 لروح حین من البدن مفد ما عن شجها تا لام انه بتحرک نفس
 هوا اراده و بعد دخل فی الجنة العلیا و تلو فیه طلعات الفردوس
 الاعلی و بما شمر ان نبیا الله و اولیائه و یثکم بحسب و یحضر طیبهم ما
 ورد علیهم فی سبیل اللعرب العالمین * لو یطلع احد علی ما قدر
 له فی عوالم اللعرب العرش و الثری لیشتتمل فی الحین نورا -
 ذلک لعقلم المنیع الا ولیع لا قدره را بهیسی *

تسبی ازین سید یوسف صفا صفا بنی که از ظلم حضرت سبها* الله در باره
مثنی سعاد و حشر و نشر و جنت و نار و کتبا حق لاریب فیها
اعظم ان از ظلم مبارک بقارس نازل شد ما ست و مؤلف کتاب جناب احمد
حدیث سلمه اللطیفی تسبی از بیانات مبارک که بقارس نازل
شده پسین نقل فرموده و ان تسبی از قارس پسین جنس اب
داشتند مستحکم کامل هاس ترجمه فرمود ما ست و این عهد در این جا
عین بیان مبارک را نقل می نمایم و این لوح مبارک تا کتب بطبع نرسیده
است و نسخه خطی آن موجود است .



توله شمالی "....." و اما آنچه سو' ال نمودی از
مبدأ* و سعاد و حشر و نشر و صراط و جنت و نار و کتبا حق لاریب فیها
و مؤمن و بدیسر در کل همین چنین مراتب و مقامات را پنجم باطن
و ظن با هر مشاهده می نماید چه که هیچ انی از امری محرم نه و
از فضل منوع خواهد بود و اگر بسعوا تفضل الیه طیران نمائی
در هر آنی امورات حدیثه در کل او ان راجه از قبل وجه از بند -
مشاهده نمائی و در هر شئی کلماتی ظهور و حدیث فی کل شئی مشاهده
کنی که فی سلسله مخصوص شئی دون شئی نبوده و نخواهد بود و لکن
مقصود الیه از حشر و نشر و جنت و نار و امثال این آن کار که در -
الواج الیه مذکور است مخصوصا است به همین ظهور مثلا ملاحظه

نویسند در همین ظهور لسان الله بگفتند تکلم می فرماید و از این گفته
مخرجی عن الله جنت و نار و حشر و نشر و صراط و کتبا حق لاریب فیها
و اما مثلت ظننا و میسود امیکرد در هر نفسی که مؤمن شد از صراط
گذشت و جنت رضا فائز و هم چنین حشر شد در زمره مفرین
و سخطین و عند الله از اهل جنت و طیبین و اثبات مذکور هر نفسی که
از کلمه اللعنه عرض شد در نار و از اهل ناری و همین در هر نفسی که
بمحتور این است ظهور این مقامات که در همین ظهور بگفته ظاهر
شود و لکن نفوسی که مؤمن شده اند بر نفس الله را سره بعد از خروج
ارواح از اجساد با چراغ حال در در از شری قانتر خواهند شد
چه گمانی در این دنیا میسود است مانند زیاده از این در
او موجود نکند چه کل عوالم الیه طائفه حول این عالم بوده و
خواهد بود و لکن در هر عالم از برای نفس امری مقرر و مقرر
و هیچ تصور کن گمانی در کتابی که نکرده نشو بوده و تعالی
بن ذلک قسم با اثبات باقی معانی که از برای حق جنتهای لاعدل لها
بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی منسود از جنت رسای او و
در خول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این دنیا جنت
لا عدل لها وارد و نعمت های لا تحصن منعم و ان بنان سعرات
اقمالی است که در دنیا با نامل شده با ملاحظه نمی نمایند که یکی
از عباد او که خدمت نفس نماید و زحمتش از برای او تحمل کند اجر و

مزد خود را اخذ مینماید چگونه میشود که هم علی الاطلاق امر فرمایند
 هم در با و امر خود و هم در عباد خود را ازین امر محبت خود محسوس
 فرماید تسبیحانه سبحانه عن ذلك تعالی تعالی صابطنسون
 العباد فی حلقه باری الیوم جمیع بن مراتب مشهوره است پس نیکو
 است حال نفسی که بچشمتا لیه کما علی الجنان بود موی خواهد بود
 فائز شود و اگر از آن مطهره و نفوس بالغه مشهوره میشود هر آینه
 از بدایع فطریه الهی ذکر میشود تا جمیع زکات آنچه ادراک نموده
 و عارف شده موشاهده نمود مانند فارغ و مطهر شده به نظر اکبر
 اظہر توجه نماید و لکن چنانچه بدیهه که با ترتیب نقطه بیان روح ما سواء
 فداه این عباد از مقام غلغله بضمه نرسیده مانند تاجه رسد به مقام
 انکسای لحم و سن دون ذلك مقاماتیکما بدان کر ان نشده فواحسرة
 علی هؤلاء الذین غیروا نعمة اللہ علی انفسهم و بوجود هم منعت
 سماع المعانی من شہور اتها و شئوناتها کذلک فاشهد ان هذا
 الخلق و کن من الشاهد بمن باری جنتونار در حیات ظاهره اقبال
 و اعراض بود موی خواهد بود و بعد از صعود روح بچشمتا لیه
 و همچنین بنار لا شبه لها کثرا اعمال مقبل و معرض است خواهند
 رسید و لکن نفس جز حق ادراک ان مقامات نمود موی خواهد بود و از
 برای مؤمن مقامات خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدایع -
 نعمت های بن منت های الهی که در جنت های هر صدائی مقدر گشته

و همچنین از برای معرض فوق آنچه مسموع شده از عذاب های دائم
 غیر فانیها و ان شہد بان الصراط و فی الحق وان العیزان قد ناسب
 بالمعدل وان الظہورات حشرت و الجوزات برزت و الناظر تقرت
 و النور نفع و النار اشتملت و الجنة قد ازلت و العنادی قد
 نادى و السموات قد طويت و الارض انهدت و سماع الله قد سمعت
 روح الله ارسلت و کلماته ستنزلت و النطق استجملت و القصور
 حقلت و الخرف رصمت و اهل القبور قد بعثت و الاعالی سفلت و الاله
 رامت و الشمس اللعنت و القمر خسف و الدجیم سقطت و العیاء سبقت
 و القطوف زینت و الفواکه جنبت و الایات نزلت و اعمال المرصین قد
 محت و اعمال المقبلین قد بعثت و اللین المعفوظ قد ظهر بالحق
 و لحن المظہر قد نطق بالفضل و مقصود الابداع ثم محبوب -
 الاختراع ثم محبوب من فی الارض و السماء قد ظهر علی شکل السلام
 اذ یطلق السن کل شی بان تبارک اللعابندع الابدعین . انتهى

((فهرست مطالب مندرجه جلد ثانی کتاب))

((تبیان برهان))

موضوع

۱ مقدمه ترجمان

۲ تبیاحه کتاب

۳ مقدمه کتاب اصلاح امت اسلامیة بواسطه همان امری ممکن است که و اقل آنرا اصلاح کرد *

۴ اشتباهات استقبل و مظهر الهی که بعد ظاهر میشود اصلاح میفرماید *

۵ در بیان اختلافات در بار معنی نیامت *

۶ در بیان اختلافی است در صفات معاد *

۷ در بیان اینکه مقصود از قیامت ^{قیامت} رسول الهی بدعت مردم است

۸ در بیان معنی حیات و موت *

۹ در بیان اینکه قیامت در اصطلاح شریعت اسلام سه

قسم است قیامت صغری و قیامت وسطی و قیامت کبری *

۱۰ در بیان اینکه مقصود از قیامت صغری مرگ طبیعی است و مرگ کس جزای افعال خود را بلافاصله پس از مرگ دریافت -

مستند دارد *

۱۱ در بیان دلایل بر اینست که مقصود از قیامت صغری مرگ

طبیعی است *

۱۲ در بیان اینکه روح موجود مستقلی است که قائم بالذات

است و ذکر دلایل *

۱۳ در ذکر دلایل از قرآن مجید در اثبات اینکه هر کس بلافاصله

پس از مرگش جزای افعال خود را دریافت میکند *

۱۴ در بیان دلایل در بار اثبات اینکه غلبه از احاد بیشتر بوده *

۱۵ در بیان اینکه انسان پس از مرگ ^{الاولم} و خوش نشان خود را -

میبیند و با آنان محشور میشود *

۱۶ در بیان اینکه سوگندین در بهشت ترقی و ارتقا و درجات

دارند *

۱۷ در بیان اینکه روح حقیقتا ناسوت و عذاب و ثواب مخصوص

روح است و بدن را از این معادله بیرون و نصیب نیست *

۱۸ در بیان اینکه انسان پیش از روز قیامت که بین مردم محرز نیست

جزای افعال خود را میباید و این مذاب اهل سنت است *

۱۹ در بیان معنی برین کعبیارت از فاصله بین دو وظیفه است *

۲۰ در تفسیر آیات قرآنی که بظلال دلالت بر معاد جسمانی

دارد و بیان تفسیر حقیقی آن و اینکه بین معاد روحانی

و جسمانی تفاضلی نیست *

- ۲۱ در تفسیر آیه ایحسا لا تسران ان لن نجیع عقابهم
- ۲۲ در تفسیر آیه ووالوالا انکاهظا ما یرانا
- ۲۳ در تفسیر آیه وشرحبنا مثلا ونس خلقه .
- ۲۴ در بیان اینکه عاقبتی است که در قرآن مجید از پیاده راه دور است -
محمود بیان شده است .
- ۲۵ در بیان معنی آیاتی که میفرماید مردم را خدا در این روز جمع
میکنند
- ۲۶ در بیان مذهب قیوم و سوال منکر و نکیسر
- ۲۷ در بیان گفته نبی .
- ۲۸ در تفسیر آیاتی که میفرماید مردم از قیوم خارج میشوند
- ۲۹ در بیان عقیده معلّمه امام قزالی در باره صفا در روحانی
- ۳۰ در بیان اینکه کشف اسرار حقست الله حرام است .
- ۳۱ در بیان قیامت وسطی
- ۳۲ در بیان طلوع آفتاب از مشرب و شن حدیثی که در این حدیث
وارد شده و شرح بیانات صحیح الدین هری در این موضوع
- ۳۳ در بیان قیامت کبری و معنی آن که قیامت مظهر امر العاقبت .
- ۳۴ دلیل اول که از حدیث قیامت صغری بدست میآید .
- ۳۵ دلیل دوم در بیان اینکه مردم از حقیقت معنی قیامت غافلند و
آنرا ظهور بگویند

- ۳۶ دلیل سوم در بیان آیه مبارکه * کما بدأکم تمودون
- ۳۷ دلیل چهارم در تفسیر آیه مبارکه ان الذین امنوا والذین
هانوا
- ۳۸ دلیل پنجم در بیان تناقض تفسیر آیه یا قیامتیکه مر دم
مستندند .
- ۳۹ دلیل ششم در تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا
قربا
- ۴۰ دلیل هفتم در تفسیر آیه واذ انکابنا نزلناه مبارک
- ۴۱ دلیل هشتم در بیان آیه ان الساعه آتیة و تفسیر آن به
قیامت حقیقی
- ۴۲ دلیل نهم در بیان آیه من تلحق الساعه
- ۴۳ دلیل دهم در بیان آیه یا ایها الناس اتقوا انکم
- ۴۴ در بیان احادیثی که دلالت میکنند که قیامت از قیامت
قیامت مظهر امر العاقبت .
- ۴۵ دلیل اول حدیثی که مسلم روایت
کرده .
- ۴۶ دلیل دوم حدیثی که حاکم در مستدرک روایت کرده
- ۴۷ دلیل سوم حدیثی که ابن عساکر
- ۴۸ دلیل چهارم حدیثی که ابن جوزیه

۱۹ ایات در جیل گفتی استراحت از مطهر امر الله فرموده است .

۵۰ گفتار شیخ عبدالکریم جیلی در کتاب انسان کامل

۵۱ حدیث از امام احمد در مستند

۵۲ در بیان علامت محسوسه را در مورد متکبران و تفسیر آن

۵۳ علامات اولی ریختن ستارگان

۵۴ علامات دوم از کار افتادن ششبران

۵۵ علامت سوم محسوس شدن وحوش

۵۶ علامت چهارم اثر انزوی شدن در دنیاها

۵۷ علامت پنجم تنهوی نفوس

۵۸ علامت ششم پسر مشر از مژگنده

۵۹ علامت هفتم نشر صحن

۶۰ علامت هشتم تدریس در راه او بهم پیوستن آنان

۶۱ علامت نهم شگانه شدن نبره ها

۶۲ علامات عمده

علامت اول تکوین زمین

علامت دوم پسر جبال

علامت سوم و چهارم و پنجم زوال آسمان و شگانه

شدن و تنق شدن آن و معنی آسمان

علامت ششم و هفتم - اثر اوله شدن در رخ و نزد یک

شدن بهشت و مشهور از دوزخ و -

بهشت

علامت هشتم و نهم - مغزق شدن کواکب

و تیرق آنها و معنی کواکب و نجوم

علامت دهم - کشیده شدن زمین و معنی ارض

در تفسیر اهل ترکیب طیباً عن طیب

تفسیر آیه مور مشور بهای حشرت بها الله

و حشرت بها عالم

ایاتیکه در قرآن بهای حشرت

بها الله بتار شده است

در بیان حشر

در بیان صراط و معنی آن

در بیان میزان و معنی آن

در بیان حساب و معنی آن

در بیان کتاب و معنی آن

در بیان گشت حساب حشرت بها الله

در بیان کوشش و معنی آن

در بیان بهشت و دوزخ و محنت آن .
 در بیان اینکه اختلافاً تا حد عامه
 در بین شرافتس بواسطه ظهور
 مظهر امرالله که ظاهر میشود مرتفع
 میگردد در کلمه صاحب اسرار و شاعر
 که بر فصل الخطاب و فاضل بین حسن و باطل
 است .

دولتین مبارک از حضرت بها' الله
 * لن یبدوا لک و کتاب لک و جانس و
 لن یبدوا لک و کتاب لک و جانس

پایان

موسیقی طبرماط میرزا

Pilgrim House
Arabic/Persian

This book was bound by the
Conservation Office. For more
information refer to E000758.025
Date: 14 November 1998